

فهرست مطالب

۲۱ مقدمه
۲۷ نخبی کلی به بسمله
۲۹ کفزاری از شهید ثانی
۳۲ ثمرات بسمله
۳۶ توضیح درباره حسنه، آمرزش گناه و درجه:
۴۲ شروع کارها با بسمله
۴۲ سیری در قرآن و حدیث
۴۲ تحقیق درباره حدیث ابتداء
۴۴ آیا همه کارهای کامل با «بسم الله» شروع شده است؟!
۴۵ در آغاز کارها باید بسمله گفت یا استعاذه؟

- ۴۷..... شروع کارها با بسمله (ذکر مصادیق)
- ۴۷..... طاعت
- ۴۷..... وضو
- ۴۸..... دعا
- ۴۸..... ورود به مسجد
- ۴۸..... کارهای شخصی
- ۴۸..... نشستن
- ۴۹..... خواب
- ۴۹..... خوردن و نوشیدن
- ۴۹..... حدیث: «تی نمودن شیطان بعد از ذکر «بسم الله»!»
- ۵۲..... سوار شدن
- ۵۲..... مطالعه
- ۵۳..... آمیزش
- ۵۳..... برهنه شدن
- ۵۳..... در آوردن لباس
- ۵۳..... وارد شدن به منزل
- ۵۴..... خروج از منزل
- ۵۴..... عبور از پل

- نوشت..... ۵۴
- کتب آسمانی..... ۵۵
- نامه..... ۵۵
- حکمت..... ۵۵
- نامه اعمال..... ۵۶
- شعر..... ۵۷
- سیری در کتب تفسیر (اهمیت آغاز با بسمه)..... ۵۸
- تفسیر پرتوی از قرآن..... ۵۸
- تفسیر نمونه..... ۵۹
- تفسیر نور..... ۶۲
- تفسیر «من هدی القرآن»..... ۶۲
- مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن..... ۶۳
- تفسیر المنیران (ترجمه)..... ۶۴
- آیا بسمه جزء سوره است؟..... ۶۷
- اقوال در مسئله..... ۶۷
- نظرفرق اسلامی درباره جزئیت بسمه..... ۶۸
- ادله جزئیت بسمه..... ۷۱
- قرآن و جزئیت..... ۷۱

۷۵	روایات و جزئیت
۷۵	احادیث اهل السنیت (علیہما السلام)
۷۸	احادیث اهل سنت
۸۲	بررسی احادیث اهل سنت
۸۲	اجماع و جزئیت
۸۳	عقل و جزئیت
۸۶	پانچ بہ خندا شکل در جزئیت
۸۶	اشکال اول (روایات معارض)
۸۶	اولین روایت معارض
۸۷	پانچ روایت اول
۸۷	دوین روایت معارض
۸۸	پانچ روایت دوم
۸۸	سومین روایت معارض
۸۸	پانچ روایت سوم
۸۹	چهارمین روایت معارض
۹۰	پانچ روایت چهارم
۹۰	پنجمین روایت معارض
۹۱	پانچ روایت پنجم

- ۹۲..... ششمین روایت معارض
- ۹۲..... پانچ روایت ششم
- ۹۳..... اشکال دوم (ثابت نشدن قرآن باطن)
- ۹۴..... پانچ اشکال دوم
- ۹۵..... اشکال سوم (لزوم وجود و بطلان برای هر سوره)
- ۹۵..... پانچ اشکال سوم
- ۹۵..... اشکال چهارم (لزوم تکرار)
- ۹۶..... پانچ اشکال چهارم
- ۹۶..... اشکال پنجم (عدم تنوع بلاغی)
- ۹۶..... پانچ اشکال پنجم
- ۹۷..... اشکال ششم (خلاف اجماع)
- ۹۷..... پانچ اشکال ششم
- ۹۸..... اشکال هفتم (قطع به عدم نزول بطلان در آغاز بعضی از سوره‌ها)
- ۹۸..... پانچ اشکال هفتم
- ۹۸..... اشکال هشتم (تعارض با آیه گذاری)
- ۹۸..... پانچ اشکال هشتم
- ۹۹..... نظر نهایی درباره جزئیت بطلان
- ۱۰۰..... بلند خواندن «بسم الله»

- ۱۰۰ احادیث اہل الیثبت (علیہما السلام)
- ۱۰۳ احادیث اہل سنت
- ۱۰۴ وجود بسلطہ دیگر کتب آسمانی
- ۱۰۴ روایاتی کہ بسلطہ را مختص امت اسلامی نمیدانند
- ۱۰۶ بررسی دو روایت معارض
- ۱۰۹ احکام شرعی بسلطہ
- ۱۱۱ رسم الخط بسلطہ
- ۱۱۲ ہمزہ
- ۱۱۴ باء
- ۱۱۶ سین
- ۱۱۶ میم
- ۱۱۶ اللہ
- ۱۱۷ الرحمن
- ۱۲۱ طرح دو سؤال درباره «بسم اللہ»
- ۱۲۲ سؤال اول: ترجمہ دقیق «بسم اللہ» (رابطہ اسم و مسمی)
- ۱۲۲ ترجمہ اول (اسم بہ معنای تسمیہ)
- ۱۲۲ ترجمہ دوم (زائد بودن اسم)
- ۱۲۳ ترجمہ سوم (اللہ بجای ذات)

- ۱۲۴ ترجمه چهارم (اسم به معنای ذات)
- ۱۲۵ گفتار علامه طباطبائی درباره کاربرد دوگانه «اسم»
- ۱۲۷ گفتاری از آقا مصطفی خمینی درباره اطلاق اسم بر ذات:
- ۱۲۹ دو اشکال بر نظریه «اسم به معنای ذات»
- ۱۳۱ بررسی ترجمه‌های فارسی بسمله
- ۱۳۱ بدون ترجمه رحمن و رحیم
- ۱۳۱ بدون ترجمه الله
- ۱۳۲ ترجمه احتمالی حرسه کلمه
- ۱۳۲ ترجمه تفصیلی رحمن و رحیم
- ۱۳۲ ترجمه متعلق «بسم الله»
- ۱۳۲ ترجمه تفسیری حرسه کلمه
- ۱۳۴ سؤال دوم: مزیت «بسم الله» بر «بالحمد» چیست؟
- ۱۳۴ پانخ اول (درک اسم بجای ذات)
- ۱۳۶ پانخ دوم (عادت مردم بر ذکر نام)
- ۱۳۷ پانخ سوم (مواظبت بر اسماء الله)
- ۱۳۸ پانخ چهارم (فرق گذاری با قسم)
- ۱۳۹ علت انتخاب رحمن و رحیم در بسمله
- ۱۴۲ رابطه رحمن و رحیم

- ۱۴۴ بررسی تفاوت رحمن و رحیم
- ۱۵۰ علل تقدیم رحمن بر رحیم
- ۱۵۳ رابطه الله، رحمن و رحیم
- ۱۵۳ کفقاری از تفسیر کشف الاسرار
- ۱۵۵ رابطه الله، رحمن، رحیم، رب، مالک
- ۱۵۵ کفقاری از «جواهر التفسیر»
- ۱۶۱ تفسیر «اسم الله»
- ۱۶۱ کفقاری از «تفسیر المنیران»
- ۱۷۲ کفقاری از «تفسیر ملاحظه»
- ۱۷۴ کفقاری از تفسیر «کشف الاسرار»
- ۱۷۵ اهل البیت «علیها السلام» مصداق «اسم الله»
- ۱۷۵ کفقاری از تفسیر «الصرط المستقیم»
- ۱۷۷ کفقاری از تفسیر «أم الكتاب»
- ۱۸۳ بسم
- ۱۸۳ تحلیل عرفانی «بسم»
- ۱۸۳ نکته اول (باب علم)
- ۱۸۴ نکته دوم (باء، ناء و ملک)
- ۱۸۹ متعلق بباء «بسم»

- نظریه اول (ابتداء) ۱۹۰
- ابتداء مطلق ۱۹۱
- ابتداء مقید ۱۹۱
- کفتاری از تفسیر المیزان (متعلق بباء، ابتداء مقید) ۱۹۲
- کفتاری از «تفسیر القرآن الکریم» ۱۹۴
- اشکال بر نظریه ابتداء ۱۹۵
- نظریه دوم (متغیر) ۱۹۵
- اشکال نظریه دوم ۱۹۶
- نظریه سوم (استعانت) ۱۹۶
- کفتاری از تفسیر نمونه (تلازم استعانت و ابتداء) ۱۹۷
- اشکال بر نظریه استعانت و پاسخ آن ۱۹۸
- اشکال می پاسخ بر استعانت ۱۹۹
- نظریه چهارم (تبرک) ۱۹۹
- اشکال نظریه چهارم و پاسخ آن ۱۹۹
- نظریه پنجم (اسم) ۲۰۰
- اشکال نظریه پنجم ۲۰۰
- نظریه ششم (قسم) ۲۰۱
- اشکال نظریه ششم ۲۰۱

- ۲۰۱ نظریه هفتم (تبر)
- ۲۰۲ اشکال نظریه هفتم
- ۲۰۲ چند نکته درباره متعلق باء
- ۲۰۳ نتیجه بررسی اقوال متعلق باء
- ۲۰۳ گفتاری از رسائل الشیخ الثانی (شیت نظریه تبرک)
- ۲۰۵ مختار مؤلف: نظریه استعانت تبرکی
- ۲۰۷ باء
- ۲۰۷ معانی «باء»
- ۲۰۹ تحلیل عرفانی باء
- ۲۱۰ خصوصیت اول: تلفظ باء
- ۲۱۰ خصوصیت دوم: اعراب باء
- ۲۱۳ خصوصیت سوم: معنای باء
- ۲۱۴ خصوصیت چهارم: رابط باء و الف
- ۲۱۵ خصوصیت پنجم: «بس»
- ۲۱۵ خصوصیت ششم: «بحر و بر»
- ۲۱۶ خصوصیت هفتم: باء مبدأ وجود
- ۲۱۶ گفتاری از «تفسیر القرآن الکریم»
- ۲۱۷ خصوصیت هشتم: نقطه باء

- ۲۱۷ کلمه اول نقطه‌باء
- ۲۱۷ گفتاری از تفسیر «الصرط المستقیم»
- ۲۲۷ کلمه دوم نقطه‌باء
- ۲۲۸ کلمه سوم نقطه‌باء
- ۲۲۹ اسم
- ۲۲۹ تحلیل ادبی «اسم»
- ۲۲۹ نظریه اول (سو)
- ۲۳۰ نظریه دوم (وسم)
- ۲۳۱ نظریه سوم (جامد)
- ۲۳۱ نظریه چهارم (سم)
- ۲۳۲ نظریه پنجم (شما)
- ۲۳۳ الله
- ۲۳۳ علت انتخاب «الله» در بسمه
- ۲۳۳ گفتاری از تفسیر نمونه
- ۲۳۵ گفتاری از «تفسیر الطیب البیان»
- ۲۳۶ «الله» اسم اعظم
- ۲۳۷ تحلیل ادبی «الله»
- ۲۳۷ آیا «الله» کلمه عجبی است؟

- ۲۳۸ آیا لفظ «الله» علم مرتجل است؟
- ۲۳۹ بررسی دلایل علمیت ارتجالی «الله»
- ۲۴۰ آیا «الله» وصف است؟
- ۲۴۱ بررسی دلایل وصفیت «الله»
- ۲۴۲ قول حق در علمیت «الله»
- ۲۴۳ مبدأ اشتقاق «الله»
- ۲۴۴ گفتاری از «تفسیر القرآن الکریم» (مبدأ اشتقاق الله از منظر روایات)
- ۲۴۷ نحوه اشتقاق «الله»
- ۲۴۸ خصائص لفظ جلاله
- ۲۵۰ الرحمن
- ۲۵۰ آیا الرحمن اسم است یا وصف؟
- ۲۵۱ آیا الرحمن نام غیر عربی است؟
- ۲۵۳ نقد نظریه قاموس قرآن
- ۲۵۵ ممنوعیت نام گذاری «الرحمن»
- ۲۵۶
.....
- ۲۵۷ تفسیر مشطوم بسمله
- ۲۵۹ تحقیقی در «اسم اعظم»
- ۲۶۰ گفتاری از تفسیر المنیران در موضوع معنای اسم اعظم
- ۲۶۹ گفتاری دیگر از تفسیر المنیران

۲۷۱	کفتاری از تفسیر نمونه.....
۲۷۹	مصادیق اسم اعظم.....
۲۷۹	سوره‌ها.....
۲۷۹	آیات.....
۲۸۰	ادکار.....
۲۸۳	ادعیه.....
۲۸۸	بعضی از اشخاصی که اسم اعظم را می‌دانستند.....
۲۹۰	نخانی دیگر درباره اسم اعظم.....
۲۹۱	قصه‌های بسمله.....
۲۹۱	قصه ۱ (بشرحانی).....
۲۹۲	قصه ۲ (رض عذاب از پدر).....
۲۹۳	قصه ۳ (قیصر روم).....
۲۹۳	قصه ۴ (فرعون).....
۲۹۳	قصه ۵ (عبدالله بن یحیی).....
۲۹۴	قصه ۶ (اصحاب اخدود).....
۲۹۹	بیشتر بدانید (ملحقات).....
۳۰۹	احادیث (متن عربی).....
۳۳۷	فهرست منابع.....

۳۴۵ آدرسا

۳۴۷ معرفی آثار نویسنده

مقدمه

امام علی (علیه السلام) می فرماید: العلمُ نقطةٌ کثرَها الجاهلون! . علم نقطه‌ای است که انسانهای نادان موجب زیاد شدن آن شده‌اند.

انسان هنگام تولد برخلاف دیگر حیوانات از هیچ آگاهی برخوردار نیست و نادانِ نادان است. ولی حیوانات به میزان نیازی که دارند از آگاهی کاملی برخوردار هستند. قرآن می فرماید: وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ! .

انسان به کمک ابزار شناخت، گوش و چشم و قدرت تفکر، می تواند همه قله‌های آگاهی را صعود نماید.

او در آغاز رشدِ کمالی خود (مثل کودک در ابتدای تلاشش برای شناخت پدیده‌های پیرامون) توان فهمیدن بسیاری از حقایق را ندارد و آن مقدار از آگاهی را هم که می تواند بدست بیاورد، نیازمند کلمات زیادی برای فهمیدن آن است.

انعام / ۷۸. ترجمه: و خدا شما را از شکم مادرانتان - در حالی که چیزی نمی دانستید - بیرون آورد، و برای شما گوش و چشمها و دلها قرار داد، باشد که سپاسگزاری کنید. البته انسان اموری را که حیات او بسته به آن امور است مثل عمل مکیدن می داند.

انسان به مرور که در مسیر رشد، گام برمی‌دارد، هم به حوزه‌های جدیدی از آگاهی راه می‌یابد و هم برای فهمیدن، به کلمات کمتری نیازمند می‌باشد. او تا آنجا رشد می‌کند و به آن میزان از اهلیت برای آموختن حکمت دست پیدا می‌کند که در قالب تنها جمله‌ای، دریایی از معانی را به او منتقل می‌کنند. امام علی (علیه‌السلام) که از بالاترین قدرت فهم برخوردار است، پیامبر اسلام در آخرین دقائق زندگی به او جملاتی را می‌فرماید که حضرت می‌گوید: پیامبر برای من بابی از علم گشود که از آن برایم هزار باب گشوده شد^۲ «۱۸۰».

با این مقدمه فهم مطلب ذیل که در رابطه با عمق معنایی بسم الله الرحمن الرحیم گفته شد قابل درک می‌شود:

خداوند متعال همه حقایق جهان هستی را در قالب کتب آسمانی برای بشر فرورستاده است. این کتب در قرآن مجید خلاصه شده است. قرآن در سوره حمد فشرده شده است و این سوره با بسم الله الرحمن الرحیم همطرازی می‌کند^۳. خداوند سوره حمد را هم ردیف کل قرآن معرفی می‌کند: وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ^۴. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۱).

لذا هر حرف «بسم الله الرحمن الرحیم» و هر ترکیب بین این حروف و حتی اعراب آن دارای معارف زیادی است که فهم آن نیازمند تلاوت مداوم قرآن و آشنایی دقیق با منابع معرفتی اسلام می‌باشد.

هرکس از معرفت اسلامی بیشتری برخوردار باشد، تأثیر این معرفت را هنگام گفتن بسم الله الرحمن الرحیم بیشتر احساس می‌کند.

تلاش ما در این کتاب بر این است که با استفاده از منابع بسیار گسترده اسلامی، به غواصی در دریای این آیه بزرگ، بپردازیم و به اندازه وسعمان، عقل و قلب

^۲ حجر / ۸۷. ترجمه: و هرآینه ما به تو «سبع مثنی» و «قرآن عظیم» را عطا کردیم.

خود را معنویتی تازه ببخشیم تا راه کمال خویش را هموارتر سازیم. هرچند تفسیر قرآن بیشترین فاصله را با عقول بشری دارد^۳ ولی امر به تدبیر در قرآن^۴، ما را وامی دارد تا بیشترین تلاش خودمان را - البته از راه صحیح آن - انجام دهیم و امیدوار به فضل خداوند باشیم. قبل از پرداختن به مباحث کتاب تذکر چند نکته لازم است:

♦ از «بسم الله الرحمن الرحيم» تعبیر به بَسْمَلَه می‌شود. چنانچه به جمله «لا حول و لا قوة الا بالله» حَوْقَلَه می‌گویند. ما نیز در این مجموعه، برای اختصار، از اصطلاح «بسمله» بهره می‌گیریم. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۲)

♦ سیر بحث ما در این مجموعه از کل به جزء است، به این معنا که ابتداء در باره مباحث کلی بسمله سخن خواهیم گفت و بعد در باره اجزاء آن. ♦ در فصل چهارم کتاب سه بخش برای ارجاعات مباحث در نظر گرفته شده است:

الف) بیشتر بدانید (محلقات): این بخش حاوی مطالبی است که خواننده‌ی کتاب می‌تواند جهت بدست آوردن اطلاعات بیشتر از

^۳ لَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرَّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ. تفسیر العیاشی: ۱/۱۲

^۴ كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ (ص: ۲۹). ترجمه: [این] کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده‌ایم تا در [باره] آیات آن بیندیشند، و خردمندان پند گیرند.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا (نساء: ۸۲). ترجمه: آیا در [معانی] قرآن نمی‌اندیشند؟ اگر از جانب غیر خدا بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند.

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَقْفَالُهَا (محمد: ۲۴). ترجمه: آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟

موضوع بحث، به این بخش مراجعه نماید. مانند آدرس فوق: (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۲). یعنی رجوع کنید به شماره ۲ از بخش ملحقات.

ب) احادیث (متن عربی): در این بخش متن عربی احادیثِ مورد استفاده در کتاب، آورده شده است. ارجاعات در این بخش بوسیله اعدادی که داخل « » گذاشته شده است قابل دسترسی است.

ج) آدرس منابع: در این بخش تمامی آدرس‌های منابع بحث آورده شده است. برای ارجاع به منابع، باید از شماره سریالی که در صفحات کتاب منظور شده است استفاده نمود.

نگاهی کلی به بسمه

«بسم الله الرحمن الرحيم» بزرگترین آیه‌ای است که خداوند متعال برای بشر فرو فرستاده است.

قرآن دارای اسماء و صفاتی است که بالغ بر ۴۰ نام و صفت می‌شود، همه این خصوصیات در بسمله تجلی پیدا نموده است. زیرا که این آیه خلاصه قرآن و قرآن تفسیر این آیه می‌باشد. (بیشتر بدانید: رج ملحقات ش: ۲۳).

این آیه رمزی است که قرآن، بسط آن است.

قرآن، آنچه از نعمات مادی و معنوی را که مطرح می‌کند یکی مظهر رحمانیت و دیگری مظهر رحیمیت اوست.

در قرآن حدود ۱۳۰ نام از اسماء نیکوی خداوند ذکر شده است، (بیشتر بدانید: رج ملحقات ش: ۲۴) همه این نامها یا تفسیر رحمان است و یا تفسیر رحیم. با دقت در معنای رحمن و رحیم که در مباحث آینده خواهد آمد و با دقت در اسماء حسناى خداوند می‌توانید بعد رحمانی و رحیمی نامهای خداوند را خود دریابید. موضوع ولایت، بیشترین آیات را به خود اختصاص داده است اعم از آیات نصی، ظاهری و تأویلی، این آیات همه شرح نقطه باء بسمله است.

هر یک از دو بخش این آیه یعنی «بسم الله» و «الرحمن الرحيم» در دیگر آیات

قرآن نیز تکرار شده است^۵، ولی در این آیه این دو بخش کنار یکدیگر قرار گرفته است. حروف «بسم الله» (یعنی: ب، س، ...) و کلمات آن (یعنی: باء، اسم و الله) و ترکیب آن (یعنی ترکیب باء و اسم و ترکیب بسم و الله) و همچنین ترکیب رحمن و رحیم باهم و ترکیب ایندو با «بسم الله»، آنچنان رمزگونه حقایق بنیادین معرفتی را در خود جای داده است که اگر انسان همه عمرش به تفکر در این آیه بگذراند روزی بر او نخواهد گذشت مگر این که خداوند بابتی جدید از معرفت برویش باز خواهد نمود.

این آیه در عین عظمت خاصی که دارد مورد ستم عجیبی هم قرار گرفته است به این صورت که درباره جزئیات قرآنی آن آنقدر بین فرق اسلامی اختلاف وجود دارد که شمارش دقیق اقوال در مسئله میسر نمی‌باشد. ما در این کتاب تنها هشت قول را ذکر نموده‌ایم.

هرچند شیعیان با بلند خواندن بسمله در همه نمازها همیشه اعلان می‌نمایند که بسمله جزء قرآن بلکه افضل آیات آن است.

حتی نقل شده است که شیطان الف اسم را به سرقت برده است! یعنی: شیطانی که موفق نشده است اصل این آیه را از زبان مسلمانان حذف کند کاری نموده است که الف «بسم» نوشته نشود. گرچه نظریات دیگر نیز در حذف الف وجود دارد که در جای خود بررسی شده است.

حجم زیادی از کتب تفسیر و بابهای مفصلی از کتب حدیث اختصاص به مباحث پیرامون بسمله یافته است. ما در این مجموعه تلاش نموده‌ایم تا از بسیاری از این مباحث بهره ببریم.

^۵ «الرحمن الرحیم» در چهار آیه دیگر: فاتحه: ۳، بقره: ۱۶۳، فصلت: ۲، حشر: ۲۲. و «بسم الله» در یک آیه دیگر: هود: ۴۱ تکرار شده است.

این کلمه شریف (بسمله) متشکل بر اصول پنجگانه اعتقادی است: همانا «الله» تعالی دلالت بر واجب الوجود می‌کند که جامع تمام کمالات و منزله از همه کدورات است. کدوراتی که مبدأ همه موجودات می‌باشد و این «الله» مقتضی همه ابواب «توحید» است از (ثبوت) ذات و صفات ذهنی (اعم) ثبوتی و سلبی و اضافی. و «الرحمن» و «الرحیم» با واضح ترین عبارت و راجح ترین اشارت دلالت بر «عدل» نموده و عقائد فاسده را رد می‌کند. و متفرع بر عدل، «نبوت» و «امامت» و «معاد» است زیرا اینها از فروع (قاعدہ) لطف است، لطفی که از اجزاء عدل می‌باشد. بر همین مضمون تفسیر نموده‌اند بعضی از فضلاء باطن خبری را که صدوق، ابن بابویه، نقل نموده است:

«هر کس بخواند بسم الله الرحمن الرحيم را در حالی که معتقد باشد به ولایت محمد و آل پاک و پاکیزه اش، تسلیم امر آنها باشد، مؤمن به ظاهر و باطن آن (بسمله) باشد، خداوند برابر هر حرفی از آن حسنه‌ای به او خواهد داد که برتر از دنیا و آنچه در دنیا است می‌باشد، از انواع جواهرات و گنجینه‌های آن. و هر کس شنونده آن باشد برای او یک سوم از آن چیزی است که برای قاری است^۵»

حروف ملفوظ در این آیه هجده حرف است، و مکتوب آن نوزده حرف. زمانی که کلمات از یکدیگر جدا شود مجموع حروف آنها

بیست و دو حرف خواهد شد. (ب، ا، س، م، ا، ل، ل، ا، ه، ا، ل، ر، ح، م، ا، ن، ا، ل، ر، ح، ی، م).

هجده اشاره به عوالمی دارد که از آن تعبیر می‌شود به: هجده هزار سال، زیرا الف (هزار) عدد تام و کاملی است که دیگر اعداد را نیز در خود داشته و عددی بالاتر از آن نیست. لذا از آن تعبیر به عوالم اصلی جهان آفرینش می‌شود. این عوالم عبارتند از:

عالم جبروت، ملکوت، عرش، کرسی، هفت آسمان، عناصر اربعه (آب، خاک، باد و آتش) و موالید ثلاثه (معدن، نبات و حیوان).

و نوزده اشاره به این عوالم و عالم انسانی دارد. این عالم هرچند داخل در عالم حیوان است، ولی بخاطر شرفی که دارد و این که جامع همه عوالم هجده‌گانه است و عالم آخرت نیز مخصوص اوست، به صورت جداگانه از آن نام برده شده است. مانند جبرئیل از بین ملائک (و مَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلُ)^۷

بیست و دو حرف، با اضافه شدن سه الف که در ترکیب کلمات بسمله مخفی بوده‌اند، بوجود می‌آید. این سه الف نشان عالم الهی است به اعتبار ذات، صفات و افعال. این سه در مقام توضیح، سه عالم است، ولی در واقعیت یک عالم است. این سه الف مخفی، در سه الفی که آشکار است، ظهور پیدا نموده است و این به معنای آن است که خداوند توسط انسان کامل ظهور پیدا نموده است و در عین حال همچنان محجوب است.

کفّاری از «تفسیر روح المعانی»^۸

در این آیه تثلیثات زیادی وجود دارد:

♦ حروف از نظر مخارج صوتی به سه قسم تقسیم می‌شوند: حلقی،

زبانی (لسانی)، و لبی (شفوی). در بسمله هر سه نوع وجود دارد: باء (شفوی)، لام (لسانی) و هاء (حلقی).

♦ در بسمله سه الف پنهان است: الف اسم، الف الله و الف الرحمن.
♦ در بسمله حروفی است که مکتوب و ملفوظ است (باء) و مکتوب غیر ملفوظ است (لام الرحمن) و ملفوظ غیر مکتوب است (الف الله).
♦ در بسمله حروفی است که متحرک است و ساکن نمی‌شود (باء)، ساکن است و متحرک نمی‌شود (الف) و هم متحرک و هم ساکن قرار می‌گیرد (میم الرحیم در حالت وقفی و وصلی).
♦ مجموعه کلمات ظاهری و تقدیری بسمله، شامل اسم و فعل و حرف می‌شود.

♦ در بسمله سه نوع جرّ وجود دارد: جر به حرف (اسم)، جر به اضافه (الله) جر به تبعیت (الرحمن «بدل» و الرحیم «نعت»).

♦ کسی که ذیح می‌کند می‌تواند از هریک از سه اسم در بسمله استفاده کند (الله، رحمن و رحیم).

♦ در بسمله بعضی کلمات عامل غیر معمولند (باء) و بعضی معمول غیر عاملند (الله) و بعضی عامل و معمولند (اسم).

♦ در بسمله کلماتی است که تنها متصل به مابعد می‌شوند (باء) و یا تنها متصل به ماقبل می‌گردند (الله) و یا متصل به ماقبل و به مابعد می‌شوند (اسم).

ثمرات بسمله

ثمرات دنیوی و اخروی فراوانی برای بسمله ذکر شده است. آنچه ذیلاً مطالعه می‌نمایید، مجموعه احادیثی است که در موضوع «ثمرات بسمله» احصاء شده است:

قبل از مطالعه احادیث این بخش به این نکته توجه داشته باشید که، خداوند به دو شرط بیشترین سود را برای تلاشهای انسان منظور می‌کند: اول این که انسان مهمترین قسمت یک کار را بلکه محور آن را نام خداوند قرار دهد و دوم این که بر محور نام خداوند تلاش مناسب را انجام دهد. برای هر کاری درست بیاندیشد و بعد براساس اندیشه‌اش تلاش مناسب را انجام دهد. ثمراتی که از بسمله ذیلاً مطالعه خواهید نمود تأکید بر بعد محوریت نام خداوند دارد، ولی در بسیاری از منابع دیگر اسلامی تأکید زیادی روی بعد تلاش فکری و یدی انسان شده است.

۱. آیه «بسم الله الرحمن الرحيم» که نازل شد، کوه‌ها به صدا درآمدند، تا آنجا که اهل مکه آن را شنیدند، گفتند که: «محمد کوه‌ها را جادو نموده است!». خداوند دود غلیظی را سويشان فرستاد تا این که بر سرشان سایه انداخت. آنگاه پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: هرکس با باور، بسم الله الرحمن الرحيم را بخواند، کوه‌ها با او تسبیح خواهند گفت هرچند که صدای آنها را نمی‌شنود^۹

«۲».

همچون حضرت داود (علیه‌السلام) که وقتی تورات می‌خواند کوه‌ها و پرندگان با او

همنوا می شدند.^۶

۲. زمانی که «بسم الله الرحمن الرحيم» نازل شد، ابری به شدت سیاه، به طرف مشرق عقب نشست و باد آرام گرفت (ولی) دریا موج شد! چهارپایان گوش-هایشان را تیز کردند و شیاطین از آسمان رانده شدند و خداوند به عزت و جلالش سوگند خورد که: بر چیزی «بسم الله» گفته نمی شود مگر این که آن چیز پر از برکت می شود.^{۱۰} «۳».

خداوند نیز در قرآن در باره برکت «اسم الله» می فرماید: تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.^۷

۳. هرکس کاغذی را که در آن بسم الله الرحمن الرحيم نوشته شده است (و روی زمین افتاده است) بخاطر احترام به آن و خاک آلود نشدنش از زمین بردارد، خداوند نامش را جزء صدیقین می نویسد و بر والدینش هرچند کافر باشند، تخفیف عذاب خواهد داد.^{۱۱} «۴».

صدیقین کسانی هستند که قلب و زبان و رفتارشان تماماً صدق و راستی است. کسی که احترام به بسم الله گذاشته است میزانی از این راستی را اثبات نموده است.

۴. چه بسا بعضی از شیعیان در آغاز کارهایشان بسم الله الرحمن الرحيم را ترک می کنند و خداوند آنان را به امر ناخوشایندی مبتلا می سازد و هوشیارشان می کند که شکر و ثنایش را بگویند و با این تنبیه، عیب گفتارشان را که همان ترک بسم الله باشد، از بین می برد.^{۱۲} «۵».

^۶ وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أُوْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ. ترجمه: و به راستی داوود را از جانب

خویش مزیتی عطا کردیم. [و گفتیم: ای کوه ها، با او [در تسبیح خدا] همصدا شوید، و ای

پرندگان [هماهنگی کنید]. سبأ: ۱۰

^۷ الرحمن / ۷۸. ترجمه: پربرکت و زوال ناپذیر است نام پروردگار صاحب جلال و بزرگواری!

قصه عبد الله بن یحیی را در بخش قصه‌ها فصل چهارم مطالعه نمایید.

۵. اسم خداوند، بسته‌ها را می‌گشاید، گسستگی‌ها را به هم می‌آورد، سختی‌ها را آسان می‌کند، و بدیها را سپر می‌شود، و رنجهای روزگار را قلعه می‌گردد، و دردهای درون را التیام می‌بخشد، و روز رستاخیز را امان خواهد بود^{۱۳} «۶».

۶. ذکر بسمله شفای هر دردی است^{۱۴} «۷».

تمام دعاهایی که برای بهبود انواع دردها وارد شده است هر کدام نامی از نامهای خداوند را به مدد گرفته است و بسم الله مهمترین نامهای خداوند را در خود جای داده است.

۷. بهترین مردم و بهترین آنها که بر زمین گام گذاشته‌اند معلمین هستند، زیرا آنها هر زمان که دین، رو به فرسودگی می‌رود، آن را پُرطراوت می‌سازند. به معلمین هدیه بدهید ولی بکارشان نگیرید، زیرا آنها را به زحمت می‌اندازید. (یعنی: روزمزدشان نکنید بلکه با دادن هدایا و بخشش‌های مالی، وضعیت معیشتی آنان را سامان دهید). معلم وقتی به کودک می‌گوید: «بگو بسم الله الرحمن الرحیم!» و کودک نیز می‌گوید: «بسم الله الرحمن الرحیم»، خداوند زمینه خلاصی کودک را از دوزخ به همراه پدر و مادر و معلمش، مهیا می‌سازد^{۱۵} «۸».

کارهایی که جنبه تقدس دارند اگر با پول معاوضه شوند از قداست آنها کاسته می‌شود، معلمینی که به انسانها علم می‌آموزند و به این وسیله آنان را با آیات الهی (جهان هستی) آشنا نموده و نام خداوند را همراه با معرفت، ورد زبان آنان می‌سازند، کارشان بسیار تقدس دارد و نباید ارزش کارشان را با پول سنجید.

البته منظور از مزد، پولی است که شاگرد و یا ولی شاگرد به معلم می‌دهد و الا در صورتی که دولت هزینه‌های معلم را تقبل می‌کند می‌توان گفت که قداست کار معلم محفوظ مانده است.

۸. مردی در محضر پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) گفت: «سرنگون باد! شیطان»

حضرت فرمودند: این را نگو! این سخن برای او موجب بزرگی است و لکن بگو: بسم الله الرحمن الرحيم. همانا او آنقدر کوچک می‌شود که کوچکتر از مگسی خواهد شد^{۱۶} «۹».

«سرنگون باد!» در واقع اعتراف به این نکته است که شیطان هنوز سرنگون نشده است و این موجب خوشحالی شیطان می‌شود.

۹. در روز قیامت به بنده امر می‌شود که به دوزخ رود! چون بکناره دوزخ می‌رسد می‌گوید «بسم الله الرحمن الرحيم» و قدم در دوزخ نهد، آتش دوزخ از وی هفتاد هزار سال راه، بگریزد^{۱۷}.

۱۰. در روز قیامت بنده را محکمه آرند و نامه اعمال وی که مملو باشد از قبایح اعمال و فضایح افعال، بدست وی دهند، بنده در حین گرفتن آن نامه، بر سبیل عادتی که در دنیا داشته باشد «بسم الله الرحمن الرحيم» بر زبان راند و نامه را بستاند. چون بگشاید همه آن را سفید بیند و هیچ نوشته بنظر وی در نیاید. گوید با فرشتگان که: در اینجا چیزی مرقوم نیست تا بخوانم! فرشتگان گویند که: در همه این نامه سیئات و خطیئات تو نوشته بود اما از برکت و میمنت بسم الله الرحمن الرحيم زایل گشت^{۱۸}.

۱۱. هر کس که می‌خواهد خداوند او را، از نوزده زبانه آتش نجات دهد، باید بسم الله الرحمن الرحيم را بخواند زیرا این (آیه) نوزده حرف دارد و هر حرفی سپری از آتش است^{۱۹} «۱۰».

۱۲. زمانی که مؤمن از صراط (پلی که روی دوزخ کشیده شده) می‌گذرد و می‌گوید: «بسم الله الرحمن الرحيم»، شعله آتش فرومی‌نشیند و می‌گوید: ای مؤمن بگذر! نور تو شعله‌ام را خاموش کرد^{۲۰} «۱۳».

قرآن خازنین دوزخ (مأموران مهار دوزخ) را نوزده فرشته معرفی می‌کند (عَلَيْهَا تِسْعَةَ عَشَرَ^{۲۱})، نقل شده است که این فرشته‌ها قدرت مهار دوزخ را با تکرار مدام

بسمله بدست می‌آورند^{۲۲}. لازم به ذکر است که بیشترین نمود قدرت ملائک، در مهار دوزخ است زیرا، دوزخ به عنوان مخلوق خداوند، ذاتی خشمگین دارد منتها خشمی مقدس بر علیه معصیت کاران.

۱۳. هر کس بسم الله الرحمن الرحيم را قرائت کند خداوند برای او به ازای هر حرف آن، چهار هزار حسنه نوشته و به همین تعداد نیز گناه از او بخشیده و درجه به او عطا می‌کند^{۲۳} «۱۱».

۱۴. اگر بسمله بعد از هر نماز واجب صد بار قرائت شود، لطف الاهی شامل حال فرد خواهد شد^{۲۴}.

۱۵. هر کس به دنبال شفقت و مهربانی است هر روز صد بار بگوید: «یا رحیم» و یا صبحگاهان هفتاد بار این ذکر را بگوید^{۲۵}.

۱۶. هر کس بعد از هر نماز صد بار بگوید: یا رحمن، فراموشی و سختی از دلش می‌رود^{۲۶}.

۱۷. کسی که حاجت مهمی دارد، بعد از نماز عصر روز جمعه تا غروب آن روز، بر ذکر «یا الله و یا رحمن و یا رحیم» مداومت نماید و بعد به سجده رفته و خواسته‌اش را طلب کند^{۲۷}

توضیح درباره حسنه، آفرینش گناه و درجه:

حسنة واحد پولی است که بعد از مرگ بخصوص در آخرت رواج دارد. و چون بعد از مردن انسان با عقبه‌هایی بسیار سخت روبرو می‌شود، به شدت به این واحد پولی نیازمند است.

انسان غوطه‌ور انواع غفلتها، تقصیرها و کوتاهی‌ها در مقابل خداوند است و به شدت بی‌توجه نسبت به هدف آفرینش می‌باشد، لذا خداوند مهربان، راههای مختلفی پیش روی او گذاشته است تا از بار گناهانش بکاهد، یکی از این راهها

اذکار و ادعیه است که ذکر بسمله جزء مهمترین این اذکار می باشد.
حسنه ثواب عرضی و درجه ثواب طولی است. به این معنا که انسان به کمک
حسناتش از نعمتهای بیشتری در رتبه بهشتی که دارد استفاده می کند. ولی میزان
رتبه بهشتی او را درجاتی که بدست آورده است مشخص می کند.

۱۸. هرکس بسم الله الرحمن الرحيم را قرائت نماید و معتقد به ولایت پیامبر و آل
او باشد و پذیرای اوامر آنها گردد و مؤمن به حقیقتهای ظاهری و باطنی آنها
باشد، خداوند به ازای هر حرف آن، حسنه ای به او می دهد که برتر از همه دنیا و
آنچه در دنیا - از انواع دارائیهها و خیرات - است، خواهد بود. هرکس گوش دهد
به کسی که بسم الله الرحمن الرحيم را قرائت می کند یک سوم ثواب او را دارا
خواهد شد. لذا هر یک از شما از این خیر عرضه شده، کمال استفاده را ببرد زیرا
این غنیمتی است که قطعاً نباید وقتش بگذرد و الا قلبهایتان پر از حسرت خواهد
شد^{۲۸} «۱۲».

۱۹. خداوند متعال به حضرت عیسی وحی فرستاد: زیاد از بسم الله استفاده کن! و
کارهایت را با آن آغاز نما. هرکس من را ملاقات کند و در نامه عملش مشتی از
بسم الله باشد، من او را از آتش آزاد خواهم کرد. از حضرت سؤال شد: یک
مشت چقدر است؟ فرمود: صد مرتبه^{۲۹} «۱۴».

۲۰. اگر بسم الله را قرائت کنی فرشتگان تو را، حفظ شده، به بهشت می رسانند^{۳۰}
«۱۵».

۲۱. خداوند متعال می فرماید: بعزت و جلال خودم قسم، کسی که از امت محمد
بسم الله الرحمن الرحيم را بگوید، در نامه حسناتش ثواب عبادت هفتصد سال
بنویسم^{۳۱} «۱۶».

۲۲. امت اسلام در روز قیامت می آیند در حالی که بسم الله الرحمن الرحيم می -
گویند پس وقتی که اعمال آنان در میزان نهاده می شود حسناتشان می چربد، پس

گفته می‌شود: «آهای! چه چیز کفه ترازوی امت محمد را سنگین نمود؟!» انبیاء پاسخ می‌دهند: همانا ابتدای کلامشان سه اسم از نامهای خداوند بود که اگر در کفه ترازو قرار گیرند و اعمال همه خلایق در کفه دیگر جای بگیرد، حسنات آنها (امت اسلام) ترجیح می‌یابد. ۳۲ «۱۷».

از امت اسلام آزمونهاى سخت‌تری نسبت به دیگر امم به عمل آمد، آنها با مسئله ولایت به سختی آزموده شدند هرچند بسیاری در این آزمون موفق نشدند. ولى همانها که موفق شدند وقتی در قیامت حضور می‌یابند آنچنان لایق ذکر نامهای خداوند در بسمله می‌شوند که تعجب همگان را برمی‌انگیزانند.

۲۳. زمانی که روز قیامت شود، مردمانی پاک که در نور غوطه‌ورند از راه می‌رسند، با بلندترین صدا آوا سمرمی دهند که: ستایش مخصوص خداوندی است که به وعده‌اش در رابطه با ما عمل نمود، ما را وارث زمین ساخت، هر جای از بهشت را که خواستیم جایگاهمان قرار داد. خلایق می‌گویند: «اینان (بطور حتم) از زمره پیامبران هستند!» ندایی از طرف خداوند می‌رسد: اینان شیعیان علی بن ابی طالب هستند! آنان برگزیده‌های من از میان بندگانم می‌باشند. اینان انتخابی‌های من از میان همه مخلوقاتم هستند. خلایق می‌گویند: بارالها! ای سرورما! اینان چگونه به این مقام رسیده‌اند؟! ندا از طرف خداوند می‌رسد که: ... بخاطر بلند نمودن صدا به بسم الله الرحمن الرحيم در نماز ۳۳ «۱۸».

برای پی بردن به اهمیت بلند نمودن صدا به بسمله در نماز، مراجعه کنید به بحث «بلند خواندن «بسم الله» در همین فصل کتاب.

۲۴. کسی که ذکر بسمله را زیاد بگوید از آنچنان هیبتی بین اهل عالم از آسمانیان و زمینیان برخوردار می‌شود که همه به دیده احترام به او می‌نگرند. ۳۴.

۲۵. هر کس بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم»، برای او در بهشت هفتاد هزار قصر از یاقوت سرخ است. در هر قصر هفتاد هزار خانه از مروارید سفید است در هر

خانه، هفتاد هزار تخت از زبرجد سبز است. روی هر تخت هفتاد هزار فرش از ابریشمهای نازک و ضخیم است. بر هر فرشی همسری از حور العین است که دارای هفتاد هزار زلف آراسته به درّ و یاقوت است. بر گونه راستش نوشته: «محمد رسول الله»، بر گونه‌ی چپش نوشته: «علی ولی الله»، بر پیشانی‌اش نوشته: «حسن»، بر چانه‌اش نوشته: «حسین»، بر دولبش نوشته: «بسم الله الرحمن الرحيم»، راوی سؤال می‌کند که این کرامت از آن کیست؟ حضرت پاسخ می‌دهد: برای کسی که با احترام و تعظیم بگوید «بسم الله الرحمن الرحيم»^{۳۵} «۱۹».

۲۶. هرکس غمی سراغش بیاید و خالصانه و با توجه بگوید بسم الله الرحمن الرحيم، وضعیتش از دو حال خارج نمی‌شود: یا در دنیا به خواسته‌اش می‌رسد و یا خواسته‌اش تبدیل به حاجت اخروی شده و استجابات آن نزد خداوند محفوظ داشته می‌شود و البته برای مؤمنین آنچه نزد خداوند است بهتر و باقی‌تر است^{۳۶} «۲۰».

۲۷. از (شرّ) همه مردم به کمک «بسم الله الرحمن الرحيم» فاصله بگیر!^{۳۷} «۲۱»
۲۸. اول هر کتابی که از آسمان نازل شده است بسم الله الرحمن الرحيم، بوده است. لذا وقتی بسم الله الرحمن الرحيم را گفتی باکی نداشته باشد که استعاذه نکرده باشی (یعنی: اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) نگفته باشی! و هر زمان که بسم الله الرحمن الرحيم بگویی (عیوبت) بین آسمان و زمین پوشیده می‌گردد! (و یا بسمله تو را از بلاهای آسمانی و زمینی حفظ می‌نماید)^{۳۸} «۲۲».

۲۹. امام رضا (علیه‌السلام)، هر زمان می‌خواستند از کارهایشان یادداشت بردارند تا فراموششان نشود، می‌نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحيم، اگر خدا بخواهد، به یاد می‌آورم» و بعد کارهایشان را می‌نوشتند^{۳۹} «۲۳».

۳۰. شخصی به نام سلیمان جعفری به امام رضا (علیه‌السلام) می‌گوید: من حیوانات وحشی شکار می‌کنم، شب را در خرابه‌ها با وحشت به صبح می‌رسانم. حضرت

فرمودند: زمانی که داخل خرابه می‌شوی بگو: «بنام خداوند داخل می‌شوم» و آنگاه با پای راست داخل شو و زمانی که خارج می‌شوی با ذکر نام خداوند و با پای چپ خارج شو، به هیچ وجه، امر ناخوشایندی را نخواهی دید! ^{۴۰} «۲۴».

کفتاری از «تفسیر نور» در ثمرات بسملاء

۱. «بِسْمِ اللَّهِ» نشانگر رنگ و صبغهی الهی و بیانگر جهت گیری توحیدی ماست.^۸

۲. «بِسْمِ اللَّهِ» رمز توحید است و ذکر نام دیگران به جای آن رمز کفر، و قرین کردن نام خدا با نام دیگران، نشانه‌ی شرک. نه در کنار نام خدا، نام دیگری را ببریم و نه به جای نام او.^۹

۳. «بِسْمِ اللَّهِ» رمز بقا و دوام است. زیرا هرچه رنگ خدایی نداشته باشد، فانی است.^{۱۰}

۴. «بِسْمِ اللَّهِ» رمز عشق به خدا و توکل به اوست. به کسی که رحمن و رحیم است عشق می‌ورزیم و کارمان را با توکل به او آغاز می‌کنیم، که بردن نام او سبب جلب رحمت است.

۵. «بِسْمِ اللَّهِ» رمز خروج از تکبر و اظهار عجز به درگاه الهی است.

۶. «بِسْمِ اللَّهِ» گام اوّل در مسیر بندگی و عبودیت است.

^۸ امام رضا علیه السلام می‌فرماید: بسم الله یعنی نشان بندگی خدا را بر خود می‌نهم. تفسیر نور الثقلین.

^۹ نه فقط ذات او، بلکه نام او نیز از هر شریکی منزّه است «سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» حتی شروع کردن کار به نام خدا و محمد صلی الله علیه و آله ممنوع است. إثبات الهداة، ج ۷، ص ۴۸۲.

^{۱۰} كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ. قصص، ۸۸.

۷. «بِسْمِ اللَّهِ» مایه‌ی فرار شیطان است. کسی که خدا را همراه داشت، شیطان در او مؤثر نمی‌افتد.

۸. «بِسْمِ اللَّهِ» عامل قداست یافتن کارها و بیمه کردن آنهاست.

۹. «بِسْمِ اللَّهِ» ذکر خداست، یعنی که خدایا من تو را فراموش نکرده‌ام.

۱۰. «بِسْمِ اللَّهِ» بیانگر انگیزه ماست، یعنی خدایا هدفم تو هستی نه مردم، نه طاغوت‌ها و نه جلوه‌ها و نه هوس‌ها.

شروع کار با بسمله

سیری در قرآن و حدیث

امام علی (علیه السلام) می فرمایند: پیامبر از قول خداوند برایم حدیث نقل نموده است که: هر کار اختیاری که در آن نام خداوند ذکر نشود «ابتر» و ناتمام خواهد ماند^{۴۲} «۲۵»

تحقیق درباره حدیث ابتداء^{۱۱}

یکی از مشهورترین احادیث ذکر شده در منابع اسلامی حدیث ابتداء است. این حدیث در کتب مهم شیعه^{۱۲} و سنی^{۱۳} ذکر شده است. غالباً یک حدیث با روایات مختلفی نقل می شود که این روایات هرچند دارای مضمون یکسانی هستند ولی الفاظ آنها با یکدیگر متفاوت است. حدیث ابتداء نیز از این قانون مستثنی نیست. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۳).

^{۱۱} در این تحقیق بیشتر از کتاب آیات الأحکام (الأسترآبادی)، ج ۱، ص: ۳ استفاده شده است.

^{۱۲} مثل: وسائل الشیعه و بحار الانوار.

^{۱۳} مثل: سنن ابی ماجه، سنن ابی داود و مسند احمد.

لذا در بعضی از روایات این حدیث، «حمد خداوند در کنار «بسم الله» و یا حمد بدون «بسم الله» به صورت مستقل آمده است. و یا در بعضی دیگر از روایات، صلوات بر پیامبر به عنوان شروع کار نیز اضافه شده است.

مضمون همه این روایات این است که کارها با خداوند ارتباط پیدا کند چه در قالب «بسم الله» و یا «الحمد لله» و یا «اللهم صل علی محمد و آل محمد» و یا حتی «الله اکبر» چنانچه نماز با آن شروع شده است.

در بسیاری از این احادیث برای اموری که باید با نام خداوند شروع شود، قید «ذی بال» آمده است که معمولاً ترجمه می‌شود: «با اهمیت».

ولی باید توجه داشت که «بال» به معنای قلب است، «امر ذی بال» یعنی کارهای قلبی، منظور از کارهای قلبی کارهای اختیاری است، زیرا این نوع از کارها از قلب عبور می‌کند و قلب انسان متوجه آن است.

ظاهراً بعضی از «امر ذی بال» این چنین برداشت نموده‌اند که منظور کارهایی است که همه قلب را فرا بگیرد و انسان بیشترین توجه‌اش را به آن معطوف کند. ولی این برداشت نمی‌تواند مستند باشد. زیرا «امر ذی بال» اعم از کارهای بسیار مهم، مهم و معمولی است. مثلاً در روایات تصریح شده است که در ابتدای غذا خوردن، بلکه با شروع هر نوع خورشت و حتی با برداشتن هر لقمه، «بسم الله» گفته شود. پس برداشتن لقمه‌های غذا، مصداق «امر ذی بال» است، ولی همه‌ی قلب و توجه انسان را نیز به خود مشغول ننموده است. انسان هنگام غذا خوردن فکرش هزار جا می‌رود و یا در باره امور مختلف صحبت می‌کند و یا جذب یک برنامه تلویزیونی می‌شود و یا کتاب می‌خواند ولی همچنان مشغول خوردن است. با این توضیح نتیجه گرفته می‌شود که گفتن «بسم الله» در آغاز هر کار اختیاری امری پسندیده و مورد سفارش است.

در بسیاری از روایات این حدیث، کلمه «بتر» آمده است. و در بعضی دیگر

«اقطع»، و یا «اجزم» ذکر شده است.

«ابتر» به معنای حیوانی است که دمش را بریده‌اند، لذا به کسی که از خود نسل و یا نام نیکی باقی نگذاشته است «ابتر» می‌گویند. همچنین به کار ناتمام نیز «ابتر» می‌گویند.

«اقطع» به کسی گفته می‌شود که دست ندارد. کاری که بدون «بسم الله» شروع می‌شود مثل انسان صاحب قلبی است (ذی بال) که دستی ندارد تا تصمیماتش را عملی سازد.

«اجزم» به کسی گفته می‌شود که انگشتانش به خاطر مرض جذام خورده شده و از بین رفته باشد. دستان این فرد نه تنها کمکش نمی‌کنند که بیشتر موجب زشت شدنش نیز گشته‌اند. کار بدون «بسم الله» نیز نه تنها به سرانجامی نمی‌رسد بلکه موجب درد سر انسان نیز می‌گردد.

آیا همه کارهای کامل با «بسم الله» شروع شده است؟!

بسیاری از مردم جهان کارهایشان را بدون یاد خداوند شروع می‌کنند و به پایان هم می‌برند و در ضمن کارشان بدون نقص انجام می‌پذیرد. ظاهراً این واقعیت وجدانی با حدیث ابتداء سازگاری ندارد!

پاسخ: اولاً: کامل بودن یک عمل به این است که بیشترین ثمر و بهره‌وری را در برداشته باشد. چه کسی مشخص می‌کند کارهایی که انسانها انجام می‌دهند اعم از کارهای مهم و کارهای ساده، ابتر نبوده و بیشترین بهره را برای صاحب خود دارد؟! آنقدر انسانها به کم‌ثمردهی کارها عادت نموده‌اند که استانداردهای خود را نیز طبق آن چیده‌اند. مثلاً قرآن ثمره یک دانه گندم را ۷۰۰ گندم می‌داند^{۴۳}، ولی رکورد جهانی در این باره به ۵۰۰ دانه هم نمی‌رسد، آنهم در بهترین شرایط کاشت!.

اگر انسانها همه اهل توحید و ذکر خداوند متعال باشند آنوقت خواهند فهمید یک تلاش ساده آنها می تواند چقدر سود و برکت به دنبال داشته باشد! ^{۱۴} انسان در میان دیگر موجودات بیشترین تلاش را می کند و کمترین بهره را می برد ^{۱۵}.
ثانیا: ابتر بودن یک عمل به معنای بریده شده از مبدأ قدرت، حکمت و رحمت است که خداوند باشد. و به عبارت دیگر ابتر بودن یک عمل بریده شدن انسان از مبدأ هستی است. این بریدگی را انسانها کمتر در زندگی خود حس می کنند زیرا غوطه ور در غفلت هستند ولی اولیاء خداوند به سرعت متوجه دور شدن خود از خداوند می شوند و لذا به سرعت متنیه شده و به سوی او برمی گردند لذا انبیاء (علیه السلام) نتیجه اگر کار پسندیده غیر واجبی را ترک کنند بلافاصله اثر آن را در زندگی خود می بینند. (در همین رابطه قصه عبد الله بن یحیی را در بخش قصه های بسمله مطالعه نمایید).

در آغاز کار باید بسمله گفت یا استعاذه؟

سؤال دوم: حدیث ابتداء چگونه با آیه «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» ^{۱۶} هماهنگی دارد. ابتدای قرآن باید بسمله را قرائت نمود و یا استعاذه را؟.

^{۱۴} وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. ترجمه: و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند پس به [کیفر] دستاوردها [گریبان] آنان را گرفتیم. اعراف: ۹۶

^{۱۵} سوره «العصر» را به دقت چند بار مطالعه کنید.

^{۱۶} نحل/۹۸. ترجمه: زمانی که قرآن می خوانی به خداوند پناه ببر از شیطان رانده شد.

پاسخ: تمامی فقهاء شیعه (غیر از ابوعلی فرزند شیخ طوسی^{۱۷}) اتفاق نظر دارند که امر در این آیه، دلالت بر استحباب دارد^{۴۴}. لذا هنگام شروع قرآن می‌توان هم «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» گفت و هم «بسم الله الرحمن الرحیم».

طبق حدیثی که از امام باقر (علیه‌السلام) نقل شده است می‌توان با بسمله از استعاذه بی‌نیاز شد. در این حدیث امام می‌فرماید: بسمله، تو را بین زمین و آسمان می‌پوشاند^{۴۵} «۲۶». یعنی از عذاب خداوند حفظ می‌کند و یا عیوبت را از دید ملائک و یا جنیان مخفی می‌نماید^{۴۶}.

^{۱۷} ابوعلی معتقد است که بسمله در ابتدای سوره حمد در رکعت اول واجب است که قرائت شود. مشخص است که دلیل ابوعلی حمل امر در آیه بر وجوب نبوده است و الا باید بسمله را به صورت مطلق هنگام اراده قرائت قرآن واجب می‌دانست.

شروع کار با بسمله (ذکر مصدق)

در قرآن و احادیث به کارهایی خاص اشاره شده است که ذکر بسمله در آغاز آنها بسیار مورد توصیه قرار گرفته است. این کارها عبارتند از:

طاعت

۱. دربهای معصیت را با استعاذه (گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم) بسته و دربهای طاعت را با تسمیه (گفتن بسم الله الرحمن الرحیم) بگشایید^{۴۷} «۲۷».

وضو

۲. زمانی که در وضو نام خداوند را ببری همه بدنت پاک می شود و زمانی که نام خداوند را نبری از بدنت همان مقداری پاک می شود که آب از آن عبور می کند^{۴۸} «۲۸».

۳. شخصی دوبار به توصیه پیامبر اسلام وضو و نمازش را تکرار نمود. برای بار سوم باز حضرت فرمود: وضو و نمازت را اعاده کن! این شخص شاکی شد و نزد

امام علی (علیه‌السلام) آمد و مشککش را با امام در میان گذاشت. حضرت سؤال کردند: آیا وقتی وضو می‌گیری نام خداوند را بر زبان جاری می‌کنی؟ مرد جواب داد: خیر. حضرت فرمودند: هنگام وضو «بسم الله» بگو. آن شخص وضویش را با بسمله آغاز کرد و بعد نماز خواند، بعد از نماز پیامبر از راه رسیدند و به او نگاه کردند و گذشتند، این بار دیگر او را امر به اعاده وضو و نماز نکردند^{۴۹} «۲۹».

هرچند ذکر بسمله در ابتدای وضو مستحب است و ترک آن موجب بطلان وضو نمی‌شود، ولی در صورتی که شخصی از رتبه ایمانی والاتری برخوردار باشد، به او توصیه می‌شود که مستحبات را همچون واجبات ببیند.

دعا

۴. دعایی که اول آن بسم الله الرحمن الرحیم باشد، رد نمی‌شود^{۵۰} «۳۰».

۵. هرکس هنگام افطار بگوید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ اغْفِرْ لِي» آمرزیده می‌شود^{۵۱} «۳۱».

چنانچه ملاحظه می‌کنید دعایی مختصر نیز با بسمله شروع شده است.

ورود به مسجد

۶. یکی از آداب ورود به مسجد گفتن بسم الله الرحمن الرحیم است^{۵۲} «۳۲».

کارهای شخصی

نشستن

۷. مردی به نام عبد الله بن یحیی خدمت امام علی (علیه‌السلام) مشرف می‌شود و بدون گفتن بسم الله الرحمن الرحیم روی صندلی می‌نشیند صندلی کج شده او

بسم الله الرحمن الرحيم / ۴۹

می‌افتد و سرش آسیب می‌بیند حضرت می‌فرمایند بخاطر نگفتن بسم الله الرحمن الرحيم این بلا سرت آمد^{۵۳} «۳۳». تفصیل این جریان را در بخش قصه‌ها مطالعه کنید (قصه عبد الله بن یحیی).

خواب

۸. زمانی که بنده‌ای هنگام خواب بگوید: بسم الله الرحمن الرحيم، خداوند می‌فرماید: فرشتگان من! نفس‌هایش را تا صبح حسنه بنویسید^{۵۴} «۳۴».

خوردن و نوشیدن

۹. یکی از آدابی که برای نوشیدن آب وجود دارد بردن نام خداوند است^{۵۵} «۳۵».

۱۰. زمانی که سفره نهاده شد بگو: «بسم الله» و زمانی که غذا را خوردی بگو: «بِسْمِ اللَّهِ عَلَىٰ أَوَّلِهِ وَآخِرِهِ». زمانی که سفره برچیده شد بگو: «الحمد لله»^{۵۶} «۳۶».

۱۱. هر کس خداوند را هنگام غذا یاد نماید، از آن نعمت، هیچ بازخواست نمی‌شود^{۵۷} «۳۷».

حدیث: قی نمودن شیطان بعد از ذکر «بسم الله»!

۱۲. هر کس غذایی را می‌خورد باید نام خداوند را بر آن یاد کند و اگر فراموش نمود و بعد خداوند را یاد نمود شیطانی که با هم غذا شده بود آنچه خورده بالا می‌آورد و شخص غذا را به تنهایی تمام می‌کند^{۵۸} «۳۸».

این حدیث به دو تعبیر آمده است، بعد از این که گفته شده است که شیطان قی می‌کند، هم تعبیر به «وَاسْتَقَلَّ الرَّجُلُ الطَّعَامَ»^{۵۹} آمده است. و هم تعبیر به «وَاسْتَقْبَلَ الرَّجُلُ الطَّعَامَ»^{۶۰}.

«استقل» می‌تواند دو معنا داشته باشد: «مستقل است» و یا «کم دید». «استقبل»

نیز یک معنا دارد: «روی آورد».

با این توضیح، حدیث می‌تواند سه معنی داشته باشد:

الف) استقلّ و به معنای «مستقل است» یعنی: بعد از قی نمودن شیطان، شخص در خوردن غذا مستقل است. اگر شخص قبل از اتمام غذا یادش بیاید و نام خداوند را ببرد می‌تواند مابقی غذا را به تنهایی بخورد و همان مقدار غذا او را سیر کند. ولی اگر بعد از اتمام غذا، نام خداوند را بر زبان جاری کند، به یکباره احساس سیری خواهد نمود. البته ممکن است فردی با پرخوری جبران شراکت شیطان را نموده باشد و بعد از اتمام غذا احساس سیری کند. ولی فرض ما در رابطه با شخصی است که نمی‌خواهد پرخوری کند و از طرفی هم احساس سیری نمی‌کند. احساس سیری به یکباره ممکن است به این خاطر باشد که شراکت شیطان جزء امور ملکوتی است و در این امور زمان معنی ندارد، پس می‌تواند تأثیر خود را بر زمان قبل به گونه‌ای بگذارد که شخصی که در زمان حال زندگی می‌کند اثر آن را بیابد. یعنی واقعیت را تغییر دهد و آن را بگونه‌ای درآورد که انگار از ابتدا شراکتی نبوده و فرد خود به تنهایی غذایش را خورده است.

در صورتی استقلّ به معنای «مستقل است» می‌باشد که حرف «فی» را در تقدیر بگیریم یعنی: استقل فی الطعام الرجل.

ب) استقلّ به معنای «کم می‌بیند» یعنی: اثر نگفتن «بسم الله» در ابتدای غذا دو چیز است: یکی قوی شدن شیطان بر انسان است و دوم احساس سیری نکردن از غذا است. اگر بعد از اتمام غذا «بسم الله بگوید اثر اولی از بین می‌رود و شیطان با قی نمودن غذاهای خورده شده به همان وضعیت ضعف سابقش برمی‌گردد ولی اثر دوم که «کم دیدن غذا» و سیر نشدن از آن باشد همچنان باقی می‌ماند.

ج) استقبل به معنای «روی آوردن» یعنی: وقتی شیطان قی نمود فرد به غذا روی می‌آورد. این معنا تنها در صورتی می‌تواند قابل فهم باشد که شخص در بین غذا

(نه بعد از اتمام آن) یادش بیاید که نام خداوند را نبرده است. در این وضعیت وقتی شخص نام خداوند را بر زبان جاری نمود، به تنهایی رو به غذا می‌آورد. و با اشتها آن را تا به آخر می‌خورد و شیطان نیز قدرتی را از خوردن قسمتی از غذا آن شخص به دست آورده بود از دست می‌دهد. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۴)

۱۳. هر زمان شخص مسلمان بخواد غذایی بخورد، دستش را سوی غذا دراز کند و بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم و الحمد لله رب العالمين»، خداوند او را قبل از آن که لقمه را به دهانش بگذارد، می‌آمرزد^{۶۱} «۳۹».

۱۴. هر زمان سفره آماده شد و فردی از افراد سر سفره، بسم الله الرحمن الرحيم گفت، از طرف دیگران کافی است. (یعنی: دیگران لازم نیست بسم الله بگویند)^{۶۲} «۴۰».

۱۵. امام علی (علیه‌السلام) در مجلسی که ابن کواء هم حضور داشت فرمودند: اگر کسی بر غذایی که می‌خورد نام خداوند را ببرد من ضامن خواهم بود که از آن غذا شکایتی نکند. (مرضی نبیند) ابن کواء گفت: ای امیر مؤمنان من دیشب غذایی خوردم و نام خداوند را نیز بردم ولی غذا اذیتم کرد! حضرت فرمودند: احمق! شاید چند نوع غذا خورده بودی و نسبت به بعضی از آنها «بسم الله» گفته بودی و نسبت به بعضی «بسم الله» نگفته بودی!^{۶۳} «۴۱»

ابن کواء یشکری، از ارادتمندان امام علی (علیه‌السلام) نبود^{۱۸}. لذا سخن حضرت برای او سنگین می‌آمد.

۱۶. شخصی به نام مسمع می‌گوید: نزد امام صادق (علیه‌السلام) از اذیتی که هنگام غذا خوردن می‌برم شکایت نمودم (و طرح مشکل کردم) حضرت به من فرمود: تو

^{۱۸} مرحوم شیخ طوسی درباره او می‌گوید: عبد الله بن الكواء از خوارج بوده و مورد لعن است. (رجال الطوسی / ج ۱ / ص ۷۵)

«بسم الله» نمی‌گویی. من گفتم: من «بسم الله» می‌گویم و اذیت می‌شوم. حضرت به من فرمود: زمانی که با سخن گفتن، بین غذا فاصله می‌اندازی، سپس به غذا برمی‌گردی «بسم الله» می‌گویی؟ گفتم: نه. حضرت فرمود: از همین جاست که غذا به تو ضرر می‌زد. آگاه باش که اگر هر زمان که به غذا برگشتی «بسم الله» بگویی، غذا به تو ضرر نمی‌زند^{۶۴} «۴۲».

۱۷. نزد غذا، خداوند را یاد کنید و صداهای مبهم از دهان خارج نکنید. این غذا نعمتی از نعمتهای خداوند و رزقی از رزق‌های اوست، بر شما واجب است او را شکر کنید و یادش کنید و ستایشش نمایید^{۶۵} «۴۳».

یعنی بجای خارج ساختن صدای جویدن و بلعیدن، ذکر خداوند را بگویید.

سوار شدن

۱۸. خداوند در سوره هود آیه ۴۱ از زبان حضرت نوح می‌فرماید: در آن سوار شوید. به نام خداست روان‌شدنش و لنگر انداختنش، بی‌گمان پروردگار من آمرزنده مهربان است^{۱۹}.

۱۹. امنیت از غرق شدن برای امت اسلام این است که وقتی سوار بر کشتی می‌شوند بگویند: بسم الله الرحمن الرحیم^{۶۶} «۴۴».

۲۰. هر گاه انسان سوار مرکبی می‌شود و اسم خدا را می‌برد فرشته‌ای پشت او قرار می‌گیرد و او را تا زمانی که پیاده می‌شود حفظ خواهد نمود ولی اگر هنگام سوار شدن نام خدا را نبرد شیطان همراه با او سوار بر مرکب خواهد شد^{۶۷} «۴۵».

مطالع

۲۱. خداوند در سوره علق آیه ۱ می‌فرماید: بخوان به نام پروردگارت که

^{۱۹} وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

(جهان را) آفرید^{۲۰}.

آمیزش

۲۲. زمانی که یکی از شما با همسرش آمیزش می‌کند، خداوند را یاد کند زیرا کسی که خداوند را هنگام آمیزش یاد نکند و نطفه فرزندی منعقد شود، شیطان در آن فرزند سهم می‌گردد و سهم شیطان با محبت و نفرت نسبت به ما مشخص می‌شود^{۶۸} «۴۶».

۲۳. هنگام آمیزش خوب است سه بار گفته شود: «بسم الله» و بعد، هر آیه‌ای از قرآن که در خاطر داشت بخواند و اگر چیزی در خاطرش نبود همان «بسم الله» کفایت می‌کند^{۶۹} «۴۷».

برهنه شدن

۲۴. زمانی که یکی از شما خود را برای ادرار کردن و یا امر دیگری برهنه می‌کند بگوید: «بسم الله» تا شیطان چشمانش را فرو بنشانند^{۷۰} «۴۸».

درآوردن لباس

۲۵. زمانی که یکی از شما لباسش را از تنش خارج می‌کند باید نام خداوند را ببرد که «أَجْنَه» آن را نپوشند زیرا اگر نام خداوند را نبرد تا صبح «أَجْنَه» آن را به تن خواهند کرد^{۷۱} «۴۹».

واردن شدن به منزل

۲۶. زمانی که یکی از شما وارد مغازه‌اش می‌شود باید نام خداوند را ببرد تا

^{۲۰} اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ.

شیطان فرار کند و زمانی که داخل خانه‌اش می‌شود نام خداوند را ببرد زیرا نام خداوند برکت را نازل کرده و موجب انس فرشتگان (با اهل آن خانه) می‌شود^{۷۲} «۵۰».

خروج از منزل

۲۷. هر کس از منزل خارج شود و «بسم الله» بگوید دو فرشته‌ای که با او هستند می‌گویند: «در مسیر هدایت قرار گرفت!»، و زمانی که بگوید: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» آندو فرشته می‌گویند: «محافظت شد»، و زمانی که بگوید: «تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ»، آندو فرشته می‌گویند: «کفایت شد و بی‌نیاز گشت». آگاه شیطان می‌گوید: من چه کنم با بنده‌ای که هدایت گشته و محافظت شده و کفایتش نموده‌اند؟!^{۷۳} «۵۱».

عبور از پل

۲۸. بر هر پلی شیطانی است! وقتی به پل رسیدی بگو «بسم الله»، تا از آنجا کوچ کند^{۷۴} «۵۲».

نوشتن

۲۹. از جمله حق قلم بر کسی که آن را بدست گرفته است این است که زمانی که می‌نویسد شروع کند با بسم الله الرحمن الرحیم^{۷۵} «۵۳».

۳۰. هر نوشته‌ای که با یاد خداوند شروع نشود، ناتمام و بریده خواهد بود^{۷۶} «۵۴».

۳۱. اول چیزی را که «قلم» نوشته است، بسم الله الرحمن الرحیم است. بعد از آن جهان هستی و همه موجودات را تا روز قیامت نوشته است. لذا شما وقتی می‌خواهید بنویسید، اول آن بنویسید: بسم الله الرحمن الرحیم، تا از کتاب (هستی)

پروردگارتان الگوی گرفته باشید^{۷۷} «۵۵».

قلم نام فرشته‌ای است که به امر خداوند همه حوادث جهان هستی را تا روز قیامت در لوحی از نور نوشته است. این لوح منبع اطلاعاتی فرشتگان درباره حوادث جهان است و انبیاء و اوصیاء آنها، نیز بواسطه همین لوح از طریق فرشتگان آگاه به امور جهان می‌شوند.^{۷۸}

نوشته‌هایی که ذیلا خواهد آمد برای آنها رابطه خاصی با بسمله ذکر شده است:

کتب آسمانی

۳۲. هیچ کتابی از آسمان فرود نیامده مگر این که ابتدای آن بسم الله الرحمن الرحیم بوده است^{۷۹} «۵۶». البته کلمه رحمن در آن ممدود بوده است (یعنی اینگونه نوشته است: رحمان)^{۸۰} «۵۷».

برای اطلاع بیشتر به مبحث «بسمله در دیگر کتب آسمانی» مراجعه کنید.

نامه

۳۳. امامان بزرگوار (علیهم‌السلام) در ابتدای نامه‌های کوتاه خود نیز بسم الله الرحمن الرحیم را می‌نوشتند^{۸۱} «۵۸».

۳۴. حضرت سلیمان در نامه‌ای که به ملکه سبا می‌نویسد سر آغاز آن را بسم الله قرار می‌دهد (إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ...)^{۸۲}.

حکمت

۳۵. حکمت‌های کوتاه و بلند بسیاری را امامان بزرگوار (علیهم‌السلام) برای دیگران نوشته‌اند که نقطه مشترک همه آنها این بوده است که با «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع شده است، مانند این حدیث: پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به امام علی (علیه‌السلام) می‌فرمایند بنویس! حضرت می‌گوید: چه بنویسم؟، پیامبر

می‌فرمایند بنویس! بسم الله الرحمن الرحيم، ایمان چیزی است که در قلب قرار گیرد و اعمال آن را تصدیق نماید، ولی اسلام بر زبان جاری می‌شود و (تنها) امکان ازدواج شرعی را فراهم می‌سازد^{۸۳} «۵۹».

۳۶. اصحاب حضرات معصومین (علیهم‌السلام) نیز بر اساس تربیتی که یافته بودند این ادب مهم را رعایت می‌کردند به عنوان نمونه به خلاصه یک حدیث اشاره می‌شود: کسی به بلال (مؤذن پیامبر) می‌گوید: از پیامبر برای ما حدیث نقل کن، بلال می‌گوید: «بنویس بسم الله الرحمن الرحيم» و بعد بلال حدیثی را در ارزش اذان نقل می‌کند، آن مرد دوباره از بلال تقاضای حدیث می‌کند، بلال نیز قبل از نقل حدیث می‌گوید: «بنویس بسم الله الرحمن الرحيم». آن مرد شش بار از بلال تقاضای حدیث می‌کند و هر بار بلال از او می‌خواهد قبل از نوشتن حدیث آیه بسمله را بنویسد^{۸۴}.

۳۷. حکمت‌هایی که به صورت نوشته در مکانهای مختلفی دیده شده است نیز با بسم الله الرحمن الرحيم شروع شده است. مانند این حدیث: حضرت آدم می‌بیند که بر ساق عرش نوشته است: بسم الله الرحمن الرحيم، محمد و آل محمد بهترین کسانی هستند که خداوند آفریده است^{۸۵} «۶۰».

نامه‌ها

۳۸. نامه اعمال اصحاب یمین در قیامت با بسم الله الرحمن الرحيم شروع شده است^{۸۶} «۶۱».

۳۹. هیچ کس داخل بهشت نمی‌شود مگر با جواز عبوری به این مضمون: بسم الله الرحمن الرحيم این نوشته‌ای است از ناحیه خداوند برای فلانی پسر فلانی، او را داخل بهشتی عالی نمایم که میوه‌هایش در دسترس است^{۸۷} «۶۲».

۴۰. بسم الله الرحمن الرحيم را ترک نکن ولو این که بخواهی بعد از آن شعر بخوانی^{۸۸} «۶۳».

۴۱. در صدر اسلام روال بر این بوده است که قبل از شعر نام خداوند را نمی‌بردند^{۸۹} «۶۴». انگار که به عللی خوششان نمی‌آمده است تا اشعار خود را با نام خداوند آغاز کنند (شاید با حال و هوای شعر خوانی، بردن نام خداوند را مناسب نمی‌دیدند!!)^{۹۰} «۶۵» و به نحوی روی این مسئله اتفاق داشتند^{۹۱} «۶۶». روی این اساس پیامبر اسلام تأکید می‌کردند که باید این سنت غلط از بین برود و بسم الله الرحمن الرحيم را قبل از اشعار نیز بخوانند. یقیناً این عمل سبب می‌شود تا اشعار مسیر ابتدال را چه در مضامین و چه در واژگان نپیمایند.

۴۲. اولین کسی که در ابتدای دیوان شعرش از بسمله استفاده کرد سعید بن جبیر بود که دیگران نیز از او تبعیت نمودند^{۹۲}.

سیری در کتب تفسیر (اهمیت آغاز با بسمله)

تفسیر پرتوی از قرآن^{۹۳}

قرآن که یکتا کتاب توحید و برای آخرین تکامل فکری بشر است سوره‌هایش با جمله بسم الله آغاز می‌گردد تا انسان را متوجه سازد که همه تعالیم و دستوراتش از مبدء حق و از مظهر رحمت است (جز سوره توبه که آیاتش نماینده قهر و خشم بر مردم لجوج کینه‌ورز با حق و خیر و اعلام قطع رابطه رحمت با آنهاست). دستور گفتن این کلمه برای همین است که روی فکر و دل را از غیر خدا برگرداند تا انسان همه جهان و هر عملی را از نظر توحید بنگرد و از پراکندگی فکری بسوی وحدت و ارتباط گراید، و نامهایی که از بتها و قدرتمندان در آغاز کارهای مهم، عرب و غیر عرب از خاطر می‌گذرانند یا بزبان میراند بزداید و مهر نام خداوند مبدء مهر و رحمت و خیر را بر دلها و زبانها زند. تا با توجه باین نام در اقدام

بهر عمل قدرتی بیشتر از قدرت استعدادی خود بگیرد و بکار برد و تنها بقدرت محدود خود متکی نباشد با این توجه نیروی عمل و امید نتیجه بیشتر است بلکه عملی عین نتیجه است زیرا نتیجه هر عملی کسب قدرت است، این اندیشه خود تحصیل قدرت و صورت بقاء بخشیدن بعمل است پس اگر عمل بنام غیر خدا یا با غفلت از نام خدا انجام گرفت آن بهره و نتیجه‌ای که عمل خردمندانه انسانی را می‌سزد بدست نخواهد آمد - چنان که بزرگان دین گفته‌اند: هر عملی که با بسم الله آغاز نگردد بریده و ناقص است - بشر که خود را در این جهان و در برابر عوامل و مناظر آن ناتوان می‌بیند خواه نخواه پناه و ملجئی میجوید و چون از نتایج اعمال خود بیخبر و در هراس است توجه بقدرتی مینماید تا دل خود را مطمئن دارد و از اضطراب در اقدام خود را برهاند، بدینجهت همه ملل کارهای مهم را بنام خدایان و ارباب انواع و سلاطین آغاز مینمودند، قرآن تعلیم میدهد که بنام خداوند رحمان و رحیم آغاز نماید و فکر خود را باو پیوندد، تا از پراکندگی برهد و نگرانی بخود راه ندهد، آن خدایی که مانند ارباب انواع و سلاطین و بتها کینه‌جو و بد خو و هوسباز نیست که وقتی بر سر مهر باشد گاهی بخشم آید با مردمی سر صلح داشته باشد و با دسته‌ای در جنگ و ستیز بسر برد (چنان که در تاریخ از این افسانه‌های جنگ و صلح و مهر و خشم خدایان بسیار است).

تفسیر نمونه ۹۴

میان همه مردم جهان رسم است که هر کار مهم و پر ارزشی را به نام بزرگی از بزرگان آغاز می‌کنند، و نخستین کلنگ هر مؤسسه

ارزنده‌ای را به نام کسی که مورد علاقه آنها است بر زمین می‌زنند، یعنی آن کار را با آن شخصیت مورد نظر از آغاز ارتباط می‌دهند. ولی آیا بهتر نیست که برای پاینده بودن یک برنامه و جاوید ماندن یک تشکیلات، آن را به موجود پایدار و جاویدانی ارتباط دهیم که فنا در ذات او راه ندارد، چرا که همه موجودات این جهان به سوی کهنگی و زوال می‌روند، تنها چیزی باقی می‌ماند که با آن ذات لا یزال بستگی دارد.

اگر نامی از پیامبران و انبیاء باقی است به علت پیوندشان با خدا و عدالت و حقیقت است که کهنگی در آن راه ندارد، و اگر فی المثل اسمی از حاتم بر سر زبانها است به خاطر همبستگی با سخاوت است که زوال‌ناپذیر است.

از میان تمام موجودات آنکه ازلی و ابدی است تنها ذات پاک خدا است و به همین دلیل باید همه چیز و هر کار را با نام او آغاز کرد و در سایه او قرار داد و از او استمداد نمود لذا در نخستین آیه قرآن می‌گوییم بنام خداوند بخشنده بخشایشگر (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ). این کار نباید تنها از نظر اسم و صورت باشد، بلکه باید از نظر واقعیت و معنی با او پیوند داشته باشد، چرا که این ارتباط آن را در مسیر صحیح قرار می‌دهد و از هر گونه انحراف باز می‌دارد و به همین دلیل چنین کاری حتماً به پایان می‌رسد و پر برکت است.

به همین دلیل در حدیث معروفی از پیامبر ص می‌خوانیم: کل امر ذی بال لم یذکر فیه اسم الله فهو ابتر: هر کار مهمی که بدون نام خدا شروع شود بی‌فرجام است.^{۹۵}

امیر مؤمنان علی ع پس از نقل این حدیث اضافه می‌کند انسان هر

کاری را می‌خواهد انجام دهد باید بسم الله بگوید یعنی با نام خدا این عمل را شروع می‌کنم، و هر عملی که با نام خدا شروع شود خجسته و مبارک است.

و نیز می‌بینیم امام باقر ع می‌فرماید: سزاوار است هنگامی که کاری را شروع می‌کنیم، چه بزرگ باشد چه کوچک، بسم الله بگوییم تا پر برکت و میمون باشد.

کوتاه سخن اینکه پایداری و بقاء عمل بسته به ارتباطی است که با خدا دارد.

به همین مناسبت خداوند بزرگ در نخستین آیات که به پیامبر وحی شد دستور می‌دهد که در آغاز شروع تبلیغ اسلام این وظیفه خطیر را با نام خدا شروع کند: اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ^{۹۶}.

و می‌بینیم حضرت نوح (علیه‌السلام) در آن طوفان سخت و عجیب هنگام سوار شدن بر کشتی و حرکت روی امواج کوه پیکر آب که هر لحظه با خطرات فراوانی روبرو بود برای رسیدن به سر منزل مقصود و پیروزی بر مشکلات به یاران خود دستور می‌دهد که در هنگام حرکت و در موقع توقف کشتی بسم الله بگویند: وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا^{۹۷}.

و آنها این سفر پر مخاطره را سرانجام با موفقیت و پیروزی پشت سر گذاشتند و با سلامت و برکت از کشتی پیاده شدند چنان که قرآن می‌گوید: قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَّمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ^{۹۸}.

و نیز سلیمان در نامه‌ای که به ملکه سبا می‌نویسد سر آغاز آن را بسم الله قرار می‌دهد: إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ...^{۹۹}

و باز روی همین اصل، تمام سوره‌های قرآن- با بسم الله آغاز می‌شود تا هدف اصلی که همان هدایت و سوق بشر به سعادت است از آغاز تا انجام با موفقیت و پیروزی و بدون شکست انجام شود. تنها سوره توبه است که بسم الله در آغاز آن نمی‌بینیم چرا که سوره توبه با اعلان جنگ به جنایتکاران مکه و پیمان‌شکنان آغاز شده، و اعلام جنگ با توصیف خداوند به رحمان و رحیم سازگار نیست.

تفسیر نور^{۱۰۰}

«بِسْمِ اللَّهِ» آرم و نشانه‌ی مسلمانی است و باید همه کارهای او رنگ الهی داشته باشد. همانگونه که محصولات و کالاهای ساخت یک کارخانه، آرم و علامت آن کارخانه را دارد خواه به صورت جزیی باشد یا کلی. مثلاً یک کارخانه چینی سازی، علامت خود را روی تمام ظروف می‌زند، خواه ظرف‌های بزرگ باشد یا ظرف‌های کوچک. یا اینکه پرچم هر کشوری هم بر فراز ادارات و مدارس و پادگان‌های آن کشور است و هم بر فراز کشتی‌های آن کشور در دریاها، و هم بر روی میز اداری کارمندان.

تفسیر «من هدی القرآن»^{۱۰۱}

به وسیله چه چیز می‌اندیشیم و تصمیم می‌گیریم و به کار برمی‌خیزیم؟ آیا جز به نیروها و به کارمایه‌ها است؟ چه کسی مالک این نیروها است و با این کارمایه‌ها به ما مدد می‌رساند؟ آیا او خدا

نیست؟ بنا بر این هر نیرویی که به آن می‌اندیشیم یا تصمیم می‌گیریم یا به کار برمی‌خیزیم، نشانه و آیه‌ای از آیات خدا و نامی از نامهای نیکوی است، و بر ما واجب است که بگوییم: به نام خدا پیش از هر موج اندیشه و درخشش اندیشه و جنبش عمل. او خدای است که ما را آفریده و راهنمایی کرده، پس هر چیز را به نام او آغاز می‌کنیم، چه در حقیقت هر چیز نامی از نامها و آیتی از آیات بزرگ او است.

و نامهای خدا همه مظاهر بخشندگی او است، و بخشندگی او گسترده و پایدار است. و از رحمت فراگیری که بر همه چیز گسترده می‌شود به لفظ «الرحمن» تعبیر می‌کنیم، به همان‌گونه که از رحمت دای می‌او که همیشه بوده و همیشه خواهد بود، با لفظ «الرحیم» یاد می‌کنیم، و زود باشد که رحمت دای می‌خدا در روز دیگر به صورت باغهای پر وسعتی تجسم پیدا کند که به مؤمنان اختصاص دارد. و اما در دنیا رحمت خدا به همه بندگان از مؤمن و کافر می‌رسد، و می‌بایستی که در هر کار بزرگ و کوچک بندگی را به او اختصاص دهیم و تنها از او مدد خواهیم.

مواهب الرحمن فی تفسیر القرآن^{۱۲}

بسمله رابطه بین بنده و آفریننده را ایجاد می‌کند، رابطه‌ای تشرقی. و علت این که این جمله مبارک انتخاب شده است این است که در این جمله هرچه از نشانه‌های خیر که می‌شناسی وجود دارد. لذا اگر عبد، همراه با اعتقادی که دارد اعمالی را که خداوند از او خواسته است قرین سازد، بسمله نشانی قولی و اعتقادی و عملی خواهد بود.

و الا لفظی بیش نیست که تنها اثرش تبرک زبان است و بس. مانند این رابطه که ذکر شد، امری نامأنوس نزد مردم نیست، بلکه بسیار هم مأنوس است، زیرا مردم نام بزرگان و رؤسایشان را در ابتدای هر کاری می‌برند. بخاطر این که احساس افتخار کنند و به این وسیله نزد بزرگانشان تقرب پیدا کنند و بر خودشان مهر آنان را بزنند. حال آنکه مردمان و بزرگانشان و رابطه بین آنها (منسوب الیه و منسوب و نسبت) همه در معرض تباهی و زوال است.

لذا قرآن رابطه پر افتخاری را با خداوندی ایجاد می‌کند که همیشه بوده و خواهد بود. پس این رابطه نیز همچنان محفوظ خواهد ماند. قرآن لفظی را مانند آنچه آنها در رابطه با بزرگانشان بکار می‌ردند مطرح نموده است به نام «بسمله». چنانچه خداوند می‌فرماید:

فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا^{۲۱}.

از همین جاست که اهمیت بسمله شناخته می‌شود زیرا در بسمله ارتباط با رحمن و رحیم ازلی و ابدی است. به همین خاطر در اخبار تأکید شده است که بسمله را در ابتدای همه کارها بگویید.

تفسیر المیزان (ترجمه) ۱۰۳

بسیار می‌شود که مردم، عملی را که انجام می‌دهند، و یا می‌خواهند آن را آغاز کنند، عمل خود را با نام عزیزی و یا بزرگی آغاز می‌کنند، تا به این وسیله مبارک و پر اثر شود، و نیز آبرویی و احترامی به خود بگیرد، و یا حداقل باعث شود که هر وقت نام آن

^{۲۱} بقره/۲۰۰. ترجمه: یاد نمایید خداوند را آنگونه که پدران خویش را یاد می‌کنید، حتی یاد و

عمل و یا یاد آن به میان می‌آید، به یاد آن عزیز نیز بیفتند. عین این منظور را در نامگذاریها رعایت می‌کنند، مثلاً می‌شود که مولودی که برایشان متولد می‌شود، و یا خانه، و یا مؤسسه‌ای که بنا می‌کنند، بنام محبوبی و یا عظمی‌می‌نام می‌گذارند، تا آن نام با بقاء آن مولود، و آن بنای جدید، باقی بماند، و مسمای اولی به نوعی بقاء یابد، و تا مسمای دومی باقی است باقی بماند، مثل کسی که فرزندش را به نام پدرش نام می‌گذارد، تا همواره نامش بر سر زبانها بماند، و فراموش نشود.

این معنا در کلام خدای تعالی نیز جریان یافته، خدای تعالی کلام خود را به نام خود که عزیزترین نام است آغاز کرده، تا آنچه که در کلامش هست مارک او را داشته باشد، و مرتبط با نام او باشد، و نیز ادبی باشد تا بندگان خود را به آن ادب، مؤدب کند، و بیاموزد تا در اعمال و افعال و گفتارهایش این ادب را رعایت نموده، آن را با نام وی آغاز نموده، مارک وی را به آن بزند، تا عملش خدایی شده، صفات اعمال خدا را داشته باشد، و مقصود اصلی از آن اعمال، خدا و رضای او باشد، و در نتیجه باطل و هالک و ناقص و ناتمام نماند، چون به نام خدایی آغاز شده که هلاک و بطلان در او راه ندارد.

خواهید پرسید که دلیل قرآنی این معنا چیست؟ در پاسخ می‌گوییم دلیل آن این است که خدای تعالی در چند جا از کلام خود بیان فرموده: که آنچه برای رضای او و به خاطر او و به احترام او انجام نشود باطل و بی اثر خواهد بود، و نیز فرموده: بزودی بیک اعمالی که بندگانش انجام داده می‌پردازد، و آنچه به احترام او و به خاطر او انجام نداده‌اند نابود و هباء منثورا می‌کند، و آنچه به غیر

این منظور انجام داده‌اند، حبیط و بی اثر و باطل می‌کند، و نیز فرموده: هیچ چیزی جز وجه کریم او بقاء ندارد، در نتیجه هرچه به احترام او و وجه کریمش و به خاطر رضای او انجام شود، و به نام او درست شود باقی می‌ماند، چون خود او باقی و فنا ناپذیر است، و هر امری از امور از بقاء، آن مقدار نصیب دارد، که خدا از آن امر نصیب داشته باشد.

و نیز این معنا همانست که حدیث مورد اتفاق شیعه و سنی آن را افاده می‌کند، و آن این است که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: (هر امری از امور که اهمیتی داشته باشد، اگر به نام خدا آغاز نشود، ناقص و اُبتر می‌ماند، و به نتیجه نمی‌رسد)^{۱۰۴} و کلمه (ابتر) بمعنای چیز است که آخرش بریده باشد.

آیا بسمله جزء سوره است؟

اقوال در مسند

همه مسلمین اتفاق نظر دارند که بسمله در سوره نمل آیه ۲۳۰ جزء قرآن است و ولی جزء ابتدای سوره برائت نیست و همچنین اتفاق نظر دارند که شروع کارها با بسمله کاری بسیار پسندیده است منتها در رابطه با بسمله‌های ابتداء سوره‌های قرآن که آیا جزء قرآن است و یا فقط به عنوان تیمن و تبرک ذکر شده است اختلاف نظر دارند.

نه قول در مسئله وجود دارد:

- (۱) بسمله جزء هیچ سوره قرآن نیست.
- (۲) بسمله به عنوان یک آیه، جزئی از همه سوره‌های قرآن بجز برائت می‌باشد.
- (۳) بسمله تنها جزء سوره فاتحه است.
- (۴) بسمله تنها جزئی از آیه اول سوره فاتحه است.
- (۵) بسمله آیه‌ای مستقل از قرآن است که برای تیمن و تبرک و ایجاد فاصله بین

۲۲ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوره‌های قرآن نازل شده است.

۶) با توجه به دوبار نازل شدن سوره فاتحه، بسمله هم جزء این سوره است و هم جزء این سوره نیست.

۷) بسمله جزئی از سوره‌های قرآن است ولی آیه‌ای مجزا نیست.

۸) بسمله به عنوان آیه‌ای مجزا جزء سوره فاتحه است ولی جزئیتش برای دیگر سوره‌ها به عنوان یک آیه مجزا نیست.

۹) عکس قول هشتم^{۱۰۵}.

ما در ادامه تنها چهار قول مشهور را به طور اجمالی مورد بررسی قرار می‌دهیم و سپس قول شیعه را مستدل خواهیم ساخت.

نظرفرق اسلامی درباره جزئیت بسمله

۱) شیعه معتقد است ۱۱۴ آیه قرآن را بسمله تشکیل می‌دهد: یکی بسمله آیه نخست سوره حمد است و بسمله‌ای دیگر در آیه ۳۰ سوره نمل آمده است و ۱۱۲ بسمله دیگر در ابتدای سوره‌های قرآن غیر از سوره برائت آمده است.

از نظر علمای شیعه جزئیت قرآنی بسمله مورد اتفاق است منتها اختلاف درباره جزئیت سوری بسمله می‌باشد. یعنی اختلاف است که آیا بسمله‌های آغاز سوره قرآن جزء سوره است و یا به عنوان آیه‌ای مستقل جهت فصل بین سوره‌ها و تیمن و تبرک آغاز نمودن سوره‌ها آمده است؟

مشهور قائل به جزئیت سوری بسمله هستند.

بعضی از غیر شیعیان نیز قائل به جزئیت بسمله هستند فقهاء مکه و کوفه و قاریان این دو شهر غیر از حمزه، و نیز از قاریان مدینه سعید بن جبیر و زهری و ابن مبارک و قالون و همچنین اکثر شافعیه^{۱۰۶}. (منتها معلوم نیست آیا قائل به جزئیت قرآنی بسمله هستند یا جزئیت سوری آن)

هر یک از دو قول جزئیت قرآنی و سوری بسمله دارای ثمرات فقهی است که در بحث احکام بسمله به آن پرداخته شده است.

۲) بسمله تنها جزء سوره حمد و سوره نمل است در دیگر سوره‌ها توسط کاتبین وقارئین برای فصل با دیگر سوره‌ها ذکر می‌شود. این قول را بعضی از شافعیه انتخاب نموده‌اند.

۳) بسمله تنها در سوره نمل جزئی از آیه است و بسمله‌ی ابتدای سوره‌ها به عنوان آیه‌ای مستقل تنها برای فصل آمده است. این قول را متأخرین از علمای حنفی برگزیده‌اند.

۴) بسمله جز در سوره نمل اصلاً آیه قرآن نیست، نویسندگان و تلاوت کنندگان قرآن به عنوان تبرک در ابتدای سوره‌های قرآن از آن استفاده می‌کنند.^{۱۰۷} این قول را متقدمین از علمای حنفی پذیرفته‌اند. بعلاوه: قرأء بصره و شام و مدینه (غیر از بعضی از قاریان مدینه که قول اول را پذیرفته‌اند) و همچنین بعضی از فقهاء این سه شهر مثل مالک و اوزاعی و همچنین حمزه از قاریان کوفه.

چند نکته:

الف) بعضی از علماء می‌گویند ابوحنیفه در رابطه با جزئیت بسمله نظری نداده است ولی چون جزء فقهای کوفه است او را قائل به قول چهارم می‌دانند. ولی این انتساب قطعی نیست زیرا ممکن است ابوحنیفه، بخاطر این که مسئله نزدش روشن نبوده است، عمداً اظهار نظر نکرده باشد.

ب) فقهاء مالکی می‌گویند: بسمله جزء هیچ یک از سوره‌های قرآن نیست. لذا خواندن آن را در نمازهای واجب جائز ندانسته و در نمازهای مستحبی آن را مباح می‌دانند.^{۱۰۸} ولی علمای مالکی به منظور حفظ اتحاد و عدم مخالفت با آرای مسلمین که اکثر علمای آنها خواندن بسمله را در نماز واجب می‌دانند، خواندن آن را خوب و مستحسن دانسته است.^{۱۰۹}

ج) فقهاء حنفی می گویند: امام جماعت می تواند بسمله را تبرکاً در نماز می-خواند^{۱۱۰}. و بنا بر نقلی دیگر از ابوحنیفه، او خواندن بسم الله را در نماز برای امام و غیر امام واجب می داند^{۱۱۱}.

د) به احمد بن حنبل پیشوای فقهی حنبلی ها دو قول نسبت داده شده است: (۱) بسمله تنها جزء سوره حمد است و در دیگر سوره ها فقط برای ایجاد فاصله آمده است. (۲) بسمله در سوره حمد و دیگر سوره های قرآن جزء سوره است^{۱۱۲}.

ه) آنهایی که بسمله را جزء سوره حمد می دانند از «صراط الذین» تا آخر سوره، یک آیه می دانند ولی آنها که بسمله را جزء سوره نمی دانند، «صراط الذین انعمت علیهم» را یک آیه دانسته و از «غیر المغضوب» تا آخر، یک آیه دیگر می دانند^{۱۱۳}.

چنانچه قبلاً نیز گفتیم ما تنها قول اول را که مربوط به فقهاء شیعه است مورد بررسی دقیق قرار خواهیم داد هرچند ضمن این بحث، تکلیف دیگر اقوال نیز مشخص خواهد شد.

در ضمن بررسی قول شیعه، همچنین مشخص خواهد شد که بسمله تنها جزء قرآنی است و یا علاوه بر آن جزء سوری نیز هست.

اوله جزئیت بسمله

برای جزئیت بسمله، به قرآن، حدیث، اجماع و عقل استدلال شده است

قرآن و جزئیت

چهار دلیل از قرآن برای جزئیت قرآنی بسمله ارائه شده است که نظر شما را به این ادله و بررسی آنها جلب می‌کنیم:

۱. قرآن می‌فرماید: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ^{۱۴}.

درباره «باء» در آیه فوق، دو نظریه وجود دارد: اول این که این حرف زائده است، در نتیجه معنای آیه می‌شود: «بخوان نام پروردگارت را». ولی این نظریه بعید به نظر می‌رسد چرا که فعل قرأ متعدی است نیاز به باء برای تعدی ندارد. مثل اقْرَأْ كِتَابَكَ و یا اقْرَأْ كِتَابِيَه^{۲۳}.

نظریه دوم این است که: باء به معنای ملامسه و همراهی نمودن است. در نتیجه «اسم ربك» مفعول «اقْرَأْ» نخواهد بود، بلکه «القرآن» که در تقدیر گرفته می‌شود مفعول می‌باشد. براین اساس معنای آیه می‌شود: بخوان قرآن را در حالتی

^{۲۳} اسراء: ۱۴ و حاقه: ۱۹

که نام پروردگار را همراهی می‌کنی.

طبق نظریه دوم، خداوند در آیه فوق امر می‌کند که قرآن را با نام پروردگارت آغاز کن. لذا شروع قرآن با بسمله تنها بخاطر تبرک و یا ایجاد فاصله بین سوره‌های قرآن نیست بلکه در راستای انجام امر خداوند است.

بررسی:

دلیل فوق دلالت بر جزئیت قرآن بسم الله الرحمن الرحيم ندارد. تنها به پیامبر دستور می‌دهد: «هنگام خواندن قرآن از نام پروردگارت کمک بگیر و یا نام پروردگارت را همراه همه لحظات قرائتت نما!». کمک گرفتن از نام پروردگار لزوماً زبانی است و اگر هم زبانی باشد دلیل بر این نیست که آنچه پیامبر بر زبان جاری کند به عنوان نام خداوند، آنهم جزء وحی باشد و در نتیجه جزء قرآن باشد. ۲. انبیاء در آغاز کارهای خود نام خداوند را ذکر می‌کردند مانند حضرت نوح که به یارانش هنگام سوار شدن بر کشتی فرمود: ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مَرْسَاهَا^{۲۴} و همچنین حضرت سلمیان هنگام نامه نوشتن به بلقیس: إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^{۱۱۵}. از طرفی خداوند به پیامبرش امر کند که: أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ^{۲۵}. وقتی پیامبر اقتداء به کارهای انبیاء می‌کند و از آن جمله در آغاز کارها بسم الله می‌گوید بر ما نیز واجب است که از پیامبر تبعیت کنیم (فَاتَّبِعُوهُ^{۱۱۶}) و در نماز و یا آغاز سوره‌های قرآن بسم الله بگوییم.

بررسی:

اولاً: وجوب تبعیت از انبیاء به معنای وجوب هماهنگ شدن با نگرش آنها به

^{۲۴} هود/۴۱. ترجمه: در آن سوار شوید. به نام خداست روان شدنش و لنگر انداختنش.

^{۲۵} انعام/۹۰. ترجمه: اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است پس به هدایت آنان اقتدا کن

کارهایی که انجام می‌دهند می‌باشد یعنی اگر آنها کاری را به عنوان واجب انجام می‌دهند شما هم آن را به عنوان واجب انجام دهید ولی اگر به عنوان مستحب آن را انجام می‌دهند شما هم باید نظرتان درباره آن کار استحباب باشد.

ثانیا: این دلیل، در فرض کامل بودنش، ثابت نمی‌کند بسمله جزء قرآن است تنها وجوب استفاده از بسمله را در نماز و یا قرائت قرآن ثابت می‌کند.

۳. قرآن از سوره حمد تعبیر به «سبع مثانی» می‌کند. کلمه «سبع» اشاره به تعداد آیات سوره حمد است که هفت باشد و «مثانی» اشاره به دوبار نازل شدن این سوره است و یا دوبار خوانده شدن آن در نماز و یا دو قسمت داشتن این سوره (قسمتی با موضوع ستایش و قسمتی با موضوع دعا).

اگر بسمله جزء سوره حمد نباشد آیات این سوره کمتر از هفت تا خواهد بود.

بررسی:

اولا: این دلیل تنها جزئیت بسمله را درباره سوره حمد می‌رساند.

ثانیا: سوره حمد می‌تواند بدون بسمله نیز هفت آیه داشته باشد به این صورت «صراط الذین انعمت علیهم» آیه مستقلی باشد.

ولی روایات شیعه و سنی صراحت دارد که «صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب علیهم و لا الضالین» یک آیه است و همچنین در این روایات تصریح شده است که «بسم الله الرحمن الرحيم» اولین آیه سوره حمد است. (مراجعه کنید به احادیثی که دلالت بر جزئیت بسمله می‌کنند).

۴. در ذیل آیه: فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا^{۲۶}، از بعضی از مفسرین نقل شده است که مراد از

^{۲۶} فتح / ۲۶. ترجمه: پس خدا آرامش خود را بر فرستاده خویش و بر مؤمنان فرو فرستاد، و آرمان تقوا را ملازم آنان ساخت، و [در واقع] آنان به [رعایت] آن [آرمان] سزاوارتر و شایسته [اتصاف به] آن بودند.

«کلمه تقوی» بسم الله الرحمن الرحیم است^{۱۱۷}.

طبق این تفسیر خداوند، مؤمنین را ملزم ساخته است که بسمله را قرائت کنند و طبیعی است که میزان این الزام مشخص نشده است لذا حداقل آن می‌تواند بسمله‌های ابتدای قرآن باشد.

بررسی:

اولاً: الزمهم به معنای «ملزمشان نمود» نیست بلکه به معنای «همراهشان ساخت» است. طبق این توضیح نمی‌تواند «کلمة التقوی» به بسمله تأویل شود.

ثانیاً: کلمه تقوی طبق احادیث شیعه به امام علی (علیه‌السلام) تأویل گردیده است و این تأویل با آیه هماهنگی بیشتری دارد تا تفسیری که بعضی اهل سنت از «کلمة التقوی» ارائه داده‌اند. (دقت کنید).

روایات و جزئیات

در منابع شیعه و سنی احادیث زیادی برای جزئیت وجود دارد که نظر شما را به قسمتی از این احادیث به همراه بررسی آنها جلب می‌کنیم:

احادیث اهل البیت (علیهم السلام)

۱. محمد بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) سؤال می‌کند که آیا منظور از «سبع مثانی» سوره فاتحه است؟ حضرت می‌فرماید آری. محمد سؤال می‌کند: آیا بسم الله الرحمن الرحیم جزء هفت آیه است؟ حضرت فرمودند: بله این بسمله افضل آنهاست^{۱۱۸} «۶۷».

۲. بسم الله الرحمن الرحیم آیه‌ای از فاتحة الكتاب است و این سوره هفت آیه دارد که کمال آن بسم الله الرحمن الرحیم است^{۱۱۹} «۶۹».

بررسی:

دو حدیث فوق تنها دلالت دارد بر این که بسمله جزء سوره حمد است.

۳. در حدیث معراج است که: چون پیامبر (در آسمانها) از تکبیر و آداب شروع

نماز فارغ گردید، خداوند بر وی وحی نمود که مرا با نامم یاد کن! این بود که «بسم الله» در اول سوره قرار گرفت. سپس خدا وحی نمود که بر من حمد کن! چون «الحمد لله رب العالمین» را بر زبان راند، در دل خود گفت: شکر. در این جا باز خداوند بر وی وحی نمود که حمد مرا قطع کردی، پس دوباره مرا با نام خودم یاد کن! این است که در سوره حمد «الرحمن الرحیم» دوبار خوانده می شود و چون به «و لا الضالین» رسید، پیامبر به عنوان شکر گزاری گفت: «الحمد لله رب العالمین» این جا هم خدا وحی کرد نام مرا که یاد می کردی، بریدی. باز دوباره نام مرا یاد کن! رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در این جا طبق همین فرمان باز «بسم الله» را گفت، این بود که در اول سوره ای که بعد از حمد در نماز خوانده می شود، آیه «بسم الله» قرار گرفت^{۱۲۰} «۶۸».

بررسی:

این حدیث تنها دلالت دارد بر وجوب بسمله در آغاز سوره حمد و سوره بعد از آن، در نماز. لذا روایت فوق دلیل بر جزئیت قرآنی بسمله نمی تواند باشد.

۴. معاویه بن عمار می گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: در نماز که سوره حمد را تلاوت می کنم «بسم الله» را نیز بخوانم؟ امام فرمود: بلی. مجددا پرسیدم: بعد از سوره حمد، سوره دیگری در نماز می خوانم «بسم الله» را با آن سوره هم باید بخوانم؟ امام فرمود: آری^{۱۲۱} «۷۰».

بررسی:

این حدیث تنها دلالت بر جواز (نه وجوب) بسمله در نماز را دارد. لذا هیچ دلالتی بر جزئیت قرآنی بسمله ندارد.

۵. یحیی بن عمران همدانی می گوید: به امام باقر (علیه السلام) نوشتم: فدایت شوم چه می فرمایید در باره کسی که در نماز خود سوره حمد را با «بسم الله» می خواند ولی به سوره دیگر رسید، «بسم الله» را ترک می کند؟ این جمله را نیز در نامه

بسم الله الرحمن الرحيم / ۷۷

خود اضافه نمودم که عباسی در این مورد می‌گوید: اشکالی ندارد. نظریه شما در این باره چیست؟ امام به خط خود نوشت: «یعیدها» یعنی باید نماز را اعاده کند. حضرت این جمله را علی رغم نظریه عباسی مخصوصاً دوبار نوشته بود^{۱۲۲} «۷۱».

۶. پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) کاملترین و کوتاهترین نماز را می‌خواندند. وقتی وارد نماز می‌شدند، «الله اکبر» گفته و بعد می‌فرمودند: «بسم الله الرحمن الرحيم»^{۱۲۳} «۷۲».

بررسی:

این حدیث دلالت بر وجوب بسمله در نماز دارد و وجوب بسمله در نماز دلیل بر جزئیت قرآنی بسمله نیست.

۷. هرکار دارای اهمیتی که در آن نام خداوند ذکر نشود «اوتر» و ناتمام خواهد ماند^{۱۲۴} «۷۳».

طبق این حدیث که به حدیث ابتدا معروف است، هر عملی بدون ذکر نام خداوند ناتمام و ناقص خواهد بود. و نماز نیز از این قاعده مستثنی نیست. اگر در نماز بسمله خوانده نشود نماز در کمال نقص قرار خواهد گرفت. همچنین آغاز قرائت سوره‌های قرآن در غیر از نماز. اگر بسمله در ابتدای آنها خوانده نشود، قرائت قرآن ناقص خواهد بود. و قرآن نمی‌تواند برای کمال خود نیازمند به غیر خود باشد. پس باید بسمله جزء همه سوره‌های قرآن باشد تا غیر قرآن سبب کمال قرآن نشود.

بررسی:

این دلیل اگر تمام باشد تنها لزوم خواندن بسمله را در ابتداء قرائت قرآن ثابت می‌کند ولی دلالتی بر جزئیت قرآنی بسمله ندارد. همچنان که مستحب است در ابتدای قرائت قرآن استعاذه گفته شود ولی استعاذه جزء قرآن نیست.

۸. به امام علی (علیه‌السلام) اطلاع دادند که گروهی بسم الله الرحمن الرحيم را از

قرآن جدا نموده‌اند حضرت می‌فرمایند: بسمله آیه‌ای از کتاب خداوند است که شیطان آن را بر آنها فراموشانده است^{۱۲۵} «۷۴».

۹. ابن عباس می‌گوید: انقضاء و ابتدای هر سوره‌ای با نزول بسم الله الرحمن الرحیم شناخته می‌شد^{۱۲۶} «۷۵».

بررسی:

دو حدیث فوق ثابت می‌کند بسمله آیه‌ای از آیات قرآن است ولی این که جزء تمامی سوره‌های قرآن باشد را ثابت نمی‌کند. زیرا ممکن است بسمله آیه‌ای مستقل باشد که برای فصل بین سوره‌ها آمده باشد ولی جزء هیچ سوره‌ای نباشد.

احادیث اهل سنت^{۲۷}

۱- دارقطنی با سند صحیح از ابو هریره نقل نموده است که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: هر وقت سوره حمد را خواندید، «بسم الله» را هم بخوانید زیرا این سوره اصل قرآن و امّ الکتاب و سبع مثانی است و «بسم الله» هم یکی از آیات آن است^{۱۲۷} «۷۶».

۲- دارقطنی با سند صحیح از امیر مؤمنان (علیه‌السلام) چنین آورده که از آن حضرت در باره «سبع مثانی» سؤال شد، فرمود: «سبع مثانی» سوره حمد است. گفته شد که این سوره شش آیه بیش‌تر نیست! فرمود: «بسم الله» هم یک آیه از آن است^{۱۲۸} «۷۷».

۳- ابن خزیمه و بیهقی با سند صحیح از ابن عباس آورده‌اند که: سبع مثانی سوره حمد است. گفته شد: آیه هفتمین آن کدام است؟ پاسخ داد: «بسم الله»^{۱۲۹}

^{۲۷} در این فصل تنها به قسمتی از احادیث اهل سنت اشاره می‌شود می‌توانید مجموعه این احادیث را در سنن بیهقی جلد ۲ صفحات ۴۳ تا ۴۷ مطالعه فرمایید.

«۷۸».

۴- ابن جریح می گوید: پدرم نقل نمود که سعید بن جبیر به من گفت: منظور از کلمه «سبع مثانی» در آیه وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي، «سوره حمد» است که «امّ القرآن» نیز نامیده می شود. ابن جریح گوید: پدرم اضافه نمود که سعید بن جبیر «بسم الله» را برای من به عنوان آیه هفتم قرائت نمود، آن گاه گفت: همان طور که من «بسم الله» را برای تو به صورت آیه هفتم می خوانم، ابن عباس نیز آن را برای من به همین صورت خواند و گفت: خداوند این سوره را برای شما مسلمانان فرستاده است و پیش از شما مثل آن را بر هیچ امتی نفرستاده بود^{۱۳۰}

«۷۹»

۵- ثعلبی می گوید: علی (علیه السلام) هر سوره ای را که در نماز تلاوت می نمود، با «بسم الله» شروع می کرد و می گفت: هر کس این آیه را نخواند، از سوره کاسته است و باز می فرمود: آیه «بسم الله» مکمل «سبع مثانی» است، یعنی با آیه «بسم الله» آیات هفتگانه سوره حمد کامل و «سبع مثانی» نامیده می شود^{۱۳۱}

«۸۰».

۶- ابن عربی به واسطه شانزده سند از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) و ایشان به واسطه جبرائیل و میکائیل و اسرافیل حدیثی نقل می کند^{۲۸}: ای اسرافیل! قسم به عزت و جلالم و جود و کرمم، هر کس بسم الله الرحمن الرحيم را یکبار به فاتحة الكتاب متصل کند، گواه باشید که من او را خواهم آمرزید و همه کارهای خوبش را قبول نموده و از کارهای بدش درمی گذرم و زبانش را با آتش نمی سوزانم و او را از عذاب قبر و عذاب دوزخ و عذاب قیامت و آن وحشت بزرگ پناه می دهم و او من را قبل از همه انبیاء و دوستانم من را ملاقات خواهد کرد^{۱۳۲}

^{۲۸} قابل توجه است که همه واسطه های حدیث قسم به (بالله العظيم) می خورند که این حدیث صحیح است

۷- پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در نماز بسم الله الرحمن الرحيم را می-خواندند و آن را یک آیه حساب می کردند، الحمد لله رب العالمين را آیه دوم،

الرحمن الرحيم را آیه سوم و مالک يوم الدين را آیه چهارم...^{۱۳۳} «۸۲»

۸- پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمودند: زمانی که ام القرآن (سوره فاتحه) را می خوانید بسم الله الرحمن الرحيم را ترک نکنید زیرا بسمله یکی از آیات آن است^{۱۳۴} «۸۳».

۹- ابو هريره می گوید: من با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در مسجد بودیم که مردی آمد که نماز بخواند، تکبيرة الاحرام را گفت و بعد استغازه نمود و حمد را بدون بسمله شروع کرد. حضرت سخن او را شنیدند و به او فرمودند: نمازت را بریدی! مگر نمی دانی بسم الله الرحمن الرحيم از «حمد» است؟! هرکس آن را ترک کند آیه ای از حمد را ترک نموده است و هرکس آیه ای از آن را ترک نماید نمازش را قطع نموده زیرا نماز بدون سوره حمد، نماز نیست لذا هرکس آیه ای از حمد را ترک کند نمازش را باطل نموده است^{۱۳۵} «۸۴».

۱۰- سعید بن جبیر از ابن عباس نقل نموده است که مسلمانان (و همچنین پیامبر^{۱۳۶} «۸۵») تمام شدن سوره ای را نمی دانستند تا آن که «بسم الله» نازل می شد، بدین صورت می دانستند که سوره تمام شده است^{۱۳۷} «۸۶».

۱۱- ابن خزیمه و بیهقی در کتاب «المعرفة» با سند صحیح از طریق سعید بن جبیر از ابن عباس نقل نموده است که شیطان، بزرگ ترین آیه قرآن را از میان مردم دزدید و آن آیه «بسم الله» است^{۱۳۸} «۸۷».

۱۲- از طرق عامه روایتست که ابن عباس گفت شیطان صد و سیزده آیه از مردمان دزدیده و آن بسم الله الرحمن الرحيم است که در اوایل سورها است^{۱۳۹}.

۱۳- پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به شخصی فرمودند: به تو خبر دهم به آیه ای

که بعد از سلیمان بن داود نازل نشد بر غیر من؟ آن شخص می گوید: آری. حضرت می فرمایند: با چه چیزی نمازت را شروع می کنی؟ آن شخص پاسخ می - دهد: با بسم الله الرحمن الرحيم حضرت می فرمایند: این همان است ^{۱۴۰} «۸۸».

۱۴- ابن عباس می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) همیشه سوره حمد را با بسم الله شروع می نمود ^{۱۴۱}.

۱۵- بیهقی از ابن عمر نیز نقل می کند که وی نماز را با «تکبیر»، سپس با «بسم الله» شروع می نمود، تا پایان سوره حمد را می خواند ^{۱۴۲} «۸۹».

۱۶- پیامبر اکرم از جابر بن عبد پرسیدند: وقتی به نماز می ایستی چه می گویی. جابر پاسخ داد: می گویم: الحمد لله رب العالمین. حضرت فرمودند: بگو بسم الله الرحمن الرحيم ^{۱۴۳} «۹۰».

۱۷- پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمودند: خداوند می گوید: نماز را بین خودم و بندهام به دو نصف تقسیم نمودم لذا زمانی که بندهام می گوید: بسم الله الرحمن الرحيم، خداوند می فرماید: بندهام من را به بزرگی یاد نمود. و زمانی که بگوید: الحمد لله رب العالمین خداوند می فرماید: بندهام من را حمد نمود. و زمانی که بگوید: الرحمن الرحيم، خداوند می فرماید: بندهام ستایشم نمود. زمانی که بگوید: مالک يوم الدين، خداوند می فرماید: بندهام امورش را به من تفویض نمود. و زمانی که بگوید: ایاک نعبد و ایاک نستعین، خداوند می فرماید: این (آیه) بین و من و بنده من است. و زمانی که بگوید: اهدنا الصراط المستقیم، خداوند می - فرماید: این (آیه) برای بنده من است و برای بنده آماده است هرچه که بخواهد ^{۱۴۴} «۹۱».

۱۸- انس می گوید: رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در میان ما نشستند بود که یک بی حالی شبیه خواب خفیف بر وی مستولی شد، سپس سرش را تبسم کنان بلند کرد، عرضه داشتیم: یا رسول الله! سبب خنده شما چیست؟ فرمود: همینک سوره -

ای بر من نازل گردید، آن گاه خواند: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. اِنَّا اَعْطٰیْنٰکَ الْکُوْثَرَ...^{۱۴۵} «۹۲».

بررسی احادیث اهل سنت

احادیث ۱ - ۹: دلالت دارد بر این که بسمله جزء سوره حمد است.
احادیث ۱۰ - ۱۳: دلالت دارد بر این که بسمله جزء قرآن است.
احادیث ۱۴ - ۱۷: دلالت دارد بر این که واجب است بسمله در نماز در ابتدای سوره حمد خوانده شود.
حدیث ۱۸: دلالت دارد که به عنوان تبرک خوب است در ابتدای سوره‌های قرآن بسمله را خواند ولی دلالتی بر جزئیت ندارد.

اجماع و جزئیت

دلیل اجماع جزئیت بسمله به سه طریق تبیین شده است:

۱. مسلمین حساسیت خاصی روی بسم الله داشته و دارند. بیهقی از انس بن مالک نقل می‌کند که: معاویه در مدینه نماز خواند و در سوره حمد «بسم الله» را تلاوت نمود ولی برای سوره‌های دیگر - که بعد از سوره حمد در نماز خوانده می‌شود - «بسم الله» را قرائت نکرد، سپس سوره که تمام گردید، تکبیر نگفته به سجده رفت و بدین گونه نماز را به پایان رسانید، از نماز که فارغ گردید، افرادی از مهاجرین که در آن جا حضور داشتند و ناظر جریان بودند، از هر سو بر سر وی داد زدند که ای معاویه! آیا از نماز سرقت کردی و یا فراموش؟! در اثر همین اعتراض مسلمانان بود که معاویه در نماز بعدی در اول هر سوره «بسم الله» می‌خواند و در موقع سجده رفتن نیز تکبیر می‌گفت. این روایت را بیهقی به طریق دیگر هم نقل می‌کند ولی در آن نقل، می‌گوید: معاویه نه برای سوره حمد

بسم الله الرحمن الرحيم / ۸۳

«بسم الله» خواند و نه برای سوره دیگر و باز اضافه می‌کند که علاوه بر مهاجرین، انصار هم که در آن جا بودند، بر وی اعتراض کردند. این روایت را حاکم هم نقل نموده و می‌گوید که این روایت طبق شرایط مسلم و بخاری از احادیث صحیح است^{۱۴۶} «۹۳».

حساسیت و اتفاق عملی مسلمین بر بسم الله در زمان پیامبر اعظم نیز وجود داشته است و حتی به تواتر از خود ایشان نیز رسیده که آن را قرائت می‌فرمودند، و اگر بسم الله از قرآن نمی‌بود، بر رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) لازم بود که به این مطلب تصریح کند، و آنقدر آن را تکرار نماید که از طرف راویان مختلفی به نسلهای بعد برسد.

ولی ما در این زمان سخن قابل اطمینانی از ایشان بر نفی جزئیت بسمله در دست نداریم^{۱۴۷}.

۲. قرآنهايي که تابعین و صحابیان- چه پیش از جمع کردن عثمان و چه بعد از او- جمع کرده‌اند همگی دارای بسم الله الرحمن الرحيم است، و اگر از قرآن نبود در قرآنهاي آنان نباید باشد، چون صحابه از آنچه که از قرآن نیست باز داشته شده بودند که در قرآن بگذارند. حتی برخی از متقدمان از صحابه از نقطه و اعراب گذاری در قرآن- از آن جهت که از حروف قرآن نیست- جلوگیری می‌کردند، پس لازم بودن بسم الله در قرآنهاي اینان، از جانب اینان گواهی محکمی است که آن- مانند آیات مکرر دیگر که در آن است- از قرآن است^{۱۴۸}.

بررسی:

دلیل اجماع دلالت بر جزئیت قرآنی بسمله دارد، ولی جزئیت سوری بسمله را نمی‌رساند.

عقل و جزئیت

۱. بسمله از چهار حالت بیرون نیست یا برای فصل بین دو سوره است و یا برای آغاز یک سوره و یا برای پایان یک سوره و یا این که هر جا نازل شده است همانجا آن را ثبت نموده‌اند و آنجایی هم که نازل نشده است چیزی ثبت ننموده‌اند.

اگر برای فصل است باید که میان دو سوره انفال و توبه نیز می‌آمد و در سوره نمل (آیه ۳۰) نمی‌آمد و اگر برای آغاز سوره است باید در اول سوره برائت وجود می‌داشت و اگر برای آخر سوره است باید که در آخر سوره انفال و آخر سوره ناس نیز نازل می‌شد و چون این هر سه فرض باطل است پس فرض چهارم صحیح است یعنی: آنجا که فرود آمده نوشته‌اند و آنجا که نازل نشده ننوشته‌اند^{۱۴۹}.

بررسی:

اولاً: این حصر نمی‌تواند عقلی باشد چون عقلاً فرضهای دیگری نیز مطرح است هرچند این فرضها به دلایلی باطل باشد ولی باطل بودن یک فرض دلیل نیست که نتواند به عنوان یک فرض مطرح باشد. مثلاً یک فرض این است که بسمله را مسلمین از پیش خود قرائت نموده و یا در قرآن نوشته‌اند. و یا سوره برائت نیز دارای بسمله بوده ولی بعداً نسخ تلاوت شده است یعنی به دستور خداوند از قرآن بنابر مصالحی حذف گشته است و یا بعضی سوره‌های دیگر نیز بسمله داشته ولی مسلمین به عللی آن را قرائت نکرده و یا در قرآن ننوشته‌اند و یا...

این فروض با ادله‌ای قطعی قابل باطل شدن است ولی این مانع نمی‌شود تا به صورت فرضیه هم مطرح نشود.

ثانیاً: نوشتن بسمله در آغاز بعضی سوره‌ها دلیل بر این نیست که بسمله جزء سوره‌های قرآن باشد. ممکن است به عنوان آیه‌ای مستقل در آغاز سوره‌ها به استثنای سوره برائت آمده باشد.

۲. خداوند قدیم است و غیر او حادث است. لذا واجب است که ابتداء نام او برده شود و بعد ذکر مطالب دیگر شود. لذا به حکم عقل بسمله باید مقدم بر همه سوره‌های قرآن باشد. و وقتی چیزی از نظر عقلاء نیکو بود باید از نظر خداوند نیز این چنین باشد. پس حتما خداوند در آغاز سوره‌های قرآن بسمله را نازل نموده است.

بررسی:

این دلیل مخدوش است زیرا:

اولا: همه آیات قرآن نشانه وجود فیاض خداوند است تنها بسمله آیه خداوند نیست.

ثانیا: تقدم قدیم بر حادث چه دلالتی بر وجوب ذکر بسمله در ابتدای سور قرآن دارد؟ اگر هم دلالتی داشته باشد باید دلیل بر وجوب ذکر بسمله در ابتدای هر بار نزول وحی بر پیامبر باشد نه وجوب ذکر آن در آغاز سوره. زیرا بسیاری از سوره‌های قرآن همزمان با نزول وحی تنظیم نشده است.

ثالثا: اگر تقدم قدیم بر حادث به معنای وجوب ذکر بسمله در ابتدای هر سخنی باشد باید در ابتدای همه پیامهای جبرئیل که برای پیامبر می آورده است بسمله وجود داشته باشد و حال آن که این چنین چیزی نقل نشده است.

رابعا: این دلیل حکایت از جزئیت قرآنی بسمله با این ترکیب خاص نمی‌کند. بخاطر این که نام خداوند منحصر در بسمله نیست.

پانچ بہ چند اشکال در جزئیات

هفت اشکال به قول شیعه در باره جزئیات بسمله، وارد شده است که ذیلاً این اشکالات بررسی می شود.

اشکال اول (روایات معارض)

روایاتی است که صراحت در عدم جزئیات قرآنی بسمله دارند بعضی از این روایات عبارتند از:

اولین روایت معارض

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در ابتدای رسالت خود به منشی خود می فرمودند در ابتدای نامه ها بنویسد: باسمک اللهم. زمانی که آیه «بسم الله مجراها» در سوره هود نازل شد، حضرت دستور دادند که منشی ایشان در ابتدای نامه بنویسد: بسم الله، آنگاه که آیه «قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن» نازل شد حضرت دستور دادند که نوشته شود: «بسم الله الرحمن» و بعد که آیه «انه من سلیمان انه بسم الله الرحمن الرحیم» نازل شد حضرت دستور دادند که نوشته شود: بسم الله

الرحمن الرحيم^{۱۵۰} «۹۴».

این حدیث تصریح می‌کند سوره‌های قرآن با بسمله نازل نمی‌شدند و الا پیامبر با اولین سوره‌ای که نازل شد روش خود را در نامه نگاری به طور کلی تغییر داده و می‌فرمودند که منشی در ابتدای نامه بنویسد: بسم الله الرحمن الرحيم.

پانچ روایت اول

اولاً: این حدیث را محدث نوری در مستدرک الوسائل از کتاب قطب راوندی به صورت مرسل (بدون ذکر راویان حدیث) نقل می‌کند. لذا این حدیث از نظر سند قابل بررسی نبوده و نمی‌تواند مورد استناد قرار بگیرد.

ثانیاً: اگر قرار بر این بود که حضرت تحت تأثیر آیاتی که بر او نازل می‌شد جمله آغازین نامه‌ها را تغییر دهد باید با نازل شدن اولین سوره، (سوره علق) دستور می‌فرمود که در آغاز نامه‌ها بنویسند: «باسم ربی». زیرا سوره علق با این آیه شروع می‌شود: اقرأ بسم ربک.

ثالثاً: آیاتی که حضرت آنها را مورد استناد قرار می‌دادند و نوشته ابتدای نامه‌ها را تغییر می‌دادند همه در مکه نازل شده است زیرا سوره‌های هود، اسراء و نمل مکی هستند. و حضرت در مکه منشی نداشتند و موقعیتی نبود تا بخواهند نامه بنویسند. حضرت در مدینه حکومت تشکیل دادند و بر این اساس لازم بود تا نامه نگاریهای مختلفی داشته باشند.

رابعاً: در نامه‌هایی که از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برجای مانده است یا با بسم الله الرحمن الرحيم شروع شده است و یا آغاز آن با «مِنْ مُحَمَّدٍ» شروع شده است^{۱۵۱}.

دوین روایت معارض

محمد بن مسلم از امام صادق (علیه‌السلام) می‌پرسد که امام جماعت حمد را آغاز

می‌کند ولی بسم الله الرحمن الرحيم نمی‌گوید؟ حضرت فرمودند: به او ضرر نمی‌زند و اشکالی ندارد^{۱۵۲} «۹۵».

پانچ روایت دوم

اولاً: این حدیث چون بر خلاف دیگر روایات شیعه است باید حمل بر زمان تقیه شود. در زمان تقیه (وهنگامی که ضرورت دارد تا فرد، تشیع خود را آشکار نکند) به خصوص امام جماعت باید بسمله را آرام بگوید تا مأموم این گونه برداشت کند که شخص بسمله را اصلاً تلاوت نکرده است
ثانیاً: ممکن است امام جماعت فراموش نموده است که بسمله را در آغاز سوره حمد تلاوت کند. اگر نمازگذار فراموش کند که سوره حمد و یا قسمتی از آن را در نماز بخواند نمازش دچار اشکار نمی‌شود.

سومین روایت معارض

قتاده از انس بن مالک نقل می‌کند که: من با رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و با ابو بکر، عمر و عثمان نماز خواندم و از هیچ یک از آنان نشنیدم که «بسم الله» را در نماز قرائت کنند^{۱۵۳} «۹۶».

پانچ روایت سوم

گذشته از این که این روایت با روایات زیادی که از اهل بیت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌و-آله‌وسلم) نقل شده است، مخالفت دارد از جهات دیگر نیز مخدوش است زیرا:
۱- این روایت با روایات فراوانی که به حد تواتر معنوی از طریق اهل سنت نقل شده، معارض است، مخصوصاً این که قسمتی از آن روایت‌ها از نظر سند صحیح می‌باشد و ابن عباس و ابو هریره و ام سلمه شهادت می‌دهند بر این که رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در نماز «بسم الله» را می‌خواند و آن را آیه‌ای از سوره

حمد محسوب می‌داشت.

ابن عمر می‌گفت: «اگر بنا بود، بسم الله خوانده نشود، چرا در مصحف نوشته شده است؟» علی (علیه‌السلام) نیز می‌فرمود: «هر کس بسم الله را ترک کند، از سوره قرآن کم کرده است» و باز می‌فرمود: «بسم الله متمم و مکمل سبع مثانی (سوره حمد) است.»

با این وصف ما چگونه می‌توانیم این همه روایات، گفتار و شهادت بزرگان حدیث و یاران پیامبر را نادیده بگیریم و تنها این یک روایت را تصدیق کنیم که «بسم الله» را جزء سوره‌های قرآن نمی‌داند.

۲- این روایت با آن چه در میان مسلمانان عملاً شهرت و معروفیت دارد، مخالف است و آن این که مسلمانان «بسم الله» را در نماز می‌خوانده‌اند حتی معاویه در دوران خلافتش یک بار «بسم الله» را ترک کرد، مسلمانان بر وی اعتراض نمودند و گفتند که: آیا بسم الله را دزدیدی یا فراموش کردی؟ با این حال چگونه می‌توان باور نمود که رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و خلفا «بسم الله» را نمی‌خواندند.

۳- این روایت با روایت مشهور دیگری که از خود انس نقل شده، تعارض دارد.^{۱۵۴}

۴- عدم تلاوت بسمله در نماز دلیل بر عدم جزئیت قرآنی بسمله نیست زیرا ممکن است وجوب قرائت بسمله در نماز تخصیص خورده باشد

چهارمین روایت معارض

یزید بن عبد الله بن مغفل می‌گوید: من «بسم الله» را خواندم، چون پدرم شنید، گفت: فرزندم! از خواندن «بسم الله» خودداری کن! آن گاه پدرم چنین توضیح داد که: من در میان تمام اصحاب رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم)، بدعتی بدتر از

خواندن «بسم الله» ندیدم و من با رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم)، ابو بکر، عمر و عثمان نماز خواندم و از هیچ یک از آنان نشنیدم که «بسم الله» را بخوانند. تو نیز قرائت نماز را با «الحمد لله رب العالمین» شروع کن بدون این که در اول آن «بسم الله» بگویی! ^{۱۵۵} «۹۷»

پانجمین روایت چهارم

از آن چه در باره روایت سوم گفتیم، ضعف و سستی این روایت نیز به خودی خود روشن می شود و نیازی به تکرار آن نیست، به اضافه این که این روایت مطلبی را متضمن است که با آن چه به ضرورت و روشنی از اسلام می دانیم مخالفت دارد و آن این که تردیدی در این نیست که خواندن «بسم الله» در اول سوره حمد و دیگر سوره های قرآن گرچه به عنوان تیمن و تبرک هم باشد، مستحسن و مستحب است. با این حال یزید بن مغفل چگونه از خواندن «بسم الله» در اول سوره های قرآن نهی می کند و آن را بدعت بزرگی در میان مسلمانان می داند بدعتی که در اسلام مانند آن وجود نداشته باشد؟ مگر شروع کردن عملی به نام خدا می تواند تا این حد زشت و در اسلام بدعت باشد؟! ^{۱۵۶}

پنجمین روایت معارض

مسلم از ابو هریره چنین آورده است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می گفت: خداوند فرمود: من نماز را در میان خود و بنده ام، دو قسمت نموده ام و برای بنده ام هر چه بخواهد، خواهم داد، پس چون بنده نماز گزار می گوید: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ خداوند می فرماید: بنده ام از من سپاسگزاری نمود و چون می گوید: الرَّحْمَنُ الرَّحِيمِ خدا می فرماید: بنده ام ثنایم گفت و چون گوید: مَا لِكِ يَوْمَ الدِّينِ خدا می فرماید: بنده ام ستایشم نمود و چون می گوید: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ خدا می فرماید: این در میان من و بنده ام باشد و برای وی آن چه را که بخواهد،

می‌دهم و چون می‌گوید: اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ خدا می‌فرماید: هدایت من برای بنده‌ام خواهد رسید و آن چه که او بخواهد^{۱۵۷} «۹۸».

نحوه استدلال با این حدیث این است که ظاهر آن دلالت می‌کند بر این که سوره حمد از دو قسمت تشکیل یافته است: قسمت اول تا «ایاک نعبد» که نصف آیه چهارم است برای خداست و قسمت دوم آن که از نصف همان آیه تا پایان سوره می‌باشد برای نمازگزار است. این دو قسمت، هم از نظر تعداد آیات با هم مساویند و هم روایت «تنصیف» که نصف سوره حمد برای خدا و نصف آن برای نمازگزار است، تصحیح و تأیید می‌شود، ولی اگر «بسم الله» را جزء سوره حمد بدانیم، در این صورت معنای حدیث صحیح نخواهد بود زیرا به طوری که قبلاً اشاره نمودیم، سوره حمد در این صورت جمعا دارای هفت آیه است و اگر «بسم الله» جزء حمد باشد، باید از صراط‌الذین تا آخر آن یک آیه حساب شود و در نتیجه قسمت اول سوره، چهار آیه و قسمت دوم آن، دو آیه و نصف خواهد بود و موضوع تقسیم‌بندی سوره به دو قسمت مساوی - که در حدیث مذکور آمده است - صحیح نخواهد بود.

پانجمین روایت

اولا: این روایت از «علا» نقل گردیده و دانشمندان علم رجال در توثیق و تضعیف وی با اختلاف سخن گفته‌اند، لذا نمی‌توان به این روایت اطمینان و اعتماد نمود.

ثانیا: اگر دلالت این روایت صحیح باشد، با روایات صحیح دیگری که دلالت می‌کنند بر این که سوره حمد با «بسم الله» هفت آیه است نه بدون آن، معارض و مخالف است.

ثالثا: این روایت دلالت ندارد که این تقسیم‌بندی به حسب الفاظ سوره حمد بوده

است بلکه ظاهر این است که این تقسیم بندی به حسب معنی بوده است و منظور این است که قسمتی از اجزای نماز به حسب معنی و مدلول، راجع به پروردگار و قسمت دیگری نیز راجع به بندگان است.

بنابراین، لازم نیست که سوره را از نظر الفاظ در میان خالق و مخلوق به دو قسمت مساوی تقسیم کنیم.

رابعاً: اگر فرض کنیم که این تقسیم بندی به حسب الفاظ است نه به حسب معانی، از کجا معلوم که به حسب آیات باشد. شاید تنها به حساب کلمات سوره حمد به دو قسمت مساوی تقسیم می شود گرچه از نظر آیات مساوی نباشد زیرا کلمات آیاتی که قبل از جمله «ایاک نعبدو...» آمده و همچنین کلمات آیاتی که بعد از این جمله آمده است، با حساب نمودن «بسم الله» و حذف مکرراتش، مساوی و هر قسمت ده کلمه می باشد بدون این که آیات آن مساوی باشد^{۱۵۸}.

ششمین روایت معارض

ابو هریره نقل می کند که: سوره کوثر سه آیه^{۲۹} و سوره ملک سی آیه است^{۱۵۹} و اگر بسم الله جزء سوره بود، آیات این دو سوره به تریب ۴ و ۳۱ آیه بود.

پانجمین روایت ششم

این روایت که ابو هریره در باره سوره کوثر نقل نموده است بر فرض صحیح بودن، با روایتی که انس در باره بسمله داشتن سوره کوثر نقل کرده معارض

^{۲۹} من اطلاعی بر این حدیث نیافتم تنها در صحیح بخاری از ابن شبرمه نقل می کند که: من در این موضوع دقت کردم که یک فرد چقدر از قرآن در نماز بخواند او را کافی است؟ سوره ای کمتر از سه آیه نیافتم. (لکن فی صحیح البخاری، عن ابن شبرمه: «نظرت کم یکنفی الرجل من القرآن فلم أجد سورة أقل من ثلاث آیات...» کتاب فضائل القرآن، رقم الحدیث: ۴۶۶۳).

است ۳۰.

روایت انس از روایات صحیح و مورد قبول نزد اهل سنت است که تمام کتب جدیدی معتبر نزد اهل سنت بجز «موطأ»^{۱۶۰} آن را نقل کرده‌اند. بنابراین، روایت ابو هریره را یا باید کنار گذاشت و یا باید بدین گونه تأویل نمود که این روایت، شماره آیات اختصاصی آن دو سوره را بیان می‌کند نه تمام آیات آن‌ها را و «بسم الله» آیه‌ای است اشتراکی که تمام سوره‌های قرآن در آن مشترکند، این است که معمولاً در بیان شماره آیات سوره‌ها، آن را حساب نمی‌کنند^{۱۶۱}.

اشکال دوم (ثابت شدن قرآن باطن)

طریق ثابت شدن قرآن منحصر است به تواتر، بنابراین، هرچه که ثابت شدن آن محل اختلاف و مورد نزاع است، نمی‌تواند جزء قرآن باشد و چون جزء بودن «بسمله» هم مورد نزاع و اختلاف است لذا نمی‌توان آن را جزء قرآن به حساب آورد.

قرآن هرچند با ظن و گمان ثابت نمی‌شود ولی با ظن و گمان نفی می‌شود. غزالی در المستصفی اشکالی را مطرح نموده و پاسخ آن را می‌دهد: مضمون سخن او این است که:

ممکن است کسی بگوید اصلاً چرا به خود زحمت می‌دهید و به دنبال دلیل آوردن بر عدم جزئیت بسمله هستید؟! آنها که بسمله را جزء قرآن می‌دانند باید دلیل بر

^{۲۰} انس می‌گوید: رسول خدا در میان ما نشسته بود که یک بی‌حالی شبیه خواب خفیف بر وی مستولی شد، سپس سرش را تبسم‌کنان بلند کرد، عرضه داشتیم: یا رسول الله! سبب خنده شما چیست؟ فرمود: همین الآن سوره‌ای بر من نازل گردید، آن گاه خواند: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكُؤْتَرَةَ... (صحیح مسلم، ۲/ ۱۲ سنن نسائی ۱/ ۱۴۳ سنن ابی داود ۱/ ۱۲۵).

جزئیت بیاورند. زیرا به قول معروف نافی نفیث کافی است. پاسخ این اشکال این است که بسمله در قرآن مکتوب است لذا این توهم وجود دارد که بسمله جزء قرآن باشد بنابراین قائلین به عدم جزئیت نیز باید برای سخن خود دلیل داشته باشند^{۱۶۲}.

پایخ اشکال دوم

اولاً: جزء بودن «بسم الله» نسبت به قرآن از ناحیه اهل بیت (علیهم السلام) با تواتر و قاطعیت ثابت گردیده است، حجیت و مدرکیت گفتار آنان، چنان که قبلاً گفتیم از نظر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مسلم و قطعی است. بنابراین، هرچه از اهل بیت (علیهم السلام) با تواتر به ما برسد، مانند این است که از خود رسول خدا (صلی - الله علیه و آله وسلم) با تواتر رسیده است و کوچک ترین فرقی از این لحاظ در میان شان نیست.

ثانیاً: پس از آن که عده زیادی از صحابه به جزء بودن «بسم الله» از سوره های قرآن شهادت می دهند و روایات فراوانی نیز به طور تواتر معنوی به این معنی دلالت می کنند، نظریه عده قلیلی در باره عدم جزئیت که در اثر یک پندار واهی و باطل به وجود آمده است، نمی تواند کوچک ترین ضرر و لطمه ای به تواتر وارد کند.

ثالثاً: به طور تواتر نقل شده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) هر وقت یکی از سوره های قرآن را تلاوت می فرمود: «بسم الله» را نیز می خواند و با این که او در مقام بیان و تعلیم بوده هیچگاه نگفته است: این «بسم الله» را که می خوانم جزء سوره نیست و این مطلب به تنهایی می تواند، دلیل قطعی و مسلمی باشد بر این که «بسم الله» از قرآن است.

آری، تنها چیزی که در این جا می توان گفت این است که عمل رسول خدا

(صلی الله علیه وآله وسلم) می تواند، قرآن بودن «بسم الله» را ثابت کند نه جزء بودنش را، در اثبات جزئیت هم علاوه بر روایات زیادی که به طریق شیعه و سنی در این مورد آمده است، می توان به روایاتی که قبلا در این جا آوردیم، استناد نمود و با همان روایات جزء بودن «بسم الله» را در سوره های قرآن اثبات کرد. زیرا در اثبات قرآن بودن جمله ای، تواتر و نقل های پیاپی و یقین آور لازم است ولی جزء سوره ای از سوره های قرآن بودن، با خبر واحد هم ثابت می شود و دلیلی بر لزوم تواتر در این مورد وجود ندارد.

اشکال سوم (لزوم وجود بسمله برای هر سوره)

اگر بسمله جزء سوره حمد باشد، باید این سوره یک بسمله دیگر نیز داشته باشد که سوره با آن شروع شود مثل دیگر سوره ها.

پانچ اشکال سوم

هیچ نیازی به تکرار بسمله نیست زیرا چه اشکال دارد بسمله جزء تلاوت باشد و ما نیز متعبد باشیم که در ابتدای همه امورمان بسمله را قرائت کنیم^{۱۶۳}.

اشکال چهارم (لزوم تکرار)

وجود آیه «الرحمن الرحیم» حکایت از این می کند که بسمله در ابتدای سوره حمد جزء سوره نیست و الا تکراری ناخوشایند خواهد بود.

اگر پاسخ داده شود به این که این تکرار بخاطر تأکید است و موارد مشابه آن در قرآن زیاد است، این اشکال مطرح می شود که تأکید در موردی است که مخاطب، منکر مضمون کلام است. آیا مخاطب سوره حمد منکر رحمانیت و رحیمیت خداوند است؟! و اگر هم علت تکرار صرف تأکید لفظی بخاطر اهمیت موضوع باشد باز هم در سوره حمد این نوع از تأکید جایگاهی ندارد. زیرا در تأکید لفظی

باید دو لفظ تأکیدی به یکدیگر متصل باشند و هیچ کلمه‌ای بین آنها فاصله نیانداخته باشد^{۱۶۴}.

پانچ اشکال چهارم

اولاً: همه مشکلات انسانها بخاطر این است که اسماء خداوند را باور ندارند و حتی آن را انکار می‌کنند و اسماء خداوند تماماً به رحمانیت و رحیمیت خداوند برمی‌گردد.

ثانیاً: «الرحمن الرحیم» در آیه سوم، تعلیل استحقاق حمد ذات ربوبی است. و در بسمله، علت برای شروع کارها با نام خداوند است.

ثانیاً: اگر «الرحمن الرحیم» موجب تکرار است چرا کل بسمله از جزئیت قرآن محروم باشد می‌توانید رحمن و رحیم آن را حذف کنید و سوره حمد را این گونه آغاز کنید: بسم الله الحمد لله...

اشکال پنجم (عدم تنوع بلاغی)

اگر بسمله جزء همه سوره‌های قرآن باشد لازم می‌آید که قرآن در شروع و پایان سوره‌ها از بلاغت برخوردار نباشد زیرا تنوع در آغاز و پایان سخن جزء جدانشدنی بلاغت است.

پانچ اشکال پنجم

اولاً: بسمله در هر سوره‌ای دارای معنایی متفاوت است. این تفاوت موجب ایجاد تنوع خواهد بود.

ثانیاً: این اشکال در رابطه بسمله وارد است حتی اگر این جمله جزء سوره‌های قرآن نباشد. هیچ یک از مسلمین بسمله را در آغاز سوره‌های قرآن ترک نمی‌کند حال چه جزء قرآن باشد و یا نباشد. آیا مسلمین هنگام تکرار بسمله ملول می‌-

شوند؟! هنگام تکرار مداوم ذکرهای مختلف چه؟! هنگام تکرار سوره حمد در نماز (حداقل ده بار در روز) چه؟!

ثالثاً: قرآن می‌فرماید: فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ^{۳۱}. براساس این آیه خداوند از بندگانش خواسته است هرگاه قرآن را قرائت می‌کنند بگویند: اعوذ بالله من الشيطان الرجيم. آیا تکرار مداوم این جمله با تنوع بلاغی سازگاری دارد؟!

رابعاً: آیا تکرار ۳۱ بار «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» در سوره الرحمن با تنوع بلاغی سازگاری دارد؟!

اشکال ششم (خلاف اجماع)

هیچ کس بسمله را از مردم مدینه در مسجد پیامبر از صدر اسلام تا زمان مالک (پیشوای مالکی‌ها) در نمازهای جهری (نماز صبح و مغرب و عشاء) نشنیده است. و اگر کسی بگوید آنها بسمله را آرام می‌گفتند، پاسخش این است که کدام عالم است که بگوید قسمتی از آیه جهر (بلند) است و قسمتی سرّ (آرام)؟! لازم بذکر است که قائلین به «عدم جزئیت بسمله»، از این دلیل به عنوان «دلیل حاسم» یعنی دلیلی که عذر مخالفین را قطع می‌کند و برایشان بهانه برای ادامه مخالفت باقی نمی‌گذارد، یاد می‌کنند.

پانچ اشکال ششم

تنها کسی که ادعا کرده است مردم مدینه و از آن جمله پیامبر و اصحاب ایشان بسمله را در نمازهای جهری قرائت نمی‌کردند، مالک پیشوای مالکی‌هاست! با وجودی که روایات زیادی غیر این را می‌گویند. (به بحث بررسی اجمالی احوال

^{۳۱} نحل/۹۶. ترجمه: زمانی که قرآن را قرائت می‌کنی از شیطان رانده شده به خداوند پناه ببر.

اشکال هفتم (قطع به عدم نزول بسمله در آغاز بعضی از سوره‌ها)

اولین آیه‌ای که بر پیامبر نازل شد: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ^{۱۶۵} بود. و این آیه، آیه نخست سوره علق است که بدون بسمله می‌باشد. بنابراین نمی‌توان ادعا کرد که بسمله در ابتدای همه سوره‌های قرآن نازل شده است. و از طرفی کسی هم قائل نشده است که بسمله همراه با بعضی سوره‌ها نازل شده و با بعضی نازل نشده است. بلکه علماء یا معتقد به نزول بسمله همراه با همه سوره‌های قرآن هستند و یا معتقدند که بسمله با هیچ سوره‌ای نازل نشده است. وقتی معلوم شد بسمله با بعضی از سوره‌ها نازل نشده، پس چاره‌ای نیست جز آن که بپذیریم بسمله با هیچ سوره‌ای نازل نشده است.

پانچ اشکال هفتم

خود این آیه دلیل بر آن است که باید قبل از هر قرائتی بسمله را قرائت نمود زیرا خداوند به پیامبرش امر می‌کند که: قرائت را با نام پروردگات آغاز کن! بنا بر این طبق این دستور پیامبر به کاتبین وحی امر نموده است که در آغاز سوره‌های قرآن بسمله را بنویسند تا قاریان سوره را با نام خداوند آغاز کنند.

اشکال هشتم (تعارض با آیه‌گذاری)

در شمارش آیات سوره‌های قرآن (بجز سوره حمد) معمولاً بِسْمِ اللّٰهِ را یک آیه حساب نمی‌کنند، بلکه آیه نخست را بعد از آن قرار می‌دهند.

پانچ اشکال هشتم

اولاً: اگر ادله ثابت نمود که بسمله جزء سوره‌های قرآن است باید نویسندگان

بسم الله الرحمن الرحيم / ۹۹

قرآن آن را یک آیه محسوب کنند و اگر هم ثابت نشد، نویسندگان آن را یک آیه نباید محسوب کنند. به عبارت دیگر نویسندگان قرآن باید تابع نظر علماء باشند نه این که علماء باید ببینند آنها عدد یک را بعد از بسمله می گذارند یا نمی گذارند.

ثانیا: هیچ مانعی ندارد که بِسْمِ اللّٰهِ در سوره حمد به تنهایی یک آیه باشد و در سوره های دیگر قرآن جزئی از آیه اول محسوب گردد^{۱۶۶}.

نظرنهایی درباره جزئیت بسمله

از همه آنچه تا کنون در بحث جزئیت بسمله گفته شد این برمی آید که بسمله جزء قرآن است ولی به عنوان آیه ای مستقل نه به عنوان جزئی از سوره زیرا دلیلی بر جزئیت سوری بسمله وجود ندارد.

بلند خواندن «بسم الله»

علمای شیعه اتفاق نظر دارند که مستحب است بسمله در نمازها با صدای بلند (جهراً) خوانده شود و در این رابطه استناد می‌کنند به احادیث و سنت اهل البیت (علیهم‌السلام) و همچنین روایات زیادی از طریق اهل سنت این نظریه را تأیید می‌کند. غالب احادیث شیعه را در تفسیر البرهان (سید هاشم بحرینی) و احادیث اهل سنت را در تفسیر الدر المنثور (سیوطی) می‌توانید مشاهده کنید.

احادیث اهل البیت (علیهم‌السلام)

۱. پنهان نمودند بسم الله الرحمن الرحيم را! بخدا قسم، نیکو اسمهایی را پنهان ساختند^{۱۶۷} «۹۹».

۲. امام علی (علیه‌السلام) در خطبه‌ای بلند، مواردی از بدعت را شمارش می‌کند که تلاش نموده است تا آنها را از بین ببرد و از آن جمله می‌فرماید: مردم را ملزم نمودم که صدایشان را به بسم الله الرحمن الرحيم بلند سازند... و این چنین شد که از من جدا شدند^{۱۶۸} «۱۰۰».

بسم الله الرحمن الرحيم / ۱۰۱

۳. شخصی به نام عمرو از امام صادق (علیه السلام) سؤال می کند که من امام جماعت قبیله خودم هستم و بسم الله الرحمن الرحيم را بلند می خوانم (کار من درست است؟) حضرت فرمودند: بله دست است آن را بلند بگو زیرا پیامبر خدا نیز آن را بلند می گفت. بعد حضرت ادامه دادند: پیامبر خدا بهترین صدا را برای قرائت قرآن داشت، زمانی که بلند می شد که نماز شب بخواند ابوجهل همراه مشرکین می آمد تا قرائت قرآن پیامبر را گوش دهند. زمانی که حضرت می گفت: بسم الله الرحمن الرحيم، انگشتهایشان را در گوشهایشان می کردند و می گریختند. بسم الله که تمام می شد برمی گشتند و ادامه قرائت را گوش می دادند. ابوجهل می گفت پسر «ابو کبشه»^{۳۲} مدام اسم پروردگارش را می برد، پروردگارش را برآستی دوست دارد! امام صادق (علیه السلام) سپس فرمودند: او هر چند دروغگو بود ولی (در این مورد) راست می گفت. اینجا بود که خداوند این آیه را نازل نمود: «إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَكَلَّمَا عَلَىٰ أذْبَارِهِمْ نُفُورًا»^{۳۳} «۱۰۱».

۴. خداوند برای حضرت ابراهیم هنگامی که صفات شیعیان امام علی (علیه السلام) را تبیین می فرمود یکی از این صفات را بلند خواندن بسمله بیان نمود^{۱۷۰} «۱۰۲».

۵. امام علی (علیه السلام) با استدلال به آیه ۴۶ سوره اسراء^{۳۴} می فرمایند: سزاوارترین آیه برای آن که بلند خوانده شود بسم الله الرحمن الرحيم است^{۱۷۱} «۱۰۳».

۶. خداوند به پیامبرش وحی فرستاد که: من، تو را، و علی را، و حجت‌های از نسل

^{۳۲} با این کنیه به پدر پیامبر توهین می کرد.

^{۳۳} اسراء / ۴۶. ترجمه: چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی با نفرت پشت می کنند

^{۳۴} وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَكَلَّمَا عَلَىٰ أذْبَارِهِمْ نُفُورًا. چون در قرآن پروردگار خود را به یگانگی یاد کنی با نفرت پشت می کنند

علی و شیعیان شما را به ده خصوصیت مخصوص گردانیدم... در ادامه حدیث خداوند یکی از این ده خصوصیت را، بلند نمودن صدا به بسم الله الرحمن الرحیم اعلان می کند^{۱۷۲} «۱۰۴».

۷. نعمان بن محمد تمیمی در کتاب دعائم الاسلام می گوید: برای ما روایت کرده- اند از پیامبر خدا و از (امامان بزرگوار) علی و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد، صلوات الله علیهم اجمعین که همه اینان در نمازهای جهری (صبح و مغرب و عشاء) بسمله را در ابتدای سوره فاتحه و ابتدای هر سوره دیگری در هر رکعتی جهراً (با صدای بلند) می خوانند و در نمازهای اخفاتی (ظهر و عصر) بسمله را آرام می خوانند. امام حسین (علیه السلام) می فرماید: فرزندان فاطمه اتفاق نظر دارند بر این مطلب و امام صادق (علیه السلام) می فرماید: تقیه دین من و دین پدران من است ولی در سه مورد تقیه نباید کرد: خوردن شراب (خوردن فقاع، آبجو که اهل سنت آن را تجویز می کنند)، مسح بر روی کفش و ترک نمودن بلند نمودن صدا به بسم الله الرحمن الرحیم^{۱۷۳} «۱۰۵».

۸. نماز وقتی بر پا می شود، شیطان نزد امام جماعت آن گروه (اهل سنت) می آید و از او سؤال می کند: آیا نام پروردگارت را یاد نموده ای؟ اگر بگوید «بله» شیطان دمش را میان دو رانش فرومی گیرد و می رود (و حتی) پا به فرار می- گذارد. و اگر بگوید «نه» سوار بر شانه و گردنش می شود و دو پایش را روی سینه اش می گذارد. شیطان پیوسته امام آن گروه نمازگذار خواهد بود تا از نماز فارغ شوند. راوی که ابو حمزه ثمالی است از حضرت سؤال می کند: مگر آنها قرآن نمی خوانند؟! (پس حتما خداوند را یاد می کنند!) حضرت می فرماید: آنگونه که تو (از سخن من) برداشت کردی نیست. منظور بلند نمودن صدا به بسم الله الرحمن الرحیم است^{۱۷۴} «۱۰۶».

احادیث اہل سنت

۱. قتادہ از انس نقل می کند کہ: رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) سورہ حمد را با «مد» و کشش می خواند، سپس آیه «بسم اللہ الرحمن الرحیم» را شروع می کرد، «بسم اللہ» را با مد می خواند، «رحمن» را با مد و «رحیم» را نیز با مد تلفظ می نمود^{۱۷۵} «۱۰۷».

۲. شریک از انس نقل می کند کہ او می گفت: از رسول خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) شنیدم کہ «بسم اللہ» را بلند می خواند. حاکم این روایت را نقل می کند و می گوید: راویان این حدیث کاملاً مورد اطمینان و اعتبارند^{۱۷۶} «۱۰۸».

۳. عسقلانی می گوید: من در پشت سر معمر بن سلیمان، زیاد نماز صبح و مغرب خواندم و در همه آن‌ها شنیدم کہ «بسم اللہ» را، ہم قبل از سورہ حمد و ہم بعد از آن با صدای بلند تلاوت می نمود و می گفت: من همیشه در نمازهایم بہ پدرم اقتدا می نمودم و پدرم نیز می گفت کہ من همیشه در نماز انس حضور می یافتم و او ہم اظهار می داشت کہ من همیشه در نماز پیامبر خدا (صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم) شرکت می جستم و همه آنان در نمازشان «بسم اللہ» را در سر هر سورہ کہ در نماز تلاوت می شد، بلند می خواندند. حاکم می گوید: راویان این حدیث تماماً مورد اعتبار و موثقند^{۱۷۷} «۱۰۹».

وجود بسمله در دیگر کتب آسمانی

آیا بسمله جزء مختصات امت اسلامی است و یا در دیگر امتهای انبیاء پیشین نیز بوده است؟

بسم الله الرحمن الرحيم مختص به امت اسلامی نبوده است بلکه مضمون آن در قالب زبانهای مختلف به همه انبیاء اعطاء شده است.

دلیل بر این نظریه هم روایاتی است که خواهد آمد و هم توجه به این نکته است که مضمون بسمله، هدایت مردم به این حقیقت است که: «کارهایشان را با یاد خداوند مهربان شروع نموده و از او استمداد بجویند»، این مضمون اصلی ترین هدف رسالت همه انبیاء است. لذا نمی تواند بسمله مخصوص به پیامبر خاصی باشد.

روایاتی که بسمله را مختص امت اسلامی نمی داند

۱. همه انسانها روز قیامت تحت لواء پرچم پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) خواهند بود، پرچمی بسیار بزرگ که روی آن سه سطر نوشته است: بسم الله

الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و لا اله الا الله^{۱۷۸} «۱۱۰».

۲. هیچ کتابی از آسمان فرود نیامده است مگر این که ابتدای آن بسم الله الرحمن الرحيم بوده است^{۱۷۹} «۱۱۱».

البته کتابهای آسمانی موجود به شدت مورد تحریف قرار گرفته‌اند لذا هیچ فصلی از آن کتابها با نام خداوند آغاز نشده‌اند. ولی ابن سلام که از علمای یهود است زمانی که از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در باره شروع قرآن می‌پرسد و حضرت می‌فرمایند شروع قرآن با بسم الله الرحمن الرحيم است حضرت را تصدیق می‌کند. این بدان معنا است که ابن سلام با این بسمله آشنا بوده است و می‌دانسته کتب آسمانی با چه جمله‌ای آغاز می‌شوند لذا با طرح سؤال فوق می‌خواستند که کتاب آسمانی بودن قرآن مطمئن شود..

۳. مردی نوشته‌ای یافت و آن را نزد رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آورد، حضرت همه مردم از مرد و زن را به مسجد فراخواند. آنگاه روی منبر رفت و آن نوشته را برای مردم خواند. آن نوشته از یوشع بن نون، وصی حضرت موسی بود. در آن اینچنین نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم همانا پروردگار شما دلسوز و مهربان است. آگاه باشید خوبترین بندگان خداوند پرهیزگاران پاک و گمنام هستند و بدترین بندگان خدا آنانی هستند که با انگشت به آنان اشاره می‌شود^{۱۸۰} «۱۱۳».

۴. در ذیل آیه «كَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا»^{۳۵} در ضمن قصه دیواری که حضرت خضر آن را تعمیر نمود این حدیث آمده است: آن گنج ورقی از طلا بود که در آن نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم لا اله الا الله محمد رسول الله تعجب از کسی است که می‌داند مرگ حق است چگونه شادمانی می‌کند...^{۱۸۱} «۱۱۴».

۵. زمانی که برادران یوسف از نزد او برگشتند و مجبور شدند بنیامین را نزد او

^{۳۵} کهف/۸۲. ترجمه: گنجی برای آندو زیر آن (دیوار) بود.

بگذارند و حال آن که نمی دانستند او یوسف است حضرت یعقوب به یوسف نامه- ای نوشت به این مضمون: بسم الله الرحمن الرحيم از یعقوب پسر اسحاق پسر ابراهیم خلیل الله به عزیز آل فرعون سلام علیک...^{۱۸۲} «۱۱۵».

۶. زمانی که بدن مبارک امام علی (علیه السلام) را برای دفن به نجف بردند، زمین را شکافتند قبری را آماده دیدند که روی آن تخته‌ای را یافتند که روی آن به خط طریانی نوشته بود: بسم الله الرحمن الرحيم این قبری است که نوح برای علی بن ابیطالب وصی محمد هفتصد سال قبل از طوفان حفر نموده است^{۱۸۳} «۱۱۶».

بررسی و روایت معارض

دو روایت وجود دارد که ظاهر آن بسمله را جزء مختصات امت اسلامی می‌داند: مضمون روایت اول این است که: امت اسلام در روز قیامت می‌آیند در حالی که بسم الله الرحمن الرحيم می‌گویند پس وقتی که اعمال آنان در میزان نهاده می‌شود حسناشان می‌چربد، پس گفته می‌شود: «آهای! چرا کفه ترازوی امت محمد، سنگین نشد؟!» انبیاء پاسخ می‌دهند: همانا ابتدای کلامشان سه اسم از نامهای خداوند بود که اگر در کفه ترازو قرار گیرند و اعمال همه خلائق در کفه دیگر جای بگیرد، حسنات آنها (امت اسلام) ترجیح می‌یابد.^{۱۸۴} «۱۷»

مضمون روایت دوم این است که: خداوند در خطاب به پیامبر اسلام می‌فرماید: ای محمد! ما به تو «سبع مثنی» و قرآن عظیم را دادیم. حضرت در ادامه می‌فرماید: خداوند تنها به من منت نهاد و فاتحة الكتاب را عطايم نمود و آن را هم عرض قرآن قرار داد و همانا فاتحة الكتاب برترین گنج بهشت است و خداوند عزوجل محمد را به آن مختص ساخت است به این وسیله برتریش داد و هیچ کس از انبیاء را با او شریک نساخته است غیر از سلیمان که به او از فاتحة الكتاب تنها یک آیه آن را بخشیده است: بسم الله الرحمن الرحيم. آیا توجه نکردی آنگاه

بسم الله الرحمن الرحيم / ۱۰۷

که خداوند از قول بلقیس حکایت می‌کند زمانی را که گفت: نامه‌ای کریم بدست من رسید است آن نامه از سلیمان است مضمون آن این است که: بسم الله الرحمن الرحیم...^{۱۸۵}» ۱۱۲

پاسخ روایت اول:

این روایت تنها در یک منبع روایی به نام مجموعه ورام ذکر شده است آنهم بدون سند. لذا امکان بررسی سندی حدیث وجود ندارد.^{۳۶} از نظر محتوایی و دلالتی نیز حدیث دچار اشکال است. زیرا اگر قرار باشد همه امت اسلامی بخاطر این که بسمله را بر زبان جاری می‌کنند به بهشت وارد می‌شوند پس باید نتیجه گرفت هیچ یک از مسلمانان به دوزخ نخواهند رفت. پس یهودیان حق دارند بگویند چون نام موسای نبی روی ماست به دوزخ نمی‌رویم!!

به نظر می‌رسد این حدیث از ساخته‌های دستگاه اموی باشد که می‌خواهد امت اسلامی حتی اگر شیعیه ابوسفیان باشند و هیچ تلاشی برای تحقق اسلام ناب در خود و جامعه‌اشان نکنند تطهیر نموده و آنها را به صرف گفتن یک بسم الله راهی بهشت نماید!!

پاسخ روایت دوم:

الف) ممکن است متن عربی بسمله به سلیمان داده شده است و به دیگر انبیاء ترجمه آن (این پاسخ به نظر دقیق نمی‌رسد).

ب) ممکن است سلیمان اختصاصا اجازه یافته است تا نامه‌های خود را با بسمله آغاز کند ولی این اجازه را دیگر انبیاء نداشتند.^{۱۸۶}

مؤلف می‌گوید: بسمله دارای دو مضمون عمیق و سطحی است، مضمون سطحی آن که استمداد از «نام خداوند بخشنده و مهربان» باشد، اختصاص به کتاب

^{۳۶} گرچه این حدیث در کتاب المستطرف که بیشتر کتابی است کشکولی و نویسنده آن محمد ابشیهی مالکی مذهب است نیز ذکر شده است.

آسمانی خاصی ندارد، بلکه رسالت همه انبیاء است که مردم را به آن راهنمایی کنند. اما مضمون عمیق آن که در برگیرنده معارف بلند عرفانی است، مختص قالب لفظی آن است، زیرا بیشتر آن به کمک علم اعداد و حروف قابل دستیابی است، این

در عصر جاهلی قبل از ظهور اسلام، تنها زبانی که استعداد این را داشته است که خداوند از آن حمایت نموده و آن را به کمال مطلوب خود برساند و معانی بلند معرفتی را در قالب آن زبان تا روز قیامت برای بشریت باقی بگذارد و او را به این وسیله از وحی بی نیاز کند، زبان عربی است. زبان عربی که در طول تاریخ دچار تغییرات رو به رشدی بوده است در زمان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) به اوج شکوفایی خود رسیده است. چنانچه همین نکته در رابطه با تکون و رشد لفظ جلاله «الله» گفته شده که در جای خود توضیحش آمده است.

بنابراین نظر ما این است که بسمله در قالب زبان عربی و در پی آن امکان دسترسی به معارف عمیق آن، اختصاص به قرآن دارد.

احکام شرعی بسمله

- احکامی که ذیلاً می‌آید قابل عمل برای همه مقلدین مراجع عظام تقلید است.
- ۱- برای مردان مستحب است که بسمله را در نمازهای نمازهای اخفاتی (ظهر و عصر) و نمازهای مستحبی بلند بخوانند^{۱۸۷}. ولی زنان در صورتی که مرد نامحرم صدایشان را نمی‌شنود می‌توانند از نظر حکم بلند خواندن قرائت و یا بسمله مخیر باشند و مثل مردان عمل کنند^{۱۸۸}.
 - ملاک بلند خواندن، اظهار جوهر صدا است به حدی که صدا به فرد کناری برسد. ولی اگر به حدی بلند خوانده شود که شبیه فریاد باشد نماز باطل است^{۱۸۹}.
 - ۲- اگر نمازگزار در رکعت سوم و چهارم سوره حمد می‌خواند احوط این است که بسمله را با صدای آرام بخواند^{۱۹۰}.
 - ۳- اگر مأموم وظیفه‌اش خواندن سوره حمد است (مثل این که به رکعت سوم یا چهارم امام اقتدا نموده است)، احوط این است که بسمله سوره حمدش را آرام بخواند^{۱۹۱}.
 - ۴- اگر نمازگزار بسمله را به نیت سوره‌ای گفت و بعد سوره‌ی دیگری را خواست بخواند باید بسمله را دوباره بگوید^{۱۹۲}.^{۳۷}

^{۳۷} آیت الله سیستانی این مسئله به صورت احتیاط واجب مطرح می‌کنند و آیت الله خامنه‌ای تعیین سوره را هنگام قرائت بسمله واجب نمی‌دانند. لازم به ذکر این دو بزرگوار در رابطه با جزئیت بسمله نسبت به سوره‌های قرآن غیر از سوره حمد به قطع نرسیده‌اند لذا در نماز آیات احتیاط می‌کنند و می‌فرمایند بسمله را به عنوان یک

۵- خواندن سوره‌های سجده‌دار (سجده، فصلت، نجم، علق) در نماز جائز نیست. بنابراین اگر عمدا بسمله را به نیت یکی از این سوره‌ها بخواند نمازش باطل است.^{۱۹۳} ۲۸

۶- در نماز آیات نمازگزار می‌تواند بسمله را به نیت یک سوره مشخص خوانده و به رکوع برود و باقی سوره را به چهار قسمت تقسیم نموده و پس از هر قسمت به رکوع رود.^{۱۹۴}

۷- اسم «الله» و اسماء و صفات خاصه او را (مثل الرحمن) نمی‌توان بدون وضو مس نمود.^{۱۹۵} حتی اگر به زبان غیر عربی باشد^{۱۹۶} و همچنین کلمه «اله» ولی اگر الله را به این صورت بنویسند (...ا) دست زدن به آن بدون وضو اشکال ندارد.^{۱۹۷}

۸- کسی که تیمم دارد می‌تواند اسم «الله» را مس نماید.^{۱۹۸}

۹- کسی که حیوان شکاری برای شکار می‌فرستد^{۱۹۹} و یا تیری سوی حیوانی پرتاب می‌کند^{۲۰۰} و یا حیوان اهلی را سر می‌برد، باید نام خداوند را بر زبان جاری کند و اگر عمدا این کار را نکند گوشت حیوان بر او حرام خواهد بود.^{۲۰۱}

۱۰- بسیاری از مفسرین می‌گویند نمی‌توان از «رحمن» (خصوصا اگر با «ال» باشد) به عنوان اسم استفاده نمود زیرا این نام مختص به خداوند است.^{۲۰۲} مگر این که «عبد» به آن اضافه شود (عبد الرحمن) که در آن صورت جزء بهترین نامها خواهد بود.^{۲۰۳} «۱۱۷». (البته این بحث بنابر نظریه آقا مصطفی خمینی در کتاب «تفسیر کبیر» بین فقهاء مطرح نشده است).

آیه حساب نکنند. مراجعه کنید به منهاج الصالحین آیت الله سیستانی: ۱/۲۰۶ و اجوبة

الاسفئات آیت الله خامنه‌ای: ۱/۱۴۲.

^{۲۸} به پاورقی مسئله شماره چهار مراجعه کنید.

رسم الخط بسم

در روایات شیعه و اهل سنت تأکید شده است که بسمله با خطی خوش و رسم الخطی زیبا و خاص نوشته شود.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) به بعضی از منشیان خود می فرمودند: ظرف مرکب را اصلاح کن (در آن لایقه بگذار) و یک طرف قلمت را بتراش! و بآء را شاخص کن و (دندانه‌های) سین را از هم جدا ساز و میم را زشت ننویس و «الله» را نیکو کن و رحمن را مد بده و رحیم را نیکو بنویس و قلمتت را کنار گوش راستت قرار بده تا بهتر به یاد آن باشی^{۲۰۴} «۱۱۸».

همچنین حضرت می فرماید: هر کس بسم الله الرحمن الرحیم را بخاطر بزرگداشت آن نیکو بنویسد خداوند او را مورد آمرزش قرار خواهد داد^{۲۰۵} «۱۱۹».

امام علی (علیه السلام) میفرماید: دقت در نوشتن بسم الله الرحمن الرحیم موجب آمرزش می شود^{۲۰۶} «۱۲۰».

همزه

ماده اصلی اسم «سمو» و یا «وسم» است بنابراین همزه جایگاهی در ریشه اسم ندارد. علت آمدن همزه، ساکن بودن سین است و این که بدون همزه قابل تلفظ نیست. قانون عربی اقتضا می‌کند که این چنین همزه‌ای در میانه کلام حذف شود زیرا دیگر نیازی به آن نیست. ولی این حذف تنها در قرائت است و در کتابت همچنان محفوظ می‌ماند.

اما همزه اسم در «بسم» در کتابت نیز حذف شده است^{۳۹} برای این حذف شش دلیل مطرح شده است:

دلیل اول: «بسم الله» زیاد استعمال می‌شود لذا برای سهولت در نوشتن همزه اسم را حذف می‌کنند ولی امثال «باسم ربک» چون کمتر بکار برده می‌شود دلیلی بر حذف همزه آن نیست^{۲۰۷}.

این دلیل در صورتی صحیح است که همزه «بسم الله» مدتی پس از بکارگیری آن حذف شده باشد و حال آن که اول بار که بسمله نازل شد و کاتبین وحی آن را نوشتند به حذف همزه نوشتند و حال آن که هنوز کثرت استعمال اتفاق نیفتاده بود.

دلیل دوم: با حذف شدن همزه خواننده دچار اشتباه نمی‌شود زیرا خواننده با بسمله آشنایی کامل دارد^{۲۰۸}.

این دلیل نمی‌تواند صحیح باشد زیرا بسیاری از حروفی که تنها نوشته می‌شود ولی خوانده نمی‌شود با حذفشان خواننده دچار اشتباه نمی‌شود. مثلاً اگر همزه «اقرأ باسم ربک» حذف شود کسی به اشتباه می‌افتد؟!!

^{۳۹} حذف نوشتاری همزه نمونه دیگری نیز در قرآن دارد: لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي (كهف / ۳۸) که در اصل بوده است: لکن أنا هو الله ربی.

دلیل سوم: باء در «بسم الله» نائب از همزه اسم است ولی همین باء در «باسم ربك» نائب از همزه نمی‌باشد زیرا باء «بسم الله» اگر حذف شود به معنا آسیب می‌رساند ولی چنانچه باء در «اقراً باسم ربك» حذف گردد آسیبی به معنا وارد نخواهد کرد^{۲۰۹}.

البته دلیل سوم در صورتی می‌تواند صحیح باشد که باء در «اقراً باسم ربك» زائده باشد ولی به نظر نمی‌رسد این چنین باشد زیرا در آن صورت باید بجای «اقراً» «اذکر» می‌بود. نام پروردگار بیادآوردنی است نه خواندنی. بنابراین باء دارای معنای ملابست است و قابل حذف نخواهد بود. (توضیح بیشتر در بحث «قرآن و جزئیت»).

همچنین این دلیل نقض می‌گردد با آیه «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا». می‌توان باء «بسم الله» را در این آیه زائده گرفت و با حذف آن مشکلی بوجود نیاید. دلیل چهارم: «اسم» به صورت «سم» نیز استعمال می‌شود بنابراین ممکن است در «بسم» نیز از همین لغت استفاده شده باشد و اصلاً همزه‌ای نباشد که در رابطه با علت حذفش بحث شود^{۲۱۰}.

دلیل پنجم: حدیثی نقل شده است به این مضمون که از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌و-آله‌وسلم) سؤال شد الف «بسم» کجا رفته؟ حضرت پاسخ دادند شیطان آن را به سرقت برده است. لذا حضرت امر فرمود که باء کشیده بنویسند تا جبران الف به سرقت رفته بشود^{۲۱۱}.

به نظر می‌رسد در ابتدای نزول بسمله تلاش فروانی صورت گرفته است تا این آیه که بزرگترین آیه قرآن و تکراری ترین آن است از قرآن حذف شود چه به صورت نظریه پردازیهای مختلف که در مباحث قبلی گذشت و یا به صورت حذف حروفی از آن در رسم الخط، مثل حذف همزه اسم و یا آشکار نمودن سین در «بسم» و یا حذف الف «الرحمن».

دلیل ششم: در صدر اسلام نسخه نویسان قرآن در طرحی ابتکاری همزه اسم در آیه ۳۰ سوره نمل را حذف نمودند تا بتوانند باء را به صورت کشیده بنویسند تا مشخص شود بسم الله الرحمن الرحیم در آن آیه، ابتداء نامه حضرت سلیمان به بلقیس است نه این آغاز سوره باشد. ولی بعد که مردم با قرآن بیشتر انس گرفتند، و اشتباه فوق دیگر محتمل نبود، این طرح را برای بسمله‌های آغاز سوره‌ها نیز بکار بردند به همراه رنگی نمودن طول باء^{۲۱۲}.

البته این دلیل با احادیثی که امر به کشیده نمودن باء می‌کند منافات دارد مگر این که گفته شود این احادیث را همین نسخه نویسان جعل نموده‌اند تا کارشان توجیه روایی داشته باشد.

دلیل هفتم: همزه بخاطر تعظیم «الله» حذف شده است. گویا اسم بخود اجازه نداده است تا الفش در مقابل «الله» ابراز اندام کند.

تذکر: فراء یکی از بزرگان ادبیات عرب می‌گوید: همزه تنها در صورتی حذف می‌شود در ابتدای اسم «ب» آمده باشد و اسم به «الله» اضافه شده باشد و در غیر این صورت همزه اسم حذف نمی‌شود، مثل: «لا اسم کاسم الله» ترجمه: هیچ اسمی مثل اسم خداوند نیست^{۲۱۳}. علت این مسئله این است که تنها با حذف همزه «بسم الله» یقیناً اشتباهی صورت نمی‌گیرد. ولی در موارد دیگر ممکن است خواننده دچار اشکال شود^{۲۱۴}.

باء

باء در «بسم الله» به صورت کشیده نوشته می‌شود و این به دو علت است: علت اول: این که همزه اسم در بسمله حذف می‌شود و این کشیدگی جایگزین آن همزه می‌شود لذا کلمه «بسم» در دیگر موارد استعمالش چون همزه حذف نمی‌شود بنابراین باء نیز کشیده نمی‌شود. مثل: اقرأ باسم ربک الذی خلق. فسبح باسم

ربك العظيم.

علت دوم: باء را کشیده می‌نویسند تا قرآن با حرفی بزرگ شروع شود و به این وسیله برشکوهش افزوده شود. بر این اساس عمر بن عبد العزیز به منشی‌های خود دستور می‌داد که: بخاطر تعظیم کتاب خداوند بباء را بکشید و سین را خوب آشکار سازید (آن را بالا بیاورید) و میم را گرد سازید (تا میم خودش را بخوبی نمایان کند)^{۲۱۵}.

شاید علت دوم مهمتر باشد زیرا اگر کشیدگی بباء بخاطر حذف همزه باشد باید «بسم الله» در آیه ۴۱ سوره هود و در آیه ۳۰ سوره نمل نیز کشیده شود و حال آن که در رسم الخط ایندو «بسم الله» کشیده نمی‌شود.

در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده است که «لَا تَمُدُّ الْأَبَاءَ حَتَّى تَرْفَعَ السَّيْنُ»^{۴۰} این حدیث می‌تواند دو معنا داشته باشد: الف) با کشیده نمودن بباء از شاخص کردن دندان‌های سین غفلت نکن. ب) زمانی که سین را بالا می‌آوری بباء را نکش.

اما معنای اول: رسم الخط غلطی در صدر اسلام رایج بوده است که سین را نمی‌نوشتند و یا با کشیده نمودن بباء میزانی از کشش آن را بابت سین می‌گذاشتند^{۲۱۶} «۱۲۱». بر این اساس می‌تواند معنای اول حدیث مناسبتر باشد که امام صادق (علیه‌السلام) در تقابل با این رسم الخط غلط فرموده‌اند: با کشیدن بباء از نوشتن سین با اظهار دندان‌های آن غفلت نکن!

اما معنای دوم: این معنا در تعارض با روایتی است که اهل سنت از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل می‌کنند: در این روایت حضرت به معاویه (که ظاهراً سمت یکی از منشیان حضرت را به عهده داشته است) فرمودند: دو حرف بباء و

^{۴۰} الکافی: ۲/۶۷۲. ترجمه: بباء را نکش تا این که سین را شاخص می‌کنی.

سین را کنار هم بیاور و سپس آن را تا میم، مد بده^{۲۱۷} «۱۲۲».

طبق این روایت کشش باء بعد از حرف سین اتفاق می افتد. مشکلی که این نوع رسم الخط ایجاد می کند این است که سین دوبار نوشته می شود: یکبار با دندان و یکبار بدون دندان و به صورت کشیده (به اصطلاح تضریس سین)^{۲۱۸} «۱۲۳».

با این توضیح معلوم می شود روایت اهل سنت نمی تواند از حضرت صادر شده باشد. البته این سخن در قالبی دیگر به عمر بن عبد العزیز خلیفه اموی نیز نسبت داده شده است^{۲۱۹} «۱۲۴».

سین

سین در «بسم» باید بخوبی نمایان شود^{۲۲۰} «۱۲۵» و به صورت «بم» دیده نشود. و همچنین کشیدن باء بدون بالا آوردن و آشکار ساختن دندانه های سین عملی ناپسند است^{۲۲۱} «۱۲۶». (چنانچه در بحث باء گذشت).

میم

همانطور که قبلاً گفته شد نباید میم را زشت نوشت به معنای این که باید گردی میم را بخوبی آشکار نمود و آن را مدور کرد^{۲۲۲} «۱۲۷».

الله

لفظ «الله» رسم الخطی منحصر به فرد دارد با این توضیح که:
اولاً: قانون رسم الخط عربی اقتضا می کند که الف در «الله» نوشته شود با این صورت «اللّاه» ولی الف حذف شده است علت این حذف می تواند یکی از سه علت ذیل باشد:

الف حذف شده است تا شبیه اسم فاعل از فعل «لهی یلهو» نشود.
ب) بخاطر تخفیف حذف شده است. ولی این علت اگر واقعیت داشته باشد باید

لام «ال» نیز حذف شود مثل «الذی» و «الذین» و «اللیل». یعنی «الله» نیز بشود «آله».

ج) «الله» کلمه‌ای جامد است نه این که از دو جزء «اله» و «ال» تشکیل شده باشد. بنابراین از ابتدا این گونه وضع شده است که الفش خوانده شود ولی نوشته نشود.

د) الف دوم «الله» حذف شده است تا اشاره‌ای عرفانی داشته باشد به این که ذات خداوند در عینی که غائب است حاضر می‌باشد طبق حدیثی که می‌فرماید: الف اشاره به ذات است^{۲۲۳} «۱۲۸». (توضیح بیشتر در بحث تحلیل عرفانی «الله»).
ثانیا: زمانی که لام جارّه در ابتدای لفظ جلاله می‌آید همزه و یکی از لامهای آن حذف می‌شود: «الله» و حال آن که لام جارّه وقتی در ابتدای کلماتی که دارای «أل» هستند داخل می‌شود تنها موجب حذف همزه می‌شود مثل: «للسؤل». ولی زمانی که حرفی دیگری در ابتدای آن می‌آید از قانون عمومی تبعیت می‌کند: «بالله، فالله، تالله».

الرحمن

الف در «الرحمن» به دو علت حذف شده است:

۱. استعمال زیاد «الرحمن» سبب شده است تا الف آن در کتابت حذف شود.
 ۲. شخصی به نام مسیلمه در زمان جاهلیه ادعای پیامبری کرده بود و نام خود را رحمان یمامه گذاشته بود. حذف الف در «الرحمن» بخاطر ایجاد تفاوت با نامی است که پیامبر دروغین برای خود برگزیده است^{۲۲۴}.
 ۳. رحمن اسم خاص خداوند است لذا نیازی به «ال» ندارد تا بدینوسیله معرفه شود. لذا می‌توان گفت علت آمدن «ال» جایگزینیش با الف حذف شده است^{۲۲۵}.
- در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده است که همه کتب آسمانی با بسم

الله الرحمن الرحیم شروع شده است الا این که «الرحمن» ممدوده بوده است^{۲۲۶}
 «۱۲۹».

با توجه به این که در احادیث دیگر سفارش شده است که «الرحمن» را مدّ
 دهید^{۲۲۷} «۱۳۰»، معلوم می‌شود «الرحمن» در بسمله قرآن ممدوده بوده است و در
 دیگر کتب آسمانی بدون مدّ.

حدیث فوق نظریه فراملیتی بودن کلمه «الرحمن» را تأیید می‌کند. این نظریه
 می‌گوید: «الرحمن» در زبانهای معروف آن زمان یعنی عبرانی و سریانی و عربی
 به یک نحو استعمال می‌شده است. (توضیح بیشتر در بحث تحلیل صرفی
 الرحمن).

با توجه به مطالب فوق می‌شود این نتیجه را گرفت که قرآن اصرار دارد تا
 مستقل از دیگر کتب آسمانی تحریف شده، باشد. لذا توصیه شده است تا با
 کشیدن «الرحمن»، رحمن در آیه بسمله که در قرآن است متفاوت با رحمن در
 در دیگر کتب آسمانی شود.

طرح دو سؤال درباره «بسم الله»

وقتی می‌گوییم: «بسم الله» در ظاهر یک جمله ناقص را بر زبان جاری کرده ایم. «بنام خدا» این یک جمله ناقص است. برای تکمیل جمله باید کلمه‌ای را در ذهن داشته باشیم. کلمه‌ای مثل: آغاز می‌کنم (أَبْتَدَأُ).

پرسشی که این جا پیش می‌آید این است که مفعول فعل «أَبْتَدَأُ»، «اسم الله» است یا «الله». به عبارت دیگر گوینده بسمله، کارش را با «اسم خدا» آغاز می‌کند و یا با «خدا»؟

برای فهم دقیق پرسش فوق باید توجه داشت که «الله» اسم ذات ربوبی است. «الله» اسم اعظم خداوند است^{۴۱}. پس وقتی گفته می‌شود «بسم الله» در واقع گفته شده است «بسم الاسم». حال دو سؤال این جا مطرح است: اول این که ترجمه دقیق «بسم الله» با توجه به مشکلکی که مطرح شد چیست؟ سؤال دوم این است که: خداوند چرا بجای «بسم الله»، «بِالله» نفرموده است.

^{۴۱} انشاء الله توضیحش در مباحث مربوط به لفظ جلاله (الله) خواهد آمد.

سؤال اول: ترجمه دقیق «بسم الله» (رابطه اسم و مسمی)

چهار ترجمه می توان برای «بسم الله» ارائه داد:

ترجمه اول (اسم به معنای تسمیه)

«شروع می کنم کار خود را با نام بردن الله». این ترجمه بر اساس این نظریه است که «اسم» به معنای «تسمیه» معنای مصدری باشد و تسمیه به معنای «تلفظ اسم» است.

طبق این ترجمه خداوند بندگانش را امر به نام بردن «الله» می کند نه این که از آنها بخواهد که اسم او را تعظیم نمایند بنابراین در بسمله بحث تکریم اسماء خداوند نیست بلکه امر به ذکر نام «الله» هنگام کارها است لذا اگر ذبح کننده بجای «بسم الله» بگوید «بالله» از او پذیرفته نیست لذا طبق ترجمه فوق، اسم به معنای مصدری است.

عرب مصدرهای مبهم را با اسم جایگزین می کند مثل: اکرمته کرامته. او را به نحوی اکرام نمودم. نوع تکریم چون نامشخص است، «اکرم» که مصدر است جای خود را که «کرامته» که اسم است داده است. مثالهای دیگر: اهنته هونا (اهانة)، کلمته کلاما (تکلیما).

«بسم الله» نیز از این قبیل است. اسم که نام عمل نامیدن است جای «تسمیه» که مصدر این عمل است نشسته است^{۲۲۸}.

ترجمه دوم (زائد بودن اسم)

«شروع می کنم کارم را با الله». این ترجمه بر اساس زائد دانستن «اسم» در «بسم الله» است^{۲۲۹}. این نظریه می گوید: ممکن است «اسم» در «بسم الله» زائده باشد و خداوند از باب رعایت ادبیات عرب «اسم» را آورده باشد، مثل کاف در «لیس

بسم الله الرحمن الرحيم / ۱۲۳

کمثلہ شیء» این کاف زائده خواهد بود و الا معنای آیه کفرآمیز می شود^{۴۲}. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۵).

نظریه زیادی «اسم» بر این استدلال شکل گرفته است که:

اولاً: اسم خداوند نمی تواند مورد استعانت و تبرک قرار گیرد زیرا این کفر است لذا منظور از استعانت نام خداوند، کمک خواستن از خود خداوند است.

ثانیاً: وقتی آیه فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ نازل شده پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله - وسلم) فرمودند که این را در رکوع خود قرار دهید و وقتی آیه سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى نازل حضرت فرمود این را در سجده خود قرار دهید^{۴۳} «۱۳۱».

و از طرفی مسلم است که چیزی که در رکوع و سجده گفته می شود تسبیح خود خداوند است نه نام او: سبحان ربی العظیم و بحمده، سبحان ربی الاعلی و بحمده. ایرادی که به این نظریه وارد است این است که: وقتی کسی می خواهد خداوند را یاد کند چه کند؟ آیا راهی جز این دارد که نام او را بر زبان بیاورد و معنای این نام را در قلب خود حاضر نماید و با اندیشه خود روی این معنا تفکر نماید؟! وقتی قرآن دستور می دهد: فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ^{۴۳}. آیا اینجا نیز «اسم» زائده است؟ و اگر کسی نام خداوند را ببرد مشرک است؟ آیا مگر نام خداوند در اینجا جز برای تبرک برده می شود؟^{۴۴}

ترجمه سوم (الله بجای ذات)

«شروع می کنم کارم را به نام ذات خداوند». این ترجمه بر اساس این نظریه صورت گرفته است که «الله» بجای ذات ربوبی نشستته باشد زیرا «الله» در میان

^{۴۲} زیرا آیه به این صورت ترجمه خواهد شد: «خداوند مثل مثل ندارد» پس خداوند مثل دارد منتها این مثل بی نظیر است!!

^{۴۳} انعام/۱۱۸. ترجمه: بخورید از آنچه نام خداوند بر آن برده شده است.

نامهای خداوند، از خصایصی برخوردار است که دیگر نامها این خصایص را ندارد لذا قرآن می‌فرماید: هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا^{۴۴}. این آیه دلالت می‌کند بر این که «الله» نام انحصاری خداوند و عَلَم برای ذات متعال است، پس می‌تواند بجای ذات ربوبی بنشیند و به عبارت دیگر «الله» خودِ مسمی باشد نه این که یکی از نامهای خداوند مد نظر قرار گیرد^{۲۳۲}.

بر اساس این ترجمه، اضافه اسم به «الله» لامیه (ملکیه) است نه بیانیه. یعنی: شروع می‌کنم به اسمی که برای «الله» است نه اسمی که «الله» است. در این جا این سؤال بوجود می‌آید این اسمی که برای «الله» است چه اسمی است. ادله متعددی دلالت می‌کند که این اسم، اسامی اهل البیت (علیهم‌السلام) است^{۲۳۳}. توضیح بیشتر در مبحث مربوط به اهل البیت (علیهم‌السلام).

ترجمه چهارم (اسم به معنای ذات)

«شروع می‌کنم کارم را با ذاتی که مسمای «الله» است». این ترجمه بر اساس این نظریه است که «اسم» به معنای ذات باشد و «مسمی» به عنوان مضاف، بین «بسم» و «الله» در تقدیر گرفته شود.

توضیح این نظریه این است که اسم دو کاربرد دارد: اسم به عنوان یک لفظ، اسم به عنوان یک واقعیت خارجی. توضیح این که: وقتی گفته می‌شود: «عالم زید» در این جمله از دو اسم استفاده شده است، «عالم» و «زید». عالم، شخص و ذاتی در جهان واقعیت است و زید، نام این شخص است. به عبارت دیگر، عالم، مسمای زید است منتها با اشاره به خصوصیت علمی او. ولی زید اسم این مسمی می‌باشد. برای ترجمه دقیق این جمله باید کلمه «المسمی» را در تقدیر بگیریم و این گونه ترجمه کنیم: عالم (کسی است که نامیده شده است) زید.

^{۴۴} مریم/۶۵. ترجمه: آیا برای «الله» همنامی می‌یابی؟!

از «عالم» در جمله فوق، در نحو عربی تعبیر به «مبتدای وصفی» می‌کنند. مبتدای وصفی همیشه مسمای اسم واقع شده در خبر است. حال اگر بخواهیم جمله فوق را، متعلق فعلی سازیم مثلاً بگوییم: «مررتُ بعالم زید» ترجمه: از کنار عالمی که زید بود گذر نمودم. آنوقت از «عالم زید» یک ترکیب اضافی درست کردیم. درست مثل «بسم الله».

زمانی که «اسم» در «بسم الله» اشاره به ذات ربوبی باشد و منظور از آن، «نام خداوند» نباشد، ترجمه «بسم الله» اینگونه خواهد بود: شروع می‌کنم به ذات و شخصی که نامیده شده است الله.

دو نکته: ۱) «اسم» در بسمله مانند «عالم» در مثال است. با این فرق که اسم، اشاره به خود ذات دارد و هیچ صفتی از او را توضیح نمی‌دهد ولی عالم، اشاره به خصوصیت علمی او دارد.

۲) مشاهده می‌کنید که مفهوم «مسمی» قبل از «الله» در تقدیر گرفته شده است. از آنچه گفته شد روشن گردید که اسم، دو کاربرد دارد: اسمی که نام برای شخصی است و اسمی که، خود آن شخص است. برای توضیح بهتر توجه کنید به گفتاری از علامه طباطبایی (ره) در همین موضوع:

گفتار علامه طباطبایی درباره کاربرد دوگانه «اسم»

اسم در لغت بمعنای لفظی است که بر مس می دلالت کند،... و معلوم است که لازمه این معنا این است که اسم، غیر مدلول و مس می باشد.

البته این یک استعمال است، استعمال دیگر این است که مرادمان از اسم آن ذاتی باشد که وصفی از او صافش مورد نظر ما است، که در این مورد کلمه اسم، دیگر از مقوله الفاظ نیست، بلکه از اعیان

خارجی است، چون چنین اسم می همان مسمای کلمه اسم، به معنای قبلی است.

مثلا کلمه عالم، اسم می است که دلالت می کند بر آن ذاتی که به این اسم مسمی و نامیده شده، و آن ذات عبارت است از «ذات بلحاظ صفت علمش»، و همین کلمه در عین حال اسم است برای ذاتی که تنها از طریق صفت علمش از آن با خبر شده ایم. در مورد اول، اسم از مقوله الفاظ بود، که بر معنایی دلالت می کرد، ولی در مورد دوم، دیگر اسم لفظ نیست، بلکه ذاتی است از ذوات که دارای وصفی است از صفات.

و اما اینکه چرا با این کلمه چنین معامله ای شده، که یکی مانند سایر کلمات از مقوله الفاظ، و جایی دیگر از مقوله اعیان خارجی باشد؟ در پاسخ می گوئیم:

علتش این شده که نخست دیده اند لفظ «اسم» وضع شده برای الفاظی که دلالت بر مسمیاتی کند، ولی بعدها بر خوردند که اوصاف هر کسی در معرفی او و متمایز کردنش از دیگران کار اسم را می کند، به طوری که اگر اوصاف کسی طوری در نظر گرفته شود که ذات او را حکایت کند، آن اوصاف درست کار الفاظ را می کند، چون الفاظ بر ذوات خارجی دلالت می کنند، و چون چنین دیدند، اینگونه اوصاف را هم اسم نامیدند.

نتیجه این نامگذاری این شد که اسم، همانطور که در مورد لفظ استعمال می شود، همچنین در مورد صفات هر کسی نیز استعمال می شود، و به این لحاظ اسم از مقوله الفاظ نیست، بلکه از اعیان است.

آن گاه دیدند آن چیزی که دلالت می‌کند بر ذات، و از هر چیزی به ذات نزدیکتر است، اسم بمعنای دوم است، و اگر اسم به معنای اول بر ذات دلالت می‌کند، با وساطت اسم بمعنای دوم است، از این رو اسم بمعنای دوم را «اسم» نامیدند، و اسم به معنای اول را «اسمِ اسم».

البته همه اینها که گفته شد مطالبی است که تحلیل عقلی آن را دست می‌دهد، و نمی‌شود لغت را حمل بر آن کرد، پس هر جا کلمه «اسم» را دیدیم، ناگزیریم حمل بر همان معنای اول کنیم.

در صدر اول اسلام این نزاع همه مجامع را بخود مشغول کرده بود، و متکلمین بر سر آن مشاجره‌ها می‌کردند، که آیا اسم عین مس می‌است؟ و یا غیر آنست؟ و لکن اینگونه مسائل دیگر امروز مطرح نمی‌شود، چون آن قدر مسئله روشن شده که به حد ضرورت و بدیهی رسیده است، و دیگر صحیح نیست که آدمی خود را به آن مشغول نموده، قال و قیل صدر اول را مورد بررسی قرار دهد، و حق را به یک طرف داده، سخن دیگری را ابطال کند، پس بهتر آن است که ما نیز متعرض آن نشویم^{۲۳۴}.

کفاری از آقا مصطفیٰ خمینی درباره اطلاق اسم بر ذات:

اسم همانگونه که بر الفاظ دارای معنا استعمال می‌شود و گفته می‌شود زید اسم است و درخت اسم است و کتاب اسم است، برای ذات و عینهای خارجی نیز بکار گرفته می‌شود چنانچه در قول خداوند تعالی است: **إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ**

مَرِيْمٌ^{۴۵}. هنگامی که عیسی کلمه باشد و کلمه تقسیم می‌شود به اسم و فعل و حرف و فعل و حرف قابل تطبیق بر عیسی نیست پس عیسی کلمه خداوند و اسم است. (مشاهده می‌کنید که از حضرت عیسی تعبیر به اسم شد، یعنی ذات، ذاتی که از خداوند است (کلمة منه) یعنی مخلوق اوست) و همچنین در قول خداوند تعالی: وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ^{۴۶}. بدیهی است چیزی که به ملائکه عرضه شده است مسمیات است. براین اساس اسم برای معنایی اعم استعمال شده است، معنایی که جامع بین الفاظ و مسمیات باشد.

... در ترخیص اطلاق اسم بر ذوات و اعیان - مضافا به آنچه گفته شد - این روایت تو را بسنده می‌کند: در کتاب کافی است از ابن عمار از ابو عبد الله (علیه السلام) در رابطه با قول خداوند تعالی: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا»^{۴۷}. بخدا قسم ماییم اسماء نیکویی که خداوند از بندگان قبول نمی‌کند مگر به معرفت ما^{۲۳۵}.

آنگونه که اسم دلالت بر مسمی می‌کند و علامتی است برای او، همچنین آنان (علیهم السلام) دلیلهای بر خداوند و اسماء او هستند. براین اساس است که عینیت بین اسماء و ذات نفی شده است^{۲۳۶} «۱۳۲».

لذا الفاظ، نامهای اسمها هستند. یا اگر خواستی بگو: الفاظ معنی دار (مثل قادر) اسماء اسماء اسماء اند. و مسمیات این اسماء (معنای قادر)،

^{۴۵} آل عمران / ۴۵. ترجمه: خداوند تو را بشارت داد به کلمه‌ای از خودش، نامش مسیح عیسی پسر مریم است.

^{۴۶} بقره / ۳۱. ترجمه: یاد داد به آدم همه اسماء را آنگاه آنها را به ملائک عرضه داشت.

^{۴۷} ترجمه: برای خداوند اسمایی نیکو پس بخوانید او را با آن اسماء.

اسماء اسماء اند و آنان (عليهم السلام) اسماء خداوند هستند و مسمیات
سائر موجودات^{۳۷}.

ظاهراً یکی دیگر از مواردی که اسم، کاربرد مسمایی دارد این آیه شریفه است:
ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَمَّيْتُمُوهَا^{۴۸}. کفار بت پرست، نام بت‌های خود را
نمی‌پرستیدند بلکه خود بت‌ها را عبادت می‌کردند. بت‌هایی که خودشان آنها را
ساخته بودند^{۳۸}. با این توضیح، این آیه مشابه آیه دیگری از قرآن است: أ
تَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ^{۴۹}.

براساس آنچه گفته شد، موحد در بسمله، کمک می‌گیرد از ذات باری تعالی نه از
اسماء او.

بر این نظریه چند اشکال شده است:

«و اشکال بر نظریه «اسم بر معنای ذات»

اشکال اول

چنانچه فعل «استعین» به عنوان متعلق «بسم الله» در تقدیر باشد، نقش باء در
«بسم الله» تعدیه است یعنی آمده است تا «اسم الله» را مفعول «استعین» قرار
دهد. البته «استعین» خودبخود نیز متعدی است (متعدی بنفسه است) مانند: ایاک
نستعین. حال سؤال این جاست که کاربرد هریک از استعانت متعدی بنفسه و
متعدی بالباء کجاست؟

زمانی که مستعان (چیزی که از آن کمک خواسته شده است) جنبه اصالی داشته
باشد یعنی خودش مراد باشد، از استعانت متعدی بنفسه استفاده می‌شود مثل: ایاک
نستعین. خداوند به عنوان مستعان، خودش مورد کمک خواهی قرار گرفته است.

^{۴۸} یوسف / ۴۰. ترجمه: نمی‌پرستید غیر او مگر ذواتی را که خود بوجدشان آورده اید.

^{۴۹} صافات / ۹۵. ترجمه: آیا پرستش می‌کنید چیزهایی را که خود ساخته اید؟!.

ولی اگر مستعان آلی باشد یعنی ابزاری برای کمک خواهی آنوقت از استعانت متعدی بالباء استفاده می‌گردد مانند: استعینوا بالصبر و الصلوة. صبر و صلوة مستعان آلی هستند زیرا آنها ابزاری هستند برای جلب رضایت خداوند و سپس کمک او.

اسم در «بسم الله» اگر به معنای «نام خداوند» باشد، جنبه آلی داشته و می‌تواند توسط باء، مفعول استعین (فعل مقدر) قرار گیرد و به عبارت دیگر استعانت متعدی بالباء در باره آن بکار رود. ولی اگر اسم، ذات ربوبی باشد، ذات ربوبی مستعان اصالی می‌باشد و دیگر نمی‌توان از «استعانت متعدی به باء» درباره آن استفاده نمود.

اشکال دوم

اگر «بسم الله» متعلق به فعل «اتبرک» باشد یعنی از بسمله برای متبرک کردن کار استفاده شود نمی‌توان اسم در «بسم الله» را به معنای ذات گرفت، زیرا تبرک به معنای همراه نمودن یک چیز با شیئی مقدس است. اگر کسی با ذات ربوبی بخواهد چیزی را متبرک کند این به معنای این است که آن ذات قبل از تبرک با آن شیء نبوده است و این خلاف حکم بدیهی عقل است به این که «خداوند با همه چیز همراه است».

بررسی ترجمه‌های فارسی بسمله

ترجمه آیه بسمله از بیشترین پیچیدگی نسبت به دیگر آیات الهی برخوردار است و حَقاً مصداق «سهل ممتنع» است زیرا از طرفی فهم ظاهری بسمله آنقدر بی-زحمت است که انگار اصلاً نیازی به ترجمه ندارد و از طرفی وقتی تلاش می-شود تا این آیه ترجمه شود به نظر می‌رسد این تلاش به جایی نخواهد رسید. از قرآن بیش از ۶۰ ترجمه به زبان فارسی شده است که همه این ترجمه‌ها طبق یکی از عبارتهای ذیل می‌باشد:

بدون ترجمه رحمن و رحیم

احسن الحدیث، پاینده و طاهری: بنام خدای رحمان رحیم.

بدون ترجمه الله

پرتوی از قرآن: به نام الله آن بخشایشگر بخشنده.

ترجمه اجمالی حرسه کلمه

اکثر ترجمه‌ها: به نام خداوند بخشنده (و یا بخشاینده) مهربان.
آیتی، حجة التفاسیر: به نام خدای بخشاینده (یا بخشایش‌گر) مهربان.
طبری: بنام خدای مهربان بخشاینده.
کوثر، مکارم، مخزن العرفان، روض الجنان: به نام خداوند بخشاینده بخشایش‌گر.
بهرام پور: به نام خداوند هستی بخش مهربان.
فولادی: به نام خداوند رحمتگر مهربان.
رضایی: به نام خدای گسترده مهر مهرورز.
صفار زاده: به نام خداوند نعمت‌بخشنده‌ی رحم‌گستر.
تشکری: ابتدای سخن به نام خدا مهر ورزنده و عطا بخش

ترجمه تفصیلی رحمن و رحیم

انصاریان: به نام خدا که رحمتش بی‌اندازه است و مهربانی‌اش همیشگی.

ترجمه متعلق «بسم الله»

عاملی: پس از آغاز نامه بنام خداوند بخشنده‌ی مهربان.
فیض: (آغاز میکنم) بنام خدایی که بی‌اندازه بخشاینده بسیار مهربان است.
تاج التراجم: ابتدا کردم به نام خدای قادر بر آفرینش خلقان، خواهای روزی دادن خلقان، خواهای آمرزیدن مطیعان.
نسفی: آغاز کردم به نام خداوند روزی دهنده آمرزنده.
ترجمه‌ای مربوط به تاریخ دهم هجری: بنام خدای سزاوار پرستش، آن مهربان بروزی دادن، آن بخشاینده بگناه آمرزیدن.

ترجمه تفسیری حرسه کلمه

بسم الله الرحمن الرحيم / ۱۳۳

روشن: بنام خداوند معبود مطلق که همه موجودات پرستش او را کرده و همه در مقابل عظمت نامتناهی او در حیرت هستند، و او رحمت و مهربانی داشته و رحمت او بهمه مخلوقات بسط گرفته، و مخصوصا رحمتهای ظاهری و معنوی او خواص را فراگیر است.

خسروی: می خوانم و یاری می طلبم بنام خدایی که جامع صفات کمالیه است و جز او کسی مستحق و سزاوار پرستش نیست. چون باو پناه میبرم پناهم میدهد و چون او را بخوانم بی جوابم نمی گذارد. رحمان است چونکه بیسط روزی بما رحم و عطوفت می کند، و هرچند مردم از اطاعتش سرپیچی کنند، آنانرا از رزق خود بی بهره نمی گذارد. رحیم است از آنکه در دین و دنیا و آخرت بما ترحم می نماید و بکیش سهل و آسان بر ما منت می نهد، و بجدائی ما از دشمنانش بما تفضل می فرماید. برحمت رحمانیه خود هر گونه نعمتی را شامل تمام موجودات نموده، و برحمت رحیمیه خویش مؤمنان را در دنیا و آخرت مخصوص فرموده است.

سؤال دوم: مزیت «بسم الله» بر «باسم» چیست؟

در پاسخ به سؤال قبل برای «بسم الله» چند ترجمه ذکر شد ولی یک سؤال جدید مطرح می شود که چرا خداوند «بسم الله» را بر «بالله» ترجیح داده است با توجه به مشکلاتی که ترجمه «بسم الله» دارد. چند پاسخ به این پرسش داده شده است:

پانخ اول (درک اسم بجای ذات)

«بسم الله» به انسان یاد آوری می کند که: ای انسان تو نمی توانی از پس درک ذات خداوند برآیی! نه تو بلکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز باید اسم خداوند را تقدیس و تسبیح نماید. چنانچه در قرآن می فرماید: اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ^{۵۰}. فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ^{۵۱}.

^{۵۰} علق / ۱. ترجمه: بنام پروردگارت بخوان! خداوندی که آفریده است.

^{۵۱} واقعه / ۷۴ و ۹۶ - حاقه / ۵۲. ترجمه: بی پیرایه نما نام پروردگار بزرگت را.

هرچند در جای دیگر می‌فرماید: وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا^{۵۲}. در این آیه ظاهراً تسبیح در باره خود ذات خداوند مطرح شده است. ولی با مراجعه به روایات، در می‌یابیم منظور از تسبیح در قسمت زیادی از شب، نماز شب است، نماز شب برای ذات خداوند خوانده می‌شود نه اسم او. بعضی گفته‌اند که خداوند در این آیه هرچند خطابش به پیامبر است ولی در اصل دارد به دیگران تعلیم می‌دهد، زیرا پیامبر اکرم توان درک ذات خداوند را دارد^{۲۳۹}.

ولی عدم درک ذات خداوند ربطی به ضعف ادراکی عموم انسانها ندارد که بگوییم پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چون درکش بیش از همه است پس می‌تواند از ذات خداوند درک کاملی داشته باشد.

اکتناه و تلاش برای درک ذات خداوند، یک مسئله ریاضی نیست که گفته شود حل آن نیازمند استعداد بالا است! خیر. «اکتناه»، امری محال است. علت محال بودن آن این است که خداوند وجود محضی است که انسان غوطه ور در موجودات و تعینات، نمی‌تواند وجود مجرد پروردگار خود را با حفظ خصوصیت «مجرد» در یابد.

بله آنها که در مسیر رشد و کمال به رتبه‌های بالای عرفان دست می‌یابند و همه فعل و انفعال خود را تحت فرمان و رضایت خداوند قرار می‌دهند آنها به درجه‌ای از بصیرت و شهود می‌رسند که دریافتشان از حقیقت ربوبی قابل قیاس با مردم عادی نیست. ولی این دریافت نیز در حوزه صفات خداوند است و ذات ربوبیت همچنان خفی از عقول مخلوقات می‌باشد.

^{۵۲} انسان / ۲۶. ترجمه: و بخشی از شب را در برابر او سجده کن و شب [های] دراز، او را به پاکی بستای.

پانخ‌دوم (عادت مردم بر ذکر نام)

عادت مردم این بوده است که کارهای خود را با نام بت‌های خود آغاز می‌کردند و می‌گفتند: «باسم اللات و العزی». خداوند نیز برای مقابله با کلام مشرکان کلام خود را به همان اسلوب و با تغییر نام بت به نام خود آغاز نموده است و فرموده است: «بسم الله الرحمن الرحيم»^{۲۴۰}.

چنان که در زمان فرعون رسم به ذکر «اسم» نبوده است بلکه سحره فرعون قبل از این که طنابهای خودشان را بیافکنند کار خود را با «عزت فرعون» شروع نمودند: فَأَتَقُوا حِبَالَهُمْ وَعَصِيَّتَهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ^{۵۳}. طبق این تحلیل اگر قرآن در آن زمان نازل می‌شد خداوند از «اسم» استفاده نمی‌نمود مثلاً می‌فرمود: «بعزة الله».

مشرکان نام «لات» را از «الله» گرفته‌اند (همچنان که عزی را از عزیز و منات را از منان اخذ نموده‌اند، چه این که طبق آیه شریفه: وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذُرُّوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ^{۵۴} مشرکین در اسماء خداوند انحراف ایجاد نموده و آنها را تغییر می‌دادند^{۲۴۱}. بنابراین با اسم اللات چنانچه به جایگاه اصلیش برگردد می‌شود: «بسم الله».

با توجه به آنچه گفته شد می‌توان این احتمال را داد که ترکیب «بسم الله» و یا نوع انحرافی آن «باسم اللات» از ادیان توحیدی برجای مانده است.

^{۵۳} شعراء / ۴۴. ترجمه: پس ریسمانها و چوبدستی‌هایشان را انداختند و گفتند: «به عزت فرعون که ما حتماً پیروزیم.

^{۵۴} اعراف / ۱۸۰. ترجمه: و نامهای نیکو به خدا اختصاص دارد، پس او را با آنها بخوانید، و کسانی را که در مورد نامهای او به کژی می‌گرایند رها کنید

پانچ سوم (مواظبت بر اسماء الله)

در آیه بسمله خداوند به مسلمانان یکی از مهمترین آداب اهل توحید را آموزش می‌دهد. خداوند می‌فرماید: همه کارهای خود را با نام خداوند مقارن سازید! و در قرآن به دو کار بخصوص اشاره می‌کند: یکی ذبح حیوان^{۵۵} و دوم قرائت قرآن^{۵۶}.^{۲۴۲} و به عنوان یک قانون کلی می‌فرماید: نام خداوند را تنزیه و بی-پیرایه کنید^{۵۷}. یعنی اولاً نامهای خداوند را از پیش خود نگذارید بلکه ببینید خداوند برای خود چه نامهایی را گذاشته است و ثانیاً این نامها را به نیکویی ببرید و با آنها به زیبایی ارتباط برقرار کنید و آنها را با دستان آلوده (بدون وضو) مس نکنید.

بنابراین انسان موحد در بسمله همه نامهای خدا را به مدد می‌طلبد و به آنها تبرک می‌جوید و البته این نه به معنای آن است که نام، شریک خداوند شده باشد زیرا موحد در چند آیه بعد از بسمله در سوره حمد می‌گوید: ایتاک نستعین. بلکه استعانت از نام، مظهر اطاعت نمودن از خداوند است زیرا او فرموده است که: «از نام من کمک بگیرید» چنانچه فرموده است: «از نماز و صبر کمک بگیرید»^{۵۸}. این مسئله مثل امر به ملائک برای سجده به آدم است. اگر خداوند به شیطان می‌فرمود که «من را سجده کن» شیطان این کار را می‌کرد چنانچه سالیان دراز این کار را کرده بود ولی زمانی که از او می‌خواهد «بر آدم سجده کن» شیطان

^{۵۵} فَكُلُوا مِمَّا ذُكِرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنْعَامٌ / ۱۱۸.

^{۵۶} اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ. علق / ۱.

^{۵۷} فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ. واقعة / ۷۴.

^{۵۸} وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ. بقره / ۴۵.

روی برمی‌تابد^{۵۹}. و جالب است که از می‌خواهد من را از سجده بر آدم معاف کن! تا من عبادتی برایت انجام دهم که هیچ کس تا بحال آن عبادت را انجام نداده است!!

استمداد از نام خداوند، روش عبادت مخلصانه است زیرا اطاعت از راهی است که خداوند آن را مشخص نموده است. اصلاً همه ادیان به ظاهر توحیدی ولی تحریف شده، تفاوت اصلیشان با دین اسلام در ابداع روشهای سلیقه‌ای برای عبادت خداوند و مبارزه با بدعتها صورت گرفته است. جالب است که هر مسلکی به شدت از بدعت اعلان بیزاری نموده و صاحبان دیگر مذاهب را متهم به بدعت می‌کند. این رویه، خود حکایت از این دارد که روش عبادت و ارتباط با خداوند از خود «عبادت» مهمتر است. زیرا گرایش انسان به عبادت فطری است. منتها این گرایش باید همراه شناخت صحیح خداوند باشد تا انسان نه در او هام خود، که در واقعیت، خداوند را عبادت نماید، سخنانش را بشنود و با اطاعت صحیح از او، بتواند به نتایج این ارتباط که رستگاری در دنیا و آخرت است، امیدوار باشد.

خداوند از روش عبادت و ارتباط با خودش با «تسبیح نام خداوند» و «آغاز کارها با نام او» و «استمداد از نامش» یاد می‌کند.

پانچ‌چهارم (فرق‌گذاری با قسم)

اگر به جای «بسم الله» «بالله» گفته می‌شد با یمین (قسم) اشتباه می‌شد. لذا برای فرق‌گذاری بین یمین و تیمن، «اسم» بین «باء» و «الله» فاصله انداخته است^{۲۴۳}.

^{۵۹} وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ. بقره / ۳۴.

علت انتخاب رحمن و رحیم در بسمله

کفتاری از «تفسیر نور»^{۶۰}

تخصیص بسمله باین اسماء بجهت آنست که:

در آغاز هر کار لازم است از صفتی استمداد کنیم که آثارش بر سراسر جهان پرتوافکن است، همه موجودات را فرا گرفته و گرفتاران را در لحظات بحرانی نجات بخشیده است.

بهتر است این حقیقت را از زبان قرآن بشنوید آنجا که می‌گوید: وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ^{۶۰}.

از سوی دیگر می‌بینیم پیامبران برای نجات خود از چنگال حوادث سخت و طاقت فرسا و دشمنان خطرناک، دست به دامن رحمت خدا می‌زدند: قوم موسی برای نجات از چنگال فرعونیان می‌گویند وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ^{۶۱}.

^{۶۰} اعراف / ۱۵۶. ترجمه: رحمت من همه چیز را فرا گرفته است.

^{۶۱} یونس / ۸۶. خدایا ما را به رحمت خود از گروه کفار رهایی بخش.

در مورد هود و پیروانش چنین می‌خوانم: فَأَنْجَيْنَاهُ وَالَّذِينَ مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا^{۶۲}.
اصولاً هنگامی که حاجتی از خدا می‌طلبیم مناسب است او را با صفاتی که
پیوند با آن حاجت دارد توصیف کنیم، مثلاً عیسی مسیح ع به هنگام
درخواست مائده آسمانی (غذای مخصوص) چنین می‌گوید: اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ
عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ... وَارْزُقْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ^{۶۳}.

نوح پیامبر بزرگ خدا نیز این درس را به ما می‌آموزد، آنجا که برای پیاده
شدن از کشتی در یک جایگاه مناسب، چنین دعا کند رَبِّ أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا
مُبَارَكًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ^{۶۴}.

و نیز زکریا به هنگام درخواست فرزند از خدا که جانشین و وارث او
باشد خدا را با صفت خیر الوارثین توصیف می‌کند و می‌گوید رَبِّ لَا
تَذَرْنِي فَرْدًا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ^{۶۵}.

این درس را نیز از بسم الله به خوبی می‌توان آموخت که اساس کار
خداوند بر رحمت است و مجازات جنبه استثنایی دارد که تا عوامل قاطعی
برای آن پیدا نشود تحقق نخواهد یافت، چنان که در دعا می‌خوانیم: یا من
سبقت رحمته غضبه: ای خدایی که رحمت بر غضبت پیشی گرفته است^{۲۴۵}
انسانها نیز باید در برنامه زندگی چنین باشند، اساس و پایه کار را بر
رحمت و محبت قرار دهند و توسل به خشونت را برای مواقع ضرورت

^{۶۲} اعراف/۷۲. ترجمه: هود و پیروانش را به وسیله رحمت خویش (از چنگال دشمنان) رهایی
بخشیدیم.

^{۶۳} مائده/۱۱۴. ترجمه: بار الها مائده‌ای از آسمان بر ما نازل گردان... و ما را روزی ده و تو
بهترین روزی دهندگانی.

^{۶۴} مؤمنون/۲۹. ترجمه: پروردگارا! مرا به طرز مبارکی فرود آر که تو بهترین فرود
آورندگان.

^{۶۵} انبیاء/۸۹. ترجمه: خداوندا! مرا تنها مگذار که تو بهترین وارثانی.

بسم الله الرحمن الرحيم / ۱۴۱

بگذارند، قرآن ۱۱۴ سوره دارد، ۱۱۳ سوره با رحمت آغاز می‌شود، تنها سوره توبه که با اعلان جنگ و خشونت آغاز می‌شود و بدون بسم الله است!^{۲۴۶}

نکته دیگر این که: شاید آوردن کلمه رحمن و رحیم در آغاز کتاب، نشانه این باشد که قرآن جلوه‌ای از رحمت الهی است، همانگونه که اصل آفرینش و بعثت جلوه لطف و رحمت اوست.

رابطه رحمن و رحیم

رحمن، بر وزن فعلان است و این وزن نشان وفور و پر بودن و حرارت می- باشد^{۶۶}. و رحیم بر وزن فعیل است و فعیل صیغه‌ای است که دلالت بر ثبوت و استمرار می‌کند^{۶۷}.

با توجه به کاربرد دو وزن فعلان و فعیل، بسیاری از مفسرین^{۶۸} گفته‌اند رحمن از مبالغه بیشتری نسبت به رحیم برخوردار است. و این مبالغه‌ی بیشتری، از نظر بیشتر بودن مرحومین است زیرا رحمتی که مظهر رحمانیت خداوند است شامل مؤمن و کافر می‌شود ولی رحمت منسوب به رحیمیت خداوند تنها شامل مؤمنین خواهد بود. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۶).

خداوند می‌فرماید: الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى^{۲۴۷}. یعنی رحمانیت خداوند بر همه

^{۶۶} مانند: شعبان (سیر)، ریان (سیراب)، عطشان و صدیان (پراز عطش)، جوعان (پراز گرسنگی)، صفات معنوی مانند: غضبان (پراز خشم)، لهفان (پراز حسرت).

^{۶۷} مانند: حمید (همیشه مورد ستایش)، عزیز (همیشه با اقتدار)، کریم (مدام اهل احسان) کسره در عین الفعل دلالت بر رسوخ می‌کند و یاء حکایت از استمرار دارد در نتیجه وزن فعیل استمرار در رسوخ و ثبوت است (حقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ۴، ص: ۹۳)

^{۶۸} قال فی «الإتقان فی علوم القرآن» ج ۳، ص ۳۲۴: «فائدة: الأكثر علی أن فعلان أبلغ من فعیل.»

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ / ۱۴۳

ما سوی الله سایه انداخته است. همچنین می‌فرماید: بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَحِيمٌ^{۲۴۸}. وَ
كَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا^{۲۴۹}.

رحمت رحمن، شامل تمام نعمتهای مادی است. این نعمتها در دنیا شامل مؤمن و کافر و بلکه همه موجودات جهان است. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۷). ولی رحمت رحیم، شامل همه نعمتهای معنوی است. این نعمتها که مبنایشان مغفرت است تنها اختصاص به مؤمنین دارد. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۸). نعمتهای مادی و معنوی اختصاص به دنیا و یا آخرت ندارد بلکه هر دو نعمت در هردو جهان وجود دارد. با این تفاوت که در دنیا از نعمات مادی همه برخوردار می‌شوند ولی در آخرت تنها مؤمنین هستند که این نعمتها شامل حالشان می‌شود و مغفرت نیز اختصاص به آخرت ندارد بلکه در دنیا نیز مؤمنین با بهره‌مندی از این نعمت بزرگ، از عواقب گناهان ایمن شده و در نتیجه امکان تجربه لذتهای معنوی بدست می‌آورند.

هرچند نعمتهای مادی اخروی نیز دوام دارند ولی دوام این نعمتها در باقی ماندن نوع آنهاست ولی شخصشان مدام تغییر می‌کند مثلاً در بهشت همیشه انواع میوه وجود دارد ولی تک تک این میوه خورده می‌شود و تمام می‌شود ولی بجایش میوه‌هایی دیگر آفریده می‌شود. ولی نعمتهای معنوی نه در نوع خود و نه در شخصشان زوال وجود ندارد بلکه مدام رشد می‌کنند یعنی هر حالت معنوی مدام تقویت می‌شود نه این که از بین رفته و حالت جدیدی به وجود بیاید.

با این توضیح روشن شد که خداوند رحمن و رحیم است هم در دنیا و هم در آخرت چنانکه در دعا آمده است: يَا رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا^{۲۵۰}.

همانطور که گفته شد مبالغه‌ی بیشتر رحمن، تنها از نظر زیادت‌تر بودن مرحومین است به عبارت دیگر این مبالغه تنها کمی است و الا از نظر کیفیت نعمت، رحمت رحیم قابل مقایسه با رحمت رحمن نیست زیرا آنچه موجودات در دنیا از آن بهره

مند می شوند بواسطه یک جزء از صد جزء رحمتی است که خداوند بین مخلوقاتش تقسیم نموده است و زمانی که روز قیامت شود آن یک قسم را هم به ۹۹ قسمی که نزد خودش نگه داشته اضافه می کند و بعد مؤمنین را تحت رحمتی کامل قرار می دهد. این رحمت کامل، یک جزء از صد قسمت آن در امور مادی آخرت ظهور پیدا می کند و ۹۹ قسمش اختصاص به امور معنوی خواهد داشت^{۲۵۱} «۱۳۳».

بررسی تفاوت رحمن و رحیم

۱- جوهری در صحاح می گوید: ممکن است رحیم تأکید رحمن باشد مانند: جاد مجد^{۲۵۲}.

به این نظریه دو ایراد گرفته شده است:

(۱) تأکید یا معنوی است و یا لفظی در تأکید معنوی از الفاظ خاصی مثل کل و اجمع استفاده می شود. مانند: علم آدم الاسماء كلها. و در تأکید لفظی یک لفظ دوبار تکرار می شود بدون هیچ تغییری مانند: زید زید جاء. در «الرحمن الرحیم» قانون هیچ کدام از تأکید معنوی و لفظی پیاده نشده است^{۲۵۳}.

ولی در جواب این اشکال می شود گفت که جوهری که خود خیریت لغت است در کتاب «الصحاح» بر اساس استعمال عرفی (جاد مجد) تجویز نموده است که می-تواند «الرحیم» تأکید «الرحمن» باشد. لذا به نظر می رسد ادباء باید در قوانین خود تجدید نظر کنند و بگویند در تأکید لفظی تفاوت ساختاری مشکل ایجاد نمی کند کافی است که ماده اشتقاقی آنها یکی باشد.

(۲) شیخ محمد عبده در باره تأکید بودن رحیم می گوید: این غفلتی است که از خداوند می خواهیم از صاحب این فکر درگذرد! من جائز نمی دانم که مسلمانی در اندیشه خود و یا در زبان خود بگوید: که در قرآن کلمه ای وجود دارد که تنها

برای تأکید آمده است و از خود معنایی ندارد! در قرآن حتی حرفی وجود ندارد که برای غیر معنایی مورد نظر خود آمده باشد.

نگارنده می‌گوید: در قرآن حروف و اسمهای زیادی وجود دارد که نقش آنها در زبان عربی تنها تأکید است مانند: ان، لام مفتوح، نون تأکید، کل، اجمع و... حتماً منظور شیخ این نوع از تأکید نبوده است.

شاید منظور ایشان تأکیدهای لفظی است. مانند: كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا. وَ جَاءَ رَبُّكَ وَ الْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا^{۶۹}. آیا ایشان منکر تأکید بودن «دکاً» و «صفاً» دوم برای «دکاً» و «صفاً» اول می‌باشد؟! آیا ۳۱ بار تکرار «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان» در سوره «الرحمن» نمی‌توانست به یکبار تقلیل یابد و در معنای قرآن نیز خدشه‌ای وارد نشود؟ (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۱۲).

به نظر ما باید دید قرآن چه هدفی را از نزول آیاتش تعقیب می‌کند؟ قطعاً یکی از این اهداف تأثیر گذاری است، یکی از راههای تأثیر گذاری استفاده وسیع و البته متنوع تأکید می‌باشد که قرآن مافوق تصور بشر از پس این مهم برآمده است.

البته آنچه در این بحث گفته شد به معنای تأیید تأکید بودن «الرحیم» برای «الرحمن» نیست بلکه روش نفی این نظریه از نظر ما منطقی نیست. مهم‌ترین دلیل برای نفی نظریه تأکید این است که رحیم، وصف است و رحمن اسم می‌باشد و وصف توضیح دهنده اسم است نه تأکید کننده آن.

۲- بعضی از مفسرین می‌گویند: مبالغه در باره صفات خداوند معنی ندارد زیرا خداوند در صفاتش نامحدود است بنابراین زیاد و زیادتر در باره این صفات صحیح نیست مگر زمانی که رابطه صفات خداوند را با مخلوقین مورد بررسی

^{۶۹} فجر/۲۱ و ۲۲. ترجمه: نه چنان است، آن گاه که زمین، سخت در هم کوبیده شود، و [فرمان] پروردگارت و فرشته [ها] صف در صف آیند.

قرار می‌دهیم. مثلاً خداوند غفار است یعنی بسیار آمرزنده است یعنی افراد زیادی از مخلوقین را مورد آمرزش قرار می‌دهد. در باره صفت رحمت نیز این چنین است خداوند رحمت فراوانی نسبت به مخلوقین دارد: مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا^{۷۰}. إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ^{۷۱}.

همچنین آنچه مفسرین درباره ثبوت رحمت در رحیم گفته‌اند بخاطر این که وزن فعل دلالت بر ثبوت می‌کند این سخن نیز در باره خداوند متعال صحیح نمی‌باشد زیرا ثبوت و استمرار برای مخلوق قابل تصور است^{۲۵۴} (زیرا عدم ایندو اگر قابل اثبات باشد ایندو نیز قابل اثبات خواهد بود).

ولی به نظر نگارنده، این سخن صحیح نمی‌باشد زیرا رحیم از صفات فعل خداوند است و صفات فعل، صفات اضافی هستند به معنای این که برای بروز صفت باید مخلوقی باشد و رابطه خاصی که خالق با مخلوق ایجاد می‌کند زمینه ظهور یکی از صفات فعل را ایجاد می‌کند مثل رازق بودن خداوند. اگر مخلوقی نباشد تا مرزوق و یا مرحوم باشد رازق بودن و رحیم بودن خداوند ظهور پیدا نمی‌کند مثل دو مفهوم فوق و تحت. تا تحتی نباشد فوق معنی ندارد لذا به این دو مفهوم به اصطلاح منطقی گفته می‌شود دو مفهوم متضایف. یعنی رابطه اضافی بین ایندو است، تصور هریک از دو مفهوم متوقف بر مفهوم دیگری است.

با این توضیح، زیاد و زیادتر بودن و یا استمرار و عدم استمرار رحمت خداوند بسته به وضعیت قابل یعنی مخلوقین است. بنابراین:

صفت رحیم به معنای این است که: اگر مخلوقی قابلیت رحمت خاص را داشت این رحمت برای او مستمراً خواهد بود یعنی اگر کسی نسبت به گناهی مورد آمرزش قرار گرفت، این آمرزش نسبت به آن گناه استمرار دارد.

^{۷۰} الأُنْعَامُ / ۱۶۰. ترجمه: هر کس حسنه‌ای بیاورد ده برابر مثل آن برای اوست.

^{۷۱} بقره / ۲۶۱. ترجمه: همانا خداوند به هر کس بخواهد بدون حساب رزق می‌دهد.

صفت رحمن به معنای این است که: به هر تعداد مخلوقی که وجود دارد، صرف وجود آنها، آنها را قابل می‌سازد برای این که مورد رحمت عام خداوند قرار بگیرند.

مشاهده نمودید که ماهیت رحمت خاص و عام به گونه‌ای است که در یکی استمرار و در دیگری گستردگی نهفته است، به همین خاطر برای بیان رحمت گسترده از وزن فعّالان که نشان مبالغه بیشتر است بهره‌گیری شده و برای توضیح رحمت مستمرّ، از وزن فعّیل که ثبوت و استمرار را می‌رساند استفاده شده است.

۳- یکی از فرقهایی که برای رحمن و رحیم گفته شده است این است که رحمن مختص به رحمت‌های دنیوی و رحیم مختص به رحمت‌های اخروی است.

این سخن نمی‌تواند صحیح باشد زیرا قرآن رحمن را درباره آخرت و رحیم را درباره دنیا نیز بکار برده است:

الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ^{۷۲}. يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفْدًا^{۷۳}. وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا^{۷۴}.

در ادعیه صادره از ائمه معصومین (علیهم‌السلام) نیز آمده است که: يَا رَحْمَانَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَرَحِيمَهُمَا^{۲۵۵}.

نظر مؤلف: طبق آنچه قبلاً گفته شد که رحمن منعم نعمت‌های مادی است و رحیم منعم نعمت‌های معنوی. نظر مفسر محترم صحیح است ولی دعایی دیگر از ائمه معصومین (علیهم‌السلام) وارد شده است که: «یا رحمان الدنیا و رحیم الاخرة». طبق این دعا باید این نکته را بپذیریم که هرچند بروز صفت رحمن و رحیم اختصاص

^{۷۲} فرقان / ۲۶. ترجمه: آن روز، فرمانروایی بحق، از آن [خدای] رحمان است.

^{۷۳} مریم / ۸۵. ترجمه: [یاد کن] روزی را که پرهیزگاران را به سوی [خدای] رحمان گروه گروه محشور می‌کنیم.

^{۷۴} نساء / ۲۹. ترجمه: یکدیگر را به قتل نرسانید همانا خداوند به شما مهربان است.

به دنیا و آخرت ندارد ولی تَلَوُّوْ این ظهور درباره هر یک از دو اسم متفاوت است: بیشترین ظهور رحمن در دنیا است و بیشترین پرتو رحیم در آخرت خواهد بود.

۴- علامه شیخ محمد عبده دانشمند شهیر مصری می‌گوید: (ترجمه آزاد) برداشتی که از کاربرد دو وزن فعلان و فعیل شده است و طبق آن رحمن را منعمی می‌داند که نعمتش شامل کفار نیز می‌گردد و رحیم را محسنی می‌شمارد که لطفش خاص مؤمنین است نمی‌تواند صحیح باشد بلکه آنچه از مبالغه بودن وزن فعلان و مستمر بودن وزن فعیل به دست می‌آید این است که رحمن نشان فعلی بودن رحمت خداوند و رحیم نشان دائم بودن این رحمت است.

به عبارت دیگر رحمن منعمی است که نعمتهایش را همه موجودات احساس می‌کنند و رحیم منشأ این خصوصیت خداوند را باز می‌گوید. زیرا اوزان صفت مشبیه و از آن جمله فعیل، بازگو کننده صفات اخلاقی است، صفاتی که در نفس نفوذ نموده لذا ثبوت دارد. لذا قرائت کننده بسمله وقتی به رحمن می‌رسد و مطلع می‌شود که نعمتهای خداوند فعلاً جریان دارد نگران این معنا می‌شود که آیا این نعمتها ادامه خواهد داشت؟! صفت رحیم به او می‌گوید: آری. این نعمتها منشأش خوبی ثابت است لذا نعمتها مستمر خواهد بود^{۲۵۶}.

آنچه شیخ محمد عبده می‌گوید با آنچه مشهور مفسرین درباره «مختص بودن رحمت رحیم به مؤمنین» می‌گویند سازگاری دارد. زیرا شیخ قبول کرده است که رحیم مستمر در معنای رحمت است ولی او غفلت کرده است از این معنی که استمرار رحمت در دنیا، جز در مورد نعمتهای معنوی صادق نمی‌باشد. زیرا دنیا با همه عمر طولانی در مقایسه با جهان ابدی آخرت، لحظه‌ای بیش نیست. آیا اگر نعمتی در لحظه‌ای به انسان داده شد دیگر استمرار و عدم استمرار این نعمت در آن لحظه می‌تواند مفهومی داشته باشد؟! استمرار درباره نعمتی معنی دارد که

بسم الله الرحمن الرحيم / ۱۴۹

اعطائش در دنیا بوده است ولی تا ابدیت جریان دارد و این نعمت چیزی جز مغفرت و محو نمودن و پوشش دادن تقصیرها و قصورها نیست، نعمتی که کاملترین انسانها و پایین ترین آنها طالب آنند. حال جای این سؤال است که این نعمت شامل چه کسانی می شود؟ جز مؤمنین؟!.

علل تقدیم رحمن بر رحیم

علل تقدیم رحمن بر رحیم سؤالی است که در غالب کتب تفسیر مطرح شده است منتها این سؤال در فرضی است که «الرحمن» نعت باشد. ولی بنابر قول صحیح که می‌گوید «الرحمن» نام اختصاصی دوم خداوند است دیگر جای این سؤال نیست که چرا «الرحمن» مقدم بر «الرحیم» است. زیرا مشخص است که «الرحیم» نعت برای «الله» و «الرحمن» است و نعت باید مؤخر از منوعات باشد. اما بنابر نظریه صفت بودن «الرحمن» و نعت واقع شدنش در بسمله، جای این سؤال است که با وجودی که «الرحیم» نیز نعت است چرا «الرحمن» مقدم شده است، با این که قانون در ترتیب نعتها، ترقی از ادنی به اعلی است مانند: زید عالم نحریر، زید عالمی اهل تجربه است. و تجربه داشتن بالاتر از عالم بودن است، لذا «نحریر» بعد از «علم» آمده است^{۲۵۷}. در بسمله نیز باید «الرحیم» که از نعمتهای خاص سخن می‌گوید و شمول کمتری دارد ابتداء می‌آید و بعد «الرحمن» که حکایت از رحمتی وسیع می‌کند ذکر می‌شد.

پاسخهایی که بعضی از مفسرین به این سؤال داده‌اند از این قرار است:^{۷۵}

۱. «الرحیم» بیانگر تتمه نعمتهایی است که در «الرحمن» آمده است. به عبارت دیگر در «الرحمن» نعمتهای اصلی ذکر شده است و نعمتهای دیگر که جنبه اختصاصی دارد و عنوان تتمه و مابقی نعمتهای خداوند را دارد با «الرحیم» به آنها اشاره شده است. بنابراین نظم منطقی در «الرحمن الرحیم» رعایت شده است.^{۲۵۸}

۲. «الرحمن» از نعمتهای دنیوی سخن می‌گوید و «الرحیم» از نعمتهای اخروی و مقدم بودن دنیا بر آخرت سبب شده است تا «الرحمن» بر «الرحیم» مقدم شود.^{۲۵۹}

۳. گستردگی نعمت اولین چیزی است که به چشم می‌آید و بعد از آن دوام نعمت است که ذهن را متوجه خود می‌کند. این اولاً و ثانیاً: رحمان صیغه مبالغه است و رحیم صفت مشببه می‌باشد. با این دو مقدمه روشن شد که «الرحمن» که دلالت بر شمول رحمت می‌کند باید مقدم بر «الرحیم» که دلالت بر ثبوت نعمت می‌کند مقدم شود.^{۲۶۰}

۴. استفاده از رحمت‌های خاص بواسطه استفاده از رحمت‌های عام امکان‌پذیر می‌شود مثلاً چشم و گوش و زبان به عنوان نعمتهای عام زمینه را برای هدایت انسان آماده می‌سازد و لذا «الرحمن» نقش مستفیض و واسطه را دارد و لذا باید مقدم بر «الرحیم» که غایت و هدف از نعمتهای عمومی باشد.^{۲۶۱}

۵. حفظ هماهنگی آخر آیات یکی از اهداف تقدیم و تأخیر است. «الرحیم» با «العالمین» و دیگر کلمات آخر آیات سوره حمد همخوانی دارد.^{۲۶۲}

۶. رحیم به معنای رقیق القلب و مهربان است و رقت قلب از خصایص ماده است و استعمال آن برای خداوند براساس غایت و نتیجه آن است که احسان باشد.

^{۷۵} لازم به ذکر است این پاسخها بیشتر استحسانی است و کمتر دارای دلایل قطعی است

بنابراین نوعی از مجاز در آن نهفته است و حال آن که رحمان به معنای مُنعم و محسن بودن است و در انتساب آن به خداوند هیچ مجازی وجود ندارد لذا حق تقدم با «الرحمن» می‌باشد^{۲۶۳}.

۷. ذکر «الرحیم» بعد از «الرحمن» از باب ذکر خاص بعد از عام است برای تأکید خاص مانند: فِیهِمَا فَاکِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ^{۷۶}. در این آیه تأکید بر خرما و انار شده است به عنوان نعمتهای بهشتی^{۲۶۴}. در بسمله نیز تأکید بر رحمت رحیمی خداوند شده است با این که این رحمت در رحمت رحمانی مندرج است. چه این که رحمن یعنی خداوند رحمتش شامل کافر و مؤمن است منتها هر کدام طبق استعداد و قابلیتشان.

۸. رحمان به معنای توانی است که خداوند برای احسان نمودن به همه موجودات دارد. این توان ذاتی خداوند است ولی رحیم به معنای فعلیت بخشیدن به این توان می‌باشد لذا این صفت مربوط به فعل خداوند است و چون صفت ذات بر صفت فعل مقدم است، «الرحمن» بر «الرحیم» مقدم شده است^{۲۶۵}.

^{۷۶} الرحمن/۶۸. ترجمه: در ایندو (باغ) میوه و خرما و انار است.

رابطه الله، رحمن و رحیم

کفتاری از تفسیر کشف الاسرار^{۲۶۶}

اگر کسی گوید نامهای خدا فراوانند در نصوص کتاب و سنت و همه بزرگوارند و ازلی و پاک و نیکو چه حکمت را ایتاء قرآن عظیم باین سه نام کرد؟ و از همه این اختیار کرد و برین نیفزود؟ جواب آنست که دو معنی را این سه نام اختیار کرد و بر ان اقتصار افتاد:- یکی که تا کار بر بندگان خود در نام خود آسان کند و از ثواب ایشان هیچ چیز نکاهد، دانست که ایشان طاقت ذکر و حفظ آن نامهای فراوان ندارند، و اگر بعضی توانند بیشترین آنند که درمانند، و در حسرت فوت آن بمانند، پس معانی آن نامها درین سه نام جمع کرده و معانی آن سه قسم است:- قسمی جلال و هیبت راست، قسمتی نعمت و تربیت راست، قسمی رحمت و مغفرت راست. هرچه جلال و هیبت است در نام- الله- تعبیه کرد، و هرچه نعمت و تربیت است در نام- رحمن- هرچه رحمت و مغفرت است در نام- رحیم- تا گفتن آن بر بنده آسان باشد و ثواب وی فراوان، و رأفت و رحمت الله بر وی بی کران.

معنی دیگر آنست - که ربّ العالمین مصطفی را بخلق فرستاد و خلق

در آن زمان سه گروه بودند: - بت پرستان بودند و جهودان و ترسایان. اما بت پرستان از نام خالق - الله - میدانستند، و این نام در میان ایشان مشهور بود. و لذا خداوند می فرماید: «وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ^{۷۷}» و جهودان در میان ایشان نام - رحمن - معروف بود، و لهذا قال عبد الله بن سلام لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم «لا أرى في القرآن اسما كنا نقرأه في التوراة قال وما هو؟ قال - الرحمن - فانزل الله «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ^{۷۸}» (بیشتر بدانید: ملحقات، ش: ۱۴).

و در میان ترسایان نام معروف - رحیم - بود. چون خطاب با این سه گروه بود و در میان ایشان معروف این سه نام بود، الله تعالی بر وفق دانش و دریافت ایشان این سه نام فرو فرستاد در ابتداء قرآن، و بر آن نیفزود.

اما حکمت در آن که ابتدا بالله کرد پس برحمن پس برحیم آنست: - که این بر وفق احوال بندگان فرو فرستاد و ایشان را سه حال است اول آفرینش، پس پرورش، پس آمرزش، الله اشارت است بآفرینش در ابتدا بقدرت، رحمن اشارت است بپرورش در دوام نعمت، رحیم اشارت است بآمرزش در انتها برحمت. چنان استی که الله گفتی اول بیافریدم بقدرت پس پروریدم بنعمت آخر بیامرزم برحمت.

^{۷۷} لقمان/ ۲۵ و زمر/ ۳۸. ترجمه: اگر از آنها سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفرید البته خواهند گفت: «الله».

^{۷۸} ترجمه: بر این اساس عبد الله بن سلام به پیامبر می گوید: من در قرآن نامی را که در تورات میخواندیم نمی بینم. حضرت پرسیدند: آن نام چه بود؟ عبد الله جواب داد: الرحمن. پس خداوند این آیه را فرستاد: بگو: «الله» را بخوانید و یا «الرحمن» را بخوانید.

رابطه الله، رحمن، رحيم، رب، مالك

كاشفي سبزواری در جواهر التفسیر در توضیح رابطه پنج نام خداوند که در سوره فاتحه آمده است مطالبی را جمع آوری نموده است که در خور توجه است:

کفتاری از «جواهر التفسیر»^{۳۷}

بباید دانست که به ازای پنج اسم که در فاتحه مبین است، یعنی الله و رب و رحمن و رحيم و ملك پنج صفت از صفات بندگان، أعنی عبودیت و استعانت و طلب هدایت و امید استقامت و استدعای نعمت، مقرر و معین گشته که اسماء خمسہ بر صفات پنجگانه انطباق می یابد. عبودیت به ازای اسم الله است، و استعانت متوجه اسم الرب، هدایت در مقابله اسم الرحمن، و جستن استقامت در برابر اسم الرحيم، و درخواست نعمت موازی اسم ملك یا مالك. گویای زبان نیاز بندگان امیدوار، صورت عرض احوال بر حضرت آفریدگار، برین وجه می نماید که تو را می پرستیم که خدایی، و در استحقاق عبادت یکتای بی همتایی و از تو یاری می خواهیم که پروردگاری و اعانت

و مددکاری فرو نمی‌گذاری، و از تو راه راست می‌طلبیم که بخشاینده‌ای، و در توفیق هدایت را به کلید بخشش و عنایت گشاینده، و استقامت از تو طمع می‌داریم که مهربانی و رهروان را بر طریق استقامت نگاه داشتن می‌توانی، و به افاضه نعمت تو امیدوار می‌باشیم که خداوند و پادشاهی، و از خوان انعام عام خود بذل کنی، هرچه خواهی به هر که خواهی. نظم:

هرچه خواهی هر که را خواهی دهی نیست با جودت امل را کوتاهی

زنده از تو هر که را جانی بود پخته از تو هر که را نانی بود

و در تفسیر کبیر آورده که ارکان خمسسه اسلام از تجلی این پنج نام روی نموده‌اند، و آن پنج گوهر گرانمایه از معدن برکت این نامها ظهور فرموده: کلمه شهادت از تجلی اسم الله است و جز بدین نام تمام نشود. و اقامت نماز از تجلی اسم الرب است. و تربیت ایمان جز به مدد نماز باشد که «علم الإیمان الصلّاة و إیتاء الزکّاة» از تجلی اسم الرحمن است چه، در اسم رحمن مبالغه رحمت است، و مقتضی ایصال نفع به فقرا جز بسیاری رحمت نیست. و فریضت صوم رمضان از تجلی اسم الرحیم است، که چون صایم گرسنه گردد، درد دل گرسنگان بشناسد، و به حکم «ارحم ترحم» بر ایشان ببخشاید. و وجوب حج بیت الله از تجلی اسم «ملک یوم الدین» است چه، آن سفر مبارک به واسطه مهاجرت اوطان و مفارقت اهالی و اولاد و اخوان و پوشیدن کفن و ادای لیبیک اجابت و غیر آن، مشابه سفر قیامت است که ظهور ملکیت و مالکیت در آن خواهد بود.

و امام ابو سعید دهستانی در مصابیح الانوار آورده که این پنج نام به ازای پنج کلمه‌اند که باقیات صالحات اشارت بدان است، و

فاضلترین همه کلمات آن است، یعنی «سبحان الله و الحمد لله و لا إله إلا الله و الله أكبر و لا حول و لا قوة إلا بالله العلیّ العظيم». «الله» به ازای کلمه تسبیح است چه، تسبیح تنزیه حق است، و تنزیه بی معرفت ممکن نیست، و معرفت به غایت بعید الغور است چنانچه اسم الله که آن نیز ابعداً است از جهت غور در آن. و «رب» به منزله کلمه تحمید است چه، حمد مشعر است به نعمت، و آن از فیض آثار ربوبیت باشد. و «رحمن» به ازای کلمه تهلیل است. جهت آنکه چنانچه ترکیب آن کلمه از نفی و اثبات واقع شده که از تجلی لطف و قهرند، اسم رحمن نیز دلالت برین هر دو صفت دارد ازین معنی شمه‌ای تقریر یافته. و «رحیم» به منزله کلمه تکبیر است، زیرا که چنانچه کبریای الهی در روز عرض اکبر بر خلق ظاهر گردد، رحمت رحی می نیز در آن روز ظهور اتمّ پذیرد. و ملک یا مالک به ازای کلمه تمجید است، از برای آنکه این کلمه مشتمل است بر تبرّی از حول و قوه خود و التجابه مالک ملک، و با وجود ملکیت و مالکیت حق هیچ کس را حولی و قوتی ثابت نیست. چون کوكب درّی عظمت از افق لمن الملک، پرتو وحدت بر ساحت صفات بشری اندازد، برق صدمت صولت ذی الجلال از غمام غیرت درخشیدن گرفته، بنگاه انسانیت را به تمامی بسوزد و نابود سازد نظم:

چو عنقا پرّ و بال خود برای جلوه بگشاید
 چه باشد پشه مسکین که آنجا در شمار آید
 مجال جلوه کی باشد سها را در چنان میدان
 که خورشید جهان آرای روی خویش بنماید

و گفته‌اند درین اسما بندگان را اشارت و بشارت است: ای بنده، تو

را بیافریدم، الله‌ام. پس به انواع نعمتها تربیت کردم، ربم. تو حق نعمت نگذاردی و عاصی شدی بیوشیدم، رحمن‌ام.

بعد از آن توبه کردی و به من بازگشتی، بیامرزیدم، رحیمم. اگر از احوال قیامت ترسانی، امیدوار باش که تو را در آن روز دست گیرم که ملک و مالکم.

امام یافعی آورده که در فاتحه پنج نام عظیم القدر شریف الاصل واقع است که شرف فاتحه بر باقی سور قرآن به واسطه آن اسما است، و آن اسما در اول لوح محفوظ مسطور است، چنانچه در اول قرآن مذکور است، و سرادقات عرش را به زیور کتابت آن نامها تزئین نموده‌اند، و جوانب کرسی را به نقش الفاظ آن جواهر قیمتی تحلیل فرموده و اسم اعظم که سبب اجابت دعوات همان است، در میان آن پنج اسم پنهان است.

و گفته‌اند انسان را بدنی است و روحی و طبعی و دلی و عقلی. حق - سبحانه و تعالی - به هر یک ازین اسما بر هر یک ازین اشیا تجلی فرمود، تا آن چیز بهره خود از ان اسم عزیز فراگیرد: صفای روح از انوار اسم الله است. تربیت بدن از برکت اسم الرب است. نور دل از پرتو اسم الرحمن است. قوه طبع از اثر الرحیم. فیض عقل از لمعه اسم ملک و مالک است.

و بیان مناسبت هر یک از اینها با هر یک از اسما، زیاده ازین مجال می‌طلبد.

واسطی فرموده که اهل طریقت پنج طایفه‌اند و هر گروهی را از تجلی اسمی ازین اسما برخوردار است: مجذوبان را ذوق وله از الله است. ساکان را منت رؤیت از رب. عارفان را فیض شفقت و

مرحمت از رحمن. مریدان را اثر تَلَطُّف و تَعَطُّف از رحیم، منقطعان را قطع ملک و ملک عاریتی مجازی از ملک و مالک. و در حقایق سل می نیز ایمایی بدین معنی هست.

و در لطایف التقریر آورده که این پنج اسم، سالکان را از بیدای ضلالت به فضای دلگشای هدایت می‌رساند جهت آنکه به حکم آیت وَ مَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا^{۷۹}. اضل ضلالت کافر بودن است بدین پنج چیز، و برین تقدیر اساس هدایت مبتنی بر ایمان باشد بدین پنج چیز، و نفعه این معنی از گلستان مضمون وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ الْكِتَابِ وَ النَّبِيِّينَ^{۸۰}. بر چمن خاطر هوشمندان می‌وزد: چون دانسته شد که ایمان بدین پنج چیز لازم است، ببايد دانست که در ضمن هر یک ازین اسما یکی از اینها اندراج دارد: اسم الله صریح آمده و پیدا و ایمان بدو ظاهر است و هویدا.

و اسم رب متضمن ایمان به فرشتگان است چه، تربیت آدمیان اکثر به وسائط ایشان است. اسم رحمن منظوی بر ایمان است به کتب آسمانی چه، معانی کتب عمومی دارد به نسبت خاص و عام، چون رحمت رحمانی، و اسم رحیم مشتمل است بر ایمان به انبیا و رسل چه، فیض ایشان چون رحمت رحیمیت، خاص است به متابعان شرایع و ناهجان سبل. و اسم ملک اشتمال دارد بر ایمان به روز قیامت و

^{۷۹} نساء/۱۳۶. ترجمه: هر کس به خدا و فرشتگان او و کتابها و پیامبرانش و روز بازپسین

کفر ورزد، در حقیقت دچار گمراهی دور و درازی شده است.

^{۸۰} بقره/۱۷۷. ترجمه: بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز بازپسین و فرشتگان و

کتاب [آسمانی] و پیامبران ایمان آورد.

آنچه متعلق بدان است از عقوبات زندان ملامت و مثنویات بوستان کرامت.

و در مفاتیح الغیب آمده که قبله پنج است: بیت المقدس و آن قبله پیغمبران است. کعبه محترمه، و آن قبله اهل ایمان است. بیت المعمور و آن قبله روحانیون است. عرش مجید، و آن قبله کروییان است. حضرت جلال احدیت، و آن قبله دل عارفان است: فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ^{۸۱}. و هر یک ازین اسما به ازای یکی است ازین قبله‌ها و شرح این سخنان را عرصه‌ای اوسع ازین باید، و الله واسع علیم.

^{۸۱} بقره / ۱۱۵. ترجمه: پس به هر سو رو کنید، آنجا روی [به] خداست.

تفسیر «اسم الله»

کفتاری از «تفسیر المیزان»^{۳۸}

۱- معنای اسماء حسنی چیست؟ و چگونه می توان بدان راه یافت؟
اولین باری که ما چشم بدین جهان می گشاییم و از مناظر هستی می بینیم آنچه را که می بینیم نخست ادراک ما بر خود ما واقع گشته و قبل از هر چیز خود را می بینیم، و سپس نزدیک ترین امور را به خود که همان روابط ما با عالم خارج و مستدعیات قوای عامله ما در بقاء ما است، درک می کنیم، پس خود ما و قوای ما و اعمال متعلق به آن اولین چیزی است که درب دلهای ما را می کوبد و به درک ما در می آید، لیکن ما خود را نمی بینیم مگر مرتبط بغیر، و همچنین قوا و افعالمان را.

پس می توان گفت که احتیاج اولین چیزی است که انسان آن را مشاهده می کند، و آن را در ذات خود و در هر چیزی که مرتبط به او و قوا و اعمال او است و همچنین در سراسر جهان برون از خود می بیند، و در همین اولین ادراک حکم می کند به وجود ذاتی که حوایج او را بر می آورد، و وجود هر چیزی منتهی به او می شود، و آن ذات خدای سبحان است.

آیه شریفه یا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا الْفُقَرَاءَ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ^{۸۲} این

^{۸۲} فاطر / ۱۵. ترجمه: هان ای مردم! شما نیازمندان به خدایید و تنها خداوند غنی و بی نیاز است.

ادراک و این حکم ما را تصدیق می‌کند.

البته تاریخ نتوانسته ابتدای ظهور عقیده به ربوبیت را در میان افراد بشر پیدا کند، و لیکن تا آنجا که سیر بشر را ضبط کرده از همان قدیم‌ترین عهدها این اعتقاد را در انسان‌ها سراغ می‌دهد، حتی اقوام وحشی که الآن در دور افتاده‌ترین نقاط آمریکا و استرالیا زندگی می‌کنند و در حقیقت نمونه‌ای از بساطت و سادگی انسانهای اولی هستند، وقتی وضع افکارشان را بررسی کنیم می‌بینیم که به وجود قوای عالی‌ای در ما و رای طبیعت معتقدند و هر طایفه‌ای کیش خود را مستند به یکی از آن قوا می‌داند، و این در حقیقت همان قول به ربوبیت است، هرچند معتقدین به آن در تشخیص رب به خطا رفته‌اند، و لیکن اعتقاد دارند به ذاتی که امر هر چیزی به او منتهی می‌گردد، چون این اعتقاد از لوازم فطرت انسانی است، و فردی نیست که فاقد آن باشد، مگر اینکه بخاطر شبهه‌ای که عارضش شده و از الهام فطریش منحرف شده باشد، و مثل کسی که خود را به خوردن سم عادت داده باشد، هرچند طبیعتش به الهام خود، او را از این کار تحذیر می‌کند در حالی که او عادت خود را مستحسن می‌شمارد.

بعد از فراغ از وجود چنین حقیقتی اینک می‌گوییم قدم دومی که در این راه پیش می‌رویم و ابتدایی‌ترین مطلبی که به آن بر می‌خوریم این است که ما در نهاد خود چنین می‌یابیم که انتهای وجود هر موجودی به این حقیقت است، و خلاصه وجود هر چیزی از او است، پس او مالک تمام موجودات است، چون می‌دانیم اگر دارای آن نباشد نمی‌تواند آن را بغیر خود افاضه کند، علاوه بر اینکه بعضی از

موجودات هست که اصل حقیقتش بر اساس احتیاج است، و خودش از نقص خود خبر می‌دهد، و خدای تعالی منزله از هر حاجت و هر نقیصه‌ای است، برای اینکه او مرجع هر چیزی است در رفع حاجت و نقیصه آن چیز.

اینجا نتیجه می‌گیریم که پس خدای تعالی هم دارای ملک - به کسر میم - است، و هم صاحب ملک - به ضم میم - یعنی همه چیز از آن او است و در زیر فرمان او است و این دارا بودنش علی‌الاطلاق است، پس او دارا و حکمران همه کمالاتی است که ما در عالم سراغ داریم، از قبیل حیات، قدرت، علم، شنوایی، بینایی، رزق، رحمت و عزت و امثال آن، و در نتیجه او حی، قادر، عالم، سمیع و بصیر است، چون اگر نباشد ناقص است، و حال آنکه نقص در او راه ندارد، و همچنین رازق، رحیم، عزیز، محیی، ممیت، مبدی، معید و باعث و امثال آن است، و اینکه می‌گوییم رزق، رحمت، عزت، زنده کردن، میراندن، ابداء، اعاده و برانگیختن کار او است، و او است سبوح، قدوس، علی، کبیر و متعال و امثال آن منظور ما این است که هر صفت عدمی و صفت نقصی را از او نفی کنیم.

این طریقه ساده‌ای است که ما در اثبات اسماء و صفات برای خدای تعالی می‌پیماییم، قرآن کریم هم ما را در این طریقه تصدیق نموده و در آیات بسیاری ملک - به کسر میم و به ضم آن - را بطور مطلق برای خدای تعالی اثبات کرده، و چون حاجتی به ذکر آن آیات نیست، می‌گذریم.

۲- حد اسماء و اوصاف خدای تعالی چیست؟

از بیانی که در فصل اول گذشت روشن گردید که ما جهات نقص و

حاجتی را که در اجزای عالم مشاهده می‌کنیم از خدای تعالی نفی می‌نماییم، مانند مرگ، فقر، فاقد بودن، ذلت، زبونی و جهل و امثال آن که هر یک از آنها در مقابل کمالی قرار دارند، و معلوم است که نفی این امور با در نظر داشتن اینکه اموری سلبی و عدمی هستند در حقیقت اثبات کمال مقابل آنها است، مثلاً وقتی فقر را از ساحت او نفی می‌کنیم برگشت این نفی به اثبات غنی برای او است، و نفی ذلت، عجز و جهل اثبات عزت، قدرت و علم است و همچنین سایر صفات و جهات نقص.

و اما صفات کمال که برای او اثبات می‌کنیم از قبیل حیات، قدرت، علم و امثال آن - بطوری که خواننده محترم به یاد دارد - گفتیم که اینگونه صفات را ما از راه اذعان به مالکیت او، نسبت به جمیع کمالات ثابت‌ه در دار وجود اثبات می‌کنیم، چیزی که هست این صفات در دار وجود ملازم با جهاتی از نقص و حاجت است و ما این جهات نقص و حاجت را از خدای تعالی نفی می‌کنیم.

مثلاً علم در ما آدمیان عبارت است از احاطه حضوری به معلوم از راه عکس گرفتن با ابزار بدنی از خارج، و لیکن در خدای تعالی عبارت است از احاطه حضوری، و اما اینکه از راه عکس گرفتن از خارج باشد تا محتاج باشد به دستگاه مادی بدنی و بینایی و اینکه موجود خارجی قبل از علم وجود داشته باشد از آنجایی که جهت نقص است ما آن را از خدای تعالی نفی می‌کنیم، چون او منزله از جهات نقص است.

و کوتاه سخن اینکه، اصل معنای ثبوتی و وجودی علم را در باره او اثبات می‌کنیم و خصوصیت مصداق را که مؤدی به نقص و حاجت

است از ساحت مقدسش سلب می‌نماییم.

از طرفی دیگر وقتی بنا شد تمامی نقائص و حوائج را از او سلب کنیم، بر می‌خوریم به اینکه داشتن حد هم از نقائص است، برای اینکه، چیزی که محدود باشد بطور مسلم خودش خود را محدود نکرده، بلکه موجود دیگری بزرگتر از آن و مسلط بر آن بوده که برایش تعیین حد کرده، لذا همه انحاء حد و نهایت را از خدای سبحان نفی می‌کنیم، و می‌گوییم خدای تعالی در ذاتش و همچنین در صفاتش به هیچ حدی محدود نیست، قرآن کریم هم این را تایید نموده و می‌فرماید: **وَ هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**^{۸۳} پس او وحدتی را دارا است که آن وحدت بر هر چیز دیگری قاهر است، و چون قاهر است احاطه به آن هم دارد.

اینجا است که قدم دیگری پیش رفته حکم می‌کنیم به اینکه صفات خدای تعالی عین ذات او است، و همچنین هر یک از صفاتش عین صفت دیگر او است، و هیچ تمایزی میان آنها نیست مگر بحسب مفهوم، چرا؟ برای اینکه فکر می‌کنیم اگر علم او مثلا غیر قدرتش باشد و علم و قدرتش غیر ذاتش باشد - همانطور که در ما آدمیان اینطور است - بایستی صفاتش هر یک آن دیگری را تحدید کند و آن دیگر منتهی به آن شود، پس باز پای حد و انتها و تناهی به میان می‌آید، و با به میان آمدن آنها ترکیب و فقر و احتیاج به ما فوقی که تحدید کننده او باشد نیز در کار خواهد آمد، و حال آنکه در قدم‌های قبلی طی کردیم که خدای تعالی منزله از این نقائص

^{۸۳} رعد / ۱۶: و او است یگانه و قهار.

است.

و همین است معنای صفت احدیت او که از هیچ جهتی از جهات منقسم نمی‌شود، و نه در خارج و نه در ذهن متکثر نمی‌گردد. از آنچه گذشت معلوم شد اینکه بعضی‌ها گفته‌اند: برگشت معنای صفات خدای تعالی به نفی است، مثلاً برگشت علم، قدرت و حیات او به عدم جهل، عدم عجز و عدم موت است و همچنین سایر صفات، برای اینکه خداوند منزّه است از صفاتی که در مخلوقات او است صحیح نیست، زیرا مستلزم این است که تمامی صفات کمال را از خدای تعالی نفی کنیم، و خواننده محترم متوجه شد که راه فطری که ما قدم به قدم پیش رفتیم مخالف این حرف و ظواهر آیات کریمه قرآن هم منافی آن است.

نظیر این گفتار در فساد گفتار کسانی است که یا صفات خدا را زائد بر ذات دانسته و یا بکلی آن را نفی کرده و گفته‌اند در خدای تعالی آثار این صفات است نه خود آنها و همچنین اقوال دیگری که در باره صفات خدا هست، همه اینها با راه فطری که از نظر خواننده گذشت مخالفت داشته و فطرت، آنها را دفع می‌کند، و تفصیل بحث از بطلان آنها موکول به محل دیگری است.

۳- انقسام‌هایی که برای صفات خدای تعالی هست:

از کیفیت و طرز سلوک فطری که گذشت بر آمد که بعضی از صفات خدا صفاتی است که معنای ثبوتی را افاده می‌کند، از قبیل علم و حیات، و اینها صفاتی هستند که مشتمل بر معنای کمالند، و بعضی دیگر آن صفاتی است که معنای سلبی را افاده می‌کند مانند سبوح و قدوس و سایر صفاتی که خدا را منزّه از نقائص می‌سازد،

پس از این نظر می‌توان صفات خدا را به دو دسته تقسیم کرد: یکی ثبوتیه و دیگر سلبيه.

و نیز پاره‌ای از صفات خدا آن صفاتی است که عین ذات او است نه زائد بر ذات مانند حیات، قدرت و علم به ذات، و اینها صفاتی ذاتی‌اند، و پاره‌ای دیگر صفاتی است که تحققشان محتاج به این است که ذات قبل از تحقق آن صفات محقق فرض شود، مانند خالق و رازق بودن که صفات فعلی هستند، و اینگونه صفات زائد بر ذات و منتزع از مقام فعلند، و معنای انتزاع آنها از مقام فعل این است که مثلاً بعد از آنکه نعمت‌های خدا را که متنعم به آن و غوطه‌ور در آنیم ملاحظه می‌کنیم نسبتی را که این نعمت‌ها به خدای تعالی دارد نسبت رزقی است که یک پادشاه به رعیت خود جیره می‌دهد، و این ماییم که بعد از چنین مقایسه‌ای نعمت‌های خدا را رزق می‌نامیم، و خدا را که همه این نعمت‌ها منتهی به او است رازق می‌خوانیم، و همچنین خلق، رحمت و مغفرت و سایر صفات و اسماء فعلی خدا که بر خدا اطلاق می‌شود، و خدا به آن اسماء نامیده می‌شود بدون اینکه خداوند به معانی آنها متلبس باشد، چنان که به حیات و قدرت و سایر صفات ذاتی متصف می‌شود، چون اگر خداوند حقیقتاً متلبس به آنها می‌بود می‌بایستی آن صفات، صفات ذاتی خدا باشند نه خارج از ذات، پس از این نظر هم می‌توان صفات خدا را به دو دسته تقسیم کرد یکی صفات ذاتی و دیگری صفات فعلی.

تقسیم دیگری که در صفات خدا هست، تقسیم به نفسی و اضافی است، آن صفتی که معنایش هیچ اضافه‌ای به خارج از ذات ندارد صفات نفسی است مانند حیات، و آن صفتی که اضافه به خارج دارد

صفت اضافی است، و این قسم دوم هم دو قسم است، زیرا بعضی از اینگونه صفات نفسی هستند و به خارج اضافه دارند، آنها را صفات نفسی ذات اضافه می‌نامیم، و بعضی دیگر صرفاً اضافی‌اند مانند خالقیت و رازقیت که امثال آن را صفات اضافی محض نام می‌گذاریم.

۴- اسماء و صفات چه نسبتی به ما دارند؟ و چه نسبتی در میان خود؟

میان اسم و صفت هیچ فرقی نیست جز اینکه صفت دلالت می‌کند بر معنایی از معانی که ذات متصف به آن و متلبس به آن است، چه عین ذات باشد و چه غیر آن، و اسم دلالت می‌کند بر ذات، در آن حالی که ماخوذ به وصف است، پس حیات و علم و صفند، وحی و عالم اسم، و چون الفاظ کاری جز دلالت بر معنا و انکشاف آن را ندارند، لذا باید گفت حقیقت صفت و اسم آن چیزی است که لفظ صفت و اسم آن حقیقت را کشف می‌کند، پس حقیقت حیات و آن چیزی که لفظ حیات دلالت بر آن دارد در خدای تعالی صفتی است الهی که عین ذات او است، و حقیقت ذاتی که حیات عین او است اسم الهی است، و به این نظر حی و حیات هر دو اسم می‌شوند برای اسم و صفت، هرچند نسبت به نظریه قبلی خود اسم و خود صفتند.

در سابق هم گفتیم که ما در سلوک فطری که بسوی اسماء داریم، از این راه متفطن به آن شدیم که کمالاتی را در عالم کون مشاهده کردیم، و از مشاهده آن یقین کردیم که خداوند نیز مسمای به آن صفات کمال هست، چون او مالک عالم است، و همه چیز را بر ما و بر همه چیز افاضه می‌کند، و نیز گفتیم که از دیدن صفات نقص و

حاجت یقین کردیم که خدای تعالی منزّه از آنها و متصف به مقابل آنها از صفات کمال است، و او با داشتن آن صفات کمال است که نقص‌های ما و حوایج ما را بر می‌آورد، البته در آنجا که بر می‌آورد. مثلاً وقتی علم و قدرت را در عالم مشاهده می‌کنیم، همین مشاهده، ما را هدایت می‌کند به اینکه یقین کنیم که خدای سبحان نیز علم و قدرت دارد که به دیگران افاضه می‌کند، و وقتی به وجود جهل و عجز در عالم بر می‌خوریم، همین برخورد، ما را راهنمایی می‌کند بر اینکه خدای تعالی منزّه از این نواقص و متصف به مقابل آنها یعنی به علم و قدرت است، که با علم و قدرت خود نقص علم و قدرت ما و حاجت ما را به علم و قدرت بر می‌آورد، و همچنین در سایر صفات.

و از این بیان روشن گردید که وسیله ارتباط جهات خلقت و خصوصیات موجود در اشیاء با ذات متعالی پروردگار همانا صفات کریمه او است، یعنی صفات، واسطه میان ذات و مصنوعات او است، پس علم، قدرت، رزق و نعمتی که در این عالم است به ترتیب از خدای سبحان سرچشمه گرفته، بخاطر اینکه خدای سبحان متصف به صفت علم و قدرت و رازقیت و منعمیت است، و جهل ما بوسیله علم او، عجز ما بوسیله قدرت او، ذلت ما بوسیله عزت او و فقر ما بوسیله غنای او برطرف گشته و گناهان بوسیله مغفرت او آمرزیده می‌شود. و اگر خواستی از یک نظر دیگر بگو: او به قهر خود ما را مقهور خود کرده و به نامحدودی خود ما را محدود ساخته، و به بی‌نهایتی خود برای ما نهایت قرار داده و به رفعت خود ما را افتاده کرده و به عزتش ذلیلان ساخته، و به ملکش - به ضم

میم- به هرچه که بخواهد در ما حکم می‌کند، و به ملکش- به کسر میم- به هر نحوی که بخواهد در ما تصرف می‌کند- دقت فرماید-
 این آن روشی است که ما بحسب ذوق مستفاد از فطرتی صاف اتخاذ نموده‌ایم، بنا بر این کسی که می‌خواهد از خدای تعالی بی‌نیازی را مسئلت نماید نمی‌گوید: ای خدای مذل و ای خدای کشنده مرا بی‌نیاز کن بلکه او را به اسماء غنی، عزیز و قادر و امثال آن می‌خواند، و همچنین مریضی که می‌خواهد برای شفا و بهبودیش متوجه خدا شود می‌گوید: یا شافی، یا معافی، یا رؤوف، یا رحیم بر من ترحم کن و از این مرض شفایم ده و هرگز نمی‌گوید: یا ممیت یا منتقم یا ذا البطش مرا شفا ده و...

قرآن کریم هم در این روش و در این حکم ما را تصدیق نموده است، و او صادق‌ترین شاهد است بر صحت نظریه ما. آری، قرآن کریم همواره آیات را به آن اس‌می از اسماء خدا ختم می‌کند که مناسب با مضمون آن آیه است، و همچنین حقایقی را که در آیات بیان می‌کند در آخر آن آیه با ذکر یک اسم و یا دو اسم- بحسب اقتضای مورد- آن حقایق را تعلیل می‌کند.

و قرآن کریم در میان کتابهای آسمانی که به ما رسیده و منسوب به وحی است تنها کتابی است که اسماء خدا را در بیان مقاصد خود استعمال می‌کند و علم به اسماء را به ما می‌آموزد.

پس، از آنچه گذشت روشن گردید که انتساب ما به خدای تعالی بواسطه اسماء او است، و انتساب ما به اسمای او بواسطه آثاری است که از اسمای او در اقطار عالم خود مشاهده می‌کنیم. آری، آثار جمال و جلال که در پهنای گیتی منتشر است تنها وسیله‌ای

است که ما را به اسماء داله بر جلال و جمال او از قبیل حی، عالم، قادر، عزیز، عظیم و کبیر و امثال آن هدایت نموده و این اسماء ما را به سوی ذات متعالی که قاطبه اجزای عالم در استقلال خود به او متکی است راهنمایی می‌کند.

و این آثاری که از ناحیه اسماء خداوند در ما و عالم ما مشهود است از جهت سعه و ضیق مختلفند، و این سعه و ضیق در ازای عمومیت و خصوصیت مفاهیم آن اسماء است، مثلاً از موهبت علمی که نزد ما است چند موهبت دیگر یعنی گوش، چشم، خیال و تعقل و امثال آن منشعب می‌شود، آن وقت همین علم (که نسبت به مسموعات و مبصرات و معقولات و امثال آن عام است) با قدرت و حیات و غیر آن در تحت یک اسم اع‌می از قبیل رازق و یا معطی و یا منعم و یا جواد قرار می‌گیرد، باز وقتی علم، قدرت، حیات، عفو و مغفرت و امثال آنها را در مجموع ملاحظه کنیم همه در تحت یک اسم اع‌م که همان رحمت شامله است قرار می‌گیرد.

از اینجا معلوم می‌شود که سعه و ضیق و عمومیت و خصوصیتی که در میان اسماء هست به آن ترتیبی است که در میان آثار موجود از آن اسماء در عالم ما هست، بعضی از آثار خاص است، بعضی‌ها عام، این عام و خاص بودن آثار نیز از ناحیه عام و خاص بودن حقایقی است که آثار مذکور کشف از آن می‌کند، و کیفیت نسبت‌هایی که آن حقایق با یکدیگر دارند را نسبت‌های میان مفاهیم کشف می‌کند، پس علم نسبت به حیات اسم خاص و نسبت به شنوایی، بینایی، شهید، لطیف و خبیر بودن اسمی است عام و همچنین رازق اسم خاص است به رحمان، و نسبت به شافی، ناصر و هادی اسمی است

عام و...

بنا بر این، برای اسماء حسنی عرضی است عریض که از پایین منتهی می‌شود به یک و یا چند اسم خاصی که در پایین آن دیگر اسم خاصی نیست، و از طرف بالا شروع می‌کند به وسعت و عمومیت و بدین طریق بالای هر اسمی اسم دیگری است. است از آن وسیع‌تر و عمومی‌تر تا آنکه منتهی شود به بزرگترین اسماء خدای تعالی که به تنهایی تمامی حقایق اسماء را شامل است، و حقایق مختلف همگی در تحت آن قرار دارد، و آن اسمی است که غالباً آن را اسم اعظم می‌نامیم.

و معلوم است که اسم هر قدر عمومی‌تر باشد آثارش در عالم وسیع‌تر و برکات نازل از ناحیه‌اش بزرگ‌تر و تمام است، برای اینکه گفتیم آثار، همه از اسماء است، پس عمومیت و خصوصیتی که در اسماء است بعینه در مقابلش در آثارش هست، بنا بر این، اسم اعظم آن اسمی خواهد بود که تمامی آثار منتهی به آن می‌شود، و هر امری در برابرش خاضع می‌گردد.

کفّاری از «تفسیر بلاصدا»^{۳۶۹}

اسم در لغت وضع شده است برای لفظی که دلالت بر معنای مستقلی کند زیرا سم مشتق از سمة است و سمه علامت است منتها سمه به معنای مطلق علامت است ولی اسم علامت خاصی است یعنی علامت لفظی است. ولی با توجه به این که عرفاء توجه به اصل هر چیزی دارند و ملاک آن را مد نظر می‌گیرند، بدون آن که خودشان را به خصوصیات الفاظ و مواد اشتقاقی آنها محجوب نموده و درگیر

سازند، اسم نزد آنها اعم از این است که لفظ شنیدنی باشد و یا صورت علمی و یا عین خارجی.

عرف عرفاء با قرآن و حدیث تطابق دارد زیرا اسم در آیه: سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى^{۲۷۰} و آیه: تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ^{۲۷۱} بعید است که حرف و صوت باشد زیرا اینها از عواض اجسام است و جزء پست ترین اشیاء می باشد، حال چگونه می تواند مورد تسبیح و تقدیس باشد؟! اسم «الله» از نظر عرفاء معنای مقدسی است که مصون از حدوث و تجدد است لذاست که به او استعانت شده و از او تبرک جسته می شود مثلاً گفته می شود: «باسم الله اقرأ» به کمک نام خداوند می خوانم. و یا از نام خداوند وقتی می خوانم تبرک می جویم.

عادت مردم بر این استوار گشته که برای طلب حوائج و حل مشکلات متوسل به اسم الله می شوند. مانند: باسم الله الشافی، باسم الله الکافی و یا در دعا است که: باسم الله الذی لا یضر مع اسمه شیء فی الأرض و لا فی السماء^{۲۷۲}. کمک می گیرم از اسم الله، اسمی که با اسم او هیچ چیز در زمین و در آسمان ضرر نمی زند.

این مسلم است که مؤثر در حقیقت اجزاء جهان هستی تنها خداوند است و یا ملک مقرب که از ناحیه او اذن دارد لذا تأثیری برای عوارض اشیاء از نظر این که اشیاء را بوجود بیاورند و یا از بین ببرند نیست. البته اذکار و ادعیه هم که خاصیت تأثیر گذاری را دارند به اعتبار معانی آنهاست و به اعتبار آن ارتباطی است که نفس گوینده ذکر و دعا با مبدأ برقرار می سازد. لذا چیزی که موجب حل مشکل است خداوند حکیم است نه خروج اصوات از دهان و روی هم آمدن لب هنگام تلفظ کلمات.

بنابراین نزد بزرگان عرفاء اسم الله عبارت است از مرتبه‌ای از الوهیت که برزخ بین حضرت احدی و مظاهر خلقی است. لذا این اسم جامع دو صفت متضاد است: از طرفی هم حاکی از ذات است و هم حاکی از مخلوقات. لذا ذات خداوند با هر صفتی که سنجیده شود اسمی برای خداوند شکل می‌گیرد روی این قاعده هریک از اجزاء عالم، صورت اسمی از اسماء خداوند است.

بنابر آنچه گفته شد اسمهای ملفوظ، اسم الاسم است، یعنی نامی برای صورت نامهای خداوند هستند زیرا معانی آنها همه مخلوقات خداوند است و مخلوقات خداوند نیز همه صورتی از اسماء او هستند.

کفتاری از تفسیر «کشف الاسرار»^{۲۷۳}

بسم الله - گفته‌اند که اسم از سمت گرفته‌اند و سمت داغ است، یعنی گوینده بسم الله دارنده آن رقم و نشان کرده آن داغ است.

بنده خاص ملک باش که با داغ ملک

روزها ایمنی از شحنة و شبها ز عسس

هر که او نام کسی یافت، از این درگه یافت

ای برادر کس او باش و میندیش ز کس

علی بن موسی الرضا (علیه السلام) گفت: «اذا قال العبد بسم الله

فمعناه وسمت نفسی بسمه ربّی.»

خداوندا داغ تو دارم و بدان شادم اما از بود خود بفریادم، کریمایم بود

من از پیش من برگیر که بود تو راست کرد همه کارم.

اهل البیت «علیم السلام» مصداق «اسم الله»

با استناد به آیات و روایات متعدد اهل البیت (علیهم السلام) اسم خداوند هستند و کسی که بسمله می گوید در واقع از این انوار مقدس کمک می طلبد. تفسیر «الصرط المستقیم» در توضیح این مطلب می گوید:

کفتاری از تفسیر «الصرط المستقیم»^{۲۷۴}

همه ما شنیده ایم که خداوند برای خود اسمهایی را قرار داده است که آنها را برای بندگان اظهار نموده تا آنها بدین وسیله او را بخوانند (و با او ارتباط برقرار نمایند) می فرماید: وَ لِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى فَادْعُوهُ بِهَا^{۸۴}.

در اخبار مستفیض از ائمه معصومین (علیهم السلام) این مضمون رسیده است که: ماییم اسماء نیکوی خداوند. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۱۵).

از امام صادق (علیه السلام) روایت است که: بخدا سوگند ماییم اسماء الحسنی، اسمایی که خداوند عملی را از بندگان قبول نمی کند مگر بواسطه معرفت ما^{۲۷۵} «۱۳۷».

و از امام باقر (علیه السلام) روایت است که: محمد و آل محمد در بهایی هستند که (دیگران) از آنها وارد می شوند^{۲۷۶}.

^{۸۴} الأعراف: ۱۸۰. ترجمه: برای خداوند است نامهای نیکو پس خداوند را با این نامها بخوانید.

این ابواب همان فرموده خداوند است که: لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَ اتُّوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا^{۸۵}. بر این اساس آنان اولین اسمهای فعلی و ابداعی هستند که خداوند آنها را ابواب برای بندگانش و وسائلی برای رسیدن به خشنودیش قرار داده است.

... خداوند می‌فرماید: وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ^{۸۶}. (و در روایت است که ما (اهل البیت) وسیله تقرب به خداوند هستیم^{۸۷}).

وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا^{۸۸}. (و در حدیث است که: ما آن ریسمانی هستیم که می‌فرماید: همه شما به ریسمان خداوند چنگ زنید^{۲۷۷})
«۱۳۸»

و در بسیاری از دعاها نیز آمده است که: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ... بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى وَ أَمْثَالِكَ الْعُلْيَا^{۲۷۸}.

«مثلهای بلند او هستند. بخاطر آنان است که توبه هر کس که توبه کند پذیرفته می‌شود و به هر کس تضرع نماید توجه می‌گردد، بعد از این که از درب داخل شود و خود را به پرده و حجاب (بین خلق و خالق که همان اهل البیت هستند) برساند. خداوند می‌فرماید: فَتَلَقَى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ^{۸۹}. در بسیاری از روایات منظور از این کلمات اسماء اهل البیت (علیهم‌السلام) است.

^{۸۵} البقرة: ۱۸۹. ترجمه: نیکی آن نیست که از پشت خانه‌ها درآیید، بلکه نیکی آن است که

کسی تقوا پیشه کند، و به خانه‌ها از در [ورودی] آنها درآیید.

^{۸۶} مائدة/ ۳۵. ترجمه: برای رسیدن به او دنبال وسیله باشید

^{۸۷} نَحْنُ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ (بحار الأنوار: ۲۴/۲۵)

^{۸۸} آل عمران/ ۱۰۳. ترجمه: همه شما به ریسمان الهی چنگ زنید

^{۸۹} البقرة: ۳۷. ترجمه: سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت نمود

در زیارت جامعه کبیره آمده است که: مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِدَأْ بِكُمْ وَمَنْ وَحَدَهُ قَبْلَ عَنكُمْ وَمَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ^{۹۰}.

بر اساس آنچه گفته شد خداوند کتابش را با نام آنها بلکه با آنها آغاز نموده است و استعانت از آنها را به ما آموخته است لذا آنها مستعان و دادرس هستند لکن با اذن او کمک می‌کنند زیرا آنها عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ^{۹۱}.

گفتاری از تفسیر «آم الكتاب»^{۲۷۹}

بسم الله اقرب باسم اعظم است از سیاهی چشم بسفیدی آن. در عده‌ای از کتب از امیر مؤمنان روایت شده که: «بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى الاسم الاعظم من سواد العين الى بياضها». شاید مراد از این حدیث اشتغال آن بر اسم جلاله باشد که آن اعظم اسماء الهیّه و بنابر اصح اسم ذات خدای تعالی است. زیرا که آن نسبت بسایر اسماء مقام جمع الجمع دارد و جامع جمیع برتریهایی است که تعلق دارد به همه اسماء الهیّه از کمالیّه و جمالیّه و جلالیّه - چنانچه اسم جلال هم شامل جمع آنها و جامع شمل آنها است زیرا که در بر دارد معانی رحمت و غضب هر دو را و جامع همه اسرار توحید است و از این جهت است که اطلاق آن بر غیر خدا صحیح نیست و کاشف است از اینکه خدای تعالی به وحدانیّت خود از حیث

^{۹۰} ترجمه: هرکس خداوند را قصد نماید از شما شروع می‌کند، و هرکس او را به یکتایی یاد نماید، از طرف شما قبول می‌شود - یعنی توحیدی که شما تعلیم نمایید مورد پذیرش است - و هرکس سوی خداوند رود به شما توجه می‌کند.

^{۹۱} الأنبياء: ۲۶ - ۲۷. ترجمه: بندگان مورد تکریم هستند که در گفتار خویش از خداوند سبقت نمی‌جویند و اوامر او را عمل می‌کنند.

مبدأیّت و مرجعیّت جامع است.

پس اسم الله اعظم که از همه اسماء الهیّه، اجلا و اظهر از همه آنها است عمومیّت دارد ظاهر و باطن و غیب و شهادت و ملک و ملکوت و جبروت و لاهوت و عالم خلق و امر و ناسوت را.

و اظهر اینست که این اسمی که متّصف بصفّت اعظمیّت است عبارت از ولایت کلیّه ایست که آن ولایة الله باشد چنانچه امیر مؤمنان علیه السّلام در موارد عدیده فرموده: انا الذی ولایتی ولایة الله و نیز فرموده ظاهری امام و باطنی غیب لا یدرک.

توضیح مقام اینست که:

باء بسم الله کنایه از ابتدائیت است چنانچه در بسیاری از احادیث و ادعیه روایت شده که ایشان اوّل مخلوقاتى هستند که خدا آنها را آفریده بوحدت عددیه که در صحیفه سجادیّه بآن اشاره شده بقول آنحضرت لک یا الهی وحدانیة العدد و علی علیه السّلام است نقطه زیر باء بسم الله و برای ایشان است مقام قاب قوسین او ادنی و در احادیث مرویه بصحت پیوسته است که: «همه علمها در قرآنست و همه آنچه در قرآن است در سوره حمد است و همه آنچه که در سوره حمد است در بسم الله الرحمن الرحیم است و همه آنچه در بسم الله است در باء بسم الله است» و اینمعنی راست نمی آید مگر اینکه بسم الله بولایت کلیّه تفسیر شود که علم آن محیط است بر هرچه بوده و هست و هرچه خواهد بود. پس این اسم مبارک علامت و نشانه ایست برای شناختن خدای سبحانه.

امیر مؤمنان علی علیه السّلام فرموده: «آیة آیه اکبر منّی من آیات الله؟» پس ائمه دوازده گانه از بزرگترین آیات خدا و اعظم اسماء و

اشرف و اکرم و اکبر آنها میباشند و نزدیکترین خلقتند بسوی خدای سبحانه.

و بدانکه اگر اسم را از سموّ بمعنای علوّ و برتری بگیریم شکی نیست که ائمه علیهم السّلام بلند مرتبه تر از همه ممکنات میباشند و از همه به خدا نزدیکترند.

و اسم الله در بسمله جنسی است جامع که شامل همه اسماء الهیّه میشود و همه معانی متعلقه بآنها را در بردارد و همه اسماء نیز اسم اعظم را در بردارند پس بسم الله اقرب باسم اعظم است از سیاهی چشم بسفیدی آن حاصل آنکه ملکوت و حقیقت بسم الله الرحمن الرحیم عبارت است از حقیقت ولایت کلیّه‌ای که آن ولایت خدای سبحانه است کما اینکه این معنی از فرموده امام علی النقی علیّه السّلام در فقره‌ای از فقرات زیارت جامعه معلوم میشود که فرموده: «من اطاعکم فقد اطاع الله و من احبکم فقد احب الله» و غیر از اینها که دلالت بر مطلوب دارد و آن مظهر همه اسماء الهیّه است.

پس ولایت آل محمد علیهم السّلام حقیقت بسم الله و سایر اسماء الهیّه است و نزدیکتر است باسم اعظم از سیاهی چشم بسفیدی آن زیرا که سیاهی چشم بسفیدی آن نزدیک به همدیگرند بخلاف ولایت که آن ملکوت بسم الله است و حقیقت و مظهر و مرآت آن و ولایت محیط بر تمام اشیاء است.

در مقدمات تفسیر صافی حدیثی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده که فرموده: «ان الله تعالی جعل ولایتنا اهل البيت قطب القرآن» تا آخر حدیث و بسمله از اجزاء قرآنست پس مرتبه ولایتی که ولایت خدا است محیط بر قرآنست و آن باطن قرآن و غیب قرآن و

ملکوت قرآن و تمام معارف راجعه به قرآن است.

در زیارت جامعه است که: «السَّلام علی محالّ معرفة الله» و فرمایش آنحضرت است: «بنا عرف الله و لولانا ما عرف الله».

حاصل اینکه اسمی که در ضمن بسمله است یعنی اسم الله از حیث اینکه جامع جمیع اسماء است محیط است در عالم معنی و نورانیّت بتمام اسماء و ائمه علیهم السَّلام نور الانوار و مظهر اسرار و حقیقت آثار آن در حدیث است که: «نحن الاسماء الحسنی التي لا يقبل الله سبحانه عملا الا بمعرفةنا» تا آخر حدیث و این برای آنستکه ایشان خزینه دارهای خدایند در آسمانهای او و زمین او بر علم او و معدن رحمت و اصول کرم و غیر اینها میباشند از مقامهائی که خدا بر ایشان مرتّب فرموده در آنها.

و اشاره ببعض از این اسرار است فرموده خدای تعالی: «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» که توضیح آن اینست که مراد خدا از تعلیم اسماء تعلیم الفاظی که دلالت بر معنی داشته باشد نیست زیرا که مرجع آنها علم لغت است بلکه ظاهرا مراد از آنها ملکوت اشیاء است که متکوّن در حقایق اسمائیه میباشد و آن عالم انوار و عالم اشباح است و ائمه علیهم السَّلام نور الانواری هستند که همه انوار از آنها نورانی شده‌اند و ایشانند مشکوة مصباحی که محلّ زینت مشیّت الهیّه است و ایشانند کلیدهای استفاضه که خدا بآنها ابتداء خلقت فرمود و بآنها هم ختم میکند و آنچه در اینمقام ذکر شد از علوم راسخین در علم است و بیش از این اقتضاء بیان آن نیست
گفتم که الف گفت دیگر هیچ مگو در خانه اگر کس است یک حرف
بس است.

بسم تحلیل عرفانی «بسم»

نکته اول (باب علم)

باء «بسم» اشاره به امام علی (علیه السلام) است زیرا که ایشان باب نبی است و سین اشاره به پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) می باشد زیرا سین از نامهای حضرت در قرآن است.^{۹۲}

پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) می فرمود: من شهر علمم (و یا من شهر حکمتم^{۲۸۰} «۱۳۹») و علی باب آن است پس هر کس که می خواهد وارد شهر شود از درب آن بیاید^{۲۸۱} «۱۴۰».

قرآن حال آنانی را که خانه ایمان را از دریش داخل نشدند و ولایت علی را برنتافتند این گونه توصیف می کند: يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْظَرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ

^{۹۲} یس (یا + س) خطاب خداوند به پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) است آنجا که او را خطاب قرار می دهد و به قرآن عظیم قسم یاد می کند (وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ) که: تو از مرسلین هستی (إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ). (یس آیات ۱ - ۳)

بابُ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ^{۹۳}.

ابن عباس از پیامبر اعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره این آیه سؤال می کند حضرت می فرماید: سور منم و علی باب است^{۲۸۲} «۱۴۱».

و به همین مطلب قرآن اشاره دارد که: لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَ اتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا^{۹۴}.

بنابر توضیحی که داده شد، تقدم باء بر سین از باب شرف باء بر سین نیست بلکه بخاطر این است که هرکسی که می خواهد به خانه ای وارد شود ابتداء باید از باب بگذرد. لذا باء زودتر از سین تلفظ می شود. و الا این سین است که بر باء شرف دارد، زیرا این نبی است که هشتاد هزار سال قبل از ولایت، جلال قدرت خداوند را طواف نموده است و آنگاه که به جلال عظمت رسید، از آن نور علی خلق شد و آنگاه اطراف جلال قدرت شروع به طواف نمود^{۲۸۳} «۱۴۲».

کلمه دوم (باء، ناء و ملک)

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر «بسم» می فرماید: بَاءُ بَهَاءٍ (جمال) الله است و سین سناء (بزرگی) الله و میم مُلْك (سلطنت) الله^{۲۸۴} «۱۴۳» (ویا مجد

^{۹۳} حدید / ۱۳. ترجمه: روزی که مردان و زنان دور و (که به ظاهر اظهار ولایت علی (علیه السلام) می کردند و لی در باطن با حضرت خصومت داشتند) بکسانی که (در دنیا به ولایت) ایمان آورده اند میگویند: مهلتان دهید تا از نور (ولایت) و روشنایی شما اقتباس نموده و روشنی گیریم (از روی سُخریه به آنها) گفته میشود: به پشت سرتان (بدنیا) باز گردید، (آنجا که بارها از شما خواسته شده بود به ولایت علی (علیه السلام) تن دهید) و نور و روشنایی (امروز) را (از آنجا) بخواهید! پس میان ایشان (اهل ایمان و اهل نفاق) سور و دیواری (که نبوت باشد) زده میشود که آن را دری است (که ولایت باشد) باطن و اندرون آن سور در آن رحمت و نعمت (بهشت) است، و ظاهر و بیرونش از جانب آن عذاب و شکنجه (دوزخ) است.

^{۹۴} سورة البقرة: ۱۸۹. ترجمه: نیکی آن نیست که از پشتِ خانه ها درآیید، بلکه نیکی آن است که کسی تقوا پیشه کند، و به خانه ها از درِ [ورودی] آنها درآیید.

(بزرگواری) الله^{۲۸۵} «۱۴۴».

در رسم الخط «بسم» گفته شده است که: باء کشیده و سین با دندان‌های برآمده و میم مدور نوشته شود.

کشیدگی باء موجب زیبایی آن است و مناسب با معنی «بهاء الله، زیبایی» خواهد بود. و برآمدگی سین، هماهنگ با معنی «سناء الله، بلند مرتبگی» می‌باشد و مدور بودن میم حکایت از دایره ای دارد که نشانه سلطنت و جبروت است.

امام رضا (علیه‌السلام) می‌فرماید: همانا اول چیزی که خداوند خلق فرمود برای این که نوشتن را (مردم) بشاسند، حروف معجم است. آنگاه حضرت از امام علی (علیه‌السلام) در تفسیر «ا ب ت ث» نقل می‌کنند که: الف آلاء الله و نعمتهای خداوند است و باء بهجة الله... سین سناء الله... میم ملک الله... آنگاه حضرت فرمودند: خداوند قرآن را طبق همین حروفی که بین عرب متداول بود نازل نمود و فرمود: بگو: «اگر انس و جن گرد آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هرچند برخی از آنها پشتیبان برخی [دیگر] باشند.»^{۲۸۶}

«۱۴۵».

برای درک احادیثی که حروف ابجد را مربوط به اسماء الهی می‌دانند، باید با علم حروف اعداد، علم اسماء، و همچنین عرفان نظری لااقل به صورت ابتدایی آشنایی داشت.

این کتاب نمی‌تواند با توجه به محدودیتی که دارد مخاطب را با این علوم حتی به صورت اجمالی آشنا سازد لذا با تأسف از کنار این بحث عمیق می‌گذریم شاید خداوند این توفیق را بدهد که در نوشتاری دیگر و کتابی دیگر به این بحث به پردازیم.

ولی با این وجود گفتاری را از علامه مجلسی از کتاب «مرآة العقول» در توضیح

احادیث فوق ارائه می‌دهیم.

ولی ابتداء یک مقدمه:

در علم صرف از سه نوع اشتقاق سخن به میان آمده است:

اشتقاق صغیر: در این اشتقاق فرع دارای حروف اصل است با حفظ ترتیب. مانند:

اشتقاق فعل اضرب از تضرب.

اشتقاق کبیر: در این اشتقاق فرع دارای همه حروف اصل است بدون حفظ ترتیب.

مانند: اشتقاق حمد از مدح و یا بالعکس.

اشتقاق اکبر: در این اشتقاق فرع دارای قسمتی از حروف اصل است و در معنای

کلی شبیه اصل می‌باشد. مانند: خبن و خباً و خدر و خلب و خمن و خفی، که

مشترک در معنای سر و خفاء می‌باشد.

گفتاری از علامه مجلسی^{۲۸۷}

از بسیاری از اخبار آشکار می‌شود که حروف مفرده (الف، باء...) از

داری وضع و معنی خاصی است که جز حجج الهی (علیهم‌السلام)

آشنای به آن نیستند و این یکی از جنبه‌های علمی ایشان و

استنباطات خاصشان از قرآن است.

ممکن است این حدیث (الباء بهاء الله...) مبتنی بر اشتقاق کبیر و

مناسبت ذاتی بین الفاظ و معانی آنها باشد^{۹۵}. بر این اساس «باء» به

عنوان حرفی از حروف جاره که دارای معنای حرفی است از نظر

لفظی شباهت با لفظ «بهاء» دارد ممکن است بین معانی آنها نیز

مناسبت باشد. و همچنین «اسم» و «سنا» چون در سین مشترک

هستند از نظر معنا نیز مشترک هستند زیرا هر دو به معنای علو و

^{۹۵} یعنی این که بین کلماتی با باء شروع می‌شوند و شکل ظاهری باء ارتباطی وجود داشته

باشد.

رفت می‌باشند. و نیز «اسم» اشتراکی با «مجد» و «ملک» دار زیرا میم در آنها تکرار شده است پس باید بین معانی آنها نیز رابطه‌ای وجود داشته باشد. اشتقاق کبیر معنای وسیعی در لغت دارد که برای متتبعین در مبانی لغات و معانی آنها آشکار است. لذا مراد امام (علیه- السلام) که می‌فرماید: «سین سناء الله است» این است که این حرف (س) در اسم مناط حصول این معنی در آن شده است. همچنین مابقی کلمات. دقت در آنچه گفته شد استبعاد معنای حدیث را شکسته و آن را به ذهن نزدیک می‌کند.

کفتاری از کتاب تفسیر کشف الاسرار^{۲۸۸}

- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ - الباء بهاء الله، و السین سناء الله، و المیم ملک الله، از روی اشارت بر مذاق خداوندان معرفت بباء بسم الله اشارت دارد ببهاء احدیت، سین بسناء صمدیت، میم بملک آلهیت. بهاء او قیمومی، و سناء او دیمومی، و ملک او سرمدی. بهاء او قدیم و سناء او کریم و ملک او عظیم. بهاء او باجلال، و سناء او با جمال، و ملک او بی زوال. بهاء او دل ربا، و سناء او مهر فزا، و ملک او بی فنا.

ای پیش‌رو از هرچه بخویست جلالت ای دور شده آفت نقصان ز کمالت

زهره بنشاط آید چون یافت سماعت خورشید بر شک آید چون دید جمالت

الباء برّه باولیائه، و السین سرّه مع اصفیائه و المیم منّه علی اهل ولائه. باء برّ او بر بندگان او، سین سرّ او با دوستان او، میم منت او

بر مشتاقان او. اگر نه بر او بودی رهی را چه جای تعبیه سر او بودی، و رنه منت او بودی رهی را چه جای وصل او بودی، رهی را بر درگاه جلال چه محل بودی. و رنه مهر ازل بودی رهی آشنا لم یزل چون بودی؟

آب و گل را زهره مهر تو کی بودی اگر هم بلطف خود نکردی در ازل شان اختیار

مهر ذات تست الهی دوستان را اعتقاد یاد وصف تست یا رب غمگنان را غمگسار

ما طابت الدنيا الّا باسمه و ما طابت العقبی الّا بعفوه و ما طابت الجنة الا برؤيته.

در دنیا اگر نه پیغام و نام الله بودی رهی را چه جای منزل بودی، در عقبی اگر نه عفو و کرمش بودی کار رهی مشکل بودی، در بهشت اگر نه دیدار دل افروز بودی شادی درویش بچه بودی؟ یکی از پیران طریقت گفت الهی بنشان تو بیندگانیم، بشناخت تو زندگانیم، بنام تو آبادانیم، بیاد تو شادانیم، بیافت تو نازانیم، مست مهر از جام تو ماییم، صید عشق در دام تو ماییم.

زنجیر معنبر تو دام دل ماست عنبر ز نسیم تو غلام دل ماست در عشق تو چون خطبه بنام دل ماست گویی که همه جهان بکام دل ماست

متعلق بباء «بسم»

«بسم» در ادبیات عربی به عنوان «جار و مجرور»^{۹۶} شناخته می‌شود و جار و مجرور جمله‌ای است ناقص که نیازمند مکمل است.

به مکمل، «متعلق» گفته شده و به جمله‌ای که با این مکمل کامل می‌شود «متعلق» می‌گویند.

متعلق ممکن است در کلام ذکر شود مانند كَتَبْتُ بِالْقَلَمِ (نوشتم با قلم) مشاهده می‌کنید «کتبت» که متعلق «بالقلم» است در کلام ذکر شده است.

و ممکن است متعلق محذوف باشد مانند: زید فی المسجد (زید در مسجد است). «است» ترجمه «مستقر» می‌باشد که به عنوان مقدر، مکمل معنای «فی المسجد» است.

مکمل و متعلق «بسم» نیز در کلام ذکر نشده است این مکمل ممکن است، «أبتداً، شروع می‌کنم» باشد.

^{۹۶} ب (جار) + اسم (مجرور)

زمانی متعلق حذف می‌شود که قرائن دلالت بر وجود آن بکنند. متعلق مقدم بر «باء» ذکر شده و یا در تقدیر گرفته می‌شود مانند: اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. ولی اگر معنای انحصار در میان باشد، متعلق مؤخر از «باء» قرار خواهد گرفت مانند: بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مَرْسَاهَا. حضرت نوح هنگام سوار شدن بر کشتی فرمود: فقط به نام «الله» است حرکت نمودن و لنگر انداختن کشتی. متعلق ممکن است اسم جامد^{۹۷} و یا اسم مشتق^{۹۸} و یا فعل باشد و فعل نیز ممکن است انشائی (غالباً امر^{۹۹}) و یا خبری^{۱۰۰} باشد.

در میان مفسرین در باره متعلق باء «بسم الله» تا بیست قول^{۲۸۹} ذکر شده است. در این کتاب به معروفترین این اقوال و نظریات اشاره می‌شود.

نظریه اول (ابتداء)

متعلق باء «ابتداء نمودن» است، و باء نیز به معنای مصاحبت (مع، با) و یا استعانت^{۲۹۰} خواهد بود. منتها این ابتداء خود نیازمند مفعول است. مفعول ابتداء، یا مطلق فعل است و یا فعل خاصی است:

^{۹۷} مانند: قَبْلُ كُلِّ شَيْءٍ بِسْمِ اللَّهِ و یا أَوَّلُ كُلِّ شَيْءٍ بِسْمِ اللَّهِ. (مجاز القرآن: ۱/۲۱)
^{۹۸} مانند: ابتدائی بسم الله (شروع من با نام خداوند)، در صورتی که متعلق باء اسم مشتق باشد، متعلق نیازمند به خبر می‌باشد و خبر آن دو فرض دارد: الف) «بسم الله» به عنوان جار و مجرور جانشین خبر باشد. ب) ثابت و یا مستقر خبر آن باشد منتها «بسم الله» می‌تواند بین متعلق خود و خبر آن فاصله بیاندازد و ممکن است خبر بعد از متعلق بیاید: ابتدائی بسم الله ثابت (شروع کردن من با نام خداوند ثابت است و حقیقت دارد) و ابتدائی ثابت بسم الله. (شروع کردن من حقیقت دارد که با نام خدا است). تفسیر القرآن الکریم (الخمينی)، ج ۱، ص: ۹۴
^{۹۹} مانند: اِبْدَأُ بِسْمِ اللَّهِ (شروع کن با نام خداوند)،
^{۱۰۰} مانند: اِبْتِدَأْتُ بِسْمِ اللَّهِ (شروع می‌کنم با نام خداوند).

ابتداء مطلق

احتمال نخست آن است که مفعول «ابتداء» مطلق فعل باشد یعنی: «ابتداء امری، بسم الله»، شروع می‌کنم کارم را با و یا به کمک نام خداوند.

طبق این احتمال «ابتداء مطلق» متعلق بسمله خواهد بود^{۲۹۱}.

دلیل نظریه ابتداء مطلق

(۱) تمسک به حدیث ابتداء. این حدیث می‌گوید هر کار اختیاری که با نام خداوند شروع نشود ناتمام خواهد ماند (این حدیث قبلاً توضیح داده شده است)^{۱۰۱}.

با توجه به این که در حدیث جمله «کل أمر ذی بال لا یبدأ» آمده است پس مناسب است تا جمله «ابتداء امری» در تقدیر گرفته شود.

(۲) تقدیر گرفتن فعلی عام برای همه موارد استعمال بسمله، مناسب تر بلکه صحیح تر است. زیرا اگر قرار باشد فعل مورد نظری که در ابتدای آن بسمله قرائت شده است، در معنی بسمله دخیل باشد پس بسمله تنها در صورت استعمال می‌تواند معنی قابل تصویری را بیابد. حال آن که بسمله یکی از آیات قرآن است که قبل از استفاده از آن، برای خود هویتی دارد. این هویت متوقف بر کاربرد آن نیست.

ابتداء مقید

ممکن است مفعول ابتداء، متناسب با کاری باشد که در ابتدای آن بسمله آورده شده است. مثلاً در آغاز خوردن می‌گوید: «ابتداء اکلی بسم الله»، آغاز می‌کنم

^{۱۰۱} کل أمر ذی بال لا یبدأ فیه بسم الله فهو أبتز. هر کار اختیاری که با نام خداوند آغاز نشود به اتمام نمی‌رسد.

خوردن را با نام خداوند. در این احتمال متعلق بسمله «ابتداء مقید» است. طبق این احتمال متعلق بسمله در هر سوره‌ای موضوع همان سوره خواهد بود. علامه طباطبایی این نظریه را اینگونه توضیح داده و مستدل می‌سازد:

کفّاری از تفسیر المیزان (متعلق بباء، ابتداء مقید) ۲۹۲

... کلام خدا با این جمله آغاز شده، و کلام، خود فعلی است از افعال، و ناگزیر دارای وحدتی است، و وحدت کلام به وحدت معنا و مدلول آن است، پس لا جرم کلام خدا از اول تا به آخرش معنای واحدی دارد، و آن معنای واحد غرضی است که به خاطر آن غرض، کلام خود را به بندگان خود القاء کرده است.

حال آن معنای واحدی که غرض از کلام خدای تعالی است چیست؟ از آیه: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ، يَهْدِي بِهِ اللَّهُ لِنُورِهِ، و آیاتی دیگر، که خاصیت و نتیجه از کتاب و کلام خود را هدایت بندگان دانسته، فهمیده میشود: که آن غرض واحد هدایت خلق است، پس در حقیقت هدایت خلق با نام خدا آغاز شده، خدایی که مرجع همه بندگان است، خدایی که رحمان است، و به همین جهت سبیل رحمتش را برای عموم بندگان چه مؤمن و چه کافر بیان می‌کند، آن سبیلی که خیر هستی و زندگی آنان در پیمودن آن سبیل است، و خدایی که رحیم است، و به همین جهت سبیل رحمت خاصه‌اش را برای خصوص مؤمنین بیان می‌کند، آن سبیلی که سعادت آخرت آنان را تامین نموده، و به دیدار پروردگارشان منتهی می‌شود، و در جای

^{۱۰۲} سوره مائده آیه ۱۶. از سوی خدا به سوی شما نوری و کتابی آشکار آمد، که به سوی خدا راه می‌نماید.

دیگر از این دو قسم رحمتش، یعنی رحمت عامه و خاصه اش خبر داده، فرمود: وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ، فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ^{۱۰۳}، این ابتداء به نام خدا نسبت به تمامی قرآن بود، که گفتیم غرض از سراسر قرآن یک امر است، و آن هدایت است، که در آغاز قرآن این یک عمل با نام خدا آغاز شده است.

و اما اینکه این نام شریف بر سر هر سوره تکرار شده، نخست باید دانست که خدای سبحان کلمه (سوره) را در کلام مجیدش چند جا آورده، از آن جمله فرموده: (فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ^{۲۹۳}) و فرموده: (فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ^{۲۹۴}) و فرموده: (إِذَا أَنْزَلْنَا سُورَةً^{۲۹۵})، و فرموده: (سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا^{۲۹۶}). از این آیات می فهمیم که هر یک از این سوره‌ها طائفه‌ای از کلام خدا است، که برای خود و جداگانه، وحدتی دارند، نوعی از وحدت، که نه در میان ابعاض یک سوره هست، و نه میان سوره‌ای و سوره‌ای دیگر.

و نیز از اینجا می فهمیم که اغراض و مقاصدی که از هر سوره بدست می آید مختلف است، و هر سوره‌ای غرضی خاص و معنای مخصوصی را ایفاء می کند، غرضی را که تا سوره تمام نشود آن غرض نیز تمام نمی شود، و بنا بر این جمله (بسم الله) در هر یک از سوره‌ها راجع به آن غرض واحدی است که در خصوص آن سوره تعقیب شده است. پس بسم الله در سوره حمد راجع به غرضی است که در خصوص این سوره هست و آن معنایی که از خصوص این سوره بدست می آید، و از ریخت این سوره برمی آید حمد خدا است، اما نه تنها بزبان، بلکه

^{۱۰۳} سوره اعراف آیه ۱۵۶. ترجمه: رحمت همه چیز را فرا گرفته، و بزودی همه آن را به کسانی که تقوی پیشه کنند اختصاص می دهیم.

باظهار عبودیت، و نشان دادن عبادت و کمک خواهی و در خواست هدایت است، پس کلامی است که خدا به نیابت از طرف بندگان خود گفته، تا ادب در مقام اظهار عبودیت را به بندگان خود بیاموزد. و اظهار عبودیت از بنده خدا همان عملی است که می‌کند، و قبل از انجامش بسم الله می‌گوید، و امر ذی بال و مهم همین کاری است که اقدام بر آن کرده، پس ابتدا به نام خدای سبحان هم راجع به او است، و معنایش این است: خدایا من به نام تو عبودیت را برای تو آغاز می‌کنم، پس باید گفت: متعلق باء در بسم الله سوره حمد ابتداء است، در حقیقت می‌خواهیم اخلاص در مقام عبودیت، و گفتگوی با خدا را به حد کمال برسانیم، و بگوییم پروردگارا حمد تو را با نام تو آغاز می‌کنم، تا این عملم نشانه و مارک تو را داشته باشد، و خالص برای تو باشد، ممکن هم هست همانطور که قبلاً گفتیم متعلق آن فعل (ابتداء) باشد، و معنایش این باشد که خدایا من خواندن سوره و یا قرآن را با نام تو آغاز می‌کنم، بعضی هم گفته‌اند: (باء) استعانت است، و لکن معنی ابتداء مناسب‌تر است، برای اینکه در خود سوره، مسئله استعانت صریحا آمده، و فرمود: (إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ)، دیگر حاجت به آن نبود که در بسم الله نیز آن را بیاورد.

کفتاری از «تفسیر القرآن الکریم»^{۲۹۷}

آقا مصطفی خمینی در کتاب تفسیرش در تأیید قمستی از این نظریه که متعلق را متناسب با موضوع سوره می‌داند، در خصوص بسمله سور حمد می‌گوید:

متعلق «بسم الله»، فعل یا اسمی است که از «الحمد لله رب العالمین»

برداشت می‌شود (أحمدُ یا حمدی، ستایش می‌کنم و یا ستایشم) یعنی: حمد می‌کنم خداوند پروردگار جهانیان را به کمک نام خداوند^{۲۹۸}. یا: ستایش من از خداوند پروردگار جهانیان به کمک نام خداوند است. بر اساس این نظریه حامد و ستایشگر خداوند یک بار از معنای حرفی استعانت، یعنی «بسم الله»^{۱۰۴} برای ستایش خداوند کمک می‌گیرد و یک بار از معنای اسمی استعانت که «ایاک نستعین» باشد.

اشکال بر نظریه ابتداء

نظریه ابتداء اعم از مطلق و مقید دارای دو اشکال عمده است:

(۱) نام خداوند با هیچ یک از اجزاء فعل همراه نمی‌گردد زیرا، کار بعد از بردن نام خداوند، شروع می‌شود.

(۲) طبق این نظریه باید دو تقدیر در نظر گرفت: متعلق باء (ابتداء) و مفعول این متعلق (مثلاً القرائة). زیادی تقدیر (و به اصطلاح زیادی اضمار)، موجب ضعف کلام است.

نظریه دوم (متغیر)

متعلق باء همان کاری است که در آغاز آن بسمله را می‌گوییم. به عبارت دیگر مفعول ابتداء را رأساً به عنوان متعلق در تقدیر می‌گیریم و نیازی به تقدیر «ابتداء» نداریم.

در این فرض باء به معنای مصاحبت و یا استعانت خواهد بود.

مثلاً در آغاز خوردن بسمله می‌گوییم متعلق باء آکل (می‌خورم) خواهد بود و همچنین در آغاز مطالعه و یا قرائت: اقرأ (می‌خوانم) و در آغاز نوشتن: اکتب

^{۱۰۴} با توجه به این که باء «بسم الله» طبق این نظریه به معنای استعانت است.

(می نویسم) و در آغاز ذبح: اذْبَحْ (ذبح می کنم) ۲۹۹.

اشکال نظریه دوم

با این نظریه مشکل زیادی اضمار (و تقدیر) که در نظریه ابتداء وجود داشت حل می شود. ولی مشکلی دیگر خود را می نماید و آن عدم فهم معنی بسمله قبل از استفاده از آن است. زیرا تعیین متعلق، بسته به نوع کاری است که بسمله در آغاز آن به کار برده می شود و بدون متعلق نیز بسمله جمله ای ناقص خواهد بود پس اتمام معنی بسمله متوقف بر استعمال آن است.

نظریه سوم (استعانت)

متعلق باء استعانت است و باء به معنای «وُصَلْهُ و الصَّاق» است ۱۰۵. بنابراین ترجمه بسمله می شود: «کمک می خواهم از نام خداوند». هرچند معنای استعانت در «ابتداء» نیز نهفته است، ولی منحصر نمودن استعانت در ابتداء، این توهم را ایجاد می کند که استمداد از خداوند منحصر به آغاز کار است و در همه اجزاء عمل جریان ندارد ۳۰۰. وقتی بنده ای در تمام اجزاء عملش از خداوند استمداد می طلبد مهر بندگی و فقر

۱۰۵ تفسیر القرآن الکریم (الخمنی)، ج ۱، ص: ۹۷. مانند: مررت بزید (از کنار زید عبور نمودم) و بزید داء درد به زید چسبیده است) مشاهده می کنید در مثال اول الصاق مجازی است و در مثال دوم الصاق حقیقی است. باء در «بسم الله» نیز برای الصاق مجازی است. زیرا نام خداوند حقیقتاً وصل به قاری نشده است بلکه به آن نزدیک گشته است مانند مررت بزید که متکلم از نزدیک زید گذشته است.

لازم به ذکر است که زمانی که متعلق باء استعانت باشد نمی تواند معنای باء نیز استعانت باشد زیرا موجب تکرار زشتی می گردد: کمک می گیرم به کمک نام خدا!! اصولاً باید بین متعلق باء و معنای باء تفاوت باشد. (تفسیر القرآن الکریم (الخمنی)، ج ۱، ص: ۹۶).

مطلق را بر پیشانی خود زنده است بر این اساس است که امام رضا (علیه السلام) می فرماید: کسی که می گوید: «بسم الله» یعنی علامت زدم خودم را به علامتی از علائم خداوند که آن عبودیت باشد^{۳۰۱} «۱۴۶».

کفّاری از تفسیر نمونہ (تلازم استعانت و ابتداء)^{۳۰۲}

گفتن بسم الله در آغاز هر کار هم به معنی استعانت جستن به نام خدا است، و هم شروع کردن به نام او و این دو یعنی استعانت و شروع که مفسران بزرگ ما گاهی آن را از هم تفکیک کرده اند و هر کدام یکی از آن دو را در تقدیر گرفته اند به یک ریشه باز می گردد، خلاصه این دو لازم و ملزوم یکدیگرند یعنی هم با نام او شروع می کنم و هم از ذات پاکش استمداد می طلبم. به هر حال هنگامی که کارها را با تکیه بر قدرت خداوند آغاز می کنیم خداوندی که قدرتش ما فوق همه قدرتهاست، سبب می شود که از نظر روانی نیرو و توان بیشتری در خود احساس کنیم، مطمئن تر باشیم، بیشتر کوشش کنیم، از عظمت مشکلات نهراسیم و مایوس نشویم، و ضمناً نیت و عملمان را پاکتر و خالصتر کنیم^{۳۰۳}.

مؤلف: استعانت در ابتدای کار، لزوماً به معنای استعانت در طول کار نیست. شهید ثانی در کتاب رسائلش می گوید: «استعانت مقتضی استدامت نیست هر چند می تواند (با قرائتی) استمرار را نیز برساند». بنابراین تلازمی بین ابتداء و استعانت که تفسیر نمونه ادعا نموده است وجود ندارد.

اشکال بر نظریه استعانت و پاسخ آن

بعضی می گویند باء نمی تواند برای استعانت باشد زیرا:

اولاً: در خود سوره حمد این استعانت آمده است «ایاک نستعین» دیگر نیازی به تکرار آن نیست^{۳۰۴}.

ثانیاً: استعانت باید از خداوند باشد نه از اسماء او چنانچه در «ایاک نستعین» از خود خداوند استعانت شده است.

ثالثاً: با توجه به این که بسمله های قرآن کلام خداوند است، اگر متعلق باء استعانت باشد باید خداوند نیز از نام خود کمک خواهی نموده باشد و حال آن که خداوند از نامهای خود نیز مستغنی است^{۳۰۵}.

پاسخ این است که:

اولاً: امام حسن عسکری (علیه السلام) باء را به معنای استعانت گرفته اند: می گویی «بسم الله» یعنی استمداد می طلبم در تمام کارهایم از خداوندی که تنها او استحقاق عبادت دارد، زمانی که از او دادخواهی شود، دادرسی می کند و زمانی که خوانده شود اجابت می کند^{۳۰۶} «۱۴۷».

ثانیاً: تکرار در قرآن امری رایج است خصوصاً در همین سوره حمد زیرا «الرحمن الرحیم» تکرار شده است. لذا همین سخن نادرست سبب شده است که بسمله را بعضی جزء سوره فاتحه ندانند و بگویند: اگر بسمله جزء این سوره باشد، «الرحمن الرحیم» دوباره در این سوره آمده است! در پاسخ اینان باید گفت اگر سری به قرآن بزنید در خواهید یافت آیات زیادی در قرآن تکرار شده است که مثال روشن آن تکرار ۳۱ بار آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَان» در سوره الرحمن است.

ثالثاً: خداوند در مقام تعلیم به بندگان خویش است و از زبان آنان سخن می گوید چنانچه از «ایاک نعبد» به بعد نیز صراحت در این معنا دارد.

اشکال بی‌پایخ بر استعانت

اشکال زیادی اضممار چنانچه در نظریه ابتداء مطرح بود، این جا نیز مطرح است زیرا استعانت سه طرف دارد: مستعان (کسی که از او کمک خواسته می‌شود)، مستعین (کمک خواه) و مستعان علیه (موضوع کمک). اگر متعلق بسمله استعانت باشد، مستعین و مستعان علیه در تقدیر خواهند بود. استعین فی القرائة بسم الله الرحمن الرحيم. (در موضوع قرائت از نام خداوند کمک می‌خواهم).

نظریه چهارم (تبرک)

متعلق بآ تبرک (متبرک می‌کنم) می‌باشد و معنای بآ نیز مصاحبت (مع، با) خواهد بود.

دلیل بر این نظریه سنتی است که بین انسانها وجود دارد و آن این که از نام خداوند برای تبرک استفاده می‌کنند. و تبرک به معنای همراه ساختن نام خداوند است. چه به صورت گفتاری (یعنی: همراه می‌سازم کارم را با نام خداوند) و یا به صورت عملی به این صورت که نام خداوند را به صورت نوشته‌ای با خود همراه می‌کنند.

هرچند تبرک با نام خداوند در صورتی که معنای بآ استعانت نیز باشد صحیح به نظر می‌رسد. بر این اساس معنا این می‌شود: تبرک می‌جویم به کمک نام خداوند^{۳۰۷}.

ولی مصاحبت با تبرک بیشتر همخوانی دارد، خصوصا این که بین همه مردم سنت است که نامهای مقدس را با خود همراه می‌سازند.

اشکال نظریه چهارم و پایخ آن

مشکل این نظریه این است که بسمله نمی‌تواند موجب تبرک قرآن شود زیرا

قرآن تماماً کلام خداوند است و آنچه از او صادر می‌شود تبرک شده توسط خود اوست دیگر معنا ندارد که گفته شود این کلام توسط نام او متبرک شود. مگر این که گفته شود عمل قرائت که توسط قاری انجام می‌شود با بسمله مبارک شود و از نفوذ شیطان ایمن گردد.

نظریه پنجم (اسم)

ممکن است متعلق، ماده اسم باشد. توضیح این که درباره ماده اسم دو نظریه وجود دارد: سُمُو و سِمَه. سمو یعنی ارتفاع و سمه یعنی علامت. اسم را از این روی اسم گفته‌اند که یا موجب تشخیص مسمای خودش می‌شود (یعنی آن را در چشم دیگران شاخص و مترفع می‌سازد) و یا اسم هر فردی مثل مهری می‌ماند که بر او زده‌اند لذا با گفتن این علامت آن شخص به ذهن می‌آید. ممکن است بتوان از ماده «وسم» متعلق را ساخت به این صورت: «أَسِمُ نَفْسِي بِسْمِ اللَّهِ عَلَى سِمَةِ مَنْ سَمَاتِ اللَّهُ» نشان می‌گذارم خودم را با نام خداوند بر علائمی از نشانه‌های خداوند.

این نظریه را سخنی از امام رضا (علیه‌السلام) نیز تأیید می‌کند^{۳۰۸، ۳۰۹}.

اشکال نظریه پنجم

این نظریه با تحلیل صرفی «اسم» سازگاری ندارد زیرا اگر اسم از ماده «وسم» باشد (نه سمو) باید هنگام جمع و تصغیر اسم، واو در فاء الفعل برگردد یعنی جمع و مصغر اسم بشود: «وسام، وُسَيم» و حال آن که جمع و مصغر مورد استعمال اسم، «اسامی و سُمِيَّه» می‌باشد. توضیح بیشتر را در بحث تحلیل صرفی «اسم» مطالعه کنید.

نظریه ششم (قسم)

باء در بسمله به معنای قسم باشد و خداوند با قسم به نام خداوند رحمان و رحیم می‌خواهد به بندگانش گوید که هر آنچه در این سوره آورده شده است عین حقیقت است. خبرهایش راست است و به وعده‌هایی که داده شد عمل می‌شود. ممکن است این قسم از ناحیه عبد باشد به این معنی که: عبد قسم می‌خورد به نام خداوند که آنچه در سوره حمد می‌گوید موافق با قلب اوست. در کلام امام رضا (علیه‌السلام) است که گوینده با «بسم الله» علامت عبودیت را بر خودش می‌زند^{۳۱۰}، از منیت خارج شده و تمام حمدها، نعمتها، مالکیتها را از آن او دانسته در نتیجه تنها او را عبادت نموده و از او کمک می‌خواهد و دعا می‌کند که در همین راه باقی بماند و پیش رود. از منیت‌ها بیشتر خارج گشته و به عبودیت بیشتر داخل شود^{۳۱۱}.

اشکال نظریه ششم

این نظریه با اجماع مفسرین بر این که باء به معنای مصاحبت و یا استعانت و یا الصاق است مخالف است همچنین با روایاتی که اشاره به متعلق باء دارد نیز سازگاری ندارد، این روایات بیشتر نظریه استعانت را تأیید می‌کنند.

نظریه هفتم (تبر)

ترکیب «بسم الله» از قانون متعلق مستثنی است و نیازی به متعلق ندارد بلکه در ابتدای کارها گفته شده و در آغاز نوشته‌ها می‌آید صرفاً برای تبرک و تیمن، بخاطر این که نظر ملائک مقرب خداوند را جلب کند مثل این که گاهی انسان می‌گوید: «الله». (آیا در این مورد حتماً لازم است حرف نداء تقدیر گرفت؟ خیر انسان می‌خواهد با بردن نام خداوند آرامش بیابد و کارش را متبرک کند.

به تعبیر علمی: محذوف در «بسم الله» کلمه‌ای است که با حرفی مثل «مع» متصل به «بسم الله» شده باشد. مانند: مع «بسم الله الرحمن الرحيم» أفعُل. یعنی با بسمله انجام می‌دهم کارم را. لذا باء دیگر معنای خودش را ندارد و منظور متکلم تبرک جستن به جمله بسمله خواهد بود^{۳۱۲}.

به تعبیر دیگر، وقتی جمله‌ای به صورت «تبرک» و «عنوان» نوشته و یا گفته می‌شود دیگر نیاز به متعلق ندارد زیرا جمله ناقص نیست^{۳۱۳}.

اشکال نظریه، مقم

نظریه تیتیر بودن بسمله شاید بتواند متعلق باء بسمله‌هایی در آغاز نوشته‌ها می‌آیند توضیح دهد ولی بسمله‌های در آغاز انواع کارها نمی‌تواند تیتیر باشد.

چند نکته درباره متعلق باء

(۱) متعلق در بسمله‌های قرآن بنا بر همه نظریه‌ها می‌تواند هم امر باشد و هم خبر با این توضیح که:

(الف) خداوند امر کند به قاری قرآن که: «ابدأ بسم الله» شروع کن با نام خداوند و یا «استعین بسم الله» کمک بگیر از خداوند.

(ب) خداوند خود را بجای قاری بگذارد و بفرماید: «ابدأ بسم الله» شروع می‌کنم با نام خداوند^{۳۱۴}.

(ج) خداوند در حقیقت خود نیز قرآنش را با ذکر نام خودش آغاز کند تا به این وسیله قرآنش را مبارک کند. البته طبق این فرض دیگر نمی‌توان متعلق باء را «استعین» گرفت چون خداوند نیاز به کمک ندارد حتی کمک گرفتن از نام خودش.

(۲) متعلق بهتر است بعد از «بسم الله» در تقدیر گرفته شود تا معنی انحصار را

بسم الله الرحمن الرحيم / ۲۰۳

برساند همانگونه که حضرت نوح هنگام سوار شدن بر کشتی می فرمود: بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَ مَرْسَاهَا. مجراها و مرساها متعلق «بسم الله» هستند و مؤخر از باء آمده- اند تا بگویند تنها باید با نام خداوند شروع نمود نه نام خداوند و نامهای دیگر.

و از طرفی تحقق شروع کار با نام خداوند به این است که در خود این سخن نیز با «بسم الله» شروع شود تا به کلمه «شروع می کنم، ابتداء»^{۳۱۵}.

همچنین در بعضی از ادعیه نیز «بسم» مقدم بر متعلق خود شده است. مانند این دعا که هنگام رفتن به بستر خوانده می شود: بِاسْمِكَ وَ بِكَ وَ ضَعْتُ جَنْبِي وَ بِكَ أَرْفَعُهُ. ترجمه: به کمک نام تو و به کمک خودت پهلویم (بر بستر) قرار می دهم و به کمک تو آن را (از بستر) بر می دارم^{۳۱۶} «۱۴۸».

نتیجه بررسی اقوال متعلق باء

در میان هفت نظریه مطرح شده درباره متعلق باء بسمله ظاهراً نظریه برکت از وجاهت منطقی بیشتری برخوردار باشد.

مشکل نظریه ابتداء و استعانت، زیادی اضمار است.

مشکل نظریه متغیر، عدم معنی قبل از استعمال است.

مشکل نظریه اَسْمُ، مخالفت با تحلیل صرفی اسم است.

مشکل نظریه قَسَم، مخالفت آن با اجماع مفسرین و روایات در موضوع متعلق بسمله است.

مشکل نظریه تیتیر، عدم توضیح متعلق بسمله در آغاز کارهایی غیر نوشتن است.

کفتاری از رسائل الشهد الثانی (شیت نظریه تبرک)^{۳۱۷}

نظریه تبرک به این علت از وجاهت منطقی و ترجیح بیشتری

برخوردار است که:

اولاً: مقتضی استدامت است یعنی این که تسمیه، در تمام اجزاء فعل تعمیم دارد. مثال مشابه آیه: «تَنْبِتُ بِالذَّهْنِ» است توضیح این که خداوند در سوره مؤمنون آیه ۲۰ می‌فرماید: وَ شَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ تَنْبُتُ بِالذَّهْنِ وَ صَبِغٌ لِّلْأَكْلِينَ^{۱۰۶}.

«بالدهن» متعلق به «ثمارها» است که در آیه محذوف است (تنبت ثمارها بالدهن). این درخت میوه‌هایی می‌رویانند که دهن و روغن در این میوه‌هاست. هر جا این میوه بود روغن نیز در آن است پس بین «ثمار» و «دهن» تلازم است.

در بسمله نیز بین «تبرک» و «تسمیه» تلازم وجود دارد^{۱۰۷}. ثانیاً: ایجاز و مختصرگویی و به عبارت دیگر قلت اضممار، خصوصیت دوم این متعلق است. زیرا در این فرض، در صورتی که باء به معنی مصاحبت باشد، «بسم الله» متعلق به فعل و یا اسم محذوف است: أتبرک و یا تبرکی مع اسم الله. ولی در دو نظریه ابتداء و استعانت، «بسم الله» متعلق به متعلق محذوف است: استعین للقراءة مع اسم الله و یا ابتداءً فی القراءة مع اسم الله. مشاهده می‌کنید که در هر دو مثال «بسم الله» متعلق به قرائت است و قرائت متعلق به «استعین» و «ابتداءً» می‌باشد.

اشکال و جواب

ممکن است کسی بگوید: چیزی که حدیث ابتداء از ما خواسته آغاز نمودن فعل با نام خداوند است نه ادامه دادن فعل با نام خداوند.

^{۱۰۶} ترجمه: درختی ایجاد کردیم که از طور سیناء می‌روید و از آن روغن و نان خورش برای خوردگان بدست می‌آید.

^{۱۰۷} تبرک از فعل «تبرک» و تسمیه از «اسم» برداشت می‌شود.

بنابراین مرجح دومی که برای نظریه تبرک گفته شده است نمی تواند این نظریه را بر دیگر نظریات ترجیح دهد.

پاسخ این است که نظریه تبرک علاوه بر این که حدیث ابتداء را مورد نظر دارد حقیقتی دیگر را نیز مورد دقت قرار داده است و آن این که نام خداوند را در تمام اجزاء فعل همراه نموده است. اگر متعلقی بتواند علاوه بر آغاز فعل، ادامه آن را نیز تحت تسمیه نام خداوند ببرد آیا از ترجیح نسبت به دیگر متعلقها برخوردار نیست؟!.

مخارمؤلف: نظریه استعانت تبرکی

با تأمل در حدیث ابتداء که کار بدون بسمله را ابر می داند، نظریه تبرک بیشتر مورد تأکید قرار می گیرد. با این توضیح:

برای یک کار دو پایان می توان تصور نمود. پایانی خوب و مورد انتظار و پایانی عالی و غیر قابل انتظار.

پایان نخست مربوط به کارهایی است که اصول آن رعایت شده و به درستی انجام گرفته باشند. این نوع پایان برای کار نیازمند این نیست که حتما کار با یاد خداوند شروع شود چه این که میلیونها کار توسط انسانهای زیادی انجام می - پذیرد و به پایان خوبی هم می رسد بدون آن که نامی از خداوند در آغاز آنها برده شود.

اما وقتی مؤمنی با توجه به اعتقادات توحیدی که دارد در ابتدا، کارش بسمله می گوید، به دنبال این است که خداوند خارج از موازین مادی، برای او پایانی فوق تصورش رقم زند.

هرچند تحلیل فوق با معنای استعانت نیز سازگاری دارد ولی مفهوم برکت معنای محدودتری از استعانت دارد. به عبارت دیگر در ذهن مؤمن هنگام گفتن بسمله،

استعانت برکتی نهفته است.

استعانت برکتی را خداوند بارها در قرآن مطرح نموده است خصوصاً آنجا که می‌فرماید: مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا، وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا^{۱۰۸}.

^{۱۰۸} طلاق: ۲ و ۳. ترجمه: [خدا] برای او راه بیرون‌شدنی قرار می‌دهد، و از جایی که حسابش را نمی‌کند، به او روزی می‌رساند، و هر کس بر خدا اعتماد کند او برای وی بس است. خدا فرمانش را به انجام رساننده است. به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ای مقرر کرده است.

باء

معانی «باء»

علمای لغت برای باء تا چهارده معنی را برشمرده‌اند که معروفترین آن معانی که مناسب با بسمله است الصاق، استعانت، مصاحبت، زائده و قسم می‌باشد.

۱- الصاق: الصاق به معنای چسباندن است و زمانی که باء به معنی الصاق باشد نقش باء این گونه خواهد بود که ماقبل خود را به ما بعد خود بچسباند. مانند: امسکتُ بزید (باز داشتم زید را). در صورتی که الصاق به خودِ مجرور باشد، حقیقی خواهد بود مانند مثال قبل که متکلم حقیقتاً به خود زید چسبیده و او را به این وسیله از کاری باز داشته است. ولی اگر الصاق به مکانی نزدیک مجرور باشد، الصاق مجازی خواهد بود. مانند: مررت بزید (از کنار زید گذشتم) در این مثال، متکلم، چسبیده به جایی عبور نموده است که آن مکان، نزدیک زید بوده است^{۳۱۸}. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۱۶).

باء در «بسم الله» ممکن است برای الصاق باشد. در این صورت متعلق بباء استعانت خواهد بود. بنابراین ترجمه بسمله این می‌شود: کمک می‌گیرم از نام خداوند در حالی که ملتبس و چسبیده به این نامم.

۲- استعانت: استعانت به معنی کمک خواستن است مانند: کتبت بالقلم (نوشتم به کمک قلم).

باء در بسمله ممکن است برای استعانت باشد و اگر این چنین باشد متعلق بباء

نمی‌تواند استعانت باشد زیرا موجب تکرار بی‌فائده خواهد بود^{۳۱۹}. بنابراین ترجمه بسمله با تقدیر گرفتن متعلق دیگر مثل «ابتداء» این می‌شود: شروع می‌کنم در حالی که از نام خداوند کمک می‌گیرم.

۳- مصاحبت (یا حال): مصاحبت به معنای همراهی است وقتی باء به این معنی باشد متعلق به حال خواهد بود مانند: اذهب بسلام یعنی اذهب سالما (برو با سلامتی یعنی برو در حالتی که سالم هستی).

باء در بسمله ممکن است به معنی مصاحبت باشد در این صورت متعلق باء می‌تواند حال باشد از فعلهایی چون «ابتداء» و یا کاری مشخص مثل «اقرأ» باشد^{۳۲۰}. بنابراین ترجمه بسمله این گونه خواهد بود: کارم را شروع می‌کنم در حالتی که تبرک جوینده‌ام از نام خداوند.

۴- زائده: زائده بودن یک کلمه به معنای آن است که این کلمه نقش تأکیدی دارد ولی مفهوم خاصی را منتقل نمی‌سازد. مانند: ما انا بطارد زید (من طرد کننده زید نیستم).

باء در بسمله ممکن است زائده باشد در این صورت متعلق باء می‌تواند هرچیزی باشد. بنابراین در ترجمه بسمله تنها متعلق ذکر می‌گردد: کمک می‌جویم از نام خداوند.

۵- قسم: قسم و سوگند یکی دیگر از معانی باء است مانند: بِعَمْرِي لأذهب (قسم به جانم که خواهم رفت).

باء در بسمله ممکن است برای قسم باشد^{۳۲۱} در این صورت متعلق باء همان جواب قسم است یعنی چیزی است که بخاطر آن سوگند یاد شده است. حقانیت کار چیزی است که برای آن سوگند یاد شده است. بنابراین ترجمه بسمله این گونه می‌شود: به نام «الله» سوگند یاد می‌کنم که کارم درست است.

تحلیل عرفانی باء

تحلیل عرفانی باء، پاسخ به این سؤال است که چرا خداوند کتاب خود را با باء شروع نموده است؟ حتی سوره براءت نیز که بسمله ندارد با باء شروع شده است: «براءة من الله ورسوله» و همچنین گفته می‌شود تورات نیز شروع با باء بوده است: «بشیم اردنای»^{۳۲۲}.

بزرگان برای پاسخ به این سؤال بیش از این که از آیات، روایات، استفاده نموده باشند از استحسانات و نکته سنجی‌های عرفانی بهره برده‌اند. اصولاً در مباحث عرفانی مستندات قوی لفظی و یا ادله عقلی وجود ندارد. زیرا منظور از طرح این مباحث اثبات چیزی که تا بحال مسکوت مانده است و یا خلاف آن ثابت شده است نیست بلکه این مباحث در پی تقویت نمودن پایه‌های فکری است که قبلاً با استدلالات قوی مستحکم شده است و حال نیازمند به ایجاد شوق برای التزام قلبی و عملی به این تفکرات است.

با این مقدمه می‌پردازیم به پاسخ سؤال فوق:

باء از خصوصیات برخوردار است که دیگر حروف دارای این خصوصیات نیستند، این ویژگیها سبب شده است تا باء در میان حروف مانند انسان کامل در میان دیگر انسانها باشد. اگر به باء، با نگاهی لطیف و عمیق دقت شود به حقایقی سترگ درباره آن دست آزیده می‌گردد:

خصوصیت اول: تلفظ باء

خداوند کتاب خود را با باء شروع نموده است زیرا:
 اولاً: باء از حروف شفوی است^{۱۰۹} و نسبت به دیگر حروف شفوی (فاء و میم) از همه آسان تر تلفظ می‌شد. کافی است دو لب از یکدیگر گشوده شود و در ضمن آن صدایی از دهان خارج گردد تا این حرف تلفظ شود.
 همچنین اولین مخرج تلفظ حروف از آن حروف شفوی هست که از آن میان باء بر دیگران تقدم مخرجی دارد بنابراین مناسب است که قرآن با حرفی آغاز شود که هم سهولت تلفظ دارد و هم دارای اولین مخرج است^{۳۲۳}.
 ثانیاً: انسان در عالم ذر وقتی خداوند از او سؤال کرد: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ؟» او پاسخ داد: «بَلَىٰ»^{۳۲۴}. یعنی اولین حرفی که انسان بر زبان جاری ساخته است باء می‌باشد. و در آغاز تلاوت قرآن نیز با باء شروع می‌کند تا یاد عهد «أَلَسْتُ» بیافتد و بداند که قرآن همان عهدنامه است^{۳۲۵}.

خصوصیت دوم: اعراب باء

ابتداء یک مقدمه:

باء مبنی است. یعنی این که در وضعیتهای مختلف ترکیبی، اعراب آن تغییر نمی‌کند و قانون درباره کلمات مبنی، سکون است. مانند مَنْ، فِی، عَن، عَلَی... ولی حروف مفرده مثل باء نمی‌توانند ساکن باشند زیرا در ابتداء کلمه می‌آیند و ابتداء کلمه اگر ساکن باشد موجب ثقل و سنگینی تلفظ است و کلمات عربی هیچ گونه ثقل در تلفظ را نمی‌پذیرد. به همین خاطر حروف مفرده را متحرک می‌سازند و از

^{۱۰۹} حروف شفوی یا چسبیدن دو لب به هم تلفظ می‌شوند. فاء، میم و باء از حروف عربی و پ از حروف فارسی این چنین وضعیتی را دارند.

میان حرکات سه گانه فتحه را انتخاب نموده و آنها را مفتوح می‌سازند با این استدلال که فتحه سبکترین حرکات است (الفتحة أخف الحركات). حروف مفرده عبارتند از: «واو» و «فاء» عاطفه، «لام»^{۱۱۰} و «نون» توكید، «تاء» و «واو» قسم، «سین» تسویف، «کاف» تشبیه و «حروف اتین»^{۱۱۱}.

«باء» طبق قاعده فوق باید فتحه بگیرد ولی کسره گرفته است^{۱۱۲}، چرا؟ معمولاً در پاسخ به این سؤال گفته شده است که باء متناسب با عملی که انجام می‌دهد (یعنی اسم بعد از خود را جر می‌دهد) کسره گرفته است^{۱۱۳}.

ولی نگاه عرفانی پاسخی دیگر می‌دهد:

باء خود مکسور بوده و موجب مجرور شدن «اسم» شده است و «اسم» به خاطر اضافه شدنش به «الله» این کلمه را مجرور نموده است و الرحمن بخاطر بدل بودنش از «الله» مجرور شده و «الرحیم» چون نعت «الله» می‌باشد جر گرفته است. بنابراین هر پنج کلمه در بسمله علامت کسره را در آخر خود دارند. با این

^{۱۱۰} لازم بذکر است که لام جاره بخاطر اشتباه نشدنش با لام تأکید مکسور شده است و لذا چون بر سر ضمیر تنها لام جاره داخل می‌شود این لام به حرکت اصلی خود که فتحه باشد بر می‌گردد (له، لک). مگر لام باء متکلم که به مناسبت باء کسره می‌گیرد (لی).

^{۱۱۱} بجز در بابهای مزیدی که صیغه اول ماضی آنها چهار حرف داشته باشد که در آنصورت حروف اتین مضموم خواهد بود.

^{۱۱۲} هرچند بعضی از قبائل عرب باء را فتحه می‌دهند ولی لغت آنها فصیح نبوده و ضعیف است. (مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۹۲)

^{۱۱۳} ولی این پاسخ صحیح نیست زیرا جرّ غیر از کسره است. جرّ وضعیت اعرابی است ولی کسره علامت اعراب است. رابطه جر و کسره عموم و خصوص من وجه است زیرا جر گاهی خود را با کسره نشان نمی‌دهد بلکه ممکن است با فتحه خود را نمایان سازد مانند وقتی که اسم غیر منصرف در وضعیت جری قرار گیرد (مررت باحمد) و همچنین کسره داشتن یک اسم لزوماً به معنای وضعیت جری آن نیست بلکه ممکن است نشان منصوب بودن آن باشد مانند زمانی که جمع مؤنث سالم در وضعیت نصبی قرار بگیرد (رأیت مسلمات).

تفاوت که بآء این علامت را بخاطر مبنی بودن دارد و چهار کلمه دیگر بخاطر شرائط ترکیبی و اعرابی دارای این علامت هستند.

کسره را خفض نیز می‌گویند زیرا در آن نشان تواضع و افتادگی است. بر این اساس کسره با رحمت و صفات جمال (صفات موجبه) خداوند بیشتر سازگار است همچنان که ضمه بیشتر مناسب با صفات جلال (صفات سلبيه) خداوند می‌باشد بر این اساس در آیه: عَلَيَّ اللَّهُ^{۳۲۶} ضمیر مضموم شده است تا شکوه «اللَّهُ» را بیشتر برساند.

با توجه به این نکته که بسمله فشرده کتب آسمانی و از آن جمله قرآن مجید است پس باید این آیه نشان از همه صفات خداوند را در خود داشته باشد. ولی چون رحمت خداوند بر غضب او پیشی دارد^{۳۲۷} «۱۴۹» در این آیه تنها از رحمت خداوند سخن رانده شده است و به همین خاطر نیز کلمات آیه تنها با علامت کسره به یکدیگر پیوند داده شده‌اند.

و همچنین گفته شده است که اگر ماقبل «اللَّهُ» فتحه (مِنَ اللَّهِ) و یا ضمه (يُحَذِّرُكُمْ اللَّهُ) باشد باید لامِ اللَّهِ را با تفخیم و صدایی ضخیم اداء نمود ولی اگر ماقبل آن کسره باشد باید لامِ اللَّهِ را با صدایی رقیق^{۱۱۴} و نرم تلفظ نمود^{۳۲۸}.

براین اساس، ترقیق «اللَّهُ» مناسب مضمون بسمله است که رحمت و مهربانی عام و خاص خداوند است.

کسره بآء سخنی دیگر نیز دارد:

بآء کسره گرفته است تا اظهار افتادگی کند لذا بیش از دیگر حروف همنشین «اللَّهُ» و اسم «اللَّهُ» شده. قلب نیز اگر مکسور شود و بشکند به ذات ربوبی تقرب پیدا خواهد کرد^{۳۲۹}، زیرا قلب بر خلاف همه ظروف ارزشمند، تا نشکند ارزشی

^{۱۱۴} لام ترقیق با کناره زبان اداء می‌شود ولی لام تفخیم با همه زبان تلفظ می‌گردد (مفاتیح الغیب، ج ۱، ص: ۱۰۲).

پیدا نمی‌کند^{۳۳۰} «۱۵۰». و در حدیث است که: هرکس برای خداوند تواضع نماید خداوند او را بلند مرتبه خواهد نمود^{۳۳۱} «۱۵۱».

خصوصیت سوم: معنای باء

از مهمترین معنای باء و شاید اساس همه معنای باء، الصاق می‌باشد^{۳۳۲}. به این معنی که: کار باء این است که ما قبل خود را متصل و ملصق به ما بعد خود کند. بنابراین معنای باء در بسمله اینگونه است که: هر کاری که در ابتداء آن بسمله قرائت می‌شود، توسط باء، متصل به رحمت عام و خاص خداوند می‌شود.

پیامبر اعظم اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) واسطه رحمت عام و خاص خداوند می‌باشند زیرا ایشان مصداق کامل «اسم الله» هستند. ایشان طبق آیه: وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ^{۳۳۳}، مظهر رحمانیت خداوند بوده و رحمتی عام برای همه جهانیان می‌باشند و از طرفی دیگر طبق آیه: بِالْمُؤْمِنِينَ رَوْفٌ رَّحِيمٌ^{۳۳۴}. مظهر رحیمیت خداوند خواهند بود و نسبت به مؤمنین مهربانی خاصی دارند. انسانها آنچه در دنیا دارند از برکت وجودی ایشان و اهل بیت بزرگوار ایشان دارند و آنچه سبب می‌شود تا در جهان آخرت با سعادت زندگی کنند نیز بخاطر اسلامی دارند که ایشان آورنده آن بوده‌اند. لذا خداوند در خطاب به حضرت می‌فرماید: لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْإِنْسَانَ^{۳۳۵} «۱۵۲». (توضیح بیشتر در بحث: اهل البیت (علیهم‌السلام) مظهر «اسم الله»).

خداوند در بسمله رمزگونه اشاره به وجود مقدس حضرتش می‌کند ولی در قرآن بالصراحه شخصیت حضرت را توصیف می‌نماید تا آنجا که درباره حضرت می‌فرماید: وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ^{۳۳۶}.^{۳۳۷}

رمز در بسمله و بعد توضیح آن در قرآن، به مانند شروع یک باران نرم و بعد

تندتر شدن آن است^{۱۱۵}.

«رمز و بسط» سنتی است که خداوند، در خلقت همه چیز، مقدر نموده است: بذری که بعد درختی تنومند می‌شود، نطفه‌ای که انسانی کامل می‌گردد، زمین به عنوان قطعه‌ای گداخته و منقبض که در مسیر آفرینش انبساط پیدا می‌کند، جملات کوتاهی که سرآغاز همه علوم بوده است که پس از فهمیده شدن، توضیح داده شده و از آن توضیحات، علوم پدید می‌آید^{۱۱۶} و....

با توجه به آنچه از امام علی (علیه‌السلام) نقل شده است که: «همه علوم انبیاء و کتب آسمانی و قرآن در باء بسمله نهفته است» می‌توان این روایت را این گونه توضیح داد که چون معنای باء الصاق است نهفتگی همه علوم در باء به معنای این است که نهایت همه علوم باید الصاق و قرب به خداوند باشد^{۳۳۸}.

خصوصیت چهارم: رابطة باء و الف

قرآن با باء شروع شده و این باء سبب سقوط همزه اسم شده است. این سقوط اختصاص به ترکیب «بسم الله» دارد و الا در موارد دیگر همزه اسم حذف نمی‌شود. مانند: اقرأ باسم ربک. چرا این باء، سبب سقوط همزه شده است؟ در پاسخ این سؤال نیازمند چند مقدمه هستیم:

^{۱۱۵} أول الغیث قطر ثم ینهمل.

^{۱۱۶} روایتی از امام علی (علیه‌السلام) نقل شده است که: العلم نقطة کثرها الجاهلون. (عوالی اللالی: ۴/۱۲۹) ترجمه: علم نقطه‌ای بیش نبوده است جهال آن را زیاد نموده اند. العلم نقطة کثرها الجاهلون، والألف واحدة عرفها الراسخون، والباء مدة قطعها العارفون، والجیم حفرة تأهلها الواصلون، والدال درجة قدسها الصادقون (ینابیع المودة لذوی القربی - القندوزی - ج ۳ - ص ۲۱۲).

شاید توضیح حدیث این باشد که: علم بسیار مختصر و فشرده است، ضرورت توضیح برای جهال، سبب بسط و زیادی آن شده است.

۱. باء، خوابیده‌ی الف و الف، ایستاده‌ی باء است.
 ۲. الف در تمام حروف وجود دارد منتها با تغییراتی. این تغییرات با اعوجاج و نقطه بوجود آمده است. باء کمترین تغییر را قبول نموده است.
 ۳. باء طبق توضیحی که قبلا داده شد اولین موجود است، ولی الف مظهر احدیت خداوند است. (توضیح بیشتر خواص الف در بحث تحلیل عرفانی حروف «الله»).
 ۴. اگر موجودات نمی‌بودند خداوند ظهوری کامل داشت ولی موجودات سبب شده‌اند تا ذهن نتواند خود را از موجودات مملو از تعینات و خصوصیات رهانده و موجود مجرد را بدرستی درک کند.
 ۵. طبق بحث رسم الخط باء که قبلا مطرح شده است، باء به صورت کشیده نوشته می‌شود تا جبران سقوط الف را بکند.
- با توجه به این مقدمات زمانی که باء به الف اسم نزدیک می‌شود و خلقت آغاز می‌گردد، الف پنهان می‌شود و خداوند با انواع شرک جلی و خفی قرین می‌گردد. ولی مخفی شدن الف نه به معنای این است که هیچ نشانه‌ای از خود برجای نگذارد. خیر. نشانه‌های الف بر گستره وجود نمایان است (بسم).

خصوصیت پنجم: «بس»

چنانچه باء با حرف آخر قرآن یعنی سین، ترکیب شود کلمه «بس» را تشکیل می‌دهد و راز کلمه «بس» را حکیم غزنوی اینگونه توضیح می‌دهد:

اول و آخر قرآن ز چه «با» آمد و «سین»
یعنی اندر ره دین رهبر تو قرآن بس

خصوصیت ششم: «بهر»

هر یک از «بهر» (دریا) و «بر» (خشکی) با باء شروع می‌شوند و قرآن حاوی

همه خشک و تراست: وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ^{۱۱۷}. لذا قرآن با باء شروع می‌شود تا با محتوای آن هماهنگی داشته باشد^{۳۳۹}.

خصوصیت، مهم: باء مبدأ وجود

کفتاری از «تفسیر القرآن الکریم»^{۳۴۰}

این که گفته شده است از باء وجود آشکار شده است^{۳۴۱} ممکن است به این معنی باشد که:

این سخن ناظر کیفیت نزول وجود است. کیفیت نزول وجود مثل کیفیت نزول دیگر اشیاء نیست. بلکه وجود در نزول، شبیه نزول نور از خورشید در صورتی خیالی است به این نحو که اولین نوری که از خورشید فرود می‌آید، همه نورهایی است که از خورشید می‌تابد لذا زمانی که نور اول صادر شد صحیح است که گفته شود: با این نور همه وجود و همه نورها صادر شده است. زیرا نورهای دیگر نیز در همان نوری که تابیده است، وجود دارد.

آنگاه که خداوند در رابطه با خلقت آسمانها و زمین و بالا و پایین ملکوت سخن گفته است حتما با نام خویش شروع نموده است آنگونه که بندگان را نیز به آن امر نموده است. لذا به محض ظهور این نام، با کلام وجودی مناسب، دیگر، وجود متأخری باقی نمی‌ماند. بلکه همه وجودات متأخره با اولین ظهور و با اولین تجلی یافت می‌شوند.

اولین تجلی در سخن شنیدنی و یا خواندی خداوند، باء می‌باشد... لذا

^{۱۱۷} انعام / ۵۹ ترجمه: هیچ تر و خشکی نیست مگر در کتاب روشنگر.

زمانی که باء تجلی یافت همه چیز به وجود آمد لذا صحیح است که بگوئیم بوسیله باء وجود آشکار گشت.

خصوصیت، شتم: نقطه باء

بزرگان در باره نقطه باء، نکات زیادی را مطرح نموده‌اند. شاید دقیق ترین این نکات را بروجردی در کتاب تفسیر «الصرط المستقیم» توضیح داده باشد:

نکته اول نقطه باء

کفتاری از تفسیر «الصرط المستقیم»^{۳۴۲}

بدان که باء، بزرگترین پرده و پیشین ترین درب (برای بارگاه ربوبی) و نقطه‌ای جوّال و رحمتی سیال و میوه نوبر بهشت و دم رحمانی و سر آفرینش و کلید حقیقت و (موجب) پایداری در راه و مظهر وجود و (ملاک) تشخیص شاهد از مشهود و عابد از معبود و قاصد از مقصود است^{۱۱۸}.

شیخ جلیل برسی در مشارق الانوار از مولای ما امیر مؤمنان (علیه السلام) نقل می کند که حضرت فرموده است: موجودات از باء بسم الله پدید آمده است و من نقطه‌ای هستم که زیر باء است^{۳۴۳} «۱۵۳».

و فرموده است: از باء است که وجود آشکار شده است و از نقطه است که عابد از معبود تمیز داده می شود^{۳۴۴} «۱۵۴».

^{۱۱۸} اعلم أنّ الباء هی الحجاب الأعظم و الباب الأقدم، و النقطة الجواله، و الرحمة السیالة، و باکورة الجنان، و نفس الرحمن، و سر الخلیقة، و مفتاح الحقیقة، و الاستقامة علی الطریقة، و مظهر الوجود، و امتیاز الشاهد من المشهود، و العابد من المعبود، و القاصد من المقصود.

و فرموده است: به واسطه باء عرفاء شناخته می‌شوند و هیچ نیست مگر این که باء بر آن نوشته شده است و باء حجاب (و سرپرده ربوبی) است^{۳۴۵} «۱۵۵».

و در اسرار الصلوة و غیر آن فرموده است: اگر بخواهم بار هفتاد شتر را پر می‌سازم از تفسیر بسم الله^{۳۴۶} «۱۵۶».

و ابن عباس از ایشان نقل می‌کند که: همه آنچه در جهان هستی است در قرآن است و آنچه در قرآن است در سوره فاتحه جمع شده است و هر آنچه در سوره فاتحه است در بسمله است و آنچه در بسمله است در باء آن است و من نقطه تحت باء هشتم^{۳۴۷} «۱۵۷».

شیخ جلیل محمد بن ابی الجمهور در «المجلی» گفته است: بدان که گوینده: «أنا النقطة تحت الباء» علی (علیه‌السلام) است نه غیر او از انسانهای کامل. این را بزرگان صحابه از ایشان نقل نموده است مثل سلمان و ابی ذر و کمیل بن زیاد و دیگران و همچنین فرزندان ایشان (علیهم‌السلام)^{۳۴۸}.

این سخن از ایشان در خطبه بلند افتخاریه نقل شده است، حضرت در این خطبه چیزهایی بزرگتر از این فرموده است تا آنجا که در این خطبه می‌فرماید:

منم وجه خدا، منم جنب خدا، منم دست خدا، منم چشم خدا، منم قرآن ناطق، منم برهان صادق، منم لوح محفوظ، منم قلم اعلی، منم «الم ذلک الکتاب»، منم کهیعص، منم طه، منم حاء حوامیم (سوره‌هایی که با «حم» شروع می‌شود)، منم طاء طواسین (سوره‌هایی که با «طس» و «طسم» شروع می‌شود)، منم ستوده شده در «هل اتی» (سوره انسان)، منم نقطه‌ای که زیر باء است^{۳۴۹} «۱۵۸».

و در جایی دیگر از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است که حضرت فرمود: موجودات از باء بسم الله الرحمن الرحیم پدیدار شده- اند.^{۳۵۰}

حضرت شبی را تا آخر در رابطه باء بسمله با ابن عباس سخن گفت و سپس فرمودند: ابن عباس! اگر شب طولانی تر می شد ما هم برای تو طولش می دادیم.

و از کُمَل (ابن عربی) نقل شده است که: بوسیله باء وجود پدیدار گشته است و عابد از معبود تمیز داده شده است.^{۳۵۱}

محمد تقی مجلسی (ره) در کتاب «روضه المتقین» می گوید: مشهور بین خاصه و عامه (شیعیان و سنیها) این است که عبد الله بن عباس می گوید: کم شبی را نزد امیر المؤمنین (علیه السلام) بوده و از تفسیر حمد از ایشان سؤال نمودم. پس حضرت شروع نمود در تفسیر «بسم الله» و همچنان ادامه داد تا صبح شد، به حضرت گفتم: ای امیر مؤمنان صبح طلوع نمود و هنوز تفسیر «بسم الله تمام نشد حضرت فرمودند: اگر بخواهم آن را توضیح دهم هفتاد شتر را از تفسیر آن بار کنم.^{۳۵۲}

علامه مجلسی (ره) گفت: عالم ربانی، فاضل صمدانی، سید حیدر آملی گفته است: حضرت (علیه السلام) به اندازه فهم خلاق سخن گفته است و الا من که بنده ای از بندگان او هستم و از انوار او بهره جسته ام بر بیشتر از آن قدرت دارم (می توانم در تفسیر «بسم الله» بیش از یک شب تا به صبح سخن بگویم).

مختصر اشاره ای که می شود به اسرار «نقطه» نمود این است که: کتاب تدوینی (قرآن) هماهنگ با کتاب تکوینی (جهان) است. هر

نقصان و زیاده این جهان توسط حرفی از حروف قالب گرفته است. و لذا برای هر حقیقتی از حقایق و برای هر سری از اسرار و نوری از انوار، عبارتی از عبارات و کلمه‌ای از کلمات و حرفی از حروف قرار داده شده است.

بله، چنانچه اذن در اظهار این (سر و حقیقت) نباشد، باب بیان و زبان و قلب به قفلی غیبی و ملکوتی بسته می‌شد، و صاحب آن (بیان و زبان و قلب) به آن راهی نمی‌یافت مگر این «اذن» حاصل بشود. و الا همه حقایق و مراتب و عوالم و مقامات در ترتیبی عرضی و طولی در دو طرف قوس هبوط و صعود، در کسوت حروف و الفاظ، مندرج و فرود آمده در کتاب مجید خداوند است، کتابی که لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید^{۱۱۹}.

آنگونه که خداوند عزیز فرموده است: «نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»^{۱۲۰} و «ما کان حدیثاً یفتری و لکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل کل شیء»^{۱۲۱} و «و لا رطب و لا یابس إلا فی کتاب

^{۱۱۹} فصلت/ ۴۲ ترجمه: باطل و نادرستی از پیش وی و از پشت آن درنیاید (در اخبار و آگهیهای گذشته و آینده آن باطل و نادرستی و کذب و دروغ راه ندارد، بلکه همه آنها واقع شده و آشکار خواهد شد، زیرا) آن قرآن کتاب فرود آمده‌ایست از (جانب خدای) دانای ستوده شده (در کارها و نعمتهایش).

^{۱۲۰} نحل / ۸۹. ترجمه: ما کتاب (قرآن مجید) را بر تو فرود آوردیم برای بیان کردن و آشکار ساختن هر چیز (که مردم در دین و دنیا و آخرت بآن محتاج و نیازمندند، و آن یا از قرآن دانسته میشود، یا از بیان پیغمبر اکرم و ائمه معصومین «صلوات الله علیهم اجمعین» که بیان ایشان هم مستفاد از قرآن کریم است، زیرا آنانند راسخون و استواران و توانایان در علم و دانش).

^{۱۲۱} یوسف / ۱۱۱. ترجمه: سخنی نیست که به دروغ ساخته شده باشد، بلکه تصدیق آنچه [از کتابهایی] است که پیش از آن بوده و روشنگر هر چیز است.

مُبِينٌ ۱۲۲ و وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ۱۲۳».

و لذا مولای ما حضرت رضا (علیه السلام) در روایت عمران صابی می فرماید: بدان که ابداع و مشیت و اراده دارای یک معنی است ولی نامهای آن سه تاست. و اول ابداع و مشیت و اراده حروف بوده است حرفی که خداوند آنها را اصلی برای هر چیزی قرار داد و دلیلی برای هر مدرکی، و فصل (الخطاب) هر مشکلی، و با آن حروف هر چیزی جدا می شود، نام حق یا باطل یا فعل (تأثیر گذار) یا مفعول (تأثیر پذیر) یا معنی (اسمهای معنی مثل شجاعت) و یا غیر معنی (اسمهای اعیان خارجی مثل کوه). و بر همین حروف همه چیز گرد هم جمع می شوند، و (خداوند) در (بدو) آفرینش حروف معنایی محدود غیر از خودشان قرار نداده است زیرا وجودی برای آنها نبوده است و آنها با ابداع (خداوند) آفریده شده اند (یعنی این حروف را برای معنای وضع نکرده است زیرا قبل از آفرینش این حروف نه حرفی بوده است و نه معنایی، تا حروف برای معانی وضع شوند^{۳۵۳}) و نور در این موضع (بدو آفرینش) اولین فعل خداوندی

۱۲۲ أنعام/۵۹. ترجمه: و هیچ تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتابی روشن [ثبت] است.
 ۱۲۳ یس / ۱۲. ترجمه: و هر چیزی (نیک و بد) را در امام و پیشوای (عظیم الشان و بزرگوار) آشکار (در لوح محفوظ) شمرده و بیان کرده ایم (گفته اند: اینکه لوح محفوظ را امام مبین و پیشوای آشکار نامیده برای آنست که فرشتگان از آن پیروی نموده و مطابق آن رفتار مینمایند، امیر المؤمنین «صلوات الله علیه» فرموده: بخدا قسم امام مبین منم که حق و درستی را از باطل و نادرستی آشکار میسازم، و آن را از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بارت برده ام.

و روایات در این معنی بسیار زیاد است بنابراین گستره کلمات که حروف باشد حاوی گستره جهان و حقایق آن است.

بوده است نوری که روشنایی آسمانها و زمین است. حروف مفعول آن فعل می‌باشد و اینان همان حروفهایی است که سخنها و عبارتها بر اساس آنهاست^{۳۵۴} «۱۵۹».

بنابراین حروف به اعتبار پراکنده شدن نقطه در آن و این که حاوی نقطه است «فعل» نامیده شده است چنانچه امام (علیه‌السلام) در ابتدای حدیث این چنین تعبیری داشتند (من اسم حق أو باطل أو فعل...) و به اعتبار تشخیصی که حروف از نقطه داشته و از آن بوجود آمده، حروف «مفعول» نامیده شده است، چنانچه امام در مرحله بعد به آن اشاره نمودند. لذا فعل که ابداع و مشیت و اراده باشد نقطه است نقطه‌ای که خداوند آنها را بخودی خود آفرید و حروف را از آنها خلق نمود.

همانطور که در کافی از امام صادق (علیه‌السلام) روایت شده است که حضرت فرمود: خداوند مشیت را بخودی خود آفرید آنگاه دیگر اشیاء را از مشیت خلق نمود^{۳۵۵} «۱۶۰».

و این (نقطه) همان مشیت تدوینی همان است که با مشیت تکوینی هماهنگ است بلکه این مشیت دقیقا همان مشیت است. (مشیتی که) نازل شده است از جبروت حقیقت سوی ناسوت حروف لذا این نقطه ماده همه مواد است و حقیقت همه حقایق و یگانه بسیط در همه ممکنات و موجودات و عنصر همه عناصر است. و از این حروف موجودات پدید آمده است آنگونه که در نبوی پیشین آمده است. و این نقطه قطب آنچنانی است که سنگ آسیاب کائنات روی آن می‌چرخد و به همین خاطر در خطبه شَقِشِقِیْهِ اشاره فرموده است: همانا جایگاه من دانسته می‌شود از جایگاه قطب (چوب وسط سنگ

آسیاب) در سنگ آسیاب.

یعنی نسبت به خلافت مطلق کلی تکوینی و تشریحی و لذا در پی آن حضرت فرمود: از من سیل فرو می‌ریزد و سویم پرنده بالا نمی‌آید^{۳۵۶} «۱۶۱». (یعنی از من علوم افاضه می‌شود ولی هیچ پرنده تخیلی توان پر کشیدن به سوی توصیف من را ندارد^{۳۵۷}).

پس این نقطه، قطب اعظم و عمود استوار است و خداوند به همین اشاره دارد: وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا^{۱۲۴}،

خوب سروده است آن که گفته است:

همانا دور می‌زند نقطه در دایره، و پیوسته در ذات خودش حیران است. ادراک بواسطه این نقطه محبوب از نقطه است. چشمه، از این نقطه بخاطر نقطه جاری است. چیره شده است این نقطه بر اسماء تا آنجا که هر آینه. دنیا بر آخرت قوام یافته است^{۱۲۵}.

و از آنچه گذشت آشکار شد آنچه در روایت است از: پدیدار شدن موجودات بواسطه این نقطه و از این نقطه، زیرا مشیت کلی که همان وجود مطلق و سرچشمه فیض، از وجود (حضرت) حق است. لذا وجود سه قسم است: وجود حق، وجود مطلق و وجود مقید:

اول (وجود حق) مجهول مطلق است که راهی به معرفت آن به هیچ

^{۱۲۴} بقره/ ۱۴۳. ترجمه: و ما هم چنان (که صراط مستقیم و راه راست را راهنمایی نمودیم) شما (ائمه معصومین: امیر المؤمنین و یازده فرزندش (علیهم السلام) را امت و گروه با عدالت و دادگری (یا برگزیده) گردانیدیم تا (روز قیامت) بر (اعمال و کردار) مردم گواهان باشید.

^{۱۲۵} قد طاشت النقطة فی الدائرة و لم تزل فی ذاتها حائرة
مجبوبة الإدراک عنها بها منها لها جارحة ناظرة
سمت علی الأسماء حتی لقد قومّت الدنيا علی الآخرة

و جهی نیست نه اسم و رسم و نعت و وصف و اضافه و جهت یا غیر اینها. وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى^{۱۲۶}.

و در حدیث نبوی است: زمانی که سخن به (ذات) خداوند رسید پس باز ایستید^{۳۵۸} «۱۶۲».

و از امام باقر (علیه السلام) است: هر آنچه که به وسیله او هامتان در دقیق ترین معانی تمیز می دهید (و تصور می کنید) مخلوقی مثل شماست که به سوی خودتان بر می گردد (به حقیقتی نمی رسد)... حدیث ادامه دارد^{۳۵۹}.

و وجود مطلق، محبت کلی و مشیت الهی و ابداع اول و نوری است که از صبح ازل دمیده است و... دیگر القاب شریف که از آن در موضوع بحث تعبیر می شود به نقطه و باء بسم الله و حجاب اعظم. و لذا مولای ما امیر مؤمنان (علیه السلام) فرموده است: به واسطه باء عرفاء شناخته می شوند و هیچ نیست مگر این که باء بر آن نوشته شده است و باء حجاب (و سرپرده ربوبی) است^{۳۶۰} «۱۶۳».

اما این که عرفاء به واسطه باء شناخته می شوند پس بخاطر این است که مشیت کلی دارای دو جهت است:

(یک) جهت بسیط. احدی که رو به مبدأ فیاض دارد و برایش مقام اقبالی استفاضی است (مقامی که استعداد قبول داشته و در پی کسب فیض است) و (دو) جهت متعدد به تعدد موجودات که برای این جهت، مقام ادباری و افاضی است (مقامی که بخاطر بی نیازی پشت نموده و تنها افاضه می کند). پس همانا برای هر موجودی از

^{۱۲۶} نجم/۴۲. ترجمه: و اینکه پایان [همه چیز] به سوی پروردگار توست.

موجودات، صورتی از مشیت است که از آن تعبیر می‌شود به «مشیت جزئی» و این مشیت ذات و حقیقت و کنه آن (موجود) است. ذاتی که بعد از کنار رفتن همه صفات و پیرایه‌ها و (امور) اعتباری باقی میماند و این مشیت کنه ذات و سر ارتباط (هر موجودی با مشیت کلی) است. آنگونه که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وقتی درباره عقل سخن می‌گوید: تلویحا درباره آن (مشیت کلی و جزئی) اشاره نموده است: همانا آن (عقل)، فرشته‌ای است و برای آن سرهایی است به عدد همه خلائق چه آنها که آفریده شده‌اند و چه آنها که آفریده تا روز قیامت آفریده خواهند شد و برای هر سری صورتی است و برای هر آدمی سری از سرهای عقل است... حدیث ادامه دارد^{۳۶۱}

«۱۶۴».

لذا عارف، زمانی که درب معرفت را بکوبد و بخواهد به سرپرده‌های قدس و حریم حرم انس صعود کند برایش راهی به صعود نمی‌ماند مگر از همان راهی که از آن فرود آمده است (و به دنیا گام نهاده است). و آن راه به کشف سُبُحات جلال (صفات سلبيه) و تجرد و منخل شدن از جهات اوصاف و حالات به شرط آن که منیت در او مضمحل شود. و همین مراد از سلب اشاره است در فرمایش حضرت (علی علیه‌السلام) آنجا که حقیقت را برای کمیل تشریح می‌کنند:

کشف سُبُحات جلال بدون اشاره^{۳۶۲} «۱۶۵».

و به همین مطلب اشاره نموده است شاعر:

بین من و بین تو انیت با من در ستیز است. به لطف انیتم را از این

بین بردار^{۱۲۷}.

لذا زمانی که ائیت مرتفع شد و هویت مضمحل گشت و باقی نماند جز مشیت جزئی‌ای که متصل به مشیت کلیه است بلکه (این مشیت جزئی) منتهی به مشیت کلیه شد و حتی تبدیل به آن شد البته نه تبدل حقیقی بلکه به معنای این که جز آن (مشیت کلی) باقی نماند زیرا جزئی زمانی که پرده‌های تشخیص را کناری زند و مجرد از تقید به خصوصیات شود، خودش کلی می‌شود نه از حیث این که مصداق کلی است بلکه خودش کلی است. آری در این زمان حق سبحان، برای او و به واسطه او و در او تجلی خواهد نمود آنگونه که مولای ما (امام) رضا (علیه‌السلام) می‌فرماید: بوسیله آن (ابزار حسی که خداوند در اختیار انسانها) تجلی نموده است صانع آن (ابزار) برای عقول^{۳۶۳} «۱۶۶».

شاعر سروده است:

زمانی که به نرمی، عاشقش نگاهش کند. و توان نداشته باشد، پس از لطف اوست. که چشمی به عاریه به عاشقش بدهد تا با آن بنگرد. پس نظاره گر او، چشم خود اوست^{۱۲۸}.

اما (در حدیث که آمده است) کتابت بآء بر هر چیزی، پس بخاطر این است که خورشید مشیت کلی بر هر چیزی اشراق دارد لذا بواسطه آن هر چیزی آشکار می‌شود و اگر آن نبود هیچ چیز ظاهر نمی‌گشت. (شاعر می‌گوید:)

^{۱۲۷} بینی و بینک (ائی) نیازعنی

فارفع بلطفک (ائی) من البین

^{۱۲۸} إذا رام عاشقها نظرة و لم یستطعها فمن لطفها

أعارتها طرفا رآها به فکان البصیر بها طرفها

هر زیبایی حسنش از زیبایی اوست. که عارت داده شده است برایش بلکه (او) حسن هر نمکینی است^{۱۲۹}.
و این کتابت، کتابتی تکوینی امکانی و یا کونی (هستی) است که بواسطه آن هر آنچه در قسمتی از امکان و یا هستی است آشکار شده است. و این کتابت، بهترین دلیل بر معنی مورد نظر (ما) ست (یعنی) مجرد نقشی که از نهایت مراتب وجود است بلکه این (کتابت) عین مکتوب و مکتوب فیه است. (عین نوشته است و عین چیزی که در آن نوشته است).

نکته دوم نقطه‌باز

امام علی (علیه السلام) در توصیفی از خود می‌فرماید: منم نقطه، منم خط، منم خط، منم نقطه، منم نقطه و خط^{۳۶۴} «۱۶۷».
در توضیح این حدیث، شیخ علی نمازی در سفینه البحار می‌گوید: قرآن مجموعه‌ای از نقطه و خط است و علی (علیه السلام) خود قرآن ناطق است^{۳۶۵}.
همچنین آقا مصطفی خمینی در تفسیر القرآن الکریم می‌گوید: این حدیث اشاره به قاعده‌ای دارد که در فلسفه توضیح داده شده است و آن قاعده وحدت در کثرت و کثرت در وحدت است. خط کثرتی است که از تجلیات نقطه حاصل می‌شود و نقطه همان خط است منتها در مرحله بساطت و وحدت. علی (علیه السلام) حافظ همه مراتب کثرت و وحدت است، نه دنیا او را از آخرت باز نمی‌دارد و نه آخرت او را از دنیا^{۳۶۶}. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۱۷).

کلمه سوم نقطه باء

بر خط وقتی نقطه را عرضه کردند، در پذیرش این آن خط شش قسم شد، این شش قسم به اعتبار پذیرش میزان نقطه و جایگاه این نقطه است (ب، ن، ت، ی، ث، پ). از این میان تنها باء یک نقطه پذیرفت و آن را زیر گام خود قرار داد و این مثالی است برای انسان کامل که از دنیا به کمی قانع است و آن کم را نیز به فخر بروز نمی دهد^{۳۶۷}.

کلمه چهارم نقطه باء

نقطه باء موجب تعیین باء می شود و بدون آن باء قابل درک نیست. و چون نبوت بدون ولایت ابتر است و محور ابلاغ رسالت، اعلان ولایت است^{۱۳۰} امام علی (علیه السلام) فرموده است: «انا النقطة تحت الباء»^{۳۶۸}.

^{۱۳۰} يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ. (مائده/۶۷)
ترجمه: ای پیغمبر صلی الله علیه و آله آنچه (درباره امیر المؤمنین علی علیه السلام) از جانب پروردگارت بسوی تو فرود آمده (بمردم) برسان، و اگر چنین نکردی (بآن ماند که) هیچ پیغامی از او را نرسانده ای.

اسم تحلیل ادبی «اسم»

در رابطه با تحلیل صرفی «اسم» و این که این کلمه از چه مشتق شده است و حروف اصلی آن چیست چهار نظریه وجود دارد:

نظریه اول (سمو)

مشهور علماء می گویند «اسم» از «سَمُو» گرفته شده است زیرا در جمع و مصغر اسم می گوئیم: اسماء و سُمَى چنانچه مشاهده می شود در حرف آخر این دو کلمه «ء» و «ی» است که هر دوی آنها مقلوب از واو می باشد.

بنابر این نظریه اسم جزء ده کلمه‌ای است^{۱۳۱} که بخاطر زیادی استعمال و کاربرد، حرف آخرها آنها حذف شده است و حرف نخستشان مبنی بر سکون گشته است و چون ابتداء به ساکن ثقیل است در ابتدای آنها همزه وصل آورده شده است، همزه‌ای که اگر در وسط کلام باشد دیگر نیازی به او نبوده و ساقط می شود منتها بیشتر در رسم الخط باقی می ماند.

^{۱۳۱} اسم و است و ابن و ابنه و ابنم، و اثنان، و اثنتان، و إمرأ، و امرأة، و أیمن

نظریه دوم (وسم)

«اسم» از «وسم» گرفته شده است و دلیل بر آن، مناسبت معنوی قوی است که بین «اسم» و «وسم» وجود دارد.

توضیح این که: «سمو» به معنای علو و رفعت است و «وسم» به معنای علامت می‌باشد. اگر اسم از «سمو» مشتق شده باشد، مناسبت معنایی که با «سمو» دارد این است که: مفهوم مسمی بعد از نامگذاری، از مرحله خفا و پنهانی به مرحله بروز و ظهور و ارتفاع می‌رسد، و یا به خاطر آنست که لفظ با نامگذاری، معنی پیدا می‌کند و از مهمل و بی معنی بودن در می‌آید و علو و ارتفاع می‌یابد.^{۳۶۹}

(بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۱۸).

ولی اگر اسم، از «وسم» اخذ شده باشد رابطه معنایی اسم با این ماده این گونه توضیح داده می‌شود که: اسم علامت و نشانه‌ای برای مسمی است. هر وقت اسم، شنیده می‌شود، مسمی در ذهن تصور می‌شود.

مشاهده می‌کنید که رابطه معنایی اسم با «وسم» قوی تر از رابطه آن با «سمو» می‌باشد.

در ضمن این نظریه را روایت نقل شده از امام رضا (علیه‌السلام) نیز تأیید می‌کند: کسی که می‌گوید: «بسم الله» یعنی علامت زدم خودم را به علامتی از علائم خداوند که آن عبودیت باشد.^{۳۷۰}

این نظریه هرچند از نظر رابطه معنایی اصل و فرع بهتر از نظریه نخست است ولی دو اشکال عمده دارد: اول این که اگر اسم از «وسم» گرفته شده باشد باید جمع آن، «اوسام» و مصغر آن «وُسَیم» باشد و حال آنکه این چنین نیست. و دوم این که کلماتی که محذوفه الفاء هستند در آخر خود «ة» می‌گیرند نه این که در ابتدایشان همزه بیاید. مانند: وصل = صلة. وعد = عده.

و در ضمن حدیث امام رضا (علیه‌السلام) هم می‌تواند نظر به اشتقاق معنوی «اسم»

داشته باشد نه اشتقاق لفظی آن. موارد مشابه آن نیز وجود دارد.

نظریه سوم (جامد)

«اسم» به معنای علامت است چنانچه در کتاب لغوی «اقرّب الموارد» نیز آمده است که: «اسم الشیء علامته» ولی مشتق از «وسم» نیست. این نظریه دو ادعا دارد:

الف) اسم به معنای علامت است: دلیل این مدعا تنوع معنای اسم است: مثلا اسم گاهی در مقابل فعل و حرف بکار می‌رود، و گاهی در معنای اعم از فعل و اسم و حرف استعمال می‌شود^{۱۳۲}. گاهی در مقابل کنیه و لقب بکار رفته و گاهی هم شامل کنیه و لقب می‌شود^{۱۳۳}.

زمانی می‌تواند اسم دارای این تنوع کاربردی باشد که به معنای علامت باشد. ب) اسم مشتق از چیزی نیست. زیرا اولاً دلیل و ضرورتی برای اشتقاق نیست. ثانياً اشتقاق اسم چه از سم و چه از سمو و این که اسم چگونه تبدیل به اسم شده است موجب معتقد شدن به قوانینی است که مثل بسیاری از قوانین علم صرف مبنای علمی نداشته و صرفاً ذوقی است و حتی می‌شود گفت بعضی از این قوانین بیشتر مضحک است تا نیکو و مستحسن^{۳۷۱}.

نظریه چهارم (سم)

«اسم» به صورت «سم^{۱۳۴}» نیز استعمال می‌شود بنابراین ممکن است در «بسم»

^{۱۳۲} عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا. بقره / ۳۱

^{۱۳۳} وَلَا تَنَابَرُوا بِالْألقَابِ بِسْمِ الْأِسْمِ الْفُسُوقِ. حجرات / ۱۱

^{۱۳۴} لازم به توضیح است که «اسم» چهار لغت معروف دیگر نیز دارد و تمامی آنها در شعر زیر خلاصه شده است:

اسم بفتح أول و الكسر مع همزة و حذفها و القصر

نیز از همین لغت استفاده شده باشد و اصلا همزه‌ای نباشد که در رابطه با علت حذفش بحث شود^{۳۷۲}.

دلیلی بر این نظریه اقامه نشده است لذا ارزش آن تنها در حد یک فرضیه است.

نظریه پنجم (ثما)

«اسم» ریشه غیر عربی دارد. با این توضیح که واژه «شما» از زبان عبرانی و یا سریانی و یا آرامی وارد زبان عربی شده است و طبیعتاً مجبور شده است تا تغییراتی را به پذیرد تا کلمه‌ای عربی گردد، این تغییرات از «شما»، «اسم» ساخته است. آنگاه از «اسم» دیگر مشتقات آن، اخذ شده‌اند^{۳۷۳}.

مؤلف: مشابهت لفظی یک واژه در زبان عربی با دیگر زبانها، دلیل بر این نمی‌شود که این واژه از زبان دیگری وارد ادبیات عرب شده باشد. چرا برعکس نباشد؟! زبان عربی ریشه زبانهای سریانی، عبرانی و آرامی است. همه این زبانها از زبان عربی انشعاب پیدا نموده‌اند. حتی این فرضیه به طور جدی مطرح است که واضع لغت عرب، خداوند متعال می‌باشد، و خداوند با این زبان با ملائک سخن گفته است و حتی ملائک نیز با همین زبان با یکدیگر سخن می‌گویند.

(أسم، اسم، سَم، سِم، سُمی) تفسیر الصراط المستقیم، ج ۳، ص: ۱۵۹. اما لغات غیر معروف «اسم» تا هجده لغت شمارش شده است. (روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص: ۵۵)

الله

علت انتخاب «الله» در بسمه

کفتاری از تفسیر نمونه: ۳۷۴

ما در همه جا بسم الله می‌گوییم چرا نمی‌گوییم بسم الخالق یا بسم الرازق و مانند آن؟! نکته این است که الله جامعترین نامهای خدا است و همه صفات او را یک جا بازگو می‌کند، اما نامهای دیگر اشاره به بخشی از کمالات او است، مانند خالقیت و رحمت او و مانند آن^{۳۷۵}.

بررسی نامهای خدا که در قرآن مجید و یا سایر منابع اسلامی آمده نشان می‌دهد که هر کدام از آن یک بخش خاص از صفات خدا را منعکس می‌سازد، تنها نامی که اشاره به تمام صفات و کمالات الهی، یا به تعبیر دیگر جامع صفات جلال و جمال است همان الله می‌باشد. به همین دلیل اسماء دیگر خداوند غالباً به عنوان صفت برای کلمه

اللَّهِ گفته می‌شود به عنوان نمونه: غفور و رحیم که به جنبه آمرزش خداوند اشاره می‌کند (فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ^{۳۷۶})، سمیع اشاره به آگاهی او از مسموعات، و علیم اشاره به آگاهی او از همه چیز است (فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ^{۳۷۷})، بصیر، علم او را به همه دیدنیها بازگو می‌کند (وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ^{۳۷۸})، رزاق، به جنبه روزی دادن او به همه موجودات اشاره می‌کند و ذو القوه به قدرت او، و متین به استواری افعال و برنامه‌های او (إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ^{۳۷۹})، و بالاخره خالق و بارء اشاره به آفرینش او و مصور حاکی از صورتگریش می‌باشد (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى^{۳۸۰}).

آری تنها الله است که جامعترین نام خدا می‌باشد، لذا ملاحظه می‌کنیم در یک آیه بسیاری از این اسماء، وصف الله قرار می‌گیرند هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ^{۳۸۱}: او است الله که معبودی جز وی نیست، او است حاکم مطلق، منزله از ناپاکیها، از هر گونه ظلم و بیدادگری، ایمنی بخش، نگاهبان همه چیز، توانا و شکست ناپذیر، قاهر بر همه موجودات و با عظمت.

یکی از شواهد روشن جامعیت این نام آنست که ابراز ایمان و توحید تنها با جمله لا اله الا الله می‌توان کرد، و جمله لا اله الا العلیم، الا الخالق، الا الرزاق و مانند آن به تنهایی دلیل بر توحید و اسلام نیست، و نیز به همین جهت است که در مذاهب دیگر هنگامی که می‌خواهند به معبود مسلمین اشاره کنند الله را ذکر می‌کنند، زیرا توصیف خداوند به الله مخصوص مسلمانان است.

از برای خداوند اسمهای بسیار است چنانچه میفرماید قُلْ اِدْعُوا اللّٰهَ اَوْ اِدْعُوا الرَّحْمٰنَ اَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْاَسْمَاءُ الْحُسْنٰی^{۳۸۳}» (بگو الله را بخوانید یا رحمن را بخوانید، هر کدام را بخوانید، برای خدا است اسمهای نیکو) و در بعض اخبار هزار و یک اسم و در برخی دیگر سیصد و شصت اسم برای خدا ذکر شده و در قرآن مجید هفتاد اسم مذکور است، و همه اسماء الهیّه از سه قسم بیرون نیست:

قسمت اول اسماء صفات است که دلالت بر وجود صفت کمالی یا سلب نقصی دارد مانند علیم و قدیر «که اسماء ذات اضافه اش گویند» و حیّ و علیّ و قدیم «که اسماء غیر ذات اضافه اش نامند» و مانند سبّوح و قدّوس که دلالت بر تنزیه باری از صفات عیب و نقص دارد و این صفات، صفات ذاتیه و عین ذات است نه زائد بر ذات چنانچه اشاعره توهّم کرده‌اند و تحقیق آن ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی قسمت دوم اسماء افعال است که بر صدور فعلی از خداوند دلالت دارد مانند رحمن و رحیم و خالق و رازق و امثال اینها و باعتبار دیگر صفاتی که بر ثبوت کمالی در خداوند دلالت دارد صفات کمالیه و صفاتی که بر سلب عیب و نقص دلالت دارد صفات جلالیه و صفاتی که بر صدور فعلی دالّ است صفات جمالیّه نامند قسمت سوّم اسماء ذات است و آنها سه اسم است:

«هو» که بر مقام غیب الغیوبی ذات دلالت دارد که محال است ممکن بآن پی برد «حق» که بر وجوب وجود دلالت دارد یعنی ذاتش واجب الوجود و وجود صرف و صرف وجود است و فرض عدم بر او محال است «الله» که علم است برای ذاتی که مستجمع جمیع کمالات و

منزه از همه عیوب و نواقص باشد و لذا این اسم مختص بذات مقدس اوست زیرا غیر او نه جامع جمیع کمالات است و نه منزه از همه عیوب و نواقص است و از اینجهت این اسم دلالت بر جمیع اسماء الهی دارد و اسماء حق توقیفی است یعنی باید از طریق شرع رسیده باشد تا بتوان بر خداوند اطلاق نمود و اطلاق نامی بر خداوند هرچند دلالت بر کمال یا سلب نقصی داشته باشد بدون ورود از شرع جایز نیست مانند اطلاق علّت یا علّت العلل که در لسان حکما است^{۱۳۵} و یا اطلاق عاشق و معشوق که در لسان عرفاء است^{۱۳۶}.

«الله» اسم اعظم

«الله» در کنار دو اسم دیگر (الحق و هو^{۳۸۴}) تنها اسمهایی است که حکایت از ذات خداوند می‌کند و حال آن که دیگر اسمها یا صفات ذات خداوند را روشن می‌سازد (علیم) و یا صفات فعل او را (رازق).
«الله» نامی است برای ذاتی که جامع همه صفات جلال (صفات سلبيه) و جمال (صفات ثبوتیه) است بنابراین باید در میان دیگر اسماء خداوند از گستره بیشتر در نتیجه از عظمتی افزونتر برخوردار باشد لذا گفته شده است که «الله» اسم اعظم خداوند است.
برای مطالعه بیشتر به فصل چهارم کتاب مراجعه فرمایید.

^{۱۳۵} زیرا علت تأثرش در معلول ذاتیست و اختیاری نیست و خداوند فاعل مختار است بلکه اطلاق قدرت هم بر علت نمیشود چون علت قدرت بر ترک ندارد و انفکاک محال است بین علت و معلول

^{۱۳۶} زیرا عشق نوعی از جنونست و مخالف عقل است و لذا در دعاء کمیل است (و اجعلنی بحبک متیما) نه عاشقا

تحلیل ادبی «الله»

همانگونه که عقلها از کنه جمال خداوند عاجز است و اندیشه‌ها جز در مورد آیات او نمی‌تواند تفکر کند لفظ «الله» نیز این چنین وضعیتی پیدا نموده است انگار که تحیر معنایی «الله» بر لفظ آن نیز تابیده است. اختلافات زیادی درباره لفظ جلاله وجود داد: آیا «الله» لفظی عربی است یا سریانی و یا عبرانی است؟ اگر عربی است اسم است یا صفت؟ در هر صورت مشتق است یا جامد؟ اگر مشتق است از چه مشتق شده است؟ آیا «الله» علم است یا اسم جنس است؟ چهار قول اساسی درباره لفظ جلاله وجود دارد:

آیا «الله» کلمه عجمی است؟

بعضی گفته‌اند: «الله» سریانی و یا عبرانی است و وارد زبان عربی شده لذا معرب

گشته است. به این صورت که در اصل «لاها»^{۱۳۷} بوده است و بعد از ورود به زبان عربی الف آخرش افتاده و «ال» بر آن داخل شده است.

این نظریه مردود است زیرا دلیلی بر آن اقامه نشده است. و از طرفی در بعضی از روایات تصریح به مشتق بودن «الله» و ماده اشتقاقی آن شده است و مشتق بودن از مختصات کلمات عربی است^{۳۸۵}.

تنها چیزی که می‌توان در باره غیر عربی بودن لفظ «الله» گفت این است که: شاید «الله لفظ تکامل یافته الفاظ مشابه در دیگر زبانهای غیر عربی باشد الفاظی مثل: اللاتو و اللت و هاللت در آثار قدیمی بابلی و نبطی و ثمودی و تدمری و لحيانی. زیرا این زبانها و عربی فصیح زمان وحی، همه از یک ریشه‌اند. لذا در آثار قدیمی عربی کلمه «ایل» به معنای معبود بکار می‌رفته است و تا دو بیست سال قبل از بعثت این کلمه برای بعضی بتها در شهرهای یمن و عراق و شام بکار می‌رفته است. و به همین خاطر با انضمام کلمات دیگر به «ایل» از آن برای نام گذاری استفاده می‌کردند.

در هر صورت لفظ «الله» در زبان عربی فصیح قبل از اسلام برای موجودی قوی و مدبر بکار می‌رفته است موجودی که باید به آنها اعتقاد داشت و آن را عبادت نمود و اگر بتی هم پرستیده می‌شود برای تقرب به این موجود بوده است^{۳۸۶}.

آیا لفظ «الله» علم مرتجل است؟

قول دوم: «الله» اسم عربی است، علم غیر مشتق بلکه مرتجل است. یعنی هنگام نامگذاری هیچ نظری به ماده اشتقاقی آن نشده است لذا معنی «الله» ذات خداوند

^{۱۳۷} در آخر کلمات سریانی غالباً الف وجود دارد مثل این که به «روح، و مسیح و ابن و قدس» می‌گویند: «روحا، مسیحا، ابنا و قدسا» لذا وقتی «لاها» به عربی راه یافته است الف آخر آن حذف شده است. (الکشف و البیان عن تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۹۶)

است بدون این که توجهی به معنی «اله» شده باشد.

بررسی دلایل علمیت ارحم الراحمین

اولاً: اگر «الله» علم مرتجل نباشد و ماده اشتقاقی آن مد نظر باشد باید معنای عام داشته باشد و شریک پذیر خواهد شد و دیگر نمی‌تواند مفید توحید باشد زیرا اگر مشتق باشد، مشتق از «اله» به معنای «عبد» است و آنوقت «الله» به معنای معبود خواهد بود و در این صورت اگر بتواند لا اله الا المعبود مفید توحید باشد لا اله الا الله نیز می‌تواند!

پاسخ: اولاً علمیت «الله» منافات با وصفیت اولیه آن ندارد. یعنی این که می‌تواند لفظ «الله» وصف باشد منتها از وصفیت منتقل شده باشد به علمیت برای ذات ربوبی مانند «حسن» که صفت است ولی منتقل به علمیت شده است.

ثانیاً: چه اشکال دارد «الله» معنای کلی داشته باشد ولی عقلاً بیش از یک مصداق نداشته باشد. وحدت مصداق با کلیت مفهوم منافاتی ندارد.

قرآن می‌فرماید: هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا. مریم / ۶۵. ترجمه: آیا برای او همنامی می‌یابی؟ این آیه نفی همنامی برای خداوند می‌کند. یقیناً منظور از نام، صفت نیست زیرا صفات خداوند برای دیگران نیز استعمال می‌شود. پس منظور از نام اسم خاص خداوند است که «الله» باشد.

پاسخ: معنای آیه با توجه به صدر آن «رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ»^{۱۳۸} این است که خداوند در ربوبیت کبری و رحمت و اسعه خویش سَمِيٌّ و نظیر ندارد. زیرا برای متشابهین گفته می‌شود هر کدام از آنها «سَمِيٌّ» دیگری است.

^{۱۳۸} پروردگار آسمانها و زمین و آنچه بین ایندوست پس او را عبادت کنید و بر عبادتش صبور باشید.

ثالثاً: با «الله» نمی‌توان خداوند را توصیف نمود ولی دیگر اسماء را می‌توان نعت خداوند قرار داد. لذا در آیه *إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ، اللَّهُ ۱۳۹*، «الله» عطف بیان از «العزیز» است نه این که نعت آن باشد.

پاسخ: صفات غالبه (صفاتی که هرچند مفهوم کلی دارند ولی بیشتر تداعی مصداق خاصی را می‌کنند) در بسیاری از احکام مثل اعلام هستند. لذا با این دلیل «الله» منحصر علم نمی‌تواند باشد بلکه ممکن است وصف غالب باشد.

رابعاً: خداوند توسط صفات زیادی توصیف می‌شود. ضرورت دارد که این صفات اسم خاصی را توصیف نمایند. این اسم باید از نظر وسعت و شمول اخص و یا مساوی با صفت باشد. در میان اسماء حسناء خداوند تنها «الله» است که دارای این خصوصیت است که بتواند مساوی و یا اخص از همه اوصاف خداوند باشد.

پاسخ: بسیاری از صفات خداوند دقیقاً ذات خداوند را توصیف می‌کند نه اسم ذات را.

خامساً: هر چیزی که ذهنها متوجه آن می‌شود و نیاز است که از آن به لفظی تعبیر شود، نیازمند نام گذاری است. حال چگونه است که خداوند خود را از این قانون استثناء نموده باشد؟!.

پاسخ: صفات غالب نیز می‌توانند نقش اعلام را ایفاء نمایند.

آیا «الله» وصف است؟

قول سوم: «الله» علم مشتق غالب است. یعنی این که ماده اشتقاقی در علم شدن «الله» برای ذات ربوبی دخیل بوده است. بدون مناسبت و به صورت ارتجالی و

^{۱۳۹} ابراهیم / ۱ و ۲. *كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ. اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ....*

اتفاقی این نام علم برای ذات خداوند قرار داده نشده است. قول چهارم: «الله» صفت مشتق غالب است. یعنی این که «الله» علم نیست و صفت است ولی زمانی که «الله» خوانده و یا نوشته می شود جز یک مصداق که همان ذات خداوند باشد تداعی نمی کند.

بررسی دلایل و صفت «الله»

۱) اگر «الله» علم باشد آیه ذیل معنای صحیحی نخواهد داشت: وَ هُوَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ فِي الْأَرْضِ^{۳۸۷}، زیرا اگر «الله» علم باشد نمی توان آن را مقید به ظرف نمود. علم، همیشه علم برای ذات است و مقید به زمان و مکانی خاصی نیست.

پاسخ: گاهی از علم معنای وصفی آن اراده می شود و آنوقت مقید به مکان خواهد شد. مانند: فلانی در شهر حاتم است یعنی فلانی بخشنده است.

۲) ضرورت نامگذاری در رابطه با اموری است که با حس درک شده و با وهم و تخیل تصویر پیدا نموده و با عقل چهار چوب پیدا کند و ذات ربوبی از این امور میرا است لذا نمی توان برای او اسم خاصی را متصور بود. لذا به خداوند تنها توسط صفات جمال و کمال اشاره می شود.

پاسخ: در نامگذاری هر چیزی هیچ گاه کنه ذات آن شیء مد نظر نیست تنها به مناسبت و یا بدون مناسبت نامی انتخاب می شود تا با آن نام آن شیء مورد اشاره قرار گیرد. بنابراین انتخاب نام برای خداوند تنها بخاطر رفع نیاز مخلوق است نه این که راهی برای درک کنه ذات خداوند باشد.

۳) زمانی ما نیاز به نامگذاری داریم که بخواهیم چیزی را از هم نوع و یا از هم جنسش مجزا نماییم. خداوند با هیچ چیز مشارکت ندارد تا نیاز به تمیزش از دیگری توسط نامگذاری باشد.

پاسخ: قبلاً گفته شد که اسم گذاری برای تمیز ذات نیست بلکه تنها برای رفع نیاز مخلوقین به اشاره به ذات ربوبی است.

۴) اسم، قیدی است که با آن یک ذات مقید می‌شود به این معنا که یک ذات تنها این اسم را دارد و دیگر اسماء مال این ذات نیست. ذات ربوبی از هر گونه قیدی مبرا است.

پاسخ: با این دلیل نباید خداوند هیچ اسمی داشته باشد و اسماء حسنائی که خداوند برای خود برشمرده است نیز موجب مقید شدن او می‌باشد!! به این دعا توجه کنید: **اللَّهُمَّ... أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ وَأَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ أَوْ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ**^{۱۴۰}.

قول حق در علمت «الله»

«الله» اسم علم مشتق برای ذات ربوبی است و ادله‌ای که علم بودن را نفی می‌کرد و یا مشتق بودن آن را زیر سؤال می‌برد ادله بی‌اساسی است خصوصاً وقتی ثابت شود که خداوند نام «الله» را برای خود برگزیده است. و این نام را در کنار نامهای دیگر به حضرت آدم آموخته است.

^{۱۴۰} إقبال الأعمال/۴۱۳. ترجمه: خداوند از تو درخواست می‌کند بواسطه هر اسمی که برای خودت نهاده‌ای و آن را در کتابت فروفرستادی و یا آن را به یکی از مخلوقات آموخته‌ای و یا آن را در علم غیب، نزد خود باقی گذاشته‌ای.

مبدأ اشتقاق «الله»

درباره مبدأ اشتقاق هشت احتمال وجود دارد:

۱. مشتق از «لاه یلیه» به معنای «ارتفع» لذا به خورشید می گویند: الالهة.
 ۲. مشتق از «لاه یلوه» به معنای احتجب و استتر (پشت پرده قرار گرفت).
 - ۳ - ۶. مشتق از «أله» به معنای فزع، تحیر، عبد^{۱۴۱} و سکن.
 ۷. مشتق از «وله» یعنی طرب (به هیجان آمد). براساس این قول واو تبدیل به همزه شده است.
- تناسب معنایی «الله» با مواد اشتقاقی آن به ترتیب چهار معنای فوق از این قرار است:
- لاه به معنای ارتفع: خداوند دارای شأنی رفیع تر از آن است که مخلوقات بتوانند او را درک کنند.

^{۱۴۱} «اللوات» یکی از بتهای معروف عرب جاهلی است که همراه «منساء» به عنوان دو دختر «عزی» مورد پرستش بودند. لذا «اللوات» را مؤنث «الله» می دانند. این دلیلی است بر این که ماده اشتقاقی «الله» «اله» به معنی عبد است.

لاه به معنای احتجب: ذات خداوند در حجاب و پرده‌ای قرار دارد که کسی نمی‌تواند به کنه او پی ببرد.

أله به معنای فزع: مخلوقات هنگام اوج بیچارگی تنها نزد خداوند فزع و تضرع می‌کنند.

أله به معنای تحیر: انسانها نسبت به درک کنه او متحیر هستند.

أله به معنای عبد: مردمان او را با خضوع عبادت می‌کنند.

أله به معنای سکن: قلبهای انسانها با یاد او آرامش می‌یابد.

وله به معنای طرب: زیبایی خداوند، همه مخلوقات را به هیجان می‌آورد.

۸. مشتق از «ه» ضمیر غائب. به این دلیل که کسی از خداوند درک کاملی ندارد لذا تنها باید با ضمیر به آن اشاره نمود. آنگاه لام ملکیت در ابتدای آن داخل شده است «له» زیرا سلطنتش بر همه چیز برای همه کس آشکار است. و بعد «ال» در ابتدای آن داخل شده است تا ذات ربوبی به این وسیله تعظیم شود.

گفتاری از «تفسیر القرآن الکریم» (مبدأ اشتقاق الله از مظهر روایات) ۲۸۸

شیخ صدوق به سند خودش از حسن بن علی بن محمد (علیهم السلام) در حدیثی طولانی از امیرمؤمنان (علیه السلام) نقل می‌کند که مردی به ایشان گفت: چیست تفسیر الله؟ حضرت فرمود: الله بزرگترین اسم خداوند است. اسمی است که سزاوار نیست غیر خداوند به آن نامیده شود. هرگز هیچ مخلوقی به آن نامیده نمی‌شود. الله، کسی است که مردمان هنگام نیاز و مشکلات و ناامیدی از مخلوق سوی او می‌آیند، هنگامی که وسیله‌ها از کار افتاده باشد. علت این مسئله این است که هرکسی که به او رییس می‌گویند و بزرگش میدارند بالاخره خواسته‌هایی را او نمی‌تواند برآورده کند، هرچند بسیار

ثروتمند و پر تمطراق باشد و خواسته‌های زیادی نزدش مطرح باشد. و از طرفی خود این فرد نیز دارای خواسته‌هایی است که توان برآوردن آنها را ندارد. لذا هنگام ناچاری و نیاز سوی خداوند می‌آید هرچند وقتی کارش (با خداوند) تمام شد به همان شرک (سابقش) برمی‌گردد.

و شبیه به همین مضمون در معنای «الله» وارد شده است: الله معبودی است که خلائق حیران اویند و نزد او شکوه و تضرع می‌کنند^{۳۸۹} «۱۶۸».

از امام باقر (علیه‌السلام) است که: الله معنایش معبودی است که مردم از درک ماهیت او حیرانند^{۳۹۰} «۱۶۹».

و از جمله روایاتی که در کتاب توحید در تفسیر الاله آمده است این روایت است: او کسی است که مردم متحیر از درک ماهیت و کیفیت او به حس و وهم هستند زیرا که او بوجود آورنده اوهام و آفریننده حواس می‌باشد^{۳۹۱} «۱۷۰».

مرحوم صدوق در کتاب توحید از هشام بن حکم نقل میکند که هشام می‌گوید: از امام (علیه‌السلام) پیرامون نامهای خدا و مبدأ اشتقاق این نامها (یعنی اصلی که این نام از آن گرفته شده) سؤال کردم، و گفتم آیا الله از چه چیز مشتق است؟. امام (علیه‌السلام) فرمود: ای هشام! از اله (که به معنی تحیر است) گرفته شده و اله مفهومش این است که مالوهی داشته باشد (کسی که حیران و سرگردان در شناخت عمق ذات او است).

و در حدیثی دیگر در تفسیر الله آمده است که: برای الله معنای ربوبیت بوده است آن زمان که ربوبی نبوده است و برای او الهویت

بوده است زمانی که متحیری وجود نداشته است (یعنی قبل از خلقت عالم خداوند به این صفات متصف بوده است)^{۳۹۲} «۱۷۱».

انسان هوشمند وقتی این جملات را مطالعه می‌کند به نکاتی پی می‌برد:

(۱) لفظ «الله» مشتقل از «أله» است بنابراین دیگر احتمالات کنار می‌رود.

(۲) «الله» وضع شده است برای مفهوم کلی که تنها یک مصداق دارد و آن خالق آسمانها و زمین است.

(۳) الوهیت از صفات ذاتی خداوند است زیرا او الاله (و مورد تحیر) بوده است قبل آفرینش خلق متحیر.

(۴) «الله» مشتق از «أله» به معنای تحیر است تا مناسب با این حقیقت باشد که خداوند ذاتی است که عقول در باره او متحیر هستند و به همین مطلب اشاره دارد آنچه در دعا آمده است از امام علی بن الحسین (علیه السلام): رب زدنی فیک تحیرا. پروردگارا در رابطه با خودت تحیرم را بیافزا!

احادیث اهل البیت (علیهم السلام) تحیر بشر را نسبت به ذات ربوبی با تعبیر مختلفی توضیح داده‌اند:

♦ ای کسی که جز او نمی‌داند: چیست او و چگونه است و کجاست و دارای چه وضعیتی است^{۳۹۳} «۱۷۲».

♦ خداوند شیء است ولی نه مثل دیگر اشیاء^{۳۹۴} «۱۷۳»

♦ از عظمت خداوند هرچه می‌خواهید بگویید ولی از ذات او سخن نگوئید زیرا هرچه از ذات او بگویید، او عظیم تر از آن است^{۳۹۵} «۱۷۴».

♦ خداوند می‌فرماید: «همانا بسوی پروردگارت منتها است» بنابراین وقتی

سخن به خداوند رسید دست نگه دارید^{۳۹۶} «۱۷۵».

نحوه اشتقاق «الله»

علماء صرف، توضیح قابل قبولی برای این که چگونه الله از مواد فوق شکل یافته است ارائه نمی دهند. توضیحات ارائه شده بیشتر ذوقی و حدسی است (مثل توضیحاتی که در اعلال کلمات معتل داده شده است).

شاید نحوه اشتقاق «الله» از «لاه» کمی قابل قبول باشد در صورتی که «لاه» مصدر باشد و «ال» در ابتدای آن داخل شده باشد ولی در این که این «ال» چه معنایی دارد باز مورد اختلاف است. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۱۹).

لذا به نظر می رسد اشتقاق «الله» از این مواد به نحو اشتقاق صغیر، نباشد بلکه لفظ «الله» ارتباط معنوی با این مواد دارد. یعنی این که واضح لفظ «الله» تنها توجه به یک یا چند ماده از مواد فوق داشته است ولی این لفظ را به همین شکل از پیش خود ساخته و برای ذات ربوبی قرار داده است بدون این که مراحل صرفی و اشتقاقی خاصی را پیموده باشد^{۳۹۷}. بر این اساس مباحثی همچون جایگاه «ال» و یا نحوه حذف همزه «الاه» و یا علت مکتوب نشدن الف «الله» مباحث بی موردی می باشد.

خصائص لفظ جلاله

لفظ جلاله از خواص منحصر به فردی برخوردار است.

۱. لفظ «الله» در میان دیگر کلمات خوش تلفظ ترین آنهاست و در تکرار آن گوارایی وجود دارد که منحصر به فرد است. وقتی لفظ «الله» این چنین باشد ببینید معنای آن چقدر مبهوت کننده است؟!^{۳۹۸}
۲. هر یک از حروف «الله» که حذف شود دارای معنای متفاوت و در عین حال متناسب به ذات ربوبی می باشد: لله، اله، لاه، له، ه و آه (حرف و آخر. آه یکی از نامهای خداوند است^{۳۹۹})^{۴۰۰} «۱۷۶»
۳. همزه «الله» در صورتی که حرف ندا بر آن داخل شود، همزه قطع خواهد بود لذا تلفظ می شود ولی اگر حرف جار بر آن داخل شود همزه وصل خواهد شد. همزه هیچ کلمه ای دو حالت وصل و قطع را نمی پذیرد.
۴. زمانی که «یا» به عنوان حرف ندا بر اسم معرفه داخل شود بین منادی و حرف ندا، ایها (برای مذکر) یا ایتها (برای مؤنث) فاصله می اندازد مانند: یا ایها الرجل. یا ایتها المرأة. ولی اگر «الله» منادی قرار گیرد از این قانون پیروی نمی کند. (یا الله).
۵. در صورتی که «الله» منادی قرار گیرد، جائز است حرف ندا را حذف نمود و بجای آن میم مشدد در آخر آن آورد (اللهم). این تعویض اختصاص به لفظ «الله» دارد.
۶. تاء قسم اختصاص به لفظ «الله» دارد ولی دیگر حروف قسم برای دیگر اسمها بکار می رود. مانند: و الشمس و ضحیها، بک یا الله. همچنین دو کلمه «ایم و ایمن» با اضافه شدنشان به «الله» معنای قسم می دهند^{۴۰۱}.

بسم الله الرحمن الرحيم / ۲۴۹

۷. لفظ جلاله بعد از حرف واو^{۱۴۲} بیشترین تکرار را در قرآن دارد. این لفظ ۲۸۱۶ بار در ۱۹۳۷ آیه تکرار شده است: الله (۵۹۲)، الله (۹۷۲)، الله (۹۴۱)، اللهم (۵)، بالله (۱۴۰)، تالله (۹)، فالله (۶)، فله (۶)، لله (۱۴۳)، آله (۲).

۸. رسم الخط عربی اقتضاء می‌کند که الف لفظ جلاله نوشته شود (اللاه) ولی در هیچ نوشته‌ای این الف مکتوب نشده است. شاید این خصوصیت دلیلی باشد بر این که لفظ جلاله از هیچ کلمه مشتق نشده است^{۴۰۲}.

۹. زمانی که لام جار بر لفظ جلاله داخل می‌شود همزه و لام با هم حذف می‌شود (الله) و حال آن که قاعده اقتضاء می‌کند که تنها همزه حذف شود. مانند: للرحمن^{۴۰۳}.

۱۰. زمانی که «ال» بر کلماتی که ابتدای آنها لام است داخل می‌شود، تنها یکی از دو لام نوشته می‌شود مانند: الذین و الیل. ولی در لفظ جلاله هر دو لام نوشته می‌شود و یک لام به صورت مشدد خوانده می‌شود.

۱۱. لفظ جلاله دارای پنج حرف است و پنج در علم اعداد دلالت بر نهایت و تمامیت چیزی می‌کند لذا شکل آن به صورت دایره است و در تمام مضربهای خود همچنان این دایره (یعنی عدد پنج) تکرار می‌شود^{۱۴۳}. و از طرفی بسیاری از موضوعات مهم در عدد پنج خلاصه شده است. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۲۰).

۱۲. از امام صادق (علیه‌السلام) روایت است که: الله اسمی کامل است زیرا دارای چهار حرف است: الف و آن عمود توحید است، لام اول و آن لوح فهم است، لام دوم و آن لوح نبوت است. هاء و آن نهایت در اشاره است^{۴۰۴}.

^{۱۴۲} این حرف ۹۵۹۱ در قرآن تکرار شده است. اگر دیگر اسماء خداوند و همچنین ضمائری که به خداوند برگشت دارد را نیز در نشر بگیریم تکرار نام خداوند از حرف «و» نیز بیشتر است.
 $۵ \times ۵ = ۲۵$ ، $۲۵ \times ۵ = ۱۲۵$ ، $۱۲۵ \times ۵ = ۶۲۵$ (۱۴۳).

رحمن

آیا رحمن اسم است یا وصف؟

در قرآن با «الرحمن» برخورد اسمی شده است نه وصفی درست مثل «الله» و در همه مواردی که در قرآن آمده است و با «الله همراهی نکرده باشد»^{۱۴۴}، می‌توان «الله» را بجای آن گذاشت بدون این که معنا تغییر کند مانند: «إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا»^{۱۴۵}. «إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمُ آيَاتُ الرَّحْمَنِ»^{۱۴۶}. لذا قرآن از «الرحمن» به عنوان نامی همطراز «الله» یاد می‌کند به این آیه توجه کنید: قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ^{۱۴۷}. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۹).

زنی به نام مسیلمه در صدر اسلام ادعای پیامبری کرده بود و نام خود را «رحمان الیمامه» گذاشته بود. خود این نامگذاری دلالت بر این می‌کند که «رحمن» در عرف مردم آن روزگاران نیز مختص به خداوند بوده است و الا مسیلمه برای اثبات برتری خود بر دیگران نامی دیگر را برای خود برمی‌گزید^{۴۰۵}.

^{۱۴۴} «الرحمن» ۱۱۵ بار با «الله» همراهی نموده است، ۱۱۴ بار آن در بسمله و یک بار در آیه: «او ادعوا الرحمن»

^{۱۴۵} مریم/۲۶. ترجمه: من برای رحمن روزه اس را نذر نموده ام.

^{۱۴۶} مریم: ۵۸. ترجمه: زمانی که برای آنها آیات رحمن تلاوت می‌شود.

^{۱۴۷} اسراء/ ۱۰. ترجمه: (به کفار) بگو: «الله» را بخوانید یا «الرحمن» را بخوانید.

چون «الرحمن» به عنوان اسم در قرآن آمده است در بسیاری از موارد استعمال آن، جایگاه رحمت نیست بلکه مثل «الله» موارد استعمال گوناگون دارد. ولی رحیم در تمام ۱۲۷ موردی که در قرآن آمده است جایگاه وصفی داشته است. و تنها رحمت خداوند را توصیف می‌کند. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۱۰ و ۱۱).

بر اساس آنچه گفته شد «الرحمن» در بسمله وصف «الله» نبوده بلکه بدل از «الله» است. لذا «الرحیم» در بسمله چون توصیف کننده «الله» و «الرحمن» است مؤخر از ایندو واقع شده است. و «الله» نیز چون نامی مشهور تر از «الرحمن» است مقدم بر «الرحمن» آمده است.

آیا رحمن نام غیر عربی است؟

یکی از مباحث جنجالی در کتب تفسیر این است که «الرحمن» ریشه در کدام زبان دارد. البته این بحث در باره «اسم» و «الله» نیز وجود دارد که در جای خودش به آن پرداخته شده است.

گفتاری از کتاب «قاموس قرآن»^{۴۰۶}

رحمن مثل الله از نامهای خداست و وصف نیست و از رحمت مشتق نمی‌باشد و عربی نیست بلکه دخیل است. و در غیر لغت عربی بمعنی الله و خدا و «گاد» انگلیسی میباشد.

طریحی در مجمع البحرین ماده رهم سخنی از حضرت نوح نقل کرده که وقت نشستن کشتی گفت «رهمان اتقن» و گوید: معنایش آنست پروردگارا احسان کن.

این جمله میرساند که رهمان در لغت نوح همان رحمن عربی است و بمعنی الله میباشد. طبرسی رحمه الله گوید: از ثعلب حکایت شده که رحمن عربی نیست و از لغات دیگر است و با آیه «قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ» که کفار مکه آنرا انکار میکردند استدلال کرده ولی

طبرسی آنرا قبول نمی‌کند و میگوید: این لفظ در نزد عرب مشهور و در اشعار آنها موجود است^{۱۴۸}.

ابن کثیر از ابن انباری از مبرّد نقل میکند که رحمن عبرانی است و عربی نیست و از زجاج از احمد بن یحیی نقل کرده که رحیم عربی و رحمن عبرانی است لذا میان آندو در (بسمله) جمع شده است.

حبیب الله نوبخت در کتاب دیوان دین ص ۱۰۳ از کتاب المزهرو و اتقان سیوطی نقل نموده که رحمن عبری و معربّ رخصان است و در ص ۱۲۹ میگوید: کلمه رحمن چنانکه در کتاب المزهرو آمده و نیز در ضمن معربات ابن نقیب، لغتی است معربّ و عبری و نظیر رخصان. آیه ۶۰ سوره فرقان نیز مؤید و یا دلیل این مطلب است «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَ زَادَهُمْ نُفُورًا^{۱۴۹}» کلمه «وَ مَا الرَّحْمَنُ» اگر از روی عناد نباشد میرساند که آنها از رحمن بی اطلاع بودند و نمی‌دانستند که رحمن از نامهای خداست در مجمع از زجاج نقل میکند: که رحمن نامی از نامهای خداوند است و در کتب قبلی ذکر شده و (عرب) آنرا از نامهای خدا نمی‌دانستند بآنها گفته شد که رحمن از نامهای خداست.

در جریان صلح حدیبیه نقل شده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بعلی علیه السّلام فرمود:

بنویس بسم الله الرحمن الرحيم. سهیل بن عمرو و مشرکان گفتند: ما

^{۱۴۸} شنفری گفته الا ضربت تلك الفتاة هجينها الا قضب الرحمن ربي يمينا. و سلامة بن جندل

گفته است: و ما يشاء الرحمن يعقد و يطلق

^{۱۴۹} ترجمه: و چون به آنان گفته شود: «[خدای] رحمان را سجده کنید»، می‌گویند: «رحمان چیست؟ آیا برای چیزی که ما را [بدان] فرمان می‌دهی سجده کنیم؟» و بر رسیدنشان می‌افزاید

رحمن را نمی‌شناسیم مگر صاحب یمامه (مسئله کذاب) بنویس:
بسمک اللهم. این سخن نیز حاکی از عدم شناسائی آنها از رحمن
است.

ابن کثیر در تفسیر بسمله گوید:

این سخن را از روی عناد و لجاجت گفته‌اند و گرنه رحمن در
اشعارشان مذکور است آنگاه دو شعر گذشته را شاهد آورده است.
المیزان گوید: «وَمَا الرَّحْمَنُ» سؤال از هویت و ماهیت است و این از
آنها مبالغه در تجاهل و استکباری است نسبت بخداوند.
و خلاصه آنکه: لفظ رحمن یا غیر عربی است و بمعنی الله میباشد و
از این جهت هر یک در جای دیگری واقع میشوند و معنی بسم الله
الرحمن الرحیم چنین میشود: بنام خدا، خدائیکه مهربان است. و یا
بواسطه دلالت بر رحمت عامه در جای الله بکار می‌رود ولی این
اشکال میماند که در قرآن پیوسته در مواقع رحمت بکار نرفته است.

تقدیر قاموس قرآن.

نظریه عربی نبودن «الرحمن» به دلایل زیر مخدوش است:

۱- باید فرق گذاشت بین «الرحمن» و «رحمان»، «الرحمن» تنها استعمال اسمی
دارد ولی «رحمان» جنبه وصفی نیز دارد مانند: «یا رحمان الدنیا»، اگر رحمان
اسم می‌بود نمی‌توانست اضافه شود.

و از طرفی در کلام امام صادق (علیه السلام) تصریح شده است که رحمن اسم خاص
و صفت عام است. بنابراین رحمان نمی‌تواند تنها جنبه اسمی داشته باشد.
حال که این چنین است نمی‌توان رحمان را لفظی غیر عربی دانست زیرا تنها
اسمهایی که علم باشند می‌توانند وارد زبان دیگر بشوند و اگر رحمان اعجمی

باشد باید تنها علم باشد و نمی‌تواند وصف قرار گیرد. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۱۳)

۲- قبول «ال» و «تنوین» نشان عربی بودن یک کلمه است، هیچ لفظ اعجمی و غیر عربی، دارای «ال» نمی‌باشد. بنابراین «الرحمن» بخاطر پذیرش «ال» نمی‌تواند اعجمی باشد.

۳- استعمال رحمن با خاء (رحمن) دلیل بر اعجمی بودن رحمن نیست زیرا عربهای یمنی خاء را خاء تَلْظ می‌کنند (رَحْمَ رَحْمَة) ۴۰۷.

۴- اگر هم قبول کنیم که رحمن در زبان عبرانی استعمال دارد باز دلیل نمی‌شود این لفظ اصلا عربی نباشد زیرا دو زبان عبرانی و عربی از یک ریشه‌اند. و به احتمال زیاد عبرانی از زبان عربی انشعاب پیدا نموده است زیرا مستنداتی در دست است که زبان نخستین انسان و حتی لغتی که خداوند توسط آن با فرشتگانش سخن می‌گفته است عربی بوده است خصوصا این که زبان عربی کاملترین زبان دنیا است و خداوند این زبان را برای نشان داده قدرت کلامیش انتخاب نموده است.

ممنوعیت نام‌گذاری «الرحمن»

بخاطر گستردگی و مبالغه‌ی بیشتر «الرحمن»، جز خداوند متعال نمی‌تواند نام «الرحمن» را بگیرد. هرچند همه اسماء خداوند فقط لایق خود ذات باری تعالی است ولی چون این اسماء رتبه پذیر هستند خداوند متعال رتبه ضعیف آن را به دیگران عطا می‌کند ولی در معنای رحمن، «گستردگی رحمت» اخذ شده است و نمی‌توان این خصوصیت را از معنای رحمن سلب نمود. ولی می‌توان از رحیم به اعتبار «رحماء بینهم» به عنوان نام استفاده نمود^{۴۰۸}.

در توضیح همین نکته است فرمایش امام صادق (علیه‌السلام) که رحمن اسم خاص است و صفت عام و رحیم اسم عام است و صفت خاص^{۴۰۹} «۱۳۴».

و یا این که راوی در باره «رحمن» سؤال می‌کند حضرت می‌فرماید: «جميع عالم» و بعد درباره رحیم سؤال می‌کند حضرت می‌فرماید: «مؤمنین خاصه»^{۴۱۰} «۱۳۵».

خوب است بدانید که نیکو ترین نامها «عبد الله» و «عبد الرحمن» است زیرا بیشتر مناسبت را با مسمای خود دارند^{۴۱۱}.

تفسیر منظوم بسمه ۴۱۲

ابتدا از نام خویش اندر کتاب	با رسول رحمت آمد در خطاب
باب گنج علم خود ذات قدیم	کرد بسم الله رحمن الرحیم
باب رحمت را بخلقان کرد باز	تا برحمت سوی او گیرند ساز
این اشارت بود یعنی در سبب	رحمت او سابق آمد بر غضب
بهر شرح این سه نام با نظام	مر صفی آمد بگفتار و کلام
سابق از ایجاد کل ممکنات	کنز مخفی بود آن سلطان ذات
هستی او بود در عین کمون	ز اسم و رسم و شرط و بیشرطی برون
گویم از هستی بیانی در نخست	تا بیابی ره بگفتم در دست
دانش هستی بود باب سرای	فهم هستی کن ز در آن گه درای
گر نداری ره بتحقیق وجود	دیگر از تفسیر و تأویلت چه سود؟
پای ادراکت بود همواره لنگ	پس بحبل هستی اول زن تو چنگ
ذات باری هستی مطلق بود	اسم و وصف از ذات او مشتق بود
هستی مطلق بود ذات الاحد	اندر آن هستی نگنجد وصف و حد
مطلق از شرطست و پاک از چند و چون	وز شئون شرط و بیشرطی برون
قید و اطلاقت دور از حضرتش	برتر است از لا بشیئی رفعتش
نیست او را هیچ شرطی در وجود	نک بهستی هم چنان باشد که بود
هستی دیگر که ظل ذات اوست	در تجلی اولین آیات اوست
موج اول باشد از دریای ذات	شد مس می او باسما و صفات

بحر اللهیت آمد چون بموج	خلق از آن گشتند صادر فوج فوج
در مقام علم عین ممکنات	سر بسر گشتند ثابت یا ثقات
عقل اول گشت پیدا در وجود	وز پی تعظیم حق اندر سجود
نفس و افلاک و عناصر روح و جسم	جمله شد موجود بر هر رسم و اسم
شمس رحمانیتش افکند ظل	هر وجودی شد بحدی مستقل
بحر رحمت کشت خود را داد آب	گشت هر شیئی ز فیضش کامیاب
معنی رحمن علی العرش استوی	این بود گر داری از معنی نوا
خلق اشیا جمله در شش روز کرد	روز خلق از شش جهت فیروز کرد
گر تو را گوید کس از وسواس و شک	روز و شب باشد ز مقدار فلک
اندر آن حضرت نه شب بود و نه روز	بد بهاری بی خریف و بی تموز
پس مراد از خلقت شش روز چیست؟	کاندر آنجا شب نباشد روز نیست
کو مراد از سته باشد شش مقام	کاندر آن شش رتبه شد خلقت تمام
رتبه اول شد اسماء و صفات	ثانی اعیان تمام ممکنات
سیمین جبروت و رابع در فتوح	هست ملکوت ار به تن دار تو روح
رتبه پنجم مثال آمد باسم	در ششم ملک شهود اعنی که جسم
از بیان سته مقصود این شش است	شمس حق زین شش جهت در تابش است
نکته بکر خوش روحانییی	با تو گویم گر بفهمم ارزانییی
هو که باشد نام آن ذات الاحد	یازده باشد اگر دانی عدد
شش برابر چون یکی باده شود	ذات مطلق آید و الله شود
مظهر الله عین خاتمست	کو بعالم قطب و جان عالم است
هستی کون و مکان ز انعام اوست	احمد اندر دور هستی نام اوست
فیض رحمانی بر اشیا شد چو تام	گفت از فیض رحمی می بر کرام
فیض رحمانی بر اشیا شد عمیم	فیض خاص احمد بود یعنی رحیم
رحمت رحمانیش بر ممکنات	فیض هستی داد هر جا یا ثقات
رحمت خاص رحمی می بر خواص	یافت در قوس صعودی اختصاص
مجملی بود این ز شرح بسمله	کن بتفصیلش زمانی حوصله

تحقیق در «اسم اعظم»

آنچه از مجموع مستندات اسلامی درباره اسم اعظم خداوند برمی آید این است که: اسم اعظم دارای دو مصداق علنی و سری است: مصداق علنی آن که در اختیار همگان گذاشته شده است، برای تأثیر گذاری نیازمند اضطرار و قطع امید از دیگران و تنها امیدوار شدن به قدرت خداوند است. در این نوع از اسم اعظم الفاظ خاصی که از دهان خارج می شود به همراه اضطرار گوینده می تواند تأثیر مورد انتظار را بگذارد. اما مصداق سری اسم اعظم که در اختیار اولیاء خاص خداوند قرار دارد، برای تأثیر گذاری این نوع از اسم اعظم باید شخص ولی دچار هیچ گونه لغزشی نشود و الا همچون بلعم باعورا این اسم از او گرفته می شود. اختصاص اسم اعظم به یکی از دو مصداق مذکور نمی تواند صحیح باشد. مطالبی که در ادامه خواهد آمد شما را در قضاوت درست نسبت به آنچه گفته شد یاری خواهد داد ان شاء الله.

در میان مردم شایع شده که اسم اعظم اسمی است لفظی از اسمای خدای تعالی که اگر خدا را به آن بخوانند دعا مستجاب می‌شود، و در هیچ مقصدی از تاثیر باز نمی‌ماند. و چون در میان اسماء حسنای خدا به چنین اسمی دست نیافته و در اسم جلاله (الله) نیز چنین اثری ندیده‌اند معتقد شده‌اند به اینکه اسم اعظم مرکب از حروفی است که هر کس آن حروف و نحوه ترکیب آن را نمی‌داند، و اگر کسی به آن دست بیابد همه موجودات در برابرش خاضع گشته و به فرمانش در می‌آیند.

و به نظر اصحاب عزیمت و دعوت، اسم اعظم دارای لفظی است که به حسب طبع دلالت بر آن می‌کند نه به حسب وضع لغوی، چیزی که هست ترکیب حروف آن بحسب اختلاف حوایج و مطالب مختلف می‌شود، و برای بدست آوردن آن، طرق مخصوصی است که نخست حروف آن، به آن طرق استخراج شده و سپس آن را ترکیب نموده و با آن دعا می‌کنند، و تفصیل آن محتاج به مراجعه به آن فن است.

[توجیه و تفسیر روایاتی که دلالت می‌کنند بر اینکه اسم اعظم خدا اسم لفظی است]

و در بعضی روایات وارده نیز مختصر اشعاری به این معنا هست، مثل آن روایتی که می‌گوید: بسم الله الرحمن الرحیم نسبت به اسم اعظم نزدیکتر است از سفیدی چشم به سیاهی آن، و آن روایتی که می‌گوید: اسم اعظم در آیه الکرسی و اول سوره آل عمران است، و نیز روایتی که می‌گوید: حروف اسم اعظم متفرق در سوره حمد است، و امام آن حروف را می‌شناسد و هر وقت بخواهد آن را

ترکیب نموده و با آن دعا می‌کند، و در نتیجه دعایش مستجاب می‌شود.

و نیز روایتی که می‌گوید: آصف بن برخیا وزیر سلیمان با حروفی از اسم اعظم که پیشش بود دعا کرد و توانست تخت بلقیس، ملکه سبا را در مدتی کمتر از چشم بر هم زدن نزد سلیمان حاضر سازد، و آن روایتی که می‌گوید اسم اعظم مرکب از هفتاد و سه حرف است، و خداوند هفتاد و دو حرف از این حروف را در میان انبیایش تقسیم نموده، و یکی را به خود در علم غیب اختصاص داده است، و همچنین روایات دیگری که اشعار دارد بر اینکه اسم اعظم مرکب لفظی است. و لیکن بحث حقیقی از علت و معلول و خواص آن، همه این سخنان را رفع می‌کند، زیرا تاثیر حقیقی دائر مدار وجود اشیاء و قوت و ضعف وجود آنها و سنخیت بین مؤثر و متاثر است، و صرف اسم لفظی از نظر خصوص لفظ آن، چیزی جز مجموعه‌ای از صوت‌های شنیدنی نیست، و شنیدنی‌ها از کیفیات عرضیه‌ای هستند که اگر از جهت معنای متصورش اعتبار شود، صورتی است ذهنی که فی نفسه هیچ اثری در هیچ موجودی ندارند، و محال است که یک صوتی که ما آن را از حنجره خود خارج می‌کنیم، و یا صورت خیالی که ما آن را در ذهن خود تصور می‌نماییم کارش بجایی برسد که به وجود خود، وجود هر چیزی را مقهور سازد، و در آنچه که ما میل داریم به دلخواه ما تصرف نموده آسمان را زمین و زمین را آسمان کند، دنیا را آخرت و آخرت را دنیا کند، و... و حال آنکه خود آن صوت معلول اراده ما است.

و اسماء الهی - و مخصوصا اسم اعظم او - هرچند مؤثر در عالم بوده

و اسباب و وسائلی برای نزول فیض از ذات خدای تعالی در این عالم مشهود بوده باشند، لیکن این تاثیرشان بخاطر حقایقشان است، نه به الفاظشان که در فلان لغت دلالت بر فلان معنا دارد، و همچنین نه به معانیشان که از الفاظ فهمیده شده و در ذهن تصور می‌شود، بلکه معنای این تاثیر این است که خدای تعالی که پدید آورنده هر چیزی است، هر چیزی را به یکی از صفات کریمه‌اش که مناسب آن چیز است و در قالب اسم می‌است، ایجاد می‌کند، نه اینکه لفظ خشک و خالی اسم و یا معنای مفهوم از آن و یا حقیقت دیگری غیر ذات متعالی خدا چنین تاثیری داشته باشد.

چیزی که هست خدای تعالی وعده داده که دعای دعا کننده را اجابت کند، و فرموده:

أَجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ و این اجابت موقوف بر دعا و طلب حقیقی و جدی است، و نیز موقوف بر این است که درخواست از خود خدا شود نه از دیگری. آری، کسی که دست از تمامی وسائل و اسباب برداشته و در حاجتی از حوائجش به پروردگارش متصل شود، در حقیقت متصل به حقیقت اسم می‌شده که مناسب با حاجتش است، در نتیجه آن اسم نیز به حقیقتش تاثیر کرده و دعای او مستجاب می‌شود، این است حقیقت دعای به اسم، و به همین جهت خصوصیت و عمومیت تاثیر بحسب حال آن اسم می‌است که حاجتمند به آن تمسک جسته است، پس اگر این اسم، اسم اعظم باشد تمامی اشیاء رام و به فرمان حقیقت آن شده، و دعای دعا کننده بطور مطلق و همه جا مستجاب می‌شود، بنابراین، روایات و ادعیه این باب باید به این معنا حمل شود.

و اینکه در روایت دارد خداوند اسمی از اسماء خود و یا چیزی از اسم اعظم خود را به پیغمبری از پیغمبران آموخته معنایش این است که راه انقطاع وی را بسوی خود به وی آموخته، و اینطور یاد داده که اسمی از اسماء خود را در دعا و مسئلت او به زبانش جاری ساخته است، پس اگر واقعا آن پیغمبر دعا و الفاظی داشته و الفاظش معنایی را می‌رسانده، باز هم تاثیر آن دعا از این باب است که الفاظ و معانی وسائل و اسبابی هستند که حقایق را به نحوی حفظ می‌کنند - دقت فرمایید - ۴۱۴.

[شرح و تفسیر روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) در باره اسماء حسناى خدای تعالی]

در کافی به سند خود از ابی عبد الله (علیه‌السلام) روایت کرده که فرمود: خدای تعالی اسمی را آفرید که با حروف تلفظ کردنی نیست، و به لفظی ادا کردنی نیست، و شخصیت جسدی و کالبدی ندارد و به تشبیهی وصف کردنی نیست، و به رنگی رنگریزی نشده، اقطار از آن منفی و نواحی و حدود از آن دور است، و حس هر متوهم از درک آن محجوب، و مستتری است غیر مستور.

آن گاه این اسم را کلمه تامه‌ای قرار داد و بر چهار جزء با هم ترکیبش کرد بطوری که هیچ یک از آن چهار جزء جلوتر از بقیه نیست، سپس از این اسم سه اسم دیگر ظاهر کرد، چون خلایق به آنها احتیاج داشتند، و یک اسم دیگر را هم چنان در پرده گذاشت، و اسم مکنون و مخزونی که معروف است همان اسم است، پس این

است آن اسمایی که ظاهر شد^{۱۵۰}، پس ظاهر عبارت است از الله، تبارک و تعالی، خدای سبحان مسخر کرد برای هر یک از این اسماء سه گانه چهار رکن را، در نتیجه مجموع ارکان دوازده شد، آن گاه برای هر رکن سی اسم خلق کرد که فعلی منسوب به آن اسماء است و آن اسماء عبارتند از: رحمان، رحیم، ملک، قدوس، خالق، باری، مصور، حی، قیوم، لا تاخذه سنة و لا نوم، علیم، خبیر، سمیع، بصیر، حکیم، عزیز، جبار، متکبر، علی، عظیم، مقتدر، قادر، سلام، مؤمن، مهیمن، باری، منشی، بدیع، رفیع، جلیل، کریم، محیی، ممیت، باعث، وارث.

این اسماء با تتمه اسمای حسنی که بر سیصد و شصت اسم بالغ می شود، نسبتی است برای اسمای سه گانه، و اسمای سه گانه ارکان و حجاب هایی است برای آن اسم واحدی^{۱۵۱} که با این سه اسم مکنون و مخزون شد، این است معنای کلام خدای عز و جل که می فرماید:

قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ^{۱۵۲}.

مؤلف: اوصافی که در این روایت برای اسماء ذکر کرده و فرموده: خدای تعالی اسمی را آفرید به حروفی که تلفظ کردنی نیست... صریح است در اینکه منظور از اسم، لفظ نیست و معنایی هم که لفظ دلالت بر آن کند نیست، خلاصه از باب مفهوم ذهنی که لفظ دلالت بر آن کند نیست، برای اینکه لفظ و یا مفهوم ذهنی که لفظ دلالت

^{۱۵۰} این روایت در توحید مفضل چنین آمده... و اسم مکنونی که معروف است همان اسمی است که مخزون به این اسماء سه گانه است که ظاهر شده اند، پس ظاهر عبارت است از الله [و] تبارک و سبحان، و برای هر یک از این اسماء سه گانه چهار رکن است.

^{۱۵۱} در کتاب توحید چنین آمده: و اسماء سه گانه ارکانی و حجاب هایی است برای آن یک اسم.

بر آن می‌کند چیزی نیست که متصف به اوصاف مذکور در روایت بشود، و این بسیار روشن است، ما بقی فقرات هم با لفظ بودن و یا مفهوم ذهنی بودن آن نمی‌سازد.

پس ناگزیر منظور از اسم جز مصداقی که اگر لفظی در کار می‌بود مطابق آن لفظ بود چیز دیگری نمی‌تواند باشد، و معلوم است که اسم به این معنی و مخصوصا از نظر اینکه فرمود:

به سه اسم: الله، تبارک و تعالی تجزیه گردید جز ذات متعالی او و یا لا اقل چیزی که قطعاً قائم به ذات و غیر خارج از ذات است نخواهد بود.

پس نسبت آفریدن به این اسم دادن در آنجا که فرمود: خدای تعالی اسمی را آفرید خود کاشف از این است که مراد از آفریدن نیز آن معنای متعارف از این کلمه نیست، بلکه منظور از آن ظهور ذات متعالی است بنحوی که منشأ بروز اسمی از اسماء می‌شود، اینجاست که روایت بر بیان گذشته ما منطبق می‌شود، و آن این بود که گفتیم در بین اسماء خدا ترتب است یعنی بعضی واسطه ثبوت دیگری و آن دیگر مترتب بر وجود آن بعض است، تا اینکه سلسله مترتبه منتهی به اسمی شود که تعیین آن عین عدم تعیین آن است، و مقید بودن ذات متعالی به آن، عین اطلاق و عدم تقید او است.

و اینکه فرمود: پس ظاهر عبارت است از: الله، تبارک و تعالی اشاره است به جهات عامه‌ای که تمامی جهات خاصه از کمال به آنها منتهی می‌گردد، و خلق از تمامی جهات به آنها محتاجند، و آنها سه هستند، یکی آن اسمی است که لفظ جلاله الله دلالت بر آن داشته و آن جهت استجماع ذات نسبت به همه کمالات است، و یکی دیگر آن

اس می است که لفظ تبارک دلالت بر آن می کند، و آن جهت ثبوت کمالات و منشئیت خیرات و برکات است، سوم آن اس می است که لفظ تعالی حاکی از آن است و آن جهت نداشتن نقائص و ارتفاع حاجات است.

و اینکه فرمود: فعلی منسوب به آن اسماء است اشاره است به همان مطلبی که ما در سابق گفتیم و آن ناشی شدن اس می از اسم دیگر است. و اینکه فرمود: که بر سیصد و شصت اسم... صریح است در اینکه اسماء خدا منحصر در نود و نه عدد نیست.

و اینکه - بنا به نقل توحید - فرمود: و اسماء سه گانه ارکان و حجابهایی است برای آن یک اسم سرش این است که اسم مکنون مخزون از آنجایی که اسم است، تعیین و ظهوری است از ذات متعالی، و از جهت اینکه بحسب ذات و از ناحیه خودش مکنون و غیر ظاهر است، ظهورش عین عدم ظهور و تعیینش عین عدم تعیین خواهد بود، و این همان تعبیریست که گاه گاهی خود ما می کنیم و می گوئیم: خدای تعالی محدود به حدی نیست حتی به این حد عدمی، و هیچ وصف و صفتی محیط به او نیست حتی این وصف سلبی و همه این مطالبی که ما در باره او می گوئیم توصیفی است از ما، و خدای تعالی عظیم تر و بزرگتر از آن است.

و لازمه این حرف این است که اسم جلاله که کاشف از ذات مستجمع جمیع صفات کمال است اس می از اسماء ذات باشد نه خود ذات، و نه آن اسم مکنون و مخزون، و همچنین اسم تبارک و تعالی که با اسم جلاله سه اسم هستند که البته با هم حجاب اسم مکنونند، بی اینکه یکی از دیگری جلوتر باشد، و این سه حجاب و اسم

مکنون که با هر سه این اسماء محجوب شده غیر ذاتند و اما ذات باری تعالی، نه اشاره‌ای به او منتهی می‌شود و نه عبارتی می‌تواند او را حکایت کند، زیرا هر عبارتی که بخواهد از او حکایت کند و هر ایمایی که بخواهد بسوی او اشاره کند خود اس می‌از اسماء است و به آن نحوی که هست محدود است، و ذات متعالی اجل از محدودیت است.

و اینکه فرمود: این است معنای کلام خدای عز و جل که فرمود: *قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى* وجه استفاده فرمایشاتش از آیه شریفه این است که ضمیر در کلمه *فله* به کلمه *ایا* بر می‌گردد و این کلمه اسم شرط و از کنایاتی است که معنایش تعیین ندارد و تعینش همان نداشتن تعیین است، و معلوم است که از *اللّه* و *رحمان* که در آیه شریفه است مصداق لفظ آن دو است نه خود آنها، و گر نه می‌فرمود: *ادعوا باللّه* دعا کنید به خدا یا به *رحمان* و لیکن فرمود: *بخوانید خدای را... پس مدلول آیه این می‌شود که اسماء منسوب به خدا همه و همه قائم به مقامی هستند که هیچ خبری از آن مقام در دست نیست، و هیچ اشاره و نشانه‌ای از آن نمی‌توان داد مگر همین که خبری از آن در دست نیست، و اشاره‌ای به آن واقع نمی‌شود.*

در این روایت تبارک و تعالی و همچنین *لا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ* را از اسماء خدا شمرده، و این از نظر ادبی صحیح نیست، و حتما مقصود از اسم را صرف دلالت بر ذات گرفته البته ذات در حالی که ماخوذ با صفتی از صفاتش است و مقصود امام از اسم مصطلح اهل ادب نبوده. و این روایت از روایات برجسته‌ای است که متعرض مساله‌ای شده

که بسیار از افق افکار عامه و فهم‌های متعارف بالاتر و دورتر است، و لذا ما نیز در شرح آن به اشاراتی اکتفاء کردیم و گرنه روشن کردن کامل آن محتاج به بحث مبسوطی است که از حوصله مقام ما بیرون است. چیزی که هست اساس آن جز بر همان بحث سابق که ما در تحت عنوان اسماء و صفات چه نسبتی به ما و در میان خود دارند گذراندیم نیست و مبنای زائدی ندارد، و بر شما خواننده محترم است که کمال دقت را در آن بحث بکار برید تا آنکه مساله آن طور که باید برایتان روشن گردد و توفیق آن با خدا است.

و در کتاب بصائر به سند خود از امام باقر (علیه‌السلام) روایت کرده که فرمود: اسم اعظم مرکب از هفتاد و سه حرف است، و آصف از همه آنها تنها یکی را می‌دانست، و همان یکی را به کار برد و در یک چشم بر هم زدن فاصله سرزمین خود و کشور سبا را در هم نوردید و تخت بلقیس را بدست گرفته نزد سلیمان حاضر کرد و دوباره زمین بحال خود برگشت، ولی در نزد ما از آن هفتاد و سه حرف هفتاد و دو حرف است فقط یک حرف نزد ما نیست، و آن هم مخصوص خدا است و خداوند آن را برای علم غیب خود نگهداشته و (با همه اینها) حول و قوه‌ای نیست مگر بوسیله خدای علی عظیم^{۴۱۶}. و نیز در همان کتاب به سند خود از امام صادق (علیه‌السلام) روایت کرده که فرمود:

خدای عز و جل اسم اعظم خود را مرکب از هفتاد و سه حرف کرده و از آن حروف بیست و پنج حرف را به آدم و بیست و پنج حرف را به نوح و هشت حرف را به ابراهیم و چهار حرف را به موسی و دو حرف را به عیسی داد، با همان دو حرف بود که عیسی مرده‌ها را

زنده می‌کرد و کور مادر زاد و پیسی را شفا می‌داد، ولی به رسول خدا محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از آن حروف هفتاد و دو حرف را آموخت و یکی را در پرده داشت تا کسی به آنچه که در ذات او است پی نبرد و او به آنچه که در ذات دیگران است آگاه باشد^{۴۱۷}.

مؤلف: بر طبق سیاقی که در این دو روایت است روایات دیگری نیز وجود دارد، و جای تردید نیست که همانطوری که در سابق گفته شد تجزیه اسم اعظم به هفتاد و سه حرف و یا ترکیب آن از حروف، دلیل بر این نمی‌شود که حقیقت آن مرکب از هفتاد و سه حرف از حروف تهجی بوده باشد، و در خود این دو روایت نیز دلیل بر این معنا هست، برای اینکه این دو روایت اسم را در عین اینکه یکی معرفی کرده می‌گوید خداوند حروف آن را تجزیه کرده و به هر پیغمبری چند حرف داده است، و اگر از قبیل اسماء لفظیه بود و مجموع حروفش یک معنا را می‌رساند دیگر معنا نداشت که چند حرف آن نافع و مفید به حال پیغمبری باشد.

کفتاری دیگر از تفسیر المیزان^{۴۱۸}

علامه در ذیل آیه «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ^{۱۵۲}» می‌فرمایند:

مراد از کتابی که این قدرت خارق العاده پاره‌ای از آن بود، یا جنس کتابهای آسمانی است و یا لوح محفوظ و علمی که این عالم از آن کتاب گرفته علمی بوده که راه رسیدن او را به این هدف آسان

^{۱۵۲} رعد/۴۳. ترجمه: کسی که نزد او دانشی از کتاب [الهی] بود، گفت: «من آن را پیش از آنکه چشم خود را بر هم زنی برایت می‌آورم.»

نمی‌کرده. و به عبارت دیگر، هر وقت چیزی را می‌خواستند خدا هم آن را می‌خواستند است.

از آنچه گذشت این نیز روشن شد که علم مذکور از سنخ علوم فکری و اکتسابی و تعلم بردار نبوده است.

کفتاری از تفسیر نمونه، ۴۲۵

پیرامون اسم اعظم روایات گوناگونی وارد شده و از آنها چنین استفاده می‌شود که هر کس از این اسم با خبر باشد، نه فقط دعایش مستجاب است، بلکه با استفاده از آن می‌تواند به فرمان خدا در جهان طبیعت تصرف کند و کارهای مه‌می انجام دهد.

در اینکه اسم اعظم کدامیک از اسماء خدا است، بسیاری از دانشمندان اسلامی بحث کرده‌اند و غالباً بحثها بر محور این دور می‌زند که از میان نامهای خدا نامی را بیابند که این خاصیت عجیب و بزرگ را داشته باشد.

ولی ما فکر می‌کنیم آنچه بیشتر باید از آن جستجو کرد، این است که نام و صفاتی را بیابیم که با پیاده کردن مفهوم آن در وجود خودمان آن چنان تکامل روحی بیابیم که آن آثار بر آن مترتب گردد. به تعبیر دیگر مساله مهم تخلق به این صفات و واجد شدن این مفاهیم و متصف شدن به این اوصاف است و گر نه یک شخص آلوده و پست با دانستن یک کلمه چگونه ممکن است، مستجاب الدعوة و مانند آن شود.

و اگر می‌شنویم که بلعم دارای این اسم اعظم بود و آن را از دست داد، مفهومی این است که بر اثر خود سازی و ایمان و آگاهی و

پرهیزگاری به چنان مرحله‌ای از تکامل معنوی رسیده بود که دعایش نزد خدا رد نمی‌شد ولی بر اثر لغزشها که در هر حال آدمی از آنها مصون نیست و به خاطر هواپرستی و قرار گرفتن در خدمت فراعنه و طاغوت‌های زمان آن روحیه را به کلی از دست داد و از آن مرحله سقوط کرد، و منظور از فراموش کردن اسم اعظم نیز ممکن است همین معنی باشد.

و نیز اگر می‌خوانیم که پیامبران و پیشوایان بزرگ از اسم اعظم آگاه بودند، مفهومش این است که حقیقت این اسم بزرگ خدا را در وجود خودشان پیاده کرده بودند و در پرتو این حالت خداوند چنان مقام والایی به آنها داده بود.

کفاری از آیت الله جوادی آملی

اسم اعظم گاهی بر اسمای لفظی خدا اطلاق می‌شود و گاهی بر اسمهای تکوینی او، نامهای لفظی کلماتی است که بر ذات و صفات الهی دلالت دارد دارد و برخی عظیم است، مانند قدیر، علیم، حکیم، حی و رزاق و برخی اعظم است، مانند الله و الرحمن. سر اعظم بودن این دو نام آن است که سایر نامهای خدای سبحان را زیر پوشش دارد؛ چنانکه اسم شافی زیر پوشش اسم رزاق است و اسم رزاق زیر پوشش اسم خالق و آن زیر پوشش اسم قادر و آن زیر پوشش اسم جامع و اعظم الله که بر ذات جامع همه کمالات دلالت دارد و همچنین زیر پوشش نام اعظم الرحمن که بر همه رحمت‌های الهی دلالت دارد. (۱۰۶) شایان ذکر است که، غیر از الله و الرحمن هر نامی که بر نام دیگر احاطه دارد، نسبت به نام زیر پوشش خود

اسم اعظم نسبی است ، اما الله و الرحمن اسم اعظم مطلق است .
گاهی نیز مراد از اسم اعظم ، اسم تکوینی است : نه لفظی و مفهومی
و این مصطلح اهل معرفت است که از ادعیه و روایات اهل بیت
(علیهم السلام) اتخاذ شده است . در اصطلاح اهل معرفت ، اسم
عبارت است از ذات حق با تعیین خاص ؛ یعنی ، ذاتی که صفتی از
صفات وی مورد نظر ما باشد.

درباره ترکیب حروف مقطعه برای دستیابی به اسم اعظم الهی ، به
چند نکته باید توجه داشت :

۱- این وجه را به عنوان تفسیر حروف مقطعه نمی توان پذیرفت ؛
زیرا فاقد هر گونه دلیل معتبر است .

۲- نامهای الله و الرحمن که از اسمای اعظم لفظی خداوند سبحان
است ، به صراحت در قرآن کریم آمده است و نیازی نیست تا از
تلفیق و ترکیب حروف مقطعه با آنها دست بیایم.

۳- درباره اسم اعظم ، چنانکه در تفسیر سوره حمد گذشت ، باید
گفت : اسم اعظمی که آثار تکوینی همانند احیای مردگان و یا طی
الارض دارد از سنخ لفظ نیست و توقع چنان آثاری از لفظ بر پایه
پنداری نادرست درباره اسم اعظم است . همچنین اسم اعظم ،
مفهومی حصولی نیست تا با فراگیری آن بتوان مردگان را زنده کرد
یا طی الارض داشت ، بلکه اسم اعظم مقامی است که باریافتگان به
آن ، گرچه هم نگویند با صرف اراده بر چنین کارهایی قادرند.

در نظام هستی که بر اساس حق عینی و در مدار علیت و معلولیت
حقیقی اداره می شود نمی توان با امور اعتباری مانند لفظ و مفهوم
(رابطه لفظ و مفهوم) بر امور تکوینی اثر گذاشت ؛ در چنین نظامی

هر علت موثری باید بر معلول خود فائق و از آن قویتر باشد. البته می توان با نیایشهای ویژه در قرائت آیات یا ادعیه استعداد مناسب قابلی را فراهم کرد تا مبادی فائقه که به اذن خداوند سبب فاعلی هستند، علت پیدایش اثر تکوینی شوند، لیکن در این حال تاثیر از آن مبدا ملکوتی است، نه لفظ یا مفهوم ذهنی شخص نیایشگر.

انسانهای ملکوتی و فرشته منشی که به مقام اسم اعظم بار یافته اند بر امور ملکی فائقند و در نظام تکوینی هستی تصرف می کنند، همانند آصف بن برخیا که به بهره گیری از علومی که حضرت سلیمان (علیه السلام) به وی آموخته بود، در زمانی کوتاهتر از برهم خوردن پلک چشم، تخت ملکه سبا را از منطقه ای دور، یعنی از یمن به فلسطین آورد: قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتيك به قبل ان يرتد اليك طرفک . (۱۰۷) انسانی که به مقام بار نیابد از الفاظ یا مفاهیم ذهنی او کاری ساخته نیست :

گر انگشت سلیمانی نباشد

چه خاصیت دهد نقش نگینی

عمرو بن معدی کرب که از سلحشور نامدار عرب بود شمشیری موسوم به صمصامه داشت که برندگی زبانزد بود. خلیفه دوم آن را خواست و چون کارآیی مطلوب را در آن شمشیر نیافت به عمرو نوشت : صمصامه تو، بر خلاف شهرتی که دارد، برندگی لازم را ندارد. عمرو نیز در پاسخ خلیفه نوشت : من شمشیر برایت فرستادم ، نه ساعد، و شهرتی که صمصامه در برندگی دارد مرهون بازوی توانمند من است . (۱۰۸)

الفاظ همچون صمصامه ای است که تا در دست انسان سلحشوری قرار نگیرد موثر نیست و مقام خاص اسم اعظم تکوینی ساعدی است گاهی با صمصامه الفاظ ویژه، در هستی تصرف می کند.

آثار تکوینی که درباره سوره حمد آمده نیز، از همین قبیل است؛ امام صادق (سلام الله علیه) می فرماید: اگر قرائت سوره حمد مردگان را زنده کند شگفت آور نیست: لو قرأت الحمد علی میت سبعین مره ثم ردت فیهِ الروح ما کان ذلک عجبا. (۱۰۹)

رابطه الفاظ و معانی آنها، اعتباری و قراردادی است و از این رو واژه هایی که در یک فرهنگ مستعمل است، در سایر فرهنگها مهمل و بی معنا به شمار می آید؛ مانند این که کلمه عین در زبان عربی دارای هفتاد معناست و در برخی قصاید شعری در هفتاد بیت به هفتاد معنا آمده است، لیکن در فرهنگهای دیگر لفظی مهمل است. تاثیر عینی الفاظ در امور تکوینی مستلزم تاثیر امور اعتباری در امور تکوینی است و بطلان این امر بدیهی است.

حاصل این که، اسم اعظم مقام است و درجاتی دارد و بار یافتگان به آن مقام گاهی بی لفظ در جهان تکوینی اثر می گذارند و مستجاب الدعوه اند. سوره حمد نیز اگر بر زبان آنان جاری شود عامل احیای مردگان است. با اسم اعظم تکوینی که مقام ملکوتی است می توان در نظام هستی تصرف کرد، نه با لفظ و مفهوم اعتباری. پس، گرچه از ترکیب برخی حروف مقطعه قرآنی اسمهای اعظم مانند الله و الرحمن ساخته می شود، لیکن اینها اسم اعظم لفظی است، نه تکوینی تا آثار تکوینی داشته باشد.

تذکر ۱ - همان طور که اشاره شد آثار تکوینی که برای ادعیه و

اذکار ذکر می شود نیز در حقیقت آثار مقام خاص داعی است . دعاکننده بر اثر قرب خاصی که به ذات اقدس الهی دارد، در جهان هستی اثر می گذارد، یا آن که با نیایش و ابتهاج ، نصاب قابلی را به کمال می رساند تا مبدا فاعلی ، آثار و یژه را ارائه کند. به هر تقدیر، تاثیر تکوینی به نفس قدسی داعی یا مبدا برتر باز می گردد.

۲- از برخی ادعیه و روایات که مراد از اسمای الهی نامهای لفظی و مفهومی نیست ، بلکه اسمهای تکوینی است و آنچه را ما تلفظ می کنیم اسم الاسم است و این اسمای لفظی اسمهای حقیقی خدای سبحان نیست ؛ زیرا در این ادعیه و روایات سخن از اسمی است که ارکان هر چیزی را فرا گرفته و با آن ، زمین گسترده شده یا سلسله جبال برافراشته شده یا بهشت و دوزخ سخن از لفظ عربی و غیر آن نیست .

امیرالمومنین (سلام الله علیه) به خدای سبحان عرض می کند: و باسمائک التی ملات ارکان کل شیء ، واسالک باسمک الذی اقمت به عرشک و کرسیک ... و حملتهم (حمله العرش) بذلک الاسم یا الله ... (۱۱۰) همچنین رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در نیایش جامع خود به خدا عرض می کند: اسالک باسمک الذی خلقک به مالک ، خازن النیران ... باسمک الذی غرست به اشجار الجنان ... باسمک الذی فتحت به ابواب الجنان ... النیران ... باسمک الذی فجرت به عیون الجنان ... باسمک الذی خلقت به جنه عرضها کعرض السماء والارض ... باسمک الذی خلقت به واحییت جمیع خلقک بعد ان کانوا امواتا بذلک الاسم ... باسمک الذی تمیت به جمیع خلقک عند فناء آجالهم ... باسمک الذی تحیی به جمیع خلقک للقیام بین

یدیک ... باسمک الذی تحشر به جمیع خلقتک ... باسمک الذی
قذفت به الخوف فی قلوب الخائفین الراجین ... باسمک الذی تنوم به
العیون ... باسمک الذی انزلته علی عیون اهل الغفله فغفلوا عنک
فناموا عن طاعتک ... باسمک الذی انزلته علی عیون محبیک فطار
عنهم النوم اجلالا لعظمه ذلك الاسم ... (۱۱۱)

همه آیات الهی اسمای تکوینی اوست ؛ هر موجودی که آیه حق
است سمه و علامت اوست . پس امور عینی و مقامهای تکوینی
اسمای حقیقی خداست .

با تاملی بیشتر باید گفت : اسمهای لفظی اسم اسم الاسم است ؛ زیرا
اسمهای لفظی به طور مستقیم اسم و سمه (علامت) امور عینی
نیست ، بلکه نامهای لفظی سمه معانی ذهنی است که با علم حصولی
ادراک می شود و معانی ذهنی حصولی اسم و سمه امور عینی ، و
امور عینی و مقامهای تکوینی سمه حقیقی خدای سبحان است و
همان طور که کلام خدا همان فعل اوست :

و انما کلامه سبحانه فعل منه ، (۱۱۲) اسم حقیقی او نیز امور و
اعیان تکوینی است ، نه امور اعتباری . در نتیجه باید گفت : در
جهان عینی تنها از اسم حقیقی اثر تکوینی و عینی بروز می کند، نه
از اسم الاسم که مفهوم حصولی ذهنی است و نه از اسم اسم الاسم
که کلمه لفظی است .

مقامهای معنوی که نصیب احدی از عالمان ربانی مانند سید بن
طاووس ، ابن فهد حلی و سید بحر العلوم شده ، کارساز است ، نه
الفاظ و مفاهیمی که عمر انسانهای عادی با آنها می گذرد و از آن
طرفی نمی بندند. امام مجتبی (علیه السلام) فرمودند: کسی که در

قلبش جز رضای حق خطور نکرد، مستجاب الدعوه است و من ضامن آن هستم : و انا الضامن لمن لم يهجمس في قلبه الا الرضا ان يدعوا الله فيستجاب له . (۱۱۳)

بررسی موارد استجاب و عدم استجاب دعا از یک سو، و ارزیابی نصوص وارد، درباره شرایط استجاب نیایش و موانع آن ، مانند اللهم اغفر لي الذنوب التي تحبس الدعاء (۱۱۴) از سوی دیگر نتیجه می دهد که تاثیر ادعیه ، راجع به الفاظ اعتباری یا مفاهیم ذهنی آنها نیست ، بلکه با تحقق معانی آنها در نفس دعا کننده نصاب قبول به تمامیت می رسد و فیض از مبدا فاعلی دریافت می شود. البته الفاظ و مفاهیم ذهنی آنها زمینه حصول استعداد را فراهم می کند.

مصادیق اسم اعظم

در سه کتاب مهج الدعوات^{۴۲۶}، مصباح کفعمی^{۴۲۷} و بحار الانوار^{۴۲۸} بیش از ۶۰ مصداق برای اسم اعظم خداوند ذکر شده است. مصادیقی که شامل سوره‌ها، آیات، دعاها و ذکرهای خاصی می‌باشد.

سوره‌ها

سوره‌های حمد^{۱۵۳}، توحید، قدر، حوامیم (غافر، فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه و احقاف)، یس، بین یس و حوامیم (صافات، ص و زمز).

آیات

- ۲- حروف مقطعه قرآن. (صراط علی حق نمسکه)^{۱۵۴}.
- ۳- آیات آخر سوره حشر: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَرَأَيْنَاهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا

^{۱۵۳} اسْمُ اللَّهِ الْأَعْظَمُ مُقَطَّعٌ فِي أُمَّ الْكِتَابِ. ترجمه: اسم اعظم الهی در سوره حمد تجزیه شده است.

^{۱۵۴} حروف مقطعه قرآن با تألیف خاص راه دسترسی به اسم اعظم است مثل (الر + حم + ن = الرحمن). و مثل (الر = انا الله الرؤف).

مِنْ خَشِيَةِ اللَّهِ وَ تِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ. هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ. هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ. هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ.

٤- آیه ملک ٢٢٩: قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَ تَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تَدُلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

٥- آیه ٢ سوره آل عمران: اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ.

٦- آیه ١٦٣ سوره بقره: وَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.

٧- آیه الكرسي: اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَ لَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ.

٨- آیه ١١١ سوره طه: عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ.

٩- آيات اول سوره حديد: سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ. لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ وَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ وَ هُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ. هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَعْرُجُ فِيهَا وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ. لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ. يُوَلِّجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَ يُوَلِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ.

- ۱- أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ
- ۲- أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ.
- ۳- بِسْمِ اللَّهِ الْأَكْبَرِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ.
- ۴- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
- ۵- بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ يَا رَحْمَانُ يَا نُوْرُ يَا نُوْرُ يَا نُوْرُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ
- ۶- بعد از نماز صبح صد مرتبه بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و لا حَوْلَ و لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ
- ۷- تَوَكَّلْتُ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوْتُ
- ۸- حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيْلُ
- ۹- الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ^{۱۵۵}
- ۱۰- خَيْرُ الْوَارِثِيْنَ
- ۱۱- ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ
- ۱۲- رَبَّنَا (بيشتر بدانيد: رج ملحقات، ش: ۲۱).
- ۱۳- سَمِيْعُ الدَّعَاءِ
- ۱۴- السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ
- ۱۵- صد بار بعد از نماز صبح بخوان: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ و لَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيْمِ.
- ۱۶- الْغَفَّارِ

^{۱۵۵} روایت شده است که آصف بن برخیا از این ذکر برای آوردن تخت بلقیس استفاده نموده است. (تفسیر جوامع الجامع، ج ۳، ص: ۱۹۰) این ذکر به زبان عبرانی می‌شود «آهیا شراهیا» (انوار درخشان، ج ۱۲، ص: ۱۳۵)

۱۷-القریب

۱۸-لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ

۱۹-الله

۲۰-الله الحي القيوم

۲۱-الله الرحمن

۲۲-الودود ذو العرش المجيد فعال لما يريد

۲۳-الوهاب

۲۴-يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهَ وَخَدَكَ (وَخَدَكَ) لِمَا شَرِيكَ لَكَ أَنْتَ الْمَنَّانُ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَذَوَا [ذُو] الْأَسْمَاءِ الْعِظَامِ وَذُو الْعِزِّ الَّذِي لَا يُرَامُ وَالْإِهْكَامِ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ.

۲۵-يا الله يا رحمان يا ذا الجلال و الإكرام

۲۶-يا إلهنا و إله كل شيء إلهها واحدا لا إله إلا أنت روایت شده است که از این ذکر آصف بن برخیا استفاده نموده برای آوردن تخت بلقیس^{۴۳۰}.

۲۷-يَا بَدِيعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

۲۸-يَا ذَا الْمَعْرُوفِ الَّذِي لَا يَنْقُطِعُ أَبَدًا وَ لَا يُحْصِيهِ غَيْرُهُ.

۲۹-يَا فَارِجَ الْغَمِّ وَ يَا كَاشِفَ الْهَمِّ وَ يَا مُوفِيَ الْعَهْدِ وَ يَا حَيُّ يَا لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ.

۳۰-يَا هُوَ يَا مَنْ لَا هُوَ إِلَّا هُوَ.

۳۱-يا واحد يا أحد يا فرد يا صمد يا من لم يولد و لم يكن له كفوا أحد أسألك بنبيك نبی الرحمة و عترته أئمة الأمة أن تصلى عليه و عليهم و أن تجعل لي من أمری فرجا قريبا و مخرجا و حيا و خلاصا عاجلا انك على كل شيء قدير^{۴۳۱}.

۳۲-مشهور است که اسم مادر موسی، اسم اعظم است زیرا این زن، در راه نشر توحید فداکاری کرده و واقعا اسم او، اسم اعظم یعنی بزرگ است. اسم مادر

موسی، بقولی «یوکابد» است که آن، اسم خدا را بیاد می آورد، زیرا اسم او ترکیبی است و دارای کلمه (یو، مخفف) «یهوه» است که اسم خداست^{۴۳۲}.

اوعمیه

۲- دعاء جوشن و دعاء مشلول و دعاء مجیر و دعاء صحیفة^{۱۵۶}.

۳- (بعد از نماز دویست بار بگو: آمَنْتُ بِاللَّهِ الْأَحَدِ الصَّمَدِ. و دویست بار بگو: أَعْبُدُ اللَّهَ لَا أُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا و دویست بار بگو: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. آنگاه این دعا را بخوان: ثُمَّ تَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ يَا مُهَيِّمِنُ يَا مُتَعَالِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا بَدِيْعَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ اسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَكْبَرِ الْأَجَلِّ الْأَعَزِّ الْأَكْرَمِ الْعَدْلِ النُّورِ وَهُوَ اسْمُكَ ثُمَّ تَدْعُو وَتَذْكُرُ الْاسْمَ الْأَعْظَمَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَا أَعْظَمَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ اِهْدِنِي تَعْبِيرَ كَيْفِيَةِ حَفْصِ لَابِرِحِ صَفْصِ الْمِ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ثُمَّ تَدْعُو عَلَى أَثَرِ ذَلِكَ بِهَذِهِ التَّسْعَةِ وَ عَشْرِينَ اسْمًا تَقْرُؤُهُ وَ أَنْتَ مُنْتَصِبٌ فَتَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ أَنْتَ حَيُّ قَيُّوْمٌ رَحْمَانٌ دَيَّانٌ عَظِيمٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَ رَبِّي وَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ أَنْتَ مَجِيدٌ مُؤْمِنٌ مُهَيِّمِنٌ مَلِكٌ مَالِكٌ مَلِيكٌ مُتَكَبِّرٌ صَمَدٌ صَدْرٌ مَوْلَى مَلِيٍّ مُعْطٍ مَانِعٌ مُعَزِّزٌ مُتَعَزِّزٌ مُتَعَالٍ مُحْسِنٌ مُجْمِلٌ مُنْعَمٌ مُتَفَضِّلٌ مُسَبِّحٌ مَاجِدٌ مُجِيدٌ مُتَحَنِّنٌ مُحْيِي مُمِيتٌ مُبْدِيٌّ مُعِيدٌ مُقْتَدِرٌ مُبِينٌ مُتَيْنٌ أَسْأَلُكَ رِضْوَانَكَ وَالْجَنَّةَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ سَخَطِكَ وَالنَّارِ اللَّهُمَّ وَ أَنْتَ حَيُّ حَمِيدٌ حَلِيمٌ حَكِيمٌ حَاكِمٌ حَقٌّ حَفِيظٌ حَافِظٌ حَسِيبٌ حَبِيبٌ أَسْأَلُكَ رِضْوَانَكَ وَالْجَنَّةَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ سَخَطِكَ وَالنَّارِ اللَّهُمَّ وَ أَنْتَ دَيَّانٌ دَائِمٌ

^{۱۵۶} شیخ عباس قمی دعاهاى جوشن، مشلول و مجیر را در مفاتیح الجنان آورده است و دعای صحیفه نیز که با «سبحان الله العظیم» شروع می شود کفعمی در البلد الامین ص: ۳۶۴ آورده است.

دَيْمُومٌ دَافِعٌ فَادْفَعْ عَنِّي شَرَّ مَا أَخْذَرُ مِنْ دُنْيَايَ وَ آخِرَتِي أَسْأَلُكَ رِضْوَانَكَ وَ الْجَنَّةَ
 وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ سَخَطِكَ وَ النَّارِ اللَّهُمَّ وَ أَنْتَ سَمِيعٌ سَامِعٌ سَيِّدٌ سَنَدٌ فَاسْمَعْ دُعَائِي
 وَ لَا تُعْرِضْ عَنِّي وَ سَلِّمْنِي مِنَ الشَّرِّ كُلِّهِ وَ أَسْأَلُكَ رِضْوَانَكَ وَ الْجَنَّةَ وَ أَعُوذُ بِكَ
 مِنْ سَخَطِكَ وَ النَّارِ اللَّهُمَّ وَ أَنْتَ وَاسِعٌ وَ هَابٌ وَ آلٌ وَ لِيٌّ وَ فَيٌّ وَ آفٌ وَ كَيْلٌ وَ آدٍ وَ دَوْدٌ
 وَ ارثٌ اجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ أَسْأَلُكَ رِضْوَانَكَ وَ الْجَنَّةَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ
 سَخَطِكَ وَ النَّارِ اللَّهُمَّ وَ أَنْتَ رَحْمَانٌ رَحِيمٌ رءُوفٌ رَبُّ رَازِقٌ رَقِيبٌ رَافِعٌ رَفِيعٌ
 فَارْزُقْنِي مِنْ حَيْثُ أَحْتَسِبُ وَ مِنْ حَيْثُ لَا أَحْتَسِبُ أَسْأَلُكَ رِضْوَانَكَ وَ الْجَنَّةَ وَ
 أَعُوذُ بِكَ مِنْ سَخَطِكَ وَ النَّارِ اللَّهُمَّ وَ أَنْتَ هَادٍ فَاهْدِنِي بِهِدَايَتِكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى
 النُّورِ فَإِنَّهُ لَا هَادِيَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُكَ رِضْوَانَكَ وَ الْجَنَّةَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ سَخَطِكَ وَ
 النَّارِ اللَّهُمَّ وَ أَنْتَ ذَاكِرٌ ذُو الْعَرْشِ ذُو الطَّوْلِ ذُو الْآلَاءِ وَ الْمَعَارِجِ وَ الْمَنِّ الْقَدِيمِ ذُو
 الْجَلَالِ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينِ فَقَوِّنِي لِعِبَادَتِكَ أَسْأَلُكَ رِضْوَانَكَ وَ الْجَنَّةَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ
 سَخَطِكَ وَ النَّارِ اللَّهُمَّ وَ أَنْتَ نُورٌ نَاصِرٌ نَصِيرٌ فَتَّاحٌ بِالْخَيْرَاتِ أَعِنِّي عَلَى نَفْسِي وَ
 أَنْصُرْنِي عَلَى عَدُوِّكَ وَ عَدُوِّي مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ أَنْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ
 عَلَى الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ اللَّهُمَّ أَنْصُرْنِي نَصْرَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ أَسْأَلُكَ رِضْوَانَكَ وَ الْجَنَّةَ وَ
 أَعُوذُ بِكَ مِنْ سَخَطِكَ وَ النَّارِ اللَّهُمَّ أَنْتَ عَالِمٌ عَلِيمٌ عَلَّامُ الْغُيُوبِ عَالٌ عَلَى عَظِيمِ
 عَزِيزٌ عَفُوٌّ عَطَافٌ عَدْلٌ فَاعْفُ عَنِّي مَا سَلَفَ مِنْ خَطَايَايَ وَ ذُنُوبِي وَ وَقِّفْنِي فِيمَا بَقِيَ
 مِنْ عَمْرِي لِطَاعَتِكَ أَسْأَلُكَ رِضْوَانَكَ وَ الْجَنَّةَ وَ أَعُوذُ بِكَ مِنْ سَخَطِكَ وَ النَّارِ.

٤- آیات اول سوره حديد و آخر سوره حشر قرائت كن و بعد دستانت را بالا ببر
 و بگو: يَا مَنْ هُوَ هَكَذَا أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ
 وَ سَلِّ حَاجَتَكَ.

٥- بسم الله الرحمن الرحيم اللهم إني أسألك و لا أسأل أحدا غيرك بحق هذه
 الأسماء المباركة اللهم بألف الابتداء بباء البهاء بثناء التأليف بثناء الثناء بجيم الجلال
 بحاء الحمد بخاء الخفاء بدال الدوام بذال الذكر براء الربوبية بزاء الزيادة بسين

السلامة بشين الشكر بصاد الصبر بضاد الضوء بطاء الطول بظاء الظلام بعين العفو
بغين الغفران بفاء الفردانية بقاف القدرة بكاف الكلمة التامة بلام اللوح بميم الملك
بنون النور بهاء الهيبة بواو الوجدانية بلام ألف لا إله إلا أنت يباء يا ذا الجلال و
الإكرام اللهم إني أسألك يا من لا تضجره مسألة السائلين يا من هو خير بما
تخفى الضمائر و تكن منه الصدور أسألك بما سميت به نفسك أن تصلى على
محمد و آل محمد و أن تجعل لى من كل هم فرجا و من كل ضيق مخرجا و من
كل عسر يسرا و إلى كل خير سبيلا برحمتك يا أرحم الراحمين

٦- بسم الله الرحمن الرحيم و لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم يا قديم يا حق
يا دائم يا قائم يا فرد يا صمد يا الله يا رحمان يا رحيم يا حي يا قيوم يا ذا الجلال
و الإكرام يا نور السماوات و الأرض و ما بينهما و رب العرش العظيم و يا من لم
يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا أحد يا كافي يا هادي يا باريء يا عالم يا صادق يا
كهيعص يا رب الأرباب يا سيد السادات يا ملك الملوك يا ولي الدنيا و الآخرة
اللهم أنت ملك من فى السماء و ملك من فى الأرض لا حكم فيهما لغيرك و
قدرتك فى الأرض كقدرتك فى السماء و سلطانك فى الأرض كسلطانك فى
السماء أسألك باسمك الكريم و وجهك المنير إنك على كل شىء قدير أن
تصلى على محمد و آل محمد و أن تفرج عنى فرجا عاجلا و اجعل لى من كل غم
فرجا و مخرجا و يسر لى كل عسير يا أرحم الراحمين

٧- اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا ذَا الْمَعَارِجِ وَ الْقُوَى أَسْأَلُكَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ وَ بِمَا أَنْزَلْتَهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ أَنْ تَجْعَلَ لِي مِنْ أَمْرِي فَرَجًا وَ مَخْرَجًا وَ أَسْأَلُكَ
أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي وَ تَقْبَلَ تَوْبَتِي يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ.

٨- اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى كُلِّهَا مَا عَلِمْتُ مِنْهَا وَ مَا لَمْ أَعْلَمْ وَ
أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الْأَعْظَمِ الْكَبِيرِ الْأَكْبَرِ.

٩- اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَسْمَائِكَ الْحُسْنَى مَا عَلِمْتُ مِنْهَا وَمَا لَمْ أَعْلَمْ وَأَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أُجِبْتَ وَإِذَا سُئِلَتْ بِهِ أُعْطِيَ فَإِنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

١٠- اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الطَّهْرِ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ الْمُقَدَّسِ الْمُبَارَكِ الْمَكْنُونِ الْمَخْزُونِ الْمَكْتُوبِ عَلَى سُرَادِقِ الْحَمْدِ وَ سُرَادِقِ الْمَجْدِ وَ سُرَادِقِ الْقُدْرَةِ وَ سُرَادِقِ السُّلْطَانِ وَ سُرَادِقِ السَّرَائِرِ أَدْعُوكَ يَا رَبِّ يَا رَبَّ بَأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ النُّورُ الْبَارُّ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ الصَّادِقُ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ نُورُهُنَّ وَ قِيَامُهُنَّ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ حَنَّانُ نُورٍ دَائِمٌ قُدُّوسٌ حَيٌّ لَا يَمُوتُ.

١١- اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ وَ بَرِيضَاتِكَ الْأَكْبَرِ.

١٢- اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ اللَّهُ اللَّهُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ.

١٣- اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ الْمُبَارَكِ الطَّهْرِ الطَّاهِرِ الْمُقَدَّسِ قَالَ صَالِحٌ مَا دَعَوْتُ اللَّهَ بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ إِلَّا اسْتَجَابَ اللَّهُ لِي.

١٤- اللهم إني أسألك باسمك المخزون المكنون العظيم الأعظم الأجل الأكبر البرهان الحق المهيم القدوس الذي هو نور من نور و نور مع نور و نور على نور و نور فوق نور و نور في نور و نور أضاء به كل ظلمة و كسر به كل جبار رجيم و لا تقوم به سماء و لا تقوم به أرض يا من به خوف كل خائف و تبطل به سحر كل ساحر و كيد كل حاسد و بغى كل باغ و يتصدع لعظمته الجبال و البر و البحر و تحفظه الملائكة حتى تتكلم به و تجرى به الفلك فلا يكون للموج عليه سبيل و تذلل به كل جبار عنيد و شيطان مرید و هو اسمك الأكبر الذي سميت به نفسك و استويت به على عرشك و استقررت به على كرسيك يا الله العظيم الأعظم يا الله النور الأكرم يا بديع السماوات و الأرض يا ذا الجلال و الإكرام أسألك بعزتك و جلالك و قدرتك و بركاتك و بحرمة محمد و آله الطاهرين عليهم السلام

أَسْأَلُكَ بِكَ وَبِهِمْ أَنْ تَصَلِيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَعْتَقِنِي وَوَالِدِي وَ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مِنَ النَّارِ وَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَآلِهِ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ

١٥-اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَخْزُونِ الْمَكْنُونِ الْمُبَارَكِ الْمَطْهَرِ الطَّاهِرِ الْمُقَدَّسِ

١٦-اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

١٧-اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ (يَا حَنَّانُ) يَا مَنْنَانُ يَا بَدِيعَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.

١٨-اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ (أَشْهَدُ أَنَّكَ) أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْأَحَدُ الصَّمَدُ
الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.

١٩-اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَبِمَنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَ
اسْمِكَ الْأَعْظَمِ وَجَدِكَ الْأَعْلَى وَكَلِمَاتِكَ التَّامَاتِ

٢٠-اللَّهُمَّ مَا لَكَ الْمُلْكِ إِلَيَّ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

٢١-يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا حَيُّ يَا
قَيُّوْمُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا حَيًّا لَا يَمُوتُ يَا حَيًّا لَا يَمُوتُ يَا حَيًّا حِينَ لَا
حَيَّ يَا حَيًّا حِينَ لَا حَيَّ يَا حَيًّا حِينَ لَا حَيَّ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ
يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْعَزِيزِ الْمُتَبِينِ.

٢٢-يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ يَا نُورُ يَا قُدُّوسُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا حَيُّ يَا
قَيُّوْمُ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ يَا حَيُّ لَا يَمُوتُ يَا حَيُّ لَا يَمُوتُ يَا حَيُّ حِينَ لَا
حَيَّ يَا حَيُّ حِينَ لَا حَيَّ يَا حَيُّ حِينَ لَا حَيَّ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا
أَنْتَ يَا حَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُكَ بِمَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُكَ بِمَا
إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْعَزِيزِ الْمُتَبِينِ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْعَزِيزِ الْمُتَبِينِ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْعَزِيزِ الْمُتَبِينِ.

بعضی از اشخاصی که اسم اعظم را می‌دانستند

۱- از امام صادق علیه السلام ذیل آیه: عَلَّمَهُ الْبَيَانَ^{۴۳۳} مروی است که بیان، اسم اعظم است که حضرت آدم به تعلیم آن همه چیزها را دانست^{۴۳۴} «۱۷۷».

۲- حضرت آدم اسم اعظم را به هابیل یاد داد و او را جانشین خود نمود و همین باعث حسادت قابیل نسبت به هابیل شد. اصولاً یکی از مراسمی که انبیاء و اوصیاء برای تعیین جانشین بعد از خود داشته‌اند این بوده است که اسم اعظم را به وصی بعد از خود یاد می‌دادند چنانچه حضرت سلیمان درباره معرفی آصف بن برخیا این چنین نمود و یا پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در جنگ بدر اسم اعظم را به امام علی (علیه‌السلام) آموخت و یا امام حسن (علیه‌السلام) هنگام شهادت اسم اعظم را به امام حسین (علیه‌السلام) یاد داد.

با مقایسه دو آیه: قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ وَ آیه: وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ معلوم می‌شود ائمه معصومین (علیهم‌السلام) داری همه اسم اعظم بوده‌اند. (بیشتر بدانید: رج ملحقات، ش: ۲۲).

همچنین در روایت است که اسم اعظم هفتاد و سه حرف است که هفتاد و دو حرف آن در اختیار اهل البیت می‌باشد و یک حرف آن را فقط خداوند از آن آگاهی دارد^{۴۳۵}.

۳- پروردگار اسم اعظم را در هفتاد و سه حرف قرار داد به آدم بیست و پنج حرف و به نوح پیامبر علیه السلام نیز بیست و پنج حرف و به ابراهیم علیه السلام هشت حرف و به موسی علیه السلام چهار حرف و به عیسی مسیح علیه السلام دو حرف موهبت فرمود و با آن دو حرف مردگان را زنده می‌نمود و

بیماران نابینا و برص‌دار را بهبودی می‌بخشید^{۱۵۷} و به محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هفتاد و دو حرف موهبت فرمود و حرفی را پنهان داشت و به خود اختصاص داد که هرگز کسی به ساحت کبریائی راه نیابد و او به همه چیز احاطه داشته باشد^{۴۳۶}.

۴- آصف بن برخیا یک حرف از هفتاد و سه حرف اسم اعظم را می‌دانست که با آن فاصله سرزمین حضرت سلیمان را با کشور سبأ از میان برد و آنگاه در کمترین لحظه و گشودن چشم تخت پادشاهی بلقیس ملکه سبأ را با دست خود گرفته به دربار سلیمان پیامبر علیه السلام آورد و سپس فاصله زمین به حالت اولیه بازگشت^{۴۳۷}.

۵- بلعم باعورا دارای اسم اعظم بود ولی بخاطر تخطی این اسم از او گرفته شد آیه: وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ^{۴۳۸} در باره او نازل شد و ترجمه: و خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت آن گاه شیطان، او را دنبال کرد و از گمراهان شد. امام باقر (علیه‌السلام) می‌فرماید: خداوند بلعم را مثلی قرار داد برای آنانی از اهل قبله بودند (موحد بودند) و هوس خود را بر هدایت خداوند ترجیح دادند^{۴۳۹} «۱۷۸».

۶- خداوند به حزقیل نبی اسم اعظم را آموخت تا کسانی را که از ترس طاعون فرار کرده بودند و در ساحل دریا بیکباره اجلشان فرارسیده بود و مرده بودند زنده کند^{۱۵۸}.

۷- عیاشی از سلیمان لبان روایت کرده گفت: حضرت امام محمد باقر (علیه‌السلام)

^{۱۵۷} از ابن عباس روایت است که منظور از «ایدناه بروح القدس» اسم اعظم است که خداوند توسط این اسم او را در معجزاتش مورد حمایت قرار می‌داد. (کشف الاسرار: ۱/۳۶۵).

^{۱۵۸} حدیث از کافی (۸/۱۹۸) ذیل آیه: أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ.

فرمود: میدانی مغیره بن شعبه مانند که می باشد؟ عرض کردم نمی دانم، فرمود: مثل او مثل بلعم بن باعور است که اسم اعظم به او داده شده بود چون مرتد شد خداوند آن اسم اعظم را از او محو نمود.

۸- در قصه اصحاب اخدود جوانی بود که اسم اعظم می دانست و با آن جميع آلام و اسقام را شفا می داد^{۱۵۹}

نکاتی دیگر درباره اسم اعظم

♦ یهودیان می گویند خداوند اسم اعظم را تنها میان بنی اسرائیل به ودیعه گذاشت!!^{۴۴۰}.

♦ نقل شده است که نماز وسطی در میان نمازهای پنجگانه مخفی است و خداوند آنرا معین نکرده است تا این که بدین وسیله بر همه نمازها محافظت شود، چنانچه شب قدر میان شبهای ماه رمضان یا در همه شبهای سال پنهان است و اسم اعظم در جميع اسماء، و ساعت اجابت دعا در تمام ساعات روز جمعه مخفی شده است^{۴۴۱}. همچنین نقل شده است که ولی خداوند بین دیگر مردم مخفی است لذا نباید به هیچ از مردم بی احترامی نمود شاید او یکی از اولیاء خداوند باشد.

♦ محدث جزائری و فیض کاشانی بیان نموده اند که: چون شیطان از مقام قرب رانده شد، قادر نبود داخل بهشت شود. به دیوار بهشت برآمده مار را دید. گفت: مرا داخل بهشت نما، در عوض اسم اعظم را به تو تعلیم کنم. مار گفت: ملائکه حافظین بهشت می بینند. شیطان گفت: مرا داخل در دهان و برهم گذار آن را تا داخل بهشت شوم. مار چنین کرد، لذا سم در انیاب مار، مکان جلوس شیطان واقع شد. چون او را داخل نمود، اسم اعظم را پرسید. شیطان گفت: اگر من اسم اعظم می دانستم، محتاج تو نبودم^{۴۴۲}.

^{۱۵۹} واقعه اصحاب اخدود را در بخش قصص مطالعه نمایید.

قصه های بسمله

قصه (بشرحانی)

آورده اند که بشر حافی، در آغاز جوانی کارهای زشت بسیاری انجام می داد، پرده شرم را دریده بود و ناموس مردم با وجود او احساس امنیت نمی کردند، پاتوقش خرابه های بیرون شهر بود و در آنجا بساط عیش و نوش را مهیا ساخته بود. از آغاز شب تا به صبح کارش عیش و نوش بود و...

روزی مست و خرامان از کوچه ای می گذشت، چشمش به برگه ای افتاد که در آن نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحیم». بشر حافی بی ادب بود از این روی چشم از نوشته فرو بست به راهش ادامه داد. به ناگاه پاسبان قصر دلش، بر او بانگی زد که: ای بشر! زیاد گستاخی کردی و خداوندت را بارها آزردی! دیگر بس است، بیا و با خدا صلح کن. غفلت را کنار بگذار! آیا رسم مروّت و مردانگی است که از نام دوست بگذری و با اسماء الهی بی حرمتی کنی؟!

وجدان بشر این بار موفق شده بود. بشر به سختی تحت تأثیر وجدانش قرار گرفته بود. دستش را دراز کرد و برگه را از زمین برداشت و بوسید و بر چشمانش مالید و کمی عطر بر آن زد و جایی پاک گذاشت. بشر به راهش ادامه داد و به خرابه بیرون شهر رسید و مشغول زشتیهای همیشگی خود شد این بود و بود تا یک شب که بساط عیش در منزلش برپا بود. کنیزک او برای کاری به درب خانه آمده بود، صدای ساز و آواز آنچنان بلند بود که رهگذران را تحت تأثیر خود قرار می داد. امام موسی کاظم (علیه السلام) از آن حوالی می گذشت. «صدای گناه» امام را به سختی آزرد. کنیزک هنوز درب خانه ایستاده بود که امام از او پرسید: صاحب خانه برده است یا آزاد؟ کنیزک که متوجه منظور اصلی حضرت نشده بود، ساده پاسخ داد: صاحب خانه آزاد است (یعنی عبد و برده کسی

نیست). حضرت فرمود: درست است او آزاد است! بنده‌ی کسی نیست، اگر بود بندگی می‌کرد. کنیزک به درون خانه برگشت. دیر کرده بود. بشر علتش را پرسید. کنیزک هر آنچه شنیده بود و گفته بود برای اربابش نقل کرد. بشر تکان خورد. سخت تکان خورد. در گوشش سخن امام به شدت طنین داشت: «اگر او بنده بود بندگی می‌کرد!».

بشر حتی به خود فرصت نداد تا کفشهایش را بپوشد سراسیمه بیرون زد، به طرف امام دوید، خودش را روی پاهای امام انداخت. می‌گریست و می‌خواست که امام برایش دعا کند، از خداوند بخواهد تا توبه‌اش را بپذیرد. بشر از آن پس دیگر کفش به پایش نکرد از آن زمان به او می‌گفتند: بشر حافی (پابره‌نه).

قصه ۲ (مع عذاب پدر)

آورده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی بگورستان بقیع گذر کرد نزدیک قبری رسید اصحاب را فرمود که بتعجیل بگذرید ایشان بتعجیل از آنجا بگذشتند و در وقت مراجعت چون بدانجا رسیدند خواستند که بتعجیل بگذرند حضرت فرمود که تعجیل مکنید گفتند یا رسول الله نه در وقت رفتن بتعجیل امر فرمودی گفت بلی شخصی را عذاب میکردند من طاقت ناله و فریاد او نداشتم اکنون خدای تعالی بر وی رحمت فرموده گفتند یا رسول سبب عقوبت و رحمت او چه بود فرمود که مردی فاسق بسبب فسق تا این ساعت اینجا معذب بود کودکی از وی مانده بود در این زمان وی را بمکتب دادند معلم وی را تعلیم بسّم الله الرحمن الرحیم نمود و کودک آن را بر زبان راند خطاب عزت در رسید بآن فرشتگان که مأمور بودند به تعذیب او که دست از این کس بردارید و او را عذاب نکنید روا نباشد که پدر را عذاب کنیم و پسرش در یاد ما باشد^{۴۴۳}.

قصه ۳ (قیصر روم)

آورده‌اند که قیصر روم را درد سر پدید آمد و هرچند اطباء بمعالجه آن کوشیدند فایده نداد آخر الامر نامه نوشت بمکه نزد امیر المؤمنین علیه السلام و صورت حال را بعرض آن جناب رسانید حضرت طاقیه را نزد وی فرستاد و فرمود که آن را بر سر نهد تا شفا یابد قیصر روم چون آن را بر سر نهاد فی الحال شفا یافت وی از این متعجب شده بفرمود تا آن طاقیه را بشکافتند در آنجا کاغذی یافت در آنجا نوشته بود که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ دانست که سبب شفای او از اینکلمه بزرگوار بود فی الحال مسلمان شد^{۴۴۴}.

قصه ۴ (فرعون)

در خبر آمده که فرعون قبل از آنکه دعوی الوهیت کند امر کرده بود تا بر در کوشک وی اینکلمه جلیله نوشته بودند و در بعضی تفاسیر وارد شده که جبرئیل آن را نوشته بود چون دعوی ربوبیت کرد و موسی علیه السلام بعد از دعوت از ایمان او مأیوس شده با حقتعالی مناجات فرمود و شکایت او را بعرض رسانید خطاب آمد که ای موسی تو نظر بر کفر او داری و هلاک او میطلبی و نظر من در آن کلمه جلیله است که در کوشک او مرقوم شده است سوگند بعزت و جلال من که تا آن نام مرقوم باشد او را عذاب نکنم و چون که اراده الهی تعلق گرفت بهلاک وی اول آن کتاب را از آن کوشک محو فرمود و بعد از آن او را عذاب نمود^{۴۴۵}. (آیا منظور از کلمه جلیله بسمله است و یا چیز دیگر؟)

قصه ۵ (عبدالله بن یحیی)

شخصی به نام عبد الله بن یحیی خدمت امیر مؤمنان مشرف شد. نزد حضرت صندلی بود حضرت فرمودند که عبد الله روی صندلی بنشیند. و او نشست. ولی

ناگهان صندلی به یک طرف مایل شد و عبد الله بر زمین افتاد و سرش شکست و خون جاری شد! حضرت فرمودند که آب آوردند آنگاه خون سر عبد الله را شستشو دادند. بعد فرمودند: نزدیکم بیا! آنگاه دستشان را روی قسمت شکسته سر گذاشتند. دردی غیر قابل تحمل عبد الله را فرا گرفته بود حضرت دستشان را روی زخم کشیدند و به همراه کمی از آب دهانشان، در آن دمیدند. بلافاصله زخم به هم آمد و آنچنان بهبودی حاصل شد که انگار اصلاً حادثه‌ای اتفاق نیافتاده است. آنگاه حضرت فرمودند: ای عبد الله! سپاس از آن خداوندی است که پاکی شیعیان ما را از گناهان، با مبتلا ساختنشان در دنیا قرار داده است، برای این که تنها طاعاتشان برایشان بماند، که بواسطه آن استحقاق ثواب بیابند.

عبد الله از حضرت سؤال کرد: لطف کردی و مطلبی یادم دادی! اگر می‌شود من را به آن گناهی که کرده بودم آگاه نما! گناهی که موجب این حادثه در این مجلس شد. تا این که دیگر آن را انجام ندهم. حضرت فرمودند:

تو وقتی نشستی بسم الله الرحمن الرحیم نگفتی! لذا خداوند بخاطر این اشتباهت تو را به ناله آورد تا از زشتی که سراغت آمده بود پاکت سازد! مگر نمی‌دانی که پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برای من از خداوند سخنی را نقل نمود؟ خداوند فرموده است: هر کار دارای اهمیتی که نام خداوند در آن برده نشود آن کار به پایان نمی‌رسد!

آنگاه عبد الله گفت: پدر و مادرم فدای شما! من دیگر آن را ترک نخواهم کرد. امام صادق (علیه‌السلام) پس از نقل این قصه فرمودند: عبد الله با این تصمیمش بهره مند شد و به سعادت رسید^{۴۴۶} «۱۷۹».

تصه (اصحاب‌اخدود)

واقعه اصحاب اخدود- در منهج- از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

روایت شده: جماعتی مشرک بودند از اصحاب ذو نواس یمنی، و در زمان او ساحری بود کاهن و شعبده باز که مدار ملک و سلطنت او بودی. چون به سن شیوخت رسید و به مرض مبتلا شد، به ملک گفت من پیر شدم و ضعف کلی به قوای من راه یافته، همان به کسی را از اصیل و عاقل تیز فهم به من سپاری تا آنچه دانسته‌ام به او بیاموزم تا بعد از من امور ملک منتظم به او شود. ملک را پسندیده آمد و پسری که به این اوصاف داشت به او سپرد و آن ساحر به اهتمام به تعلیم او پرداخت و در رهگذر او صومعه راهبی بود. روزی آن پسر را به خاطر رسید که به صومعه راهب [رود] و او را بیند. پسر وارد دیر و از اعمال و احوال او متعجب شد. طریق رهبانیت را پسندیده، خداپرست شد. و هر روز به ملاقات راهب آمدی. چون طول می‌کشید و دیر نزد ساحر می‌رفت، او را می‌رنجانید که چرا دیر آمدی و به خانه که می‌رفت اهل خانه او را می‌زدند و می‌رنجانیدند خلاصه به ملازمت راهب، مردی مستجاب الدعوه شد. قضا را روزی از نزد راهب بیرون آمده، ازدهائی به سر راه، ممر مردم را بسته و متحیر بودند چون جوان رسید، گفت حقیقت راهب و ساحر را حالا معلوم کنم و سنگی برداشت و گفت (اللهم ان كان الراهب احب اليك من الساحر فاقتلها) بار خدایا اگر راهب در نزد تو دوست‌تر از ساحر است، پس بکش آنرا. سنگ را انداخت بر سر آن مار آمده او را کشت. به روایتی به اسم اعظم جمیع آلام و اسقام را شفا می‌داد. خبر مشهور شد. راهب چون مطلع شد، جوان را گفت تو به بلائی مبتلا شوی، باید صبر کنی و امر مرا پنهان داری. حاجب ملک نابینا شد. پیش جوان آمد و استشفای نمود. جوان گفت: من شفا ندهم خدا شفا دهد. جوان کلمه شهادت تلقین او نمود. دعا کرد، چشم او بینا شد. ذو نواس از روی تعجب گفت: چشم تو چگونه روشن شد؟ گفت خدا مرا صحت بخشید. ملک گفت:

مرا می‌گوئی؟ گفت: نه. گفت: خدائی غیر از من باشد؟ گفت: بلی، الله لا اله الا

هو ربی و ربک و رب کل شیء. ملک به حيله گفت: از که این را یاد گرفتی؟ بگو تا من از او یاد گیرم. حاجب از شعفی که در اسلام شاه داشت، جوان را معرفی نمود. شاه او را طلبید و گفت: شنیدم اکمه و ابرص را شفا دهی. گفت: خدا شفا دهد، گفت به غیر از من خدای دیگر هست؟ گفت نعم، ربی و ربک الله. پس او را در شکنجه کشید و پیوسته او را عذاب نمود تا بر احوال راهب اطلاع یافت. راهب را حاضر و گفت: از دین خود برگرد و مرا پرستش کن! قبول ننمود، او را پاره پاره ساخت. و هرچه جهد کرد، جوان برنگشت. حکم کرد تا او را به دریا غرق کنند، او را در کشتی نهادند چون به میان دریا رسیدند، خواستند او را به دریا اندازند. گفت: «اکفنیهم بما شئت». فی الحال کشتی منقلب آنها غرق [شدند] و او به سلامت ماند. خبر به شاه رسید، گروهی را فرستاد تا او را از کوه بیاندازند. باز پناه به خدا برد، کوه به لرزه آمد، هلاک شدند. به آتش او را انداختند، سالم ماند. به دار آویختند، تیر باران نمودند، سالم ماند.

جوان گفت: ای ملک ایمان آور به آن خدائی که این همه آثار قدرت او را مشاهده نمودی. گفت: نمی خواهم مگر قتل تو را. جوان گفت: مردمان را جمع و تیری به من رها کن و بگو «بسم الله رب الغلام». چون تیر به غلام وارد و جوان شهید شد، یک مرتبه تمام جمعیت ایمان آوردند و گفتند «آمننا برب الغلام» ملک در غضب شد. حفره‌ها امر کرد پر از آتش نمودند، خود با اعوانش کنار آن حفره‌ها نشستند. هر که را ایمان به خدا آورده بود به آن حفره‌ها می انداختند.

زنی مؤمنه با کودک سه ماهه بر لب خندق آوردند. مادر به سبب محبت کودک ابا داشت. طفل به سخن آمد. گفت: مادر صبر کن، تو بر حقی. مادر خود را در آتش انداخت. حق تعالی بادی فرستاد، به زیر آن حفره‌ها در آمد، آتش‌ها را از اخدود بیرون آورده، پراکنده کرد و یک شعله در پادشاه و تختش و باقی در میان لشکریان او و همه را سوزانید^{۴۴۷}.

بیشتر بدانید (لمحات)

شماره: ۱

- به سوره حمد «...سبع مثانی» گفته می‌شود. «سبع» به معنای هفت است. سوره حمد دارای هفت آیه است. اما «مثانی» بودن این سوره می‌تواند به علل مختلفی باشد:
- ۱- در هر نماز دو بار خوانده می‌شود.
 - ۲- دوبار نازل شده است. یکبار در مکه و یک بار در مدینه.
 - ۳- دارای دو بخش حمد و دعا است. (تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص: ۱۲۹)
 - ۴- مجموعه از ثناء خداوند است. (الإتقان فی علوم القرآن: ۱/۱۹۰)
 - ۵- از ماده «ثنی» به معنای انعطاف می‌باشد. در این سوره انسان یاد می‌گیرد چگونه به خود منعطف شده و برگردد. (تفسیر القرآن الکریم (الخمينی)، ج ۱، ص: ۲۳).
 - ۶- با این سوره استثناء شده‌اند ملت اسلام زیرا این سوره مختص مسلمانان است. (الجماع لأحكام القرآن: ۱/۱۱۲)

شماره: ۲

- به کسی که گوینده بسم الله الرحمن الرحيم است می‌گویند: «مُبَسَّمِلٌ» و این ترکیب، مصداقی از نحت لغوی است.
- نحت به معنای تراشیدن است و منظور از آن ساختن یک اسم از دو اسم است به این صورت که بعضی حروف آن را انتخاب نموده و در اسم منحوت و ساخته شده می‌آورند و بعد بر اساس آن اسم فعلی را می‌سازند.

فعلهایی منحوت را تا نه فعل شمارش نموده‌اند: بسمل در «بسم الله»، سبحل در «سبحان الله» حیعل در «حی علی الصلاة»، حوقل در «لا حول و لا قوة الا بالله»، حمدل در «الحمد لله» هلل در «لا اله الا الله»، جیعل در «جعلت فداک»، طبقل در «اطال الله بقائک» و دمعر در «ادام الله عزک».

مصدر این افعال بر وزن فعلله است مثل: بسمله، حمدله و...

التحریر و التنویر، ج ۱، ص: ۱۳۵ به نقل از «شرح ابن هارون التونسی علی مختصر ابن الحاجب» در باب اذان و او هم به نقل از «المطرز» فی کتاب «الیواقیت». برای مطالعه بیشتر مراجعه کنید به إعراب القرآن و بیانه، ج ۱، ص: ۱۱.

شماره: ۳

علت این مسئله غالباً بخاطر نقل به مضمون بودن احادیث است زیرا اولاً راویان حدیث مثل عموم مردم از حافظه قوی برخوردار نبودند لذا بیشتر مضمون حدیث را در خاطر می‌سپردند. و ثانیاً نقل حدیث به دستور عمر بن خطاب ممنوع بوده است و این ممنوعیت تا ابتدای قرن دوم هجری ادامه داشته است. عمر تصور می‌کرد با امکان نقل حدیث، مردم به قرآن پشت می‌کنند!! مشخص است وقتی حدیث به فراوانی نقل نشود بسیاری از جزئیات آن در خاطر نمی‌ماند. هرچند این مسئله مربوط به احادیثی است که غیر ائمه معصومین (علیهم‌السلام) از پیامبر اسلام نقل نموده‌اند. ولی شیعیان به برکت امامان بزرگوار شیعه از بسیاری از فرمایشات پیامبر اسلام را به طور دقیق در اختیار دارند.

شماره: ۴

لعل المراد أنه يرجع عن المشاركة في ذلك الفعل، و يعود كله خالصاً لله من أوله، إذ الأمور الملكوتية المقيدة بالزمان يتساوى عندها جميع الأزمنة فيتأثر منها الحوادث و إن سبقت في الزمان. و لذا ورد في العلوي علی ما رواه في «المحاسن»: «من أكل طعاماً فليذكر اسم الله عليه فإن نسي ثم ذكر الله بعده تقياً الشيطان ما أكل، و استقبل الرجل طعامه» (المحاسن: ص ۴۳۴ و عنه البحار: ج ۶۶ / ۳۷۴، ح ۲۰). لكن المحكي عن «الكافي ج ۶ / ۲۹۳. في هذا الخبر «و استقل».

قال في «البحار ۶۶ / ۳۷۴»: «و هو الصواب أي وجده قليلاً لما قد أكل الشيطان منه فإن ما يتقياه لا يدخل في طعامه، أو هو على الحذف و الإيصال، أي استقل في أكل طعامه، قال: و

الأول أظهر» قلت: لكن الرواية الأولى هي أظهر، و على الثانية فالثاني ينطبق على ما سمعت.
(تفسير الصراط المستقيم، ج ۳، ص: ۲۹۴)

شماره: ۵

زائد بودن «اسم» در اشعار عرب جاهلی که مورد استناد ادبیات عرب است نیز شاهد دارد. لبید در مصرعی از اشعارش در خطاب به دو دخترش می گوید: إلى الحول ثم اسم السلام عليكما. تا یک سال (خدا حافظ) آنگاه سلام بر هردوی شما. مشاهده می کنید که «اسم» در این شعر ترجمه نشده است. الامالی - السيد مرتضى - ج: ۳ ص: ۱۴۴). ذی الرّمه این چنین سروده است: داع يناديه باسم الماء مبعوم. آواز دهنده ای که صدا می زد: «آب!» با صدایی گرفته.
(دیوان ذی الرمة: ۵۷۱)

شماره: ۶

از نظر لفظی نیز باید همین طور باشد، یعنی این که چون فعّان از حرف بیشتری نسبت به فعیل برخوردار است پس باید در معنا نیز این زیادی محسوب گردد زیرا: «زيادة المباني تدل على زيادة المعاني» (مشرق الشمسين - البهائي العاملی : ۳۹۱) ظاهراً اولین نفری که این را به صورت قانون مطرح کرده است ابن جنّی بوده است. این قانون هنوز به درستی تبیین نشده است لذا مورد استناد جدی نباید قرار بگیرد. (روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص: ۶۴)

صاحب کتاب البیان می گوید: این دلیل بسیار مضحک و خنده آور است، زیرا دلالت کلمات، تابع چگونگی وضع و نحوه ساختار آنهاست و هیچ ارتباطی به کثرت و قلت حروف ندارد و چه بسا الفاظی وجود دارد که حروف آنها کم ولی معنای آنها زیاد است و بالعکس، الفاظ و کلماتی وجود دارد که از نظر حروف، زیاد ولی از نظر مفهوم و معنا، بسیار تنگ و محدود است. مثلاً کلمه «حذر» بر وزن «فعل» با کسر عین دلالت بر مبالغه در زیادت دارد که به معنای خیلی ترسو است ولی در کلمه «حاذر» این مبالغه و زیادت وجود ندارد، در صورتی که یک حرف بیش تر از کلمه «حذر» را داراست و چه بسا الفاظی که «مجرد» و «مزید فیه» آنها هر دو به یک معنی است، مانند «ضرّ» و «اضرّ» که هر دو به معنای ضرر کرد، می باشند.
البیان فی تفسیر القرآن، ص: ۴۴۰

مؤلف: وزن فُعْل از وزنها جمع مکسر از مفرد خود حروفی کمتر دارد مانند: سفینه، مدن

(مدینه)، و همچنین فُعل که جمع افعال است: صم و بکم و عمی (اصم، ابکم و اعمی).

شماره: ۷

اگر پذیرفتیم که رحمتِ رحمن، مختص به نعمتهای مادی است درباره آیه شریفه: الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ (الرحمن / ۱) نیز باید بگوییم: ایجاد زمینه تعلیم قرآن نیز از نعمتهای مادی است که شامل مؤمن و کافر می‌شود زیرا زمینه تعلیم قرآن داشتن چشم و گوش و قلب است و همچنین پیامبری که قرآن بر او وحی شود و این نعمتها اختصاص به مؤمنین ندارد هرچند تنها مؤمنین هستند که از این نعمتها بهره می‌برند.

شماره: ۸

لذا در ۱۱۵ باری که «رحیم» در قرآن آمده است ۷۲ مورد آن همراه با غفور است و جدای از کلمه رحیم، غالباً درخواست رحمت از خداوند با طلب آموزش همراه است (فاغفرلنا و ارحمنا).

شماره: ۹

چنانکه آمده «وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا» بقره: ۱۱۶. «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا» مریم: ۸۸. هر یک بجای دیگری است «إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ» انعام: ۴۰ و ۴۷. «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ» مریم: ۴۵. در این دو آیه نیز یکی بجای دیگری آمده و متعلق هر دو عذاب است در آیه «قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ» اسراء: ۱۱۰. نیز هر دو مساوی آمده‌اند. «جَنَّاتِ عَدْنِ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ» مریم: ۶۱. «أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ عَهْدًا» مریم: ۷۸. نظیر این دو آیه چنین است «وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ... جَنَّاتِ عَدْنِ» توبه: ۷۲. «قُلْ اتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا» بقره: ۸۰. (قاموس قرآن، ج ۳، ص: ۷۴)

شماره: ۱۰

«وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ» رعد: ۳۰. «إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا» مریم: ۲۶. «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَنِ» مریم: ۴۵. «أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا وَ مَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا» مریم: ۹۱ و ۹۲. ملاحظه میشود که این موارد محل رحمت نیستند بلکه محل عذاب و اقتدار و کفراند. «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» طه: ۵. «وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ...» طه: ۹۰. «وَحَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَنِ» طه: ۱۰۸. «الْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَ كَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا» فرقان: ۲۶. «وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا» فرقان: ۶۳. «وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ» زخرف: ۲۰. «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَاوُتٍ» ملک: ۳. «لَا

يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ «نبا: ۳۸».

شماره: ۱۱

«رحیم» ۱۱۸ بار همراه «الرحمن»، ۷۳ بار همراه «غفور»، ۱۲ بار همراه «عزیز»، به همراه «تواب» و «رؤف» هر کدام ۹ بار، همراه «رب»، «ودود» و «بر» هر کدام یکبار و ۳ بار نیز بدون همراهی با دیگر صفات الهی آمده است. در همه موارد «رحیم» صفت برای خداوند آمده است جز در یک مورد: «عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» توبه: ۱۲۸ که صفت برای برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) است.

شماره: ۱۲

مواردی دیگر از تأکید لفظی در قرآن: كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ. ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ (تکاشر / ۳ و ۴). فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا. (شرح / ۵ و ۶). وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُونَ... وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُونَ (کافرون / ۳ و ۵).

شماره: ۱۳

لذا در علم نحو در اسباب منع صرف گرفته شده است که وصف تنها با یکی از سه سبب (الف و نون، وزن أفعال و عدل) موجب منع صرف می شود با این که میدانیم همه اسمهای اعجمی نمی توانند دارای اعراب کامل باشند و کسره و تنوین را بپذیرند لذا همه اسمهای اعجمی باید علم باشند.

شماره: ۱۴

در شش آیه قرآن خداوند این حقیقت را مطرح نموده است که مشرکین «الله» را می شناسند: وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (عنکبوت / ۶۱) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (عنکبوت / ۶۳) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (لقمان / ۲۵ و زمر / ۳۸). وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ (زخرف / ۹) وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ (زخرف / ۸۷)

شماره: ۱۵

سه نوع روایت و خبر وجود دارد: الف) خبر واحد: این نوع از روایت یقین به صدورش از

معصوم (علیه‌السلام) نیست ولی در صورت ثقه بودن و شیعه بودن راویان آن بر اساس ادله حجیت خبر واحد باید به مضمون آن عمل نمود مانند بسیاری از اخباری که در فقه از آن استفاده می‌شود. ب) خبر مستفیض: خبری است که بسیاری آن را نقل نموده‌اند و لذا اطمینان به صدور آن از معصوم (علیه‌السلام) وجود دارد مانند خبر فوق. ج: خبر متواتر: این خبر موجب قطع به صدورش از معصوم (علیه‌السلام) می‌شود زیرا تعداد بیشتری نسبت به خبر مستفیض آن را نقل نموده‌اند مانند: حدیث غدیر.

شماره: ۱۶

اگر گفته شود «امسکت زیدا» معنای آن اعم از این است که بازداشتن زید توسط خود متکلم صورت گرفته و یا به صورت غیر مستقیم بوده است. ولی اگر گفته شود: «امسکت بزید» یعنی این منع و بازداشت به صورت مستقیم توسط متکلم صورت گرفته است. لسان العرب: ۱۰/۳۳۰ به نقل از ابن جنی.

شماره: ۱۷

قال جماعة: إن القدرة هي الأصل والجسم حجابها والصورة هي حجاب الجسم، لأن النقطة هي الأصل والخط حجابها والصورة هي حجاب الجسم، لأن النقطة هي الأصل والخط حجابها ومقامه، والحجاب فير الجسد الناسوتی (نهج الإیمان - ابن جبر - ص ۲۷۹).

شماره: ۱۸

تفسیر نمونه، ج ۱، ص: ۲۰. کسی دیگر گفته است: مناسبت معنایی «اسم» و «سمو» این است که اسم از قوت معنایی بیشتر نسبت به فعل و حرف بر خوردار است زیرا تصرف در او بیشتر است لذا بر دو قسم دیگر کلمه علو پیدا نموده است.

شماره: ۱۹

ابوالهیثم در «تاج العروس» ج ۹، ص ۳۷۵ می‌گوید: این «ال» برای تعریف است. ولی اشکال این نظریه این است که: اسماء خداوند اعراف المعارف است لذا هیچ نیازی ندارند برای این که با «ال» معرفه شوند و از طرفی دیگر وقتی اسم معرفه توسط ندا معرفه می‌شود دیگر نیازی به «ال» نیست و لذا ساقط می‌شود. ولی در «الله» این گونه نیست می‌گوییم: یا الله، بدون آن که «ال» حذف شود. پس «ال» نمی‌تواند برای تعریف باشد.

بر اساس این که «ال» نمی‌تواند برای تعریف باشد مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» ج ۱، ص

بسم الله الرحمن الرحيم / ۳۰۵

۱۹ گفته است: این «ال» برای تعظیم و تفخیم است چنانچه در «الحسن و الحسین» این چنین است. حسن و حسین علم هستند و نیازی به «ال» ندارند ولی بخاطر تعظیم «ال» بر آنها داخل شده است.

آنها که می‌گویند «الله» از کلمه‌ای مهموز الفاء (مثل آله) گرفته شده است «ال» را عوض از همزه محذوف می‌دانند. (رسائل الشهيد الثاني، ص: ۷۱۶).

شماره: ۲۰

اصل دین پنج تاست، نماز در پنج وقت واجب شده است. و ارکان آن نیز پنج است. در وضو پنج عضو شسته و یا مسح کشیده می‌شود. در زکات طلا و نقره از دو بیست درهم، پنج درهم و از دو بیست دینار، نیم دینار که همان پنج درهم است باید پرداخت شود. احکام شرعی پنج قسم است (واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح)، انسان دارای پنج حس ظاهری (شنوایی، بویایی، چشایی، بینایی، بسمایی) و باطنی (حس، فکر، خیال، وهم، حافظه) است. حدود بدن انسان به پنج عضو منتهی می‌شود (سر، دو دست و دو پا)، دست و پا به پنج انگشت منتهی می‌گردد، انبیاء اولوا العزم پنج نفرند (حضرت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و پیامبر اسلام)، بهترین‌های عالم پنج تن آل عبا هستند که در روز مباحه نیز همین پنج نفر از طرف خداوند مأموریت یافتند تا در مکان مباحه حضور یابند. جواهر که اصل عالم ممکنات را تشکیل می‌دهند پنج قسم است: عقل، نفس، هیولی، صورت و جسم. اصول اعراض پنج قسم است: کیف، کم، فعل، انفعال و نسبت زیرا این، متی، اضافه، وضع و ملک از اقسام نسبت هستند.

شماره: ۲۱

کلمه ربّ اسم اعظم خداوند متعال است و بدین جهت هر اس‌می را مقلوب کنیم معنای آن باطل است جز ربّ که مقلوبش برّ و آن از اسماء خداوند متعال است. و اسم اعظم اس‌می است که هر نبیّ و ولیّ یا عدوی خدا را به آن خوانده است و آن مقدمه دعای انبیاء است چنانکه آدم و حوّا عرض کردند: ربّنا ظلمنا انفسنا و مقدمه دعای اولیاء است مانند ربّنا ما خلقت هذا باطلا... و دعای دشمنان مانند ربّنا ابصرنا و سمعنا فارجعنا. (أنوار العرفان فی تفسیر القرآن، ج ۱۴، ص: ۲۳۳).

شماره: ۲۲

رعد، آیه ۴۳ در مورد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلّم و گواهان بر حقانیت او چنین آمده

است:

قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ.

یعنی یا محمد بگو: کافی است برای گواهی بین من و شما خداوند و کسی که (علم کتاب) نزد او است- در حدیثی از ابو سعید خدری، بر- وزن (قفلی) از پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چنین آمده است که ابو سعید می گوید: من از معنی (الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ) (که در داستان سلیمان آمده) از محضرش سؤال کردم. فرمود: او: وصی برادرم سلیمان بن داود بود. عرض کردم: (وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ) از چه کسی سخن می گوید؟ فرمود: ذاک أخي علي بن أبي طالب. یعنی او برادرم علی بن ابی طالب است- توجه به تفاوت (عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ) که علم جزئی را می گوید، و (عِلْمُ الْكِتَابِ) که علم کلی را بیان می کند روشن می سازد که میان (أصف) و (علی) علیه السلام چه اندازه تفاوت بوده است!.

شماره: ۲۳

طبق نوشته برخی از علماء و مفسرین حدود پنجاه اسم برای قرآن در ضمن آیات ذکر گردیده که از جمله آنها است:

۱. بشیر و نذیر- بِشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ.
۲. بصائر- هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ.
۳. بیان- هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ.
۴. تبیان- وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ.
۵. تذکرة- وَإِنَّهُ لَتَذْكُرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ.
۶. تنزیل- تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ.
۷. حیل- وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا.
۸. حدیث- اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ.
۹. حق- وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ.
۱۰. حکم- وَ كَذَلِكَ أَنْزَلْنَا حُكْمًا عَرَبِيًّا.
۱۱. حکمة- وَ اذْكُرْ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ.
۱۲. حکیم- يس وَالْقُرْآنُ الْحَكِيمِ.
۱۳. ذکر- إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ.
۱۴. ذکرى- وَ ذَكَرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ.

١٥. رحمة- وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ.
١٦. روح- وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا.
١٧. شفاء- وَ نُنزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ.
١٨. صراط مستقيم- اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ.
١٩. عزيز- وَ إِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ.
٢٠. عظيم- وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ.
٢١. على- إِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ.
٢٢. فرقان- تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ.
٢٣. فصل- إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ.
٢٤. قرآن- إِنْ هَذَا الْقُرْآنَ يَاقُصُّ عَلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ.
٢٥. قصص- نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ.
٢٦. قيم- وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا قِيَمًا.
٢٧. كتاب- الْم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ.
٢٨. كريم- إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ.
٢٩. مبارك- وَ هَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ.
٣٠. مبين- تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ.
٣١. مجيد- وَ الْقُرْآنَ الْمَجِيدِ.
٣٢. مهيمن- مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهَيِّمًا.
٣٣. موعظه- قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِّمَا فِي الصُّدُورِ.
٣٤. نجوم- فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ.
٣٥. نعمة- وَ أَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ.
٣٦. نور- وَ اتَّبِعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ.
٣٧. هدى- وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ.
٣٨. سراج منير- وَ دَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا.
٣٩. عجب- إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا.
٤٠. هادى- يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ.

احادیث (متن عربی)^{۱۶۰}

۱. أَنْ لُقْمَانَ رَأَى رُقْعَةً فِيهَا بِسْمُ اللَّهِ فَرَفَعَهَا وَ أَكَلَهَا فَأُكْرِمَهُ بِالْحِكْمَةِ.
۲. أَخْرَجَ أَبُو نَعِيمٍ وَ الدَّيْلَمِيُّ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ لَمَّا نَزَلَتْ بِسْمُ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ضَجَّتِ الْجِبَالُ حَتَّى سَمِعَ أَهْلُ مَكَّةَ دَوِيهَا فَقَالُوا سَحَرَ مُحَمَّدُ الْجِبَالُ فَبَعَثَ اللَّهُ دَخَانًا حَتَّى أَظَلَ عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ مَنْ قَرَأَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَوْقِنًا سَبَحَتْ مَعَهُ الْجِبَالُ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَسْمَعُ ذَلِكَ مِنْهَا.
۳. أَخْرَجَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ وَ الثَّعْلَبِيُّ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَرَبَ الْغَيْمُ إِلَى الْمَشْرِقِ وَ سَكَنَتِ الرِّيحُ وَ هَاجَ الْبَحْرُ وَ أَصْغَتِ الْبِهَائِمُ بِأَذَانِهَا وَ رَجَمَتِ الشَّيَاطِينُ مِنَ السَّمَاءِ وَ حَلَفَ اللَّهُ بِعِزَّتِهِ وَ جَلَالِهِ أَنْ لَا يَسْمِيَ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا بَارَكَ فِيهِ.
۴. أَخْرَجَ الْخَطِيبُ فِي تَالِي التَّلْخِيفِ عَنْ أَنَسِ مَرْفُوعًا مِنْ رَفْعِ قِرطَاسَا مِنَ الْأَرْضِ فِيهِ بِسْمُ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِجْلَالًا لَهُ أَنْ يَدَّاسَ كَتَبَ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّادِقِينَ وَ

^{۱۶۰} احادیثی که دارای اعراب کامل است از کتب اهل تشیع و مابقی از کتب اهل سنت نقل شده است. مؤلف هیچ یکی از احادیث اهل سنت را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) نسبت نمی دهد.

خفف عن والديه و ان كانا كافرين.

٥. قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): وَ لَرُبَّمَا تَرَكَ فِي افْتِتَاحِ أَمْرٍ بَعْضُ شَيْعَتِنَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَيَمْتَحِنُهُ اللَّهُ بِمَكْرُوهٍ وَيُنَبِّهُهُ عَلَى شُكْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ يَمْحُو فِيهِ عَنْهُ وَصْمَةً تَقْصِيرِهِ عِنْدَ تَرْكِهِ قَوْلَ بِسْمِ اللَّهِ

٦. قَالَ الامام علي (عليه السلام): إِنَّ اسْمَ اللَّهِ فَاتِقٌ لِلرُّتُوقِ وَ خَائِطٌ لِلْخُرُوقِ وَ مُسَهِّلٌ لِلْوَعُورِ وَ جُنَّةٌ عَنِ الشُّرُورِ وَ حِصْنٌ مِنْ مِحَنِ الدُّهُورِ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَ أَمَانٌ يَوْمَ النُّشُورِ

٧. قَالَ النبي (صلى الله عليه وآله وسلم): هُوَ (بِسْمِ اللَّهِ) شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ.

٨. أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْهَرَوِيُّ حَسَّامُ بْنُ سَلِيمَانَ الْمَخْزُومِيُّ عَنْ أَبِي مَلِيكَةَ عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: «خَيْرُ النَّاسِ وَ خَيْرٌ مِنْ يَمْشِي عَلَى جَدِيدِ الْأَرْضِ الْمَعْلَمُونَ فَكَلِمَا خَلَقَ الدِّينَ جَدِّدَهُ. أَعْطَوْهُمُ وَ لَا تَسْتَأْجِرُوهُمْ، فَتَحْرِجُوهُمْ فَإِنَّ الْمَعْلَمَ إِذَا قَالَ لِلصَّبِيِّ: قُلْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَقَالَ الصَّبِيُّ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَتَبَ اللَّهُ بَرَاءَةً لِلصَّبِيِّ، وَ بَرَاءَةً لِأَبَوَيْهِ وَ بَرَاءَةً لِلْمَعْلَمِ مِنَ النَّارِ»

٩. رَوَى أَنَّ رَجُلًا قَالَ بِحَضْرَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ: «تَعَسَّ الشَّيْطَانُ» فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ: «لَا تَقُلْ ذَلِكَ فَإِنَّهُ يَتَعَاظَمُ عِنْدَهُ وَ لَكِنْ قُلْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، فَإِنَّهُ يَصْغُرُ حَتَّى يَصِيرَ أَقْلًا مِنَ الذَّبَابِ»

١٠. قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم): مَنْ أَرَادَ أَنْ يُنَجِّيَهُ اللَّهُ مِنَ الزَّبَانِيَةِ التِّسْعَةَ عَشَرَ فَلْيَقْرَأْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَإِنَّهَا تِسْعَةَ عَشَرَ حَرْفًا لِيَجْعَلَ اللَّهُ كُلَّ حَرْفٍ مِنْهَا جُنَّةً مِنْ وَاحِدٍ مِنْهُمْ

١١. قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم): مَنْ قَرَأَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ حَرْفٍ أَرْبَعَةَ آلَافٍ حَسَنَةً وَ مَحَا عَنْهُ أَرْبَعَةَ آلَافٍ سَيِّئَةً وَ رَفَعَ لَهُ أَرْبَعَةَ آلَافٍ دَرَجَةً

١٢. قَالَ عَلِيُّ (عليه السلام): أَلَا فَمَنْ قَرَأَهَا (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) مُعْتَقِدًا لِمَوْلَاةٍ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ مُتَّقَادًا لِأَمْرِهِمَا مُؤْمِنًا بِظَاهِرِهِمَا وَ بَاطِنِهِمَا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ

حَرَفٍ مِنْهَا حَسَنَةٌ كُلُّ وَاحِدَةٍ مِنْهَا أَفْضَلُ لَهُ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا مِنْ أَصْنَافِ
أَمْوَالِهَا وَخَيْرَاتِهَا وَ مَنْ اسْتَمَعَ إِلَى قَارِئٍ يَقْرُؤُهَا كَانَ لَهُ قَدْرٌ ثُلُثِ مَا لِلْقَارِئِ
فَلْيَسْتَكْتِرْ أَحَدُكُمْ مِنْ هَذَا الْخَيْرِ الْمُعْرَضِ لَكُمْ فَإِنَّهُ غَنِيمَةٌ لَا يَذْهَبَنَّ أَوْانُهُ فَتَبَقَى
فِي قُلُوبِكُمُ الْحَسْرَةُ.

١٣. قال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم): إِذَا مَرَّ الْمُؤْمِنُ عَلَى الصَّرَاطِ فَيَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طُفِئَتْ لَهُبُ النَّيْرَانِ وَ تَقُولُ جُزْ يَا مُؤْمِنُ فَإِنَّ نُورَكَ قَدْ أَطْفَأَ لَهْبِي

١٤. قال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم): أَوْحَى اللَّهُ إِلَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ (عليه السلام) أَنْ

أَكْثِرْ مِنْ قَوْلِ بِسْمِ اللَّهِ وَ افْتَحْ أُمُورَكَ بِهِ وَ مَنْ وَافَانِي وَ فِي صَحِيفَتِهِ قَبْضَةٌ

بِسْمِ اللَّهِ أَعْتَقْتُهُ مِنَ النَّارِ قَالَ وَ مَا قَبْضَةٌ بِسْمِ اللَّهِ قَالَ مِائَةٌ مَرَّةً.

١٥. قال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم): لَوْ قَرَأْتَ بِسْمِ اللَّهِ تَحْفَظُكَ الْمَلَائِكَةُ إِلَى الْجَنَّةِ.

١٦. قال الله تعالى: وَ عَزَّتِي وَ جَلَالِي مِنْ قَالَ مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اكتب له في كتاب حسناته عبادة سبعمائة سنة.

١٧. قال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم): أُمَّتِي يَأْتُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ هُمْ يَقُولُونَ بِسْمِ اللَّهِ

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَتَنْتَقِلُ حَسَنَاتُهُمْ فِي الْمِيزَانِ فَيُقَالُ أَلَا مَا أَرَا جِحَ مَوَازِينَ أُمَّةٍ

مُحَمَّدٌ فَتَقُولُ الْأَنْبِيَاءُ إِنْ ابْتَدَأَ كَلَامُهُمْ ثَلَاثَةَ أَسْمَاءٍ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ لَوْ وَضَعْتَ فِي

كِفَّةِ الْمِيزَانِ وَ وَضَعْتَ سَيِّئَاتِ الْخَلْقِ فِي كِفَّةٍ أُخْرَى لَرَجَحَتْ حَسَنَاتُهُمْ.

١٨. أَبُو الْفَتْحِ الْكَرَاجُكِيُّ فِي كَنْزِ الْفَوَائِدِ، بِإِسْنَادِهِ عَنْ رَجَالِهِ مَرْفُوعاً إِلَى أَبِي عَبْدِ

اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ تُقْبَلُ قَوْمٌ عَلَى نَجَائِبٍ مِنْ نُورٍ يُنَادُونَ

بِأَعْلَى أَصْوَاتِهِمُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَّهُ وَ أَوْرَثَنَا أَرْضَهُ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ

حَيْثُ نَشَاءُ قَالَ فَتَقُولُ الْخَلَائِقُ هَذِهِ زُمْرَةُ الْأَنْبِيَاءِ فَإِذَا النَّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ

جَلَّ هُوَلَاءُ شِيعَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَهُمْ صَفْوَتِي مِنْ عِبَادِي وَ خَيْرَتِي مِنْ

بَرِيَّتِي فَتَقُولُ الْخَلَائِقُ إِلَهَنَا وَ سَيِّدُنَا بِمَا نَأْلُوا هَذِهِ الدَّرَجَةَ فَإِذَا النَّدَاءُ مِنَ اللَّهِ

بِتَخْتُمِهِمْ فِي الْيَمِينِ وَ صَلَّى عَلَيْهِمْ إِحْدَى وَ خَمْسِينَ وَ إِطْعَمَهُمُ الْمَسْكِينِ وَ تَغْفِرُهُمْ

الْجَبِينِ وَ جَهْرَهُمْ فِي الصَّلَاةِ بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١٩. عَنْ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم): مَنْ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بَنَى اللَّهُ لَهُ فِي

الْجَنَّةِ سَبْعِينَ أَلْفَ قَصْرٍ مِنْ ياقوتة حمراء في كل قصر سبعون ألف بيت من لؤلؤة بيضاء في كل بيت سبعون ألف سرير من زبرجدة خضراء فوق كل سرير سبعون ألف فراش من سندس وإستبرق وعلية زوجة من حور العين ولها سبعون ألف ذؤابة مكللة بالدرر واليواقيت مكتوب على خدّها الأيمن مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَعَلَى خَدِّهَا الْأَيْسَرِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ وَعَلَى جَبِينِهَا الْحَسَنُ وَعَلَى ذَقْنِهَا الْحُسَيْنُ وَعَلَى شَفَتَيْهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَنْ هَذِهِ الْكِرَامَةُ قَالَ لِمَنْ يَقُولُ بِالْحُرْمَةِ وَالتَّعْظِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

٢٠. قال علي بن الحسين (عليهما السلام) حدثني أبي عن أخيه الحسن عن أبيه أمير المؤمنين (عليهم السلام) أن رجلاً قام إليه فقال يا أمير المؤمنين أخبرني عن بسم الله الرحمن الرحيم ما معناه فقال إن قولك الله أعظم اسم من أسماء الله عز وجل وهو الاسم الذي لا ينبغي أن يس مى به غير الله ولن يس مى به مخلوق فقال الرجل فما تفسير قول الله قال هو الذي يتأله إليه عند الحوائج والشدائد كل مخلوق عند انقطاع الرجاء من جميع من دونه وتقطع الأسباب من كل من سواه وذلك أن كل مترس في هذه الدنيا ومتعظم فيها وإن عظم غناؤه وطغيانه وكثرت حوائج من دونه إليه فانهم سيحتاجون حوائج لا يقدر عليها هذا المتعظم وكذلك هذا المتعظم يحتاج إلى حوائج لا يقدر عليها فينقطع إلى الله عند ضرورته وفاقتة حتى إذا كفى هممه عاد إلى شركه أما ما تسمع الله عز وجل يقول قل أ رأيتكم إن أتاكم عذاب الله أو أتتكم الساعة أ غير الله تدعون إن كنتم صادقين بل إياه تدعون فيكشف ما تدعون إليه إن شاء وتسنون ما تشركون فقال الله جل جلاله لعباده أيها الفقراء إلى رحمتي إنى قد ألزمتكم الحاجة إلى في كل حال وذلة العبودية في كل وقت فإلى فأفرعوا في كل أمر تأخذون فيه وترجون تمامه وبلوغ غايته فإنى إن أردت أن أعطيكم لم يقدر غيرى على منعكم وإن أردت أن أمنعكم لم يقدر غيرى على إعطائكم فأننا أحق من سئل وأولى من تضرع إليه فقولوا عند افتتاح كل أمر صغير أو عظيم بسم الله الرحمن الرحيم أى أستعين على هذا الأمر بالله الذى لا تحق العبادة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ / ٣١٣

لِغَيْرِهِ الْمُعِثِّ إِذَا اسْتُعِثَّ وَالْمُجِيبِ إِذَا دُعِيَ الرَّحْمَنَ الَّذِي يَرْحَمُ بِبِسْمِ الرَّزْقِ عَلَيْنَا الرَّحِيمِ بِنَا فِي أَدْيَانِنَا وَ دُنْيَانَا وَ آخِرَتِنَا خَفَّفَ عَلَيْنَا الدِّينَ وَ جَعَلَهُ سَهْلًا خَفِيفًا وَ هُوَ يَرْحَمُنَا بِتَمْيِيزِنَا [بِتَمْيِيزِنَا] عَنِ أَعَادِيهِ ثُمَّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) مَنْ حَزَنَهُ أَمْرٌ تَعَاطَاهُ فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ هُوَ مُخْلِصٌ لِلَّهِ وَ يُقْبَلُ بِقَلْبِهِ لَمْ يَنْفَكْ مِنْ إِحْدَى اثْنَتَيْنِ إِمَّا بُلُوغُ حَاجَتِهِ فِي الدُّنْيَا وَ إِمَّا يُعَدُّ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ يُدْخَرُ لَدَيْهِ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى لِلْمُؤْمِنِينَ

٢١. عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) يَا مُفَضَّلُ احْتَجِزْ مِنَ النَّاسِ

كُلُّهُمْ بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

٢٢. أَوَّلُ كُلِّ كِتَابٍ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَإِذَا قَرَأْتَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَلَا تُبَالِي أَلَّا تَسْتَعِيدَ وَ إِذَا قَرَأْتَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَتَرْتِكَ فِيمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ

٢٣. كَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَكْتُبَ تَذَكَّرَاتِ حَوَائِجِهِ كَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَدُكَّرُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَكْتُبُ مَا يُرِيدُ

٢٤. عَنْ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ قُلْتُ لَأَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) إِنِّي صَاحِبُ صَيْدِ السَّبْعِ وَ أَنَا أَبِيتُ فِي اللَّيْلِ فِي الْخَرَابَاتِ وَ أَتَوَحَّشُ فَقَالَ لِي قُلْ إِذَا دَخَلْتَ بِسْمِ اللَّهِ أَدْخُلْ وَ أَدْخِلْ رِجْلَكَ الْيُمْنَى وَ إِذَا خَرَجْتَ فَأَخْرِجْ رِجْلَكَ الْيُسْرَى وَ سَمَّ اللَّهُ فَإِنَّكَ لَأَنْ تَرَى مَكْرُوهًا

٢٥. أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص حَدَّثَنِي عَنِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ أَنَّهُ قَالَ كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرُ

٢٦. عَنْ فُرَاتِ بْنِ أَحْنَفَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ أَوَّلُ كُلِّ كِتَابٍ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَإِذَا قَرَأْتَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَلَا تُبَالِي أَلَّا تَسْتَعِيدَ وَ إِذَا قَرَأْتَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَتَرْتِكَ فِيمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ

٢٧. قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم): أَعْلِقُوا أَبْوَابَ الْمُعْصِيَةِ بِالسُّتَعَادَةِ وَ افْتَحُوا أَبْوَابَ الطَّاعَةِ بِالتَّسْمِيَةِ.

٢٨. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ إِذَا سَمَّيْتَ فِي الْوُضُوءِ طَهَّرَ جَسَدَكَ كُلَّهُ وَ إِذَا

لَمْ تُسَمَّ لَمْ يَطْهَرُ مِنْ جَسَدِكَ إِلَّا مَا مَرَّ عَلَيْهِ الْمَاءُ.

٢٩. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ إِنَّ رَجُلًا تَوَضَّأَ وَ صَلَّى فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ص أَعِدُّ صَلَاتَكَ وَ وُضُوءَكَ فَفَعَلَ وَ تَوَضَّأَ وَ صَلَّى فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ع أَعِدُّ وَ وُضُوءَكَ وَ صَلَاتَكَ فَفَعَلَ وَ تَوَضَّأَ وَ صَلَّى فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ع أَعِدُّ وَ وُضُوءَكَ وَ صَلَاتَكَ فَآتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع فَشَكَا ذَلِكَ إِلَيْهِ فَقَالَ هَلْ سَمَّيْتَ حِينَ تَوَضَّأْتَ قَالَ لَا قَالَ سَمِّ عَلَى وَ وُضُوءِكَ فَسَمِيَ وَ صَلَّى فَآتَى النَّبِيَّ ص فَلَمْ يَأْمُرْهُ أَنْ يُعِيدَ.

٣٠. قال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم): لا يردُّ دعاءُ أوَّلُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

٣١. فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ اغْفِرْ لِي فَإِنَّهُ مَنْ قَالَهَا عِنْدَ إِفْطَارِهِ غُفِرَ لَهُ.

٣٢. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) قَالَ إِذَا دَخَلْتَ الْمَسْجِدَ وَ أَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تَجْلِسَ فَلَا تَدْخُلْهُ إِلَّا طَاهِرًا وَ إِذَا دَخَلْتَ فَاسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ ثُمَّ ادْعُ اللَّهَ وَ اسْأَلْهُ وَ سَمِّ حِينَ تَدْخُلُهُ وَ اِحْمَدِ اللَّهَ وَ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ.

٣٣. عَنْ عَلِيٍّ (عليه السلام) فِي حَدِيثٍ أَنْ رَجُلًا قَالَ لَهُ إِنَّ رَأَيْتَ أَنْ تُعَرِّفَنِي ذَنْبِي الَّذِي امْتَحَنْتُ بِهِ فِي هَذَا الْمَجْلِسِ فَقَالَ تَرَكُّكَ حِينَ جَلَسْتَ أَنْ تَقُولَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

٣٤. قَالَ النَّبِيُّ (صلى الله عليه وآله وسلم): إِذَا قَالَ الْعَبْدُ عِنْدَ مَنَامِهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَقُولُ اللَّهُ مَلَائِكَتِي اكْتُبُوا بِالْحَسَنَاتِ نَفْسَهُ إِلَى الصَّبَاحِ.

٣٥. عَنْ عَمْرٍو بْنِ قَيْسِ الْمَاصِرِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) بِالْمَدِينَةِ وَ بَيْنَ يَدَيْهِ خِوَانٌ وَ هُوَ يَأْكُلُ فَقُلْتُ لَهُ مَا حَدُّ هَذَا الْخِوَانِ فَقَالَ إِذَا وَضَعْتَهُ فَسَمَّ اللَّهُ وَ إِذَا رَفَعْتَهُ فَاحْمَدِ اللَّهَ وَ قَمَّ مَا حَوْلَ الْخِوَانِ فَإِنَّ هَذَا حَدُّهُ قَالَ فَالْتَفَتُ فَإِذَا كُوزٌ مَوْضُوعٌ فَقُلْتُ لَهُ مَا حَدُّ الْكُوزِ فَقَالَ اشْرَبْ مِمَّا يَلِي شَفْتَيْهِ وَ سَمَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِذَا رَفَعْتَهُ عَنْ فَيْكَ فَاحْمَدِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنْيَاكَ وَ مَوْضِعَ الْعُرْوَةِ أَنْ تَشْرَبَ مِنْهَا فَإِنَّهَا مَقْعَدُ الشَّيْطَانِ فَهَذَا حَدُّهُ.

٣٦. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ إِذَا وَضِعَ الْخِوَانُ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ وَ إِذَا أَكَلْتَ فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ عَلَى أَوَّلِهِ وَ آخِرِهِ وَ إِذَا رَفِعَ فَقُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ.

٣٧. قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الطَّعَامِ لَمْ يُسْأَلْ عَنْ نَعِيمِ ذَلِكَ أَبَدًا.

٣٨. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): مَنْ أَكَلَ طَعَامًا فَلْيَذْكُرْ اسْمَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ فَإِنَّ نَسِيَّ فَذَكَرَ اللَّهُ مِنْ بَعْدُ تَقِيًّا الشَّيْطَانَ لَعَنَهُ اللَّهُ مَا كَانَ أَكَلَ وَاسْتَقْبَلَ الرَّجُلُ طَعَامَهُ.

٣٩. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ: إِنْ الرَّجُلَ الْمُسْلِمَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَطْعَمَ طَعَامًا فَأَهْوَى بِيَدِهِ فَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ غَفَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ قَبْلَ أَنْ تَصِلَ اللُّقْمَةُ إِلَيْ فِيهِ.

٤٠. قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِذَا حَضَرَتِ الْمَائِدَةُ وَسَمَى رَجُلٌ مِنْهُمْ أَجْزَأَ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ.

٤١. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ضَمِنْتُ لِمَنْ يُسَمِّي عَلَى طَعَامِهِ أَنْ لَا يَشْتَكِيَ مِنْهُ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْكُوَّاءِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ أَكَلْتُ الْبَارِحَةَ طَعَامًا فَسَمَّيْتُ عَلَيْهِ وَآذَانِي فَقَالَ لَعَلَّكَ أَكَلْتَ أَلْوَانًا فَسَمَّيْتَ عَلَى بَعْضِهَا وَلَمْ تُسَمِّ عَلَى بَعْضٍ يَا لَكُوع.

٤٢. عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَنْ مِسْمَعٍ قَالَ شَكَّوتُ مَا أَلْقَى مِنْ أَدَى الطَّعَامِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) إِذَا أَكَلْتُهُ فَقَالَ لَمْ تُسَمِّ فَقُلْتُ إِنِّي لَأُسَمِّي وَإِنَّهُ لَيَضُرُّنِي فَقَالَ لِي إِذَا قَطَعْتَ التَّسْمِيَةَ بِالْكَلَامِ ثُمَّ عُدْتَ إِلَى الطَّعَامِ تُسَمِّي قُلْتُ لَا قَالَ فَمِنْ هَاهُنَا يَضُرُّكَ أَمَا لَوْ أَنْتَ إِذَا عُدْتَ إِلَى الطَّعَامِ سَمَّيْتَ مَا ضُرَّكَ.

٤٣. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): اذْكُرُوا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الطَّعَامِ وَلَا تَلْعَطُوا فَإِنَّهُ نِعْمَةٌ مِنَ نِعَمِ اللَّهِ وَرِزْقٌ مِنْ رِزْقِهِ يَجِبُ عَلَيْكُمْ فِيهِ شُكْرُهُ وَذِكْرُهُ وَحَمْدُهُ.

٤٤. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): أَمَانٌ لِأُمَّتِي مِنَ الْغَرَقِ إِذَا رَكِبُوا الْفُلَكَ قَالُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

٤٥. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): إِذَا رَكِبَ الرَّجُلُ الدَّابَّةَ فَسَمَى رَدْفَهُ مَلَكٌ يَحْفَظُهُ حَتَّى يَنْزِلَ وَإِذَا رَكِبَ وَ لَمْ يُسَمِّ رَدْفَهُ شَيْطَانٌ فَيَقُولُ لَهُ تَعَنَّ فَإِنْ قَالَ لَهُ لَا أَحْسِنُ قَالَ لَهُ تَمَنَّ فَلَا يَزَالُ يَتَمَنَّى حَتَّى يَنْزِلَ.

٤٦. قَالَ الصَّادِقُ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ أَهْلُهُ فَلْيَذْكُرِ اللَّهَ فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَذْكُرِ اللَّهَ

عِنْدَ الْجَمَاعِ وَكَانَ مِنْهُ وَلَدٌ كَانَ ذَلِكَ شِرْكَ شَيْطَانٍ وَ يُعْرِفُ ذَلِكَ بِحُبِّهَا وَ
بُغْضِنَا.

٤٧. قال الرضا (عليه السلام): إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ أَهْلُهُ فَلْيُكِنْ قَبْلَ ذَلِكَ مُلَاطَفَةً فَإِنَّهُ أَبْرُ
لِقَلْبِهَا وَ أَسَلُّ لِسَخِيمَتِهَا فَإِذَا أَفْضَى إِلَى حَاجَتِهِ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ ثَلَاثًا فَإِنْ قَدَرَ أَنْ
يَقْرَأَ أَى آيَةٍ حَضَرَتْهُ مِنَ الْقُرْآنِ فَعَلَّ وَ إِلَّا قَدْ كَفَتُهُ التَّسْمِيَةُ.

٤٨. قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): إِذَا أَنْكَشَفَ أَحَدُكُمْ لِبَاسَهُ أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ فَلْيَقُلْ
بِسْمِ اللَّهِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَعْضُ بَصْرَهُ.

٤٩. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): إِذَا خَلَعَ أَحَدُكُمْ ثِيَابَهُ فَلْيُسِّمْ لِنَلَا يَلْبَسَهَا
الْجَنُّ فَإِنَّهُ إِذَا لَمْ يُسِّمْ عَلَيْهَا لَبَسَهَا الْجَنُّ حَتَّى يُصْبِحَ.

٥٠. قَالَ عَلِيٌّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِذَا بَلَغَ أَحَدُكُمْ بَابَ حُجْرَتِهِ فَلْيُسِّمْ فَإِنَّهُ يَغْرُ الشَّيْطَانُ وَ إِذَا
دَخَلَ أَحَدُكُمْ بَيْتَهُ فَلْيُسِّمْ فَإِنَّهُ تَنْزِلُ الْبَرَكَةُ وَ تُؤْتِسُهُ الْمَلَائِكَةُ.

٥١. قَالَ النَّبِيُّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): مَنْ قَالَ إِذَا خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ بِسْمِ اللَّهِ قَالَ الْمَلَكُ
هُدَيْتَ فَإِنْ قَالَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ قَالَ وَ قِيَتْ فَإِنْ قَالَ تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ
قَالَ كَفَيْتَ فَيَقُولُ الشَّيْطَانُ كَيْفَ لِي بَعْدَ هُدَى وَ وَقِي وَ كَفَى.

٥٢. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): إِنْ عَلَى ذِرْوَةِ كُلِّ جِسْرِ شَيْطَانًا فَإِذَا انْتَهَيْتَ إِلَيْهِ
فَقُلْ بِسْمِ اللَّهِ يَرْحَلْ عَنْكَ.

٥٣. أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ السِّيَرِيُّ فِي كِتَابِ التَّنْزِيلِ وَ التَّحْرِيفِ، حَدَّثَنِي بَعْضُ الرُّوَاةِ مِنْ
أَصْحَابِنَا قَالَ مِنْ حَقِّ الْقَلَمِ عَلَى مَنْ أَخَذَهُ إِذَا كَتَبَ أَنْ يَبْدَأَ بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ.

٥٤. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ): كُلُّ كِتَابٍ لَا يُبْدَأُ فِيهِ بِذِكْرِ اللَّهِ فَهُوَ أَقْطَعُ.

٥٥. أَوَّلُ مَا كَتَبَ الْقَلَمُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، ثُمَّ كَتَبَ الدُّنْيَا وَ مَا هُوَ كَائِنٌ فِيهَا
إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَإِذَا كَتَبْتُمْ كِتَابًا فَارْتَبُوا أَوَّلَهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ تَأْسِيًّا
بِكِتَابِ رَبِّكُمْ

٥٦. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) قَالَ مَا نَزَلَ كِتَابٌ مِنْ السَّمَاءِ إِلَّا أَوَّلَهُ بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

٥٧. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ مَا نَزَلَ كِتَابٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَّا وَفَاتِحَتُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَّا وَالرَّحْمَنُ مَمْدُودَةٌ.

٥٨. عَنْ إِبْرَاهِيمَ صَاحِبِ أَبِي مُحَمَّدٍ (عليه السلام) أَنَّهُ قَالَ وَجَّهَ إِلَى مَوْلَى أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) بِأَرْبَعَةِ أَكْبُشٍ وَكَتَبَ إِلَيَّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ عُقٌّ هَذِهِ عَنْ ابْنِي مُحَمَّدٍ الْمَهْدِيِّ وَكُلُّ هُنَّاكَ وَأَطْعِمُ مَنْ وَجَدْتَ مِنْ شِيعَتِنَا. عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ قَالَ سَمِعْتُ الْأَخْرَسَ بِمَكَّةَ يَذْكُرُ الرِّضَا (عليه السلام) فَنَالَ مِنْهُ قَالَ فَدَخَلْتُ مَكَّةَ فَاشْتَرَيْتُ سِكِّينًا فَرَأَيْتُهُ فَقُلْتُ وَاللَّهِ لَأَقْتُلَنَّ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَأَقَمْتُ عَلَيَّ ذَلِكَ فَمَا شَعَرْتُ إِلَّا بِرُقْعَةٍ أَبِي الْحَسَنِ (عليه السلام) بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِحَقِّي عَلَيْكَ لَمَّا كَفَفْتَ عَنِ الْأَخْرَسِ فَإِنَّ اللَّهَ تَقَتَّى وَهُوَ حَسْبِي.

٥٩. قَالَ الْأَمَامُ عَلِيُّ (عليه السلام): قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ ص يَا عَلِيُّ أَكْتُبُ فَقُلْتُ مَا أَكْتُبُ فَقَالَ أَكْتُبُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْإِيمَانُ مَا وَقَرَ فِي الْقُلُوبِ وَصَدَّقْتَهُ الْأَعْمَالُ وَالْإِسْلَامُ مَا جَرَى عَلَى اللِّسَانِ وَحَلَّتْ بِهِ الْمُنَاكِحَةُ.

٦٠. ... قَالَ آدَمُ (عليه السلام) يَا بُنَيَّ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَنَظَرْتُ إِلَيَّ سَطْرًا عَلَيَّ وَجْهَ الْعَرْشِ مَكْتُوبٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مُحَمَّدٌ وَآلُ مُحَمَّدٍ خَيْرٌ مِنْ بَرِّ اللَّهِ.

٦١. عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحِيمِ قَالَ إِنِّي لَأَعْرِفُ مَا فِي كِتَابِ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَكِتَابِ أَصْحَابِ الشَّمَالِ وَآمَّا كِتَابِ أَصْحَابِ الْيَمِينِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

٦٢. رَوَى عَنْ سَلْمَانَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ إِلَّا بِجَوَازِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ لِفُلَانِ بْنِ فُلَانٍ أَدْخُلُوهُ جَنَّةً عَالِيَةً قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ.

٦٣. قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): لَا تَدْعُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَإِنْ كَانَ بَعْدَهُ شِعْرٌ.

٦٤. أَخْرَجَ الْخَطِيبُ عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ مَضَتْ السَّنَةُ أَنْ لَا يَكْتُبُ فِي الشَّعْرِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

٦٥. أَخْرَجَ الْخَطِيبُ فِي الْجَامِعِ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ كَانُوا يَكْرَهُونَ أَنْ يَكْتُبُوا أَمَامَ الشَّعْرِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

٦٦. أَخْرَجَ الْخَطِيبُ عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ أَجْمَعُوا أَنْ لَا يَكْتُبُوا أَمَامَ الشَّعْرِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

الرَّحِيمِ.

٦٧. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِ السَّبْعِ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ هِيَ الْفَاتِحَةُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنَ السَّبْعِ قَالَ نَعَمْ هِيَ أَفْضَلُهُنَّ.

٦٨. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا عَرَجَ بِنَبِيِّهِ ص إِلَى سَمَاوَاتِهِ السَّبْعِ... فَلَمَّا فَرَّغَ مِنَ التَّكْبِيرِ وَالِافْتِتَاحِ أَوْحَى إِلَيْهِ سَمًّا بِاسْمِي فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ جُعِلَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي أَوَّلِ السُّورَةِ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ أَحْمَدُنِي فَلَمَّا قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَالَ النَّبِيُّ فِي نَفْسِهِ شُكْرًا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ قَطَعْتَ حَمْدِي فَسَمِّ بِاسْمِي فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ جُعِلَ فِي الْحَمْدِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَرَّتَيْنِ فَلَمَّا بَلَغَ وَكَانَ الضَّالِّينَ. قَالَ النَّبِيُّ ص الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ شُكْرًا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قَطَعْتَ ذِكْرِي فَسَمِّ بِاسْمِي فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ جُعِلَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي أَوَّلِ السُّورَةِ.

٦٩. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا عَرَجَ بِنَبِيِّهِ ص إِلَى سَمَاوَاتِهِ السَّبْعِ... فَلَمَّا فَرَّغَ مِنَ التَّكْبِيرِ وَالِافْتِتَاحِ أَوْحَى إِلَيْهِ سَمًّا بِاسْمِي فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ جُعِلَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي أَوَّلِ السُّورَةِ ثُمَّ أَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ أَحْمَدُنِي فَلَمَّا قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قَالَ النَّبِيُّ فِي نَفْسِهِ شُكْرًا فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ قَطَعْتَ حَمْدِي فَسَمِّ بِاسْمِي فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ جُعِلَ فِي الْحَمْدِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَرَّتَيْنِ فَلَمَّا بَلَغَ وَكَانَ الضَّالِّينَ. قَالَ النَّبِيُّ ص الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ شُكْرًا فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ قَطَعْتَ ذِكْرِي فَسَمِّ بِاسْمِي فَمِنْ أَجْلِ ذَلِكَ جُعِلَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي أَوَّلِ السُّورَةِ.

٧٠. عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) إِذَا قُمْتُ لِلصَّلَاةِ أَقْرَأُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي فَاتِحَةِ الْقُرْآنِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَإِذَا قَرَأْتُ فَاتِحَةَ الْقُرْآنِ أَقْرَأُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَعَ السُّورَةِ قَالَ نَعَمْ.

٧١. عَنْ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ (عليه السلام) جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ ابْتَدَأَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي صَلَاتِهِ وَحَدَّهُ فِي أُمَّ الْكِتَابِ

فَلَمَّا صَارَ إِلَى غَيْرِ أُمَّ الْكِتَابِ مِنَ السُّورَةِ تَرَكَهَا فَقَالَ الْعَبَّاسِيُّ لَيْسَ بِذَلِكَ بَأْسٌ
فَكَتَبَ بِخَطِّهِ يُعِيدُهَا مَرَّتَيْنِ عَلَى رَعْمٍ أَنْفِهِ يَعْنِي الْعَبَّاسِيَّ.

٧٢. كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) أَتَمَّ النَّاسِ صَلَاةً وَ أَوْجَزَهُمْ كَانَ إِذَا دَخَلَ
فِي صَلَاةٍ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

٧٣. قَالَ الْإِمَامُ عَلِيُّ (عليه السلام): أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص حَدَّثَنِي عَنِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ أَنَّهُ قَالَ
كُلُّ أَمْرٍ ذِي بَالٍ لَمْ يُذْكَرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أَبْتَرٌ

٧٤. بَلَغَ عَلِيُّ (عليه السلام) أَنَّ أَنَسًا يَنْزِعُونَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ هِيَ آيَةٌ مِنْ
كِتَابِ اللَّهِ أَنْسَاهُمْ إِيَّاهَا الشَّيْطَانُ.

٧٥. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)... إِنَّمَا كَانَ يُعْرِفُ انْقِضَاءَ السُّورَةِ بِنُزُولِ بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَابْتِدَاءِ أُخْرَى.

٧٦. أَنَّهُ سُئِلَ (النَّبِيُّ «صلى الله عليه وآله وسلم») عَنِ السَّبْعِ الْمَثَانِي، فَقَالَ: الْحَمْدُ
لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، فَقِيلَ لَهُ: إِنَّمَا هِيَ سِتُّ آيَاتٍ، فَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
آيَةٌ.

٧٧. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ إِذَا قَرَأْتُمْ الْحَمْدَ فَاقْرَؤُوا بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَانْهَاهَا أُمَّ الْقُرْآنِ، وَ أُمَّ الْكِتَابِ، وَ السَّبْعِ الْمَثَانِي. وَ بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِحْدَى آيَاتِهَا.

٧٨. مَا أَخْرَجَهُ ابْنُ خَزِيمَةَ وَ الْبَيْهَقِيُّ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: «السَّبْعُ الْمَثَانِي
فَاتِحَةُ الْكِتَابِ. قِيلَ: فَأَيْنَ السَّابِعَةُ؟ قَالَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

٧٩. أَخْبَرَنِي أَبِي أَنَّ سَعِيدَ بْنَ جَبْرِ أَخْبَرَهُ، قَالَ: وَ لَقَدْ آتَيْتَنِي سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي قَالَ:
هِيَ أُمَّ الْقُرْآنِ، قَالَ أَبِي: وَ قَرَأَ عَلِيُّ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْآيَةَ
السَّابِعَةَ. قَالَ سَعِيدُ بْنُ جَبْرِ: وَ قَرَأَهَا عَلِيُّ ابْنُ عَبَّاسٍ كَمَا قَرَأْتُهَا عَلَيْكَ، ثُمَّ قَالَ:
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْآيَةَ السَّابِعَةَ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَأَخْرَجَهَا اللَّهُ لَكُمْ وَ مَا
أَخْرَجَهَا لِأَحَدٍ قَبْلَكُمْ.

٨٠. رَوَى الثَّعْلَبِيُّ عَنِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ كَانَ إِذَا افْتَتِحَتِ السُّورَةُ فِي الصَّلَاةِ يَقْرَأُ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ كَانَ يَقُولُ: مَنْ تَرَكَ قِرَاءَتَهَا فَقَدْ نَقَصَ وَ كَانَ يَقُولُ:

هی تمام السبع المثانی.

٨١. وصية: إذا قرأت فاتحة الكتاب فصل بسملتها معها في نفس واحد من غير قطع فإنني أقول بالله العظيم لقد حدثني أبو الحسن عن ابن أبي الفتح المعروف والده بالكناري بمدينة الموصل سنة إحدى وستمئة وقال بالله العظيم لقد سمعت شيخنا أبا الفضل عبد الله بن أحمد بن عبد القاهر الطوسي الخطيب يقول بالله العظيم لقد سمعت والدي أحمد يقول بالله العظيم لقد سمعت المبارك ابن أحمد بن محمد النيسابوري المقرئ يقول بالله العظيم لقد سمعت من لفظ أبي بكر الفضل بن محمد الكاتب الهروي وقال بالله العظيم لقد حدثنا أبو بكر محمد بن علي الشاشي الشافعي من لفظه وقال بالله العظيم لقد حدثني عبد الله المعروف بأبي نصر السرخسي وقال بالله العظيم لقد حدثنا أبو بكر محمد بن الفضل وقال بالله العظيم لقد حدثنا أبو عبد الله محمد بن علي بن يحيى الوراق الفقيه وقال بالله العظيم لقد حدثني محمد بن يونس الطويل الفقيه وقال بالله العظيم لقد حدثني محمد بن الحسن العلوي الزاهد وقال بالله العظيم لقد حدثني موسى بن عيسى وقال بالله العظيم لقد حدثني أبو بكر الراجعي وقال بالله العظيم لقد حدثني عمار بن موسى البرمكي وقال بالله العظيم لقد حدثني أنس بن مالك وقال بالله العظيم لقد حدثني علي بن أبي طالب وقال بالله العظيم لقد حدثني أبو بكر الصديق وقال بالله العظيم لقد حدثني محمد المصطفى ص وقال بالله العظيم لقد حدثني جبريل ع وقال بالله العظيم لقد حدثني ميكايل ع وقال بالله العظيم لقد حدثني إسرافيل ع وقال قال الله تعالى لى يا إسرافيل بعزتى وجلالى وجودى وكرمى من قرأ بسم الله الرحمن الرحيم متصلة بفاتحة الكتاب مرة واحدة اشهدوا على أنى قد غفرت له وقبلت منه الحسنات وتجاوزت عنه السيئات ولا أحرقت لسانه بالنار وأجيره من عذاب القبر وعذاب النار وعذاب القيامة والفرع الأكبر ويلقانى قبل الأنبياء والأولياء أجمعين.

٨٢. عن ابن ابى مليكه عن ام سلمه: أن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) قرأ فى الصلاة بسم الله الرحمن الرحيم فعدّها آية الحمد لله رب العالمين اثنين الرحمن

بسم الله الرحمن الرحيم / ٣٢١

الرحيم ثلاث آيات مالك يوم الدين أربع آيات و قال هكذا إياك نعبد و إياك نستعين و جمع خمس أصابعه.

٨٣. روى الثعلبي بإسناده عن أبي هريرة عن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) قال: إذا قرأتم أم القرآن فلا تدعوا بسم الله الرحمن الرحيم فإنها إحدى آياتها.

٨٤. روى الثعلبي بإسناده أيضا عن أبي هريرة قال «كنت مع النبي صلى الله تعالى عليه و سلم فى المسجد و النبي يحدث أصحابه إذ دخل رجل يصلى فافتتح الصلاة و تعوذ ثم قال الحمد لله رب العالمين فسمع النبي صلى الله تعالى عليه و سلم ذلك فقال له يا رجل قطعت على نفسك الصلاة أما علمت أن بسم الله الرحمن الرحيم من الحمد فمن تركها فقد ترك آية منها و من ترك آية منها فقد قطع عليه صلاته فإنه لا صلاة إلا بها فمن ترك آية منها فقد بطلت صلاته.

٨٥. أن النبي صلى الله عليه و آله و سلم كان إذا جاءه جبرئيل فقرأ بسم الله الرحمن الرحيم علم أن ذلك سورة

٨٦. كان المسلمون لا يعلمون انقضاء السورة حتى تنزل بسم الله الرحمن الرحيم، فإذا نزلت بسم الله الرحمن الرحيم علموا أن السورة قد انقضت.

٨٧. ما أخرجه ابن خزيمة و البيهقي فى المعرفة بسند صحيح من طريق سعيد بن جبير عن ابن عباس قال: «استرق الشيطان من الناس أعظم آية من القرآن: بسم الله الرحمن الرحيم

٨٨. روى الثعلبي بإسناده عن أبي بردة عن أبيه قال «قال رسول الله صلى الله تعالى عليه و سلم ألا أخبرك بآية لم تنزل على أحد بعد سليمان بن داود غيرى؟ فقلت بلى قال: بأى شىء تستفتح القرآن إذا افتتحت الصلاة؟ فقلت بسم الله الرحمن الرحيم قال هى هى.

٨٩. عن ابن عمر: أنه كان إذا افتتح الصلاة كبر، ثم قرأ بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله، فإذا فرغ قرأ بسم الله الرحمن الرحيم.

٩٠. روى الثعلبي بإسناده عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جابر بن عبد الله أن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) قال له كيف تقول إذا قمت إلى الصلاة؟ قال أقول الحمد

لله رب العالمين قال قل بسم الله الرحمن الرحيم.

٩١. روى الثعلبي بإسناده أيضا عن أبي هريرة عن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم): قال يقول الله عز وجل قسمت الصلاة بيني وبين عبدى نصفين فإذا قال بسم الله الرحمن الرحيم قال الله تعالى مجدنى عبدى وإذا قال الحمد لله رب العالمين قال الله حمدنى عبدى وإذا قال الرحمن الرحيم قال أثنى على عبدى فإذا قال مالك يوم الدين قال الله تعالى فوض إلى عبدى وإذا قال إياك نعبد وإياك نستعين قال الله تعالى هذا بينى وبين عبدى وإذا قال اهدنا الصراط المستقيم قال الله تعالى هذا لعبدى ولعبدى ما سألت.

٩٢. بينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذات يوم بين أظهرنا إذ أغفى إغفاء ثم رفع رأسه متبسما، فقلنا: ما أضحكك يا رسول الله؟ قال: أنزلت على أنفا سورة فقراً: بسم الله الرحمن الرحيم إنا أعطيناك الكوثر... بينا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ذات يوم بين أظهرنا إذ أغفى إغفاء ثم رفع رأسه متبسما، فقلنا: ما أضحكك يا رسول الله؟ قال: أنزلت على أنفا سورة فقراً: بسم الله الرحمن الرحيم إنا أعطيناك الكوثر...

٩٣. صلى معاوية بالمدينة صلاة، فجهر فيها بالقراءة، فقراً بسم الله الرحمن الرحيم لأم القرآن ولم يقرأ بها للسورة التي بعدها حتى قضى تلك القراءة، ولم يكبر حين يهوى حتى قضى تلك الصلاة، فلما سلم، ناداه من شهد ذلك من المهاجرين من كل مكان يا معاوية أسرقت الصلاة أم نسيت؟ فلما صلى بعد ذلك قرأ بسم الله الرحمن الرحيم للسورة التي بعد أم القرآن، وكبر حين يهوى ساجداً» ورواه بطريق آخر، غير أنه قال: فلم يقرأ بسم الله الرحمن الرحيم لأم القرآن، ولم يقرأ بها للسورة التي بعدها، وزاد «الأنصار».

٩٤. عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم): أَنَّهُ كَانَ يَأْمُرُ كَاتِبَهُ أَنْ يَكْتُبَ بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ فَلَمَّا نَزَلَتْ بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا أَمَرَ أَنْ يَكْتُبَ بِسْمِ اللَّهِ فَلَمَّا نَزَلَتْ قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَمَرَ أَنْ يَكْتُبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ فَلَمَّا نَزَلَتْ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَرَ بِكِتَابَتِهِ تَامًا.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ / ٣٢٣

٩٥. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الرَّجُلِ يَكُونُ إِمَامًا فَيَسْتَفْتِحُ بِالْحَمْدِ وَلَا يَقْرَأُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَقَالَ لَا يَضُرُّهُ وَلَا بَأْسَ بِهِ.

٩٦. رواية قتادة عن أنس بن مالك، قال: صليت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و أبي بكر و عمر و عثمان فلم أسمع أحدا منهم يقرأ بسم الله الرحمن الرحيم.

٩٧. سمعني أبي و أنا أقول: بسم الله الرحمن الرحيم، فقال: أى بنى! إياك قال: و لم أر أحدا من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان أبغض إليه حدثا فى الإسلام منه، فإنى قد صليت مع رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم و مع أبى بكر و عمر، و مع عثمان فلم أسمع أحدا منهم يقولها فلا تقلها، إذا أنت قرأت فقل: الحمد لله رب العالمين.

٩٨. ما أخرجه مسلم من حديث أبى هريرة قال: «سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم يقول: قال الله تعالى: قسمت الصلاة بينى و بين عبدى نصفين و لعبدى ما سأل: فإذا قال العبد: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ قال الله تعالى: حمدنى عبدى، و إذا قال: الرَّحْمَنُ الرَّحِيمِ، قال: أثنى على عبدى و إذا قال: مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، قال الله تعالى: مجدتنى عبدى، و إذا قال العبد: إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ، قال الله تعالى: هذا بينى و بين عبدى، و لعبدى ما سأل، فإذا قال: اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَ لَا الضَّالِّينَ. قال: هذا لعبدى، و لعبدى ما سأل.

٩٩. قال الصادق (عليه السلام): كَتَمُوا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَانِعَمَ وَاللَّهِ الْأَسْمَاءُ كَتَمُوهَا.

١٠٠. يقول الإمام أمير المؤمنين (عليه السلام) فى خطبة طويلة حول الأحداث التى ظهرت بعد رسول الله (صلى الله عليه وآله) و عارضها الإمام: ... أَلْزَمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ... إِذَا لَتَفَرَّقُوا عَنِّي.

١٠١. عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ قَالَ سَأَلْتُ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ (عليه السلام) إِنِّي أُوْمُّ قَوْمِي فَأَجْهَرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ نَعَمْ حَقٌّ فَأَجْهَرُ بِهَا قَدْ جَهَرَ بِهَا رَسُولٌ

اللَّهِ: ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ مِنْ أَحْسَنِ النَّاسِ صَوْتًا بِالْقُرْآنِ فَإِذَا قَامَ مِنَ اللَّيْلِ يَصَلِّيُ جَاءَ أَبُو جَهْلٍ وَ الْمُشْرِكُونَ يَسْتَمِعُونَ قِرَاءَتَهُ فَإِذَا قَالَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَضَعُوا أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ وَ هَرَبُوا فَإِذَا فَرَغَ مِنْ ذَلِكَ جَاءُوا فَاسْتَمَعُوا وَ كَانَ أَبُو جَهْلٍ يَقُولُ إِنَّ ابْنَ أَبِي كَيْشَةَ لَيُرَدِّدُ اسْمَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَيُحِبُّهُ فَقَالَ جَعْفَرُ عَ صَدَقَ وَ إِنْ كَانَ كَذُوبًا قَالَ فَانزَلَ اللَّهُ وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَكَلِمَةً نَفُورًا وَ هُوَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

١٠٢. سَأَلَ جَابِرُ الْجُعْفِيُّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى «وَ إِنْ مِنْ شَيْعَتِهِ لِبِرَاهِيمٍ» فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَمَّا خَلَقَ إِبْرَاهِيمَ كَشَفَ لَهُ عَنْ بَصَرِهِ فَظَنَّ فَرَأَى نُورًا إِلَى جَنْبِ الْعَرْشِ فَقَالَ إِلَهِي مَا هَذَا النُّورُ فَقِيلَ لَهُ هَذَا نُورُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ نَاصِرِ دِينِي وَ رَأَى إِلَى جَنْبِهِ ثَلَاثَةَ أَنْوَارٍ فَقَالَ إِلَهِي وَ مَا هَذِهِ الْأَنْوَارُ فَقِيلَ لَهُ هَذَا نُورُ فَاطِمَةَ فَطَمَتَ مِحْيَهَا مِنَ النَّارِ وَ نُورُ وَلَدَيْهَا الْحُسَيْنِ وَ الْحُسَيْنِ فَقَالَ إِلَهِي وَ أَرَى تِسْعَةَ أَنْوَارٍ قَدْ حَفُّوا بِهِمْ قَبْلَ يَا إِبْرَاهِيمَ هَؤُلَاءِ الْأَيْمَةُ مِنْ وَ لَدِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ فَقَالَ إِلَهِي وَ سَيِّدِي أَرَى أَنْوَارًا قَدْ أَحْدَقُوا بِهِمْ لَأَ يُحْصَى عَدَدَهُمْ إِلَّا أَنْتَ قَبْلَ يَا إِبْرَاهِيمَ هَؤُلَاءِ شَيْعَتُهُمْ شَيْعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: وَ بِمَا يُعْرَفُ شَيْعَتُهُ قَالَ بِصَلَاةِ الْإِحْدَى وَ خَمْسِينَ وَ الْجَهْرِ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْقُنُوتِ قَبْلَ الرُّكُوعِ وَ التَّخْتُمِ بِالْيَمِينِ.

١٠٣. وَ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي عَنْ عُمَرَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يُونُسَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام)... بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَحَقُّ مَا جُهِرَ بِهِ فِي الصَّلَاةِ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَكَلِمَةً عَلَى أذْبَارِهِمْ نَفُورًا.

١٠٤. عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ (عليه السلام): إِنْ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَى جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنِّي خَصَصْتُكَ وَعَلِيًّا وَحَجَجِي مِنْهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ شَيْعَتَكُمْ بِعَشْرِ خِصَالٍ صَلَاةِ إِحْدَى وَ خَمْسِينَ وَ تَعْفِيرِ الْجَبِينِ وَ التَّخْتُمِ بِالْيَمِينِ وَ الْإِذَاانِ وَ الْإِقَامَةَ مِثْنِي مِثْنِي وَ بَحَى عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ وَ الْجَهْرِ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ بِالْقُنُوتِ فِي ثَانِي كُلِّ رَكْعَتَيْنِ وَ بِصَلَاةِ الْعَصْرِ وَ الشَّمْسِ بِيضَاءَ نَقِيَّةٍ

وبصلاة الفجر مغلسة وخضاب الرأس واللحية بالوسمة.

١٠٥. رُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَنِ عَلِيٍّ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَنَّهُمْ كَانُوا يَجْهَرُونَ بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِيمَا يُجْهَرُ بِالْقِرَاءَةِ مِنَ الصَّلَوَاتِ فِي أَوَّلِ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ أَوَّلِ السُّورَةِ فِي كُلِّ رُكْعَةٍ وَ يُخَافَتُونَ بِهَا فِيمَا يُخَافَتُ فِيهِ مِنَ السُّورَتَيْنِ جَمِيعًا وَ قَالَ (الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ) اجْتَمَعْنَا وَ لَدَّ فَاطِمَةَ عَلَى ذَلِكَ وَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ التَّقِيَّةُ دِينِي وَ دِينُ آبَائِي وَ لَا تَقِيَّةَ فِي ثَلَاثٍ شُرْبِ الْمُسْكِرِ وَ الْمَسْحِ عَلَى الْخَفِيِّنِ وَ تَرْكِ الْجَهْرِ بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

١٠٦. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يَا ثُمَالِيُ إِنَّ الصَّلَاةَ إِذَا أُقِيِمَتْ جَاءَ الشَّيْطَانُ إِلَى قَرِينِ الْإِمَامِ فَيَقُولُ هَلْ ذَكَرَ رَبَّهُ فَإِنْ قَالَ نَعَمْ ذَهَبَ وَ إِنْ قَالَ لَا رَكِبَ عَلَى كَتِفَيْهِ فَكَانَ إِمَامَ الْقَوْمِ حَتَّى يَنْصَرِفُوا قَالَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَلَيْسَ يَفْرَعُونَ الْقُرْآنَ قَالَ بَلَى لَيْسَ حَيْثُ تَذَهَبُ يَا ثُمَالِيُ إِنَّمَا هُوَ الْجَهْرُ بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): إِذَا أَمَّ الرَّجُلُ الْقَوْمَ جَاءَ الشَّيْطَانُ إِلَى الشَّيْطَانِ الَّذِي هُوَ قَرِينُ الْإِمَامِ فَيَقُولُ هَلْ ذَكَرَ اللَّهُ يَعْنِي هَلْ قَرَأَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَإِنْ قَالَ نَعَمْ هَرَبَ مِنْهُ وَ إِنْ قَالَ لَا رَكِبَ عُنُقَ الْإِمَامِ وَ دَلَّى رَجْلَيْهِ فِي صَدْرِهِ فَلَمْ يَزَلِ الشَّيْطَانُ إِمَامَ الْقَوْمِ حَتَّى يَفْرَعُوا مِنْ صَلَاتِهِمْ. عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ ع يَا ثُمَالِيُ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَيَأْتِي قَرِينَ الْإِمَامِ فَيَسْأَلُهُ هَلْ ذَكَرَ رَبَّهُ فَإِنْ قَالَ نَعَمْ اكْتَسَعَ فَذَهَبَ وَ إِنْ قَالَ لَا رَكِبَ عَلَى كَتِفَيْهِ وَ كَانَ إِمَامَ الْقَوْمِ حَتَّى يَنْصَرِفُوا قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ وَ مَا مَعْنَى قَوْلِهِ ذَكَرَ رَبَّهُ قَالَ الْجَهْرُ بِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

١٠٧. روى قتادة عن أنس: أن قراءة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كانت مدا، ثم قرأ بسم الله الرحمن الرحيم، يمدّ بسم الله، و يمدّ الرحمن، و يمدّ الرحيم.

١٠٨. روى شريك عن أنس قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يجهر ببسم الله الرحمن الرحيم. قال الحاكم: رواة هذا الحديث عن آخرهم

ثقات.

١٠٩. روى العسقلانى قال: صليت خلف المعتمر بن سليمان ما لا أحصى صلاة الصبح و المغرب فكان يجهر بيسم الله الرحمن الرحيم قبل فاتحة الكتاب و بعدها و سمعت المعتمر يقول: ما آلو أن أقتدى بصلاة أبى و قال أبى: ما آلو أن أقتدى بصلاة أنس بن مالك، و قال أنس بن مالك: ما آلو أن أقتدى بصلاة رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم. قال الحاكم: رواة هذا الحديث عن آخرهم ثقات.

١١٠. عَنْ مَخْدُوجِ بْنِ زَيْدِ الذُّهَلِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص: أَخَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ ثُمَّ قَالَ يَا عَلِيُّ... أَنَّ آدَمَ وَ جَمِيعَ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ يَسْتَظِلُّونَ بِظِلِّ لُؤَائِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ طُولُهُ مَسِيرَةُ أَلْفِ سَنَةٍ سِنَانُهُ يَأْقُوتَةُ حَمْرَاءُ قَصْبُهُ فِضَّةٌ بَيْضَاءُ رُجُّهُ دُرَّةٌ خَضْرَاءُ لَهُ ثَلَاثُ دَوَائِبَ مِنْ نُورٍ دَوَابَّةٌ فِي الْمَشْرِقِ وَ دَوَابَّةٌ فِي الْمَغْرِبِ وَ دَوَابَّةٌ فِي وَسَطِ السُّدُنِ مَكْتُوبٌ عَلَيْهَا ثَلَاثَةُ أَسْطُرٍ الْأَوَّلُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ الْآخِرُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الثَّلَاثُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ...

١١١. عَنْ صَفْوَانَ الْجَمَّالِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ كِتَابًا إِلَّا وَ فَاتِحَتُهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

١١٢. قَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام):... سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص: يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَالَ لِي يَا مُحَمَّدُ وَ لَقَدْ آتَيْتَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ فَافْرَدَ الْإِمْتِنَانَ عَلَيَّ بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ جَعَلَهَا بِإِزَاءِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ إِنَّ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ أَشْرَفُ مَا فِي كُنُوزِ الْعَرْشِ وَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَصَّ مُحَمَّدًا وَ شَرَفَهُ بِهَا وَ لَمْ يُشْرِكْ مَعَهُ فِيهَا أَحَدًا مِنْ أَنْبِيَائِهِ مَا خَلَا سُلَيْمَانَ ع فَإِنَّهُ أَعْطَاهُ مِنْهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَا تَرَاهُ يَحْكِي عَنْ بَلْقَيْسَ حِينَ قَالَتْ إِنِّي أَلْقِي إِلَيْكَ كِتَابًا كَرِيمًا إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَ إِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

١١٣. قَالَ الْبَاقِرُ (عليه السلام): وَجَدَ رَجُلٌ صَحِيفَةً فَآتَى بِهَا رَسُولَ اللَّهِ فَتَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَمَا تَخَلَّفَ أَحَدٌ ذَكَرٌ وَ لَا أَنْثَى فَرَقَى الْمَنْبَرَ فَقَرَأَهَا فَإِذَا كِتَابٌ مِنْ يُوشَعَ بْنِ نُونٍ وَ صَيُّ مُوسَى وَ إِذَا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّ رَبَّكُمْ بِكُمْ لَرُؤُوفٌ

رَحِيمٌ أَلَا إِنَّ خَيْرَ عِبَادِ اللَّهِ التَّقِيُّ النُّتْقِيُّ الْخَفِيُّ وَإِنَّ شَرَّ عِبَادِ اللَّهِ الْمُشَارُ إِلَيْهِ
بِالْأَصَابِعِ الْخَبِيرَ.

١١٤. عن عليٍّ (عليه السلام) في قول الله عزَّ وجلَّ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا قَالِ كَانِ
ذَلِكَ الْكَنْزُ لَوْحًا مِنْ ذَهَبٍ فِيهِ مَكْتُوبٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَجِبْتُ لِمَنْ يَعْلَمُ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ كَيْفَ يَفْرَحُ عَجِبْتُ لِمَنْ يُؤْمِنُ
بِالْقَدْرِ كَيْفَ يَحْزَنُ عَجِبْتُ لِمَنْ يَذْكُرُ النَّارَ كَيْفَ يَضْحَكُ عَجِبْتُ لِمَنْ يَرَى السُّبُتِيَا
وَ تَصَرَّفَ أَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ كَيْفَ يَطْمَئِنُّ إِلَيْهَا.

١١٥. قَالَ الْبَاقِرُ (عليه السلام):... لَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ إِخْوَةِ يُوسُفَ مَا كَانَ كَتَبَ يَعْقُوبُ
إِلَى يُوسُفَ وَ هُوَ لَا يَعْلَمُ أَنَّهُ يُوسُفُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ يَعْقُوبَ بْنِ
إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى عَزِيزِ آلِ فِرْعَوْنَ سَلَامًا عَلَيْكَ....

١١٦. فِي خَبَرٍ عَنْ أُمِّ كَلْثُومِ بِنْتِ عَلِيٍّ فَانْشَقَّ الْقَبْرُ عَنْ ضَرِيحٍ فَإِذَا هُوَ بِسَاجِدَةٍ
مَكْتُوبٌ عَلَيْهَا بِالسُّرْيَانِيَّةِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ هَذَا قَبْرُ حَفْرَةَ نُوحٍ لِعَلِيِّ بْنِ
أَبِي طَالِبٍ وَصِيٌّ مُحَمَّدٍ قَبْلَ الطُّوفَانِ بِسَبْعِمِائَةِ سَنَةٍ فَانْشَقَّ الْقَبْرُ.

١١٧. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَ عَلِيٌّ مِنْبَرُهُ أَلَا إِنَّ خَيْرَ الْأَسْمَاءِ عَبْدُ اللَّهِ وَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَ
حَارِثَةُ وَ هَمَّامٌ وَ شَرُّ الْأَسْمَاءِ ضِرَارٌ وَ مَرَّةٌ وَ حَرْبٌ وَ ظَالِمٌ.

١١٨. عَنِ النَّبِيِّ صَ أَنَّهُ قَالَ لِبَعْضِ كُتَّابِهِ أَلِقِ الدَّوَاةَ وَ حَرِّفِ الْقَلَمَ وَ انْصِبِ الْبَاءَ وَ
فَرِّقِ السِّينَ وَ لَا تُعَوِّرِ الْمِيمَ وَ حَسِّنِ اللَّهَ وَ مَدِّ الرَّحْمَانَ وَ جَوِّدِ الرَّحِيمَ وَ ضَعِ
قَلَمَكَ عَلَى أُذُنِكَ الْيُسْرَى فَإِنَّهُ أَدَّكَ لَكَ

١١٩. عَنِ النَّبِيِّ (صلى الله عليه وآله وسلم): مَنْ كَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَجَوَّدَهُ
تَعْظِيمًا لِلَّهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ.

١٢٠. قَالَ عَلِيٌّ (عليه السلام) تَنَوَّقَ رَجُلٌ فِي بَسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَغَفَرَ لَهُ.

١٢١. سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن ألف الباء من أين ذهبت؟ قال
صلى الله عليه وسلم: سرقها الشيطان. و أمر بتطويل باء بسم الله تعويضا عن
ألفها.

١٢٢. سه نمونه روايت در اين زمينه به نقل از: الدر المنثور في تفسير المأثور:

أخرج أبو عبيد عن ابن عون انه كتب لابن سيرين بم فقال مه أكتب سينا اتقوا أن يَأْتِم أَحَدُكُمْ وَ هُوَ لَا يَشْعُرُ. أخرج أبو عبيد عن عمران بن عون ان عمر بن عبد العزيز ضرب كاتبا كتب الميم قبل السين فقيلا له فيم ضربك أمير المؤمنين فقال في سين. أخرج ابن سعد في طبقاته عن جويرية بنت اسماء ان عمر بن عبد العزيز عزل كاتبا له في هذا كتب بم و لم يجعل السين. أخرج ابن سعيد عن محمد بن سيرين انه كان يكره ان يكتب الباء ثم يمدّها إلى الميم حتى يكتب السين و يقول فيه قولا شديدا .

١٢٣. أخرج الخطيب عن مطر الوراق قال كان معاوية بن أبي سفيان كاتب رسول الله صلى الله عليه و سلم فأمره أن يجمع بين حروف الباء والسين ثم يمدّه إلى الميم ثم يجمع حروف اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ و لا يمد شيأ من أسماء الله في كتابه و لا قراءته.

١٢٤. طول الباء، و أظهر السين و ضرسها.

١٢٥. عن زيد بن ثابت أنه قال قال رسول الله ص إذا كتبت بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فبين السين فيه.

١٢٦. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام): اَكْتُبْ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مِنْ أَجْوَدِ كِتَابِكَ وَ لَا تَمُدَّ الْبَاءَ حَتَّى تَرْفَعَ السَّيْنَ.

١٢٧. طولوا الباء و مد و السين و دور الميم تعظيما لله. به نقل از عمر بن عبد العزيز.

١٢٨. وَرَد: أَنْ الْأَلْفَ إِيمَاءَ إِلَى الذَّاتِ.

١٢٩. قَالَ الصَّادِقُ (عليه السلام): مَا نَزَلَ كِتَابٌ مِنَ السَّمَاءِ إِلَّا وَ فَاتِحَتُهُ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِلَّا وَ الرَّحْمَنُ مَمْدُودَةٌ.

١٣٠. قَالَ رَسُولُ اللّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم): إِذَا كَتَبَ أَحَدُكُمْ بِسْمِ اللّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَلْيَمُدَّ الرَّحْمَنَ.

١٣١. لَمَّا أَنْزَلَ اللّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَسَبَّحَ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ قَالَ النَّبِيُّ ص اجْعَلُوهَا فِي رُكُوعِكُمْ فَلَمَّا أَنْزَلَ اللّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سَبَّحَ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى قَالَ النَّبِيُّ

ص اجعلوها في سجودكم.

١٣٢. عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ وَاشْتِقَاقِهَا اللَّهُ مِمَّا هُوَ مُشْتَقٌّ قَالَ فَقَالَ لِي يَا هِشَامُ اللَّهُ مُشْتَقٌّ مِنْ إِلَهٍ وَالْإِلَهِ يَقْتَضِي مَالُوهَا وَالْإِسْمُ غَيْرُ الْمُسَمَى فَمَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ دُونَ الْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ لَمْ يَعْْبُدْ شَيْئاً وَ مَنْ عَبَدَ الْإِسْمَ وَالْمَعْنَى فَقَدْ كَفَرَ وَ عَبَدَ اثْنَيْنِ وَ مَنْ عَبَدَ الْمَعْنَى دُونَ الْإِسْمِ فَذَلِكَ التَّوْحِيدُ أَ فَهَمْتَ يَا هِشَامُ قَالَ فَقُلْتُ زِدْنِي قَالَ إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَةً وَ تِسْعِينَ اسْمًا فَلَوْ كَانَ الْإِسْمُ هُوَ الْمُسَمَى لَكَانَ كُلُّ اسْمٍ مِنْهَا إِلَهًا وَ لَكِنَّ اللَّهَ مَعْنَى يُدَلُّ عَلَيْهِ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ كُلُّهَا غَيْرُهُ يَا هِشَامُ الْخُبْرُ اسْمٌ لِلْمَأْكُولِ وَ الْمَاءِ اسْمٌ لِلْمَشْرُوبِ وَ الثَّوْبُ اسْمٌ لِلْمَلْبُوسِ وَ النَّارُ اسْمٌ لِلْمُحْرَقِ أَ فَهَمْتَ يَا هِشَامُ فَهَمًّا تَدْفَعُ بِهِ وَ تَنَاضِلُ بِهِ أَعْدَاءَنَا وَ الْمُتَخَذِينَ مَعَ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ غَيْرَهُ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ فَقَالَ نَفَعَكَ اللَّهُ بِهِ وَ ثَبَّتَكَ يَا هِشَامُ قَالَ هِشَامُ فَوَ اللَّهُ مَا قَهَرَنِي أَحَدٌ فِي التَّوْحِيدِ حَتَّى قُمْتُ مَقَامِي هَذَا.

١٣٣. حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ النَّيْسَابُورِيِّ، حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ يَزِيدِ النَّسْفِيِّ بِمَرُو، حَدَّثَنَا أَبُو هُرَيْرَةَ وَ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ شَارِدَةَ الْكُشِيِّ، حَدَّثَنَا جَارُودُ ابْنِ مَعَاذٍ، أَخْبَرَنَا عَمِيرُ بْنُ مَرْوَانَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ أَبِي سَلِيمَانَ عَنْ عِظَاءِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى مِائَةَ رَحْمَةٍ أَنْزَلَ مِنْهَا وَاحِدَةً إِلَى الْأَرْضِ فَقَسَمَهَا بَيْنَ خَلْقِهِ، فِيهَا يَتَعَاطَفُونَ، وَ بِهَا يَتَرَاحَمُونَ، وَ أُخْرُ تِسْعَةٌ وَ تِسْعِينَ لِنَفْسِهِ يَرْحَمُ بِهَا عِبَادَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَابِضٌ هَذِهِ إِلَى تِلْكَ فَمَكْمَلُهَا مِائَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَرْحَمُ بِهَا عِبَادَهُ».

١٣٤. الرَّحْمَنُ اسْمٌ خَاصٌ بِصِفَةِ عَامَّةٍ وَ الرَّحِيمُ اسْمٌ عَامٌ بِصِفَةِ خَاصَّةٍ.

١٣٥. قُلْتُ الرَّحْمَنُ قَالَ بِجَمِيعِ الْعَالَمِ قُلْتُ الرَّحِيمُ قَالَ بِالْمُؤْمِنِينَ خَاصَّةً.

١٣٦. أَنَّهُ مِنْ قَرَأَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مُعْتَقِدًا لِمَوَالِدَةِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، مَنَقَادًا لِأَمْرِهِمْ، مُؤْمِنًا بِظَاهِرِهَا وَ بَاطِنِهَا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْهَا حَسَنَةً أَفْضَلَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا مِنْ أَصْنَافِ جَوَاهِرِهَا وَ خَزَائِنِهَا. وَ مَنْ اسْتَمَعَ

إلى قراءتها كان له ثلث ما للقارئ.

١٣٧. نحن الأسماء الحسنى التي لا يقبل الله من العباد عملاً إلا بمعرفتنا.

١٣٨. عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ع قَالَ نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي قَالَ وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا.

١٣٩. أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ ع بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا.

١٤٠. أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ ع بَابُهَا فَمَنْ أَرَادَ الْمَدِينَةَ فَلْيَأْتِهَا مِنْ بَابِهَا.

١٤١. عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنْ هَذِهِ آيَةِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَنَا السُّورُ وَعَلِيٌّ الْبَابُ.

١٤٢. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي ابْتَدَعَهُ مِنْ نُورِهِ وَاشْتَقَّ مِنْهُ جَلَالُ عَظَمَتِهِ فَأَقْبَلَ يَطُوفُ بِالْقُدْرَةِ حَتَّى وَصَلَ إِلَى جَلَالِ الْعَظَمَةِ فِي ثَمَانِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ثُمَّ سَجَدَ لِلَّهِ تَعْظِيمًا فَفَتَقَ مِنْهُ نُورَ عَلِيٍّ ع فَكَانَ نُورِي مُحِيطًا بِالْعَظَمَةِ وَنُورُ عَلِيٍّ مُحِيطًا بِالْقُدْرَةِ.

١٤٣. الْبَاءُ بِهَاءِ اللَّهِ وَالسَّيْنُ سَنَاءِ اللَّهِ وَالْمِيمُ مُلْكُ اللَّهِ.

١٤٤. فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى: الْمِيمُ مَجْدُ اللَّهِ.

١٤٥. عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَاعِ قَالَ إِنَّ أَوَّلَ خَلْقِ اللَّهِ [مَا خَلَقَ اللَّهُ] عَزَّ وَجَلَّ لِيُعْرِفَ بِهِ خَلْقَهُ الْكِتَابَةَ حُرُوفِ الْمُعْجَمِ... وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي أ ب ت ث قَالَ الْأَلْفُ آلاءُ اللَّهِ وَالْبَاءُ بِهَجَّةِ اللَّهِ... س ش فَالسَّيْنُ سَنَاءُ اللَّهِ... م ن فَالْمِيمُ مُلْكُ اللَّهِ يَوْمَ لَمَّا مَالِكَ غَيْرُهُ... ثُمَّ قَالَ ع إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْزَلَ هَذَا الْقُرْآنَ بِهَذِهِ الْحُرُوفِ الَّتِي يَتَدَاوَلُهَا جَمِيعُ الْعَرَبِ ثُمَّ قَالَ قُلْ لئنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا.

١٤٦. عَنْ عَلِيِّ بْنِ حَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَأَلْتُ الرَّضَاعَ ع عَنْ بِسْمِ اللَّهِ قَالَ مَعْنَى قَوْلِ الْقَائِلِ بِسْمِ اللَّهِ أَيُّ أَسْمٍ نَفْسِي بِسْمَةِ مَنْ سَمَاتِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الْعُبُودِيَّةُ قَالَ فَقُلْتُ لَهُ مَا السَّمَةُ قَالَ الْعَلَامَةُ.

١٤٧. تَقُولُ بِسْمِ اللَّهِ أَيُّ أَسْتَعِينُ عَلَى أُمُورِي كُلِّهَا بِاللَّهِ الَّذِي لَا تَحِقُّ الْعِبَادَةُ إِلَّا لَهُ

الْمُعِيثُ إِذَا اسْتُعِيثَ وَالْمُجِيبُ إِذَا دُعِيَ.

١٤٨. أن النبي صلى الله عليه وآله أمر من آوى إلى فراشه أن يقول باسمك وبك وضعت جنبى وبك ارفعه وفى حديث أبى ذر وحذيفة رضى الله عنهما أنه صلى الله عليه وآله كان إذا آوى إلى فراشه يقول باسمك اللهم أحيى وأموت.

١٤٩. أَنَا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ أَرْحَمُ وَأَتْرَحَّمُ سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي وَ عَفْوِي عُقُوبَتِي.

١٥٠. أنا عند المنكسرة قلوبهم.

١٥١. إِنْ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَكَبَّرَ خَفَضَهُ اللَّهُ.

١٥٢. لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ تَعَالَى نُورَ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ ص بَقِيَ أَلْفَ عَامٍ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَاقِفًا يُسَبِّحُهُ وَ يَحْمَدُهُ وَ الْحَقُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ يَقُولُ يَا عَبْدِي أَنْتَ الْمُرَادُ وَ الْمُرِيدُ وَ أَنْتَ خَيْرَتِي مِنْ خَلْقِي وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاكَ مَنْ أَحَبَّكَ أَحْبَبْتُهُ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَبْغَضْتُهُ فَتَلَّأَ نُورُهُ وَ ارْتَفَعَ شِعَاعُهُ فَخَلَقَ اللَّهُ مِنْهُ اثْنَيْ عَشَرَ حِجَابًا أَوْلَهَا حِجَابُ الْقُدْرَةِ ثُمَّ حِجَابُ الْعِزَّةِ ثُمَّ حِجَابُ الْعِزَّةِ ثُمَّ حِجَابُ الْهَيْبَةِ ثُمَّ حِجَابُ الْجَبَرُوتِ ثُمَّ حِجَابُ الرَّحْمَةِ ثُمَّ حِجَابُ النُّبُوَّةِ ثُمَّ حِجَابُ الْكِبْرِيَاءِ ثُمَّ حِجَابُ الْمُنْزِلَةِ ثُمَّ حِجَابُ الرَّفْعَةِ ثُمَّ حِجَابُ السَّعَادَةِ ثُمَّ حِجَابُ الشَّفَاعَةِ.

١٥٣. قال الامام على (عليه السلام): «ظهرت الموجودات من باء بسم الله و أنا النقطة التي تحت الباء»

١٥٤. قال الامام على (عليه السلام): من الباء ظهر الوجود، و بالنقطة تبين العابد عن المعبود.

١٥٥. قال الامام على (عليه السلام): بالباء عرفه العارفون، و ما من شيء إلا و الباء مكتوبة عليه، و هى الحجاب.

١٥٦. قال الامام على (عليه السلام): لو شئت لأوقرت سبعين بعيرا من تفسير باء بسم الله» و فى رواية أخرى: سبعين بعيرا فى تفسير فاتحة الكتاب.

١٥٧. عن ابن عباس عنه عليه السلام: «أن كل ما فى القرآن و كل ما فى القرآن بأجمعه فى فاتحة الكتاب، و كل ما فى الفاتحة فى البسمة، و كل ما فى البسمة فى الباء، و أنا النقطة تحت الباء». قال الشيخ الجليل محمد بن أبى جمهور فى «المجلى»: اعلم أن قائل «أنا النقطة تحت الباء» هو على عليه السلام دون غيره من الكمل، نقله عنه أكابر الصحابة كسلمان، و أبى ذر، و كميل بن زياد، و غيرهم، و أولاده عليهم السلام «المجلى لابن أبى جمهور الاحسائى: ص ٤٠٩.

١٥٨. «أنا وجه الله، أنا جنب الله، أنا يد الله، أنا عين الله، أنا القرآن الناطق، أنا البرهان الصادق، أنا اللوح المحفوظ، أنا القلم الأعلى، أنا ألم ذلك الكتاب، أنا كهيعص، أنا طه، أنا حاء الحواميم، أنا طاء الطواسين، أنا الممدوح فى هل أتى، أنا النقطة التى تحت الباء»

١٥٩. اعلم أن الإبداعَ و المشيئةَ و الإرادةَ معناها واحدٌ و أسماءها ثلاثةٌ و كان أولُ إبداعه و إرادته و مشيئته الحروف التى جعلها أصلاً لكلِّ شيءٍ و دليلاً على كلِّ مدركٍ و فاصلاً لكلِّ مشكلٍ و بتلك الحروفِ تفرِّق كلُّ شيءٍ من اسمٍ حقٍّ و باطلٍ أو فعلٍ أو مفعولٍ أو معنىٍ أو غير معنىٍ و عليها اجتمعت الأمورُ كلها و لم يجعل للحروفِ فى إبداعه لها معنىً غير أنفسها يتناهى و لا وجود لها لأنها مُبدعةٌ بالإبداعِ و النورُ فى هذا الموضعِ أولُ فعلِ الله الذى هو نورُ السمواتِ و الأرضِ و الحروفُ هى المفعولُ بذلك الفعلِ و هى الحروفُ التى عليها الكلامُ و العبارات.

١٦٠. خلق الله المشيئة بنفسها ثم خلق الأشياء بالمشيئة.
١٦١. ليعلم أن محلى منها محل القطب من الرحي ينحدر عنى السيل و لا يرقى إلى الطير.
١٦٢. إن الله عزَّ و جلَّ يقولُ و أن إلى ربك المنتهى فإذا انتهى الكلامُ إلى الله فأمسكوا.

١٦٣. قال الامام على (عليه السلام): بالباء عرفه العارفون، و ما من شيء إلا و الباء

مكتوبة عليه، و هي الحجاب.

١٦٤. عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَ أَنَّ النَّبِيَّ ص سَأَلَ مِمَّ خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعُقْلَ قَالَ خَلَقَهُ مَلَكٌ لَهُ رُءُوسٌ بَعْدَ الْخَلَائِقِ مَنْ خُلِقَ وَ مَنْ يُخْلَقُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ لِكُلِّ رَأْسٍ وَجْهٌ وَ لِكُلِّ أَدَمِيٍّ رَأْسٌ مِنْ رُءُوسِ الْعُقْلِ.

١٦٥. أَنَّهُ مَرُورٌ عَنْ كَمِيلٍ أَنَّهُ سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْ «الْحَقِيقَةِ» بِقَوْلِهِ: «مَا الْحَقِيقَةُ؟» فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُ: «مَالِكٌ وَ الْحَقِيقَةُ؟» يَعْنِي: مَنْ أَنْتَ وَ السُّؤَالُ عَنِ الْحَقِيقَةِ، وَ لَسْتُ بِأَهْلِهَا، فَقَالَ كَمِيلٌ: «أَوْ لَسْتُ صَاحِبَ سِرِّكَ؟» قَالَ: «بَلَى وَ لَكِنْ يَرِشِحُ عَلَيْكَ مَا يَطْفَحُ مِنِّي» يَعْنِي نَعَمْ، أَنْتَ صَاحِبُ سِرِّي وَ مِنْ أَخَصِّ تَلَامِذَتِي، وَ لَكِنْ لَسْتُ بِأَهْلٍ لِمِثْلِ هَذَا السِّرِّ وَ الْإِطْلَاعِ عَلَيْهِ، لِأَنَّهُ «شَرَحَ عَلَيْكَ عَلَيْكَ مَا يَطْفَحُ مِنِّي» وَ يَضُرُّكَ وَ يَضُرُّنِي لِأَنَّ ظَرْفَكَ لَا يَحْتَمِلُ فَوْقَ قَدْرِكَ، وَ أَنَا مَأْمُورٌ بِوَضْعِ الشَّيْءِ مَوْضِعَهُ. فَقَالَ كَمِيلٌ: «أَوْ مِثْلَكَ يَخِيبُ سَائِلًا؟» - فَشَرَعَ الْإِمَامُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي بَيَانِهِ وَ قَالَ: «الْحَقِيقَةُ كَشْفُ سَبِيحَاتِ الْجَلَالِ مِنْ غَيْرِ إِشَارَةٍ» فَقَالَ كَمِيلٌ: «زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «صَحْوَا الْمَوْهُومَ مَعَ الْمَعْلُومِ» قَالَ: «زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «هَتَكَ السِّرَّ الْغَلْبَةَ السَّتْرَ» قَالَ: «زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نُورٌ شَرِقَ مِنْ صِيحِ الْأَزَلِّ، فَيُلَوِّحُ عَلَى هِيَاطِ التَّوْحِيدِ آثَارَهُ، قَالَ: «زِدْنِي فِيهِ بَيَانًا» قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَطْفِ السَّرَاجَ، فَقَدْ طَلَعَ الصَّبِيحُ».

١٦٦. بِهَا تَجَلَّى صَانِعُهَا لِلْعُقُولِ

١٦٧. أَنَا النُّقْطَةُ أَنَا الْخَطُّ أَنَا النُّقْطَةُ أَنَا النُّقْطَةُ وَ الْخَطُّ

١٦٨. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَ اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي يَأَلَّهُ فِيهِ الْخَلْقُ وَ يُؤَلَّهُ إِلَيْهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ دَرَكِ الْأَبْصَارِ الْمَحْجُوبُ عَنْ الْأَوْهَامِ وَ الْخَطَرَاتِ.

١٦٩. قَالَ الْبَاقِرُ عَ اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي إِلَيْهِ الْخَلْقُ عَنْ دَرَكِ مَائِيَّتِهِ وَ الْإِحَاطَةَ بِكَيْفِيَّتِهِ وَ يَقُولُ الْعَرَبُ إِلَيْهِ الرَّجُلُ إِذَا تَحَيَّرَ فِي الشَّيْءِ فَلَمْ يَحِطْ بِهِ عِلْمًا وَ وَلِيَهُ إِذَا فَرَعَ إِلَى شَيْءٍ مِمَّا يَحْذَرُهُ وَ يَخَافُهُ فَالِإِلَهِ هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ حَوَاسِّ الْخَلْقِ.

١٧٠. إِنَّ تَفْسِيرَ الْإِلَهِ هُوَ الَّذِي إِلَيْهِ الْخَلْقُ عَنْ دَرَكِ مَائِيَّتِهِ وَ كَيْفِيَّتِهِ بِحَسِّ أَوْ بَوَاهِمٍ

لَا بَلَّ هُوَ مُبْدِعُ الْأَوْهَامِ وَ خَالِقُ الْحَوَاسِ.

١٧١. عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَأَلَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ وَ اشْتِقَاقِهَا اللَّهُ مِمَّا هُوَ مُسْتَقٌّ فَقَالَ يَا هِشَامُ اللَّهُ مُسْتَقٌّ مِنْ إِلَهٍ وَ إِلَهٌ يَقْتَضِي مَأْلُوهَا.

١٧٢. يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ مَا هُوَ وَ لَا كَيْفَ هُوَ وَ لَا أَيْنَ هُوَ وَ لَا حَيْثُ هُوَ إِلَّا هُوَ.

١٧٣. أَنَّ اللَّهَ شَيْءٌ لَا كَالْأَشْيَاءِ.

١٧٤. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ أَذْكُرُوا مِنْ عَظَمَةِ اللَّهِ مَا شِئْتُمْ وَ لَا تَذْكُرُوا ذَاتَهُ فَإِنَّكُمْ لَا تَذْكُرُونَ مِنْهُ شَيْئًا إِلَّا وَ هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ.

١٧٥. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ أَنْ إِلَى رَبِّكَ الْمُنتَهَى فَإِذَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى اللَّهِ فَأَمْسِكُوا.

١٧٦. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع آهِ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ فَمَنْ قَالَ آهِ اسْتَعَاثَ بِاللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ.

١٧٧. عَنْ الصَّادِقِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - الْبَيَانَ لِاسْمِ الْأَعْظَمِ الَّذِي عَلِمَ بِهِ كُلُّ شَيْءٍ.

١٧٨. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ): «الْأَصْلُ فِي [ذَلِكَ] بِلَعْمٍ، ثُمَّ ضَرَبَهُ اللَّهُ مِثْلًا لِكُلِّ مُؤَثَّرٍ هَوَاهُ عَلَى هُدَى اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ».

١٧٩. لَرُبَّمَا تَرَكَ فِي افْتِتَاحِ أَمْرٍ بَعْضُ شِيعَتِنَا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَيَمْتَحِنُهُ اللَّهُ بِمَكْرُوهٍ وَ يُنَبِّهُهُ عَلَى شُكْرِ اللَّهِ تَعَالَى وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ وَ يَمْحُو فِيهِ عَنْهُ وَ صَمَمَةَ تَقْصِيرِهِ عِنْدَ تَرْكِهِ قَوْلَ بِسْمِ اللَّهِ لَقَدْ دَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يُحْيَى عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) وَ بَيْنَ يَدَيْهِ كُرْسِيٌّ فَأَمَرَهُ بِالْجُلُوسِ عَلَيْهِ فَجَلَسَ عَلَيْهِ فَمَالَ بِهِ حَتَّى سَقَطَ عَلَى رَأْسِهِ فَأَوْضَحَ عَنْ عَظْمِ رَأْسِهِ وَ سَالَ الدَّمَ فَأَمَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِمَاءٍ فَعَسَلَ عَنْهُ ذَلِكَ الدَّمَ ثُمَّ قَالَ أَذُنٌ مِنْنِي فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى مُوَضِحَتِهِ وَ قَدْ كَانَ يَجِدُ مِنْ أَلْمِهَا مَا لَا صَبْرَ لَهُ مَعَهُ وَ مَسَحَ يَدَهُ عَلَيْهَا وَ تَفَلَّ فِيهَا فَمَا هُوَ أَنْ فَعَلَ ذَلِكَ حَتَّى انْدَمَلَ فَصَارَ كَأَنَّهُ لَمْ يُصِبْهُ شَيْءٌ قَطُّ ثُمَّ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) يَا عَبْدَ اللَّهِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ تَمْحِيصَ ذُنُوبِ شِيعَتِنَا فِي الدُّنْيَا بِمَحَنِهِمْ لِتَسَلَّمَ لَهُمْ طَاعَاتُهُمْ وَ يَسْتَحِقُّوا عَلَيْهَا ثَوَابَهَا... فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ أَفَدْتَنِي وَ عَلَّمْتَنِي فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تُعَرِّفَنِي ذَنْبِي الَّذِي امْتَحَنْتُ بِهِ فِي هَذَا الْمَجْلِسِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ / ٣٣٥

حَتَّى لَأَعُودَ إِلَى مِثْلِهِ قَالَ تَرُكُكَ حِينَ جَلَسْتَ أَنْ تُقُولَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
الرَّحِيمِ فَجَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ لِسَهْوِكَ عَمَّا نَدَيْتَ إِلَيْهِ تَمْحِصًا بِمَا أَصَابَكَ أَمَا عَلِمْتَ
أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله وسلم) حَدَّثَنِي عَنِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ أَنَّهُ قَالَ كُلُّ أَمْرٍ
ذِي بَالٍ لَمْ يُذَكَّرْ فِيهِ بِسْمِ اللَّهِ فَهُوَ أُبْتَرُ فَقُلْتُ بَلَى يَا أَبَى أَنْتَ وَ أُمِّي لَأُتْرِكُهَا
بَعْدَهَا قَالَ إِذَا تَخَطَّى بِذَلِكَ وَ تَسَعَّدُ.

١٨٠. حَدَّثَنِي أَلْفَ بَابٍ يَفْتَحُ كُلُّ بَابٍ أَلْفَ بَابٍ.

فهرست منابع

١. القرآن الكريم
٢. الاتقان في علوم القرآن. جلال الدين السيوطي الشافعي - دار الفكر بيروت چاپ اول.
٣. اثبات الهدى
٤. اجوة الاستفتائات - الخامنئي السيد علي - دار النبأ.
٥. الاحتجاج - طبرسي احمد بن علي - نشر مرتضى
٦. الأسرار الفاطمية - الشيخ محمد فاضل المسعودي مؤسسة الزائر في الروضة المقدسة لفاطمة المعصومة (عليها السلام) للطباعة والنشر. چاپ دوم.
٧. أطيّب البيان في تفسير القرآن - طيب سيد عبد الحسين - انتشارات اسلام، چاپ دوم
٨. إعراب القرآن و بيانه - درويش محيي الدين - انتشارات دارالارشاد - چاپ چهارم
٩. اعلام الدين - الحسن بن ابى الحسن الديلمي - مؤسسة آل البيت (عليهم- السلام) لاحياء التراث.

۱۰. آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن - بلاغی نجفی محمد جواد - انتشارات بنیاد بعثت - چاپ اول
۱۱. الامالی - شیخ صدوق - انتشارات کتابخانه اسلامیة.
۱۲. إملاء ما من به الرحمن - العکبری عبد الله بن الحسین - دار الکتب العلمیة بیروت چاپ اول.
۱۳. الانوار فی مولد النبی - البکری احمد بن عبد الله - انتشارات شریف رضی قم.
۱۴. انوار العرفان فی تفسیر القرآن - داور پناه ابو الفضل - انتشارات صدر تهران.
۱۵. آیات الاحکام (الاستر آبادی) - استر آبادی محمد بن علی - انتشارات مکتب المعراجی تهران - چاپ اول
۱۶. بحار الانوار - مجلسی محمد باقر - موسسه الوفاء بیروت
۱۷. البرهان فی تفسیر القرآن - بحرانی سید هاشم - بنیاد بعثت - چاپ اول
۱۸. بشارة المصطفی - طبری عماد الدین - انتشارات کتابخانه حیدریه نجف اشرف - چاپ دوم
۱۹. بصائر الدرجات - صفار محمد بن حسن بن فروخ - انتشارات کتابخانه آیت الله نجفی مرعشی - چاپ دوم
۲۰. البلد الامین - عاملی کفعمی ابراهیم بن علی - چاپ سنگی.
۲۱. بیان المعانی - ملاحویش آل غازی عبدالقادر - انتشارات مطبعة الترقی - چاپ اول
۲۲. بیان در علوم و مسائل کلی قرآن - نجمی/هاشم زاده هریسی.
۲۳. البیان فی تفسیر القرآن - خویی سید ابوالقاسم - دار الزهراء - بیروت چاپ چهارم
۲۴. پرتوی از قرآن - طالقانی سید محمود - انتشارات شرکت سهامی انتشار - چاپ چهارم
۲۵. تاج العروس من جواهر القاموس - أبی فیض السید محمد مرتضی الحسینی الحنفی - دار الفکر بیروت.

۲۶. التبیان فی تفسیر القرآن - طوسی محمد بن حسن - انتشارات دار احیاء التراث

العربی

۲۷. تحریر الوسیله - الخمینى - السید روح الله - مطبعة الآداب - نجف اشرف

۲۸. التحریر و التنویر - ابن عاشور محمد بن طاهر - نرم افزار جامع التفاسیر

۲۹. تحف العقول - حرانی حسن بن شعبه - موسسه انتشارات اسلامی وابسته به

حوزه علمیه قم - چاپ دوم

۳۰. تحفة الفقهاء - السمرقندی علاء الدین - دار الکتب العلمیة بیروت چاپ دوم.

۳۱. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم - مصطفوی حسن - انتشارات بنگاه ترجمه

و نشر کتاب

۳۲. ترجمه بیان السعادة فی مقامات عبادة - خانى رضا / حشمت الله ریاضی -

مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور - چاپ اول

۳۳. ترجمه تفسیر المیزان - موسوی همدانی سید محمد باقر - دفتر انتشارات

اسلامی جامعهی مدرسین حوزه علمیه قم - چاپ پنجم

۳۴. ترجمه خواجهی. خواجهی محمد - انتشارات مولی تهران.

۳۵. تفسیر ابن عربی - ابن عربی ابو عبدالله محیی الدین محمد - دار احیاء التراث

العربی - چاپ اول

۳۶. تفسیر اثنا عشری - حسینی شاه عبدالعظمی می حسین بن احمد - انتشارات

میقات - چاپ اول

۳۷. تفسیر الامام العسکری علیه السلام - امام حسن عسکری علیه السلام -

انتشارات مدرسه امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قم - چاپ اول

۳۸. تفسیر الثعلبی - الثعلبی - دار احیاء التراث العربی بیروت.

۳۹. التفسیر الحدیث - دروزة محمد عزت - انتشارات دار إحياء الكتب العربية

۴۰. تفسیر الصافی - فیض کاشانی ملا محسن - انتشارات الصدر - چاپ دوم

۴۱. تفسیر الصراط المستقیم - بروجردی سید حسین - انتشارات موسسه

انصاریان - چاپ اول

۴۲. تفسیر العیاشی - عیاشی محمد بن مسعود - انتشارات چاپخانه علمیه تهران

۴۳. تفسیر القرآن الکریم (الخمینى) - خمینی سید مصطفی - موسسه تنظیم و نشر

- آثار امام خمینی (ره) - چاپ اول
۴۴. تفسیر القرآن الکریم (صدرا) - صدرالمآلهین محمد بن ابراهیم - انتشارات بیدار - چاپ دوم
۴۵. تفسیر القرطبی - ابو عبد الله محمد بن احمد الانصاری القرطبی - دار احیاء التراث العربی بیروت.
۴۶. تفسیر المحيط الأعظم و البحر الخضم - آملی سید حیدر - سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی - چاپ سوم
۴۷. تفسیر أم الكتاب - میر جهانی سید حسن - انتشارات صدر
۴۸. تفسیر جامع الجوامع - طبرسی فضل بن حسن - انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم - چاپ اول
۴۹. تفسیر شریف لاهیجی - شریف لاهیجی محمد بن علی - دفتر نشر داد - چاپ اول
۵۰. تفسیر صفی - صفیعلیشاه حسن بن محمد باقر - انتشارات منوچهری - چاپ اول
۵۱. تفسیر قمی - قمی علی بن ابراهیم - انتشارات دارالکتاب - چاپ چهارم
۵۲. تفسیر کاشف - مغنیه محمد جواد - دار الکتب الإسلامیة - چاپ اول
۵۳. تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین - کاشانی ملا فتح الله - ناشر: کتابفروشی محمد حسن علمی
۵۴. تفسیر نمونه - مکارم شیرازی ناصر - دار الکتب الإسلامیة - چاپ اول
۵۵. تفسیر نور الثقلین - عروسی حویزی عبد علی بن جمعه - انتشارات اسماعیلیان - چاپ چهارم
۵۶. تفسیر نور - قرائتی محسن - مرکز فرهنگی درسهای از قرآن - چاپ یازدهم
۵۷. تهذیب الاحکام - شیخ طوسی - انتشارات دارالکتب اسلامیة تهران - چاپ چهارم
۵۸. التوحید - شیخ صدوق - انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - چاپ دوم
۵۹. توضیح المسائل فارسی - امام خمینی - سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ نهم

٦٠. جامع الاخبار - شعيرى تاج الدين - انتشارات رضى قم - چاپ دوم
٦١. جواهر التفسير - كاشفى سبزوارى حسين - دفتر نشر ميراث مكتوب
٦٢. جواهر الحسان فى تفسير القرآن - ثعالبى عبدالرحمن بن محمد - دار احياء التراث العربى - چاپ اول
٦٣. حجة التفاسير و بلاغ الإكسير - بلاغى سيد عبد الحجت - انتشارات حكمت
٦٤. خزنة العرب - البغدادى القادر بن عمر - دار الكتب العلميه بيروت.
٦٥. الخصال - شيخ صدوق - انتشارات جامعه مدرسين حوزة علميه قم - چاپ دوم
٦٦. الدر المنثور فى تفسير المأثور - سيوطى جلال الدين - انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى قم
٦٧. دعائم الاسلام - تيممى نعمان بن محمد - دار المعارف مصر - چاپ دوم
٦٨. الدعوات - راوندى قطب الدين - انتشارات مدرسه امام مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف قم - چاپ اول
٦٩. رسائل الشهيد الثانى. شهيد ثانى، زين الدين بن على بن احمد عاملى - دفتر تبليغات اسلامى حوزة علميه قم چاپ اول.
٧٠. روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم - آلوسى سيد محمود - انتشارات دارالكتب العلميه - چاپ اول
٧١. روضة المتقين فى شرح من لا يحضره الفقيه - مجلسى اول، محمد تقى بن مقصود على اصفهانى - مؤسسه فرهنگى اسلامى كوشانبور - چاپ دوم.
٧٢. سنن ابن ماجة. محمد بن يزيد القزوينى - دار الفكر بيروت.
٧٣. سنن ابى داود - ابن الأشعث السجستانى - دار الفكر بيروت.
٧٤. سنن الترمذى - الترمذى ابو عيسى - دار الفكر بيروت.
٧٥. سنن النسائى - النسائى احمد بن شعيب - دار الفكر بيروت.
٧٦. الصحاح - الجوهرى اسماعيل بن حماد - دارالعلم - بيروت چاپ اول.
٧٧. صحيح البخارى - البخارى الجعفى ابو عبد الله - دار الفكر بيروت.
٧٨. صحيح مسلم - مسلم نيسابورى - دار الفكر بيروت
٧٩. علل الشرايع - شيخ صدوق - انتشارات مكتبه داورى قم
٨٠. عوالى اللآلى - احسانى ابن ابى جمهور - انتشارات سيد الشهداء عليه السلام

قم - چاپ اول

۸۱. عیون اخبار الرضا - شیخ صدوق - انتشارات جهان
۸۲. الغایة القصوی در ترجمه عروة الوثقی - قمی عباس - المكتبة الرضویة تهران.
۸۳. فتح العزیز - عبد الکریم رافعی - دار الفکر بیروت
۸۴. الفتوحات المکیة - ابن عربی ابو عبدالله محیی الدین محمد - دار صادر - بیروت.
۸۵. الفقه علی المذاهب الاربعة - جزیری، عبد الرحمن - غروی، سید محمد - یاسر مازح - دار الثقلین بیروت چاپ اول.
۸۶. قاموس قرآن - قرشی سید علی اکبر - انتشارات دارالکتب الاسلامیه - چاپ ششم
۸۷. قصص انبیاء لسید الجزائری - جزائری سید نعمت الله - انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی قم
۸۸. الکافی - ثقة الاسلام کلینی - دارالکتب الاسلامیه تهران - چاپ چهارم
۸۹. کشف الأسرار و عدة الأبرار - رشیدالدین میبیدی احمد بن ابی سعد - انتشارات امیر کبیر تهران.
۹۰. الکشف و البیان عن تفسیر القرآن - ثعلبی نیشابوری ابو اسحاق احمد بن ابراهیم - انتشارات دار احیاء التراث العربی - چاپ اول
۹۱. کشکول شیخ بهائی -
۹۲. کنز العمال - المتقی الهندی - مؤسسة الرسالة بیروت.
۹۳. گنجینه ای از تلمود.
۹۴. مجاز القرآن - ابو عبیده معمر بن مثنی - انتشارات مکتبه الخانجی
۹۵. مجمع البیان فی تفسیر القرآن - طبرسی فضل بن حسن - انتشارات ناصر خسرو - چاپ سوم
۹۶. مجموعه ورام - ورام بن ابو فراس - مکتبه الفقیه قم.
۹۷. محاسن التأویل - قاسمی محمد جمال الدین - دار الکتب العلمیه بیروت.
۹۸. المحاسن - برقی احمد بن ابی عبدالله - دارالکتب الاسلامیه قم - چاپ دوم

٩٩. المدونة الكبرى - الامام مالك - دار احياء التراث العربى بيروت
١٠٠. مرآة العقول فى شرح أخبار آل الرسول - مجلسى محمد باقر - دار الكتب الاسلاميه تهران.
١٠١. مسالك الأفهام إلى آيات الأحكام - كاظمى جواد بن سعيد - ناشر: كتابفروشى مرتضى - چاپ دوم
١٠٢. المستدرک - حاکم نيسابورى ابو عبد الله - دار المعرفة بيروت.
١٠٣. مستدرک سفينة البحار - الشيخ على النمازى الشاهرودى - مؤسسه النشر الاسلامى قم.
١٠٤. مستدرک الوسائل - محدث نورى - مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) قم.
١٠٥. مسند احمد - الامام احمد بن حنبل - دار صادر بيروت
١٠٦. مشارق الانوار - الحافظ رجب البرسى - مؤسسة الاعلمى بيروت
١٠٧. مشرق الشمسين - البهايى العاملى : ٣٩١
١٠٨. مصباح كفعمى - كفعمى ابراهيم بن على - انتشارات رضى قم.
١٠٩. معانى الاخبار - شيخ صدوق - مؤسسه انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزة علميه قم
١١٠. معانى القرآن - فراء ابوزكريا يحيى بن زياد - انتشارات دارالمصريه للتأليف و الترجمة - چاپ اول
١١١. معجم أحاديث الإمام المهدي (عليه السلام) - الشيخ على الكوراني العاملى -
١١٢. معرفة السنن والآثار - البيهقي - دار الكتب العلمية بيروت.
١١٣. مفاتيح الغيب، ج ١، ص: ١٠٤
١١٤. مقام الاسنى - كفعمى على بن ابراهيم - مؤسسه قائم آل محمد (عليهم السلام) قم.
١١٥. من لا يحضره الفقيه - شيخ صدوق - مؤسسه انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزة علميه قم - چاپ سوم
١١٦. من هدى القرآن - مدرسى سيد محمد تقى - دار محبى الحسين - چاپ اول
١١٧. المناقب - ابن شهر آشوب مازندراني - مؤسسه انتشارات علامه قم

۱۱۸. منهاج الصالحين - الخويى السيد ابو القاسم - مدينة العلم قم چاپ ۲۸.
۱۱۹. منهاج الصالحين - السيستانى السيد على - مكتبة آيت الله سيستانى قم چاپ اول.
۱۲۰. منية المرید - شهيد ثانی - مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم - چاپ اول
۱۲۱. مهج الدعوات - سيد ابن طاووس - انتشارات دار الذخائر قم - چاپ اول
۱۲۲. مواهب الرحمن فى تفسير القرآن - موسى سبزواری سيد عبد الاعلی - انتشارات مؤسسه اهل بيت (ع) چاپ دوم
۱۲۳. الميزان فى تفسير القرآن - طباطبایى سيد محمد حسين - دفتر انتشارات اسلامی جامعهى مدرسين حوزه علمیه قم - چاپ پنجم
۱۲۴. نهج الايمان - على بن يوسف بن جبر - مجتمع امام هادى (عليه السلام) مشهد.
۱۲۵. وسائل الشيعة - شيخ حر عاملی - مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) قم
۱۲۶. هداية العباد - الكلپايگانى السيد محمد رضا - دار القرآن الكريم قم.

آدرس

- ۱ عوالی اللآلی: ۴/۱۲۹
- ۲ الکافی: ۱/۲۹۶
- ۳ تفسیر شریف لاهیجی، ج ۱، ص: ۲
- ۴ رسائل الشہید الثانی، ص: ۷۲۱
- ۵ جامع الاخبار: ۴۳.
- ۶ تفسیر ابن عربی، ج ۱، ص: ۷
- ۷ بقره: ۹۸
- ۸ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص: ۶۸
- ۹ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۱، ص: ۱۰
- ۱۰ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۱، ص: ۹
- ۱۱ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۱، ص: ۱۱
- ۱۲ تفسیر امام: ۲۵.
- ۱۳ مستدرک الوسائل ج: ۵ ص: ۳۰۴ به نقل از قطب راوندی.
- ۱۴ مستدرک الوسائل ج: ۴ ص: ۳۸۸ به نقل از کتاب قطب راوندی.
- ۱۵ تفسیر القرطبی: ۱/۳۳۶.
- ۱۶ جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۱۵۶
- ۱۷ تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۱، ص: ۳۳
- ۱۸ تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۱، ص: ۳۳
- ۱۹ جامع الاخبار: ص: ۴۲.
- ۲۰ جامع الاخبار: ص: ۴۲.
- ۲۱ مدثر / ۳۰
- ۲۲ جواهر الحسان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۱۵۶
- ۲۳ جامع الاخبار: ص: ۴۲.
- ۲۴ تفسیر ست سور، ص: ۴۱
- ۲۵ همان
- ۲۶ همان
- ۲۷ همان
- ۲۸ امالی صدوق ص: ۶۷۵.
- ۲۹ مستدرک الوسائل ج: ۴ ص: ۳۸۸ به نقل از کتاب قطب راوندی.

- ٣٠ مستدرک الوسائل ج: ٤ ص: ٣٨٨ به نقل از کتاب قطب راوندی.
- ٣١ لآلی الاخبار ص: ٣٤٦.
- ٣٢ مجموعه ورام ج: ١ ص: ٣٢.
- ٣٣ اعلام الدین: ٤٤٧.
- ٣٤ جواهر التفسیر: ٤٠٩ به نقل از درالمنظوم
- ٣٥ جامع الاخبار: ص: ٤٢.
- ٣٦ معانی الاخبار ص: ٤.
- ٣٧ الکافی ج: ٢ ص: ٦٢٤.
- ٣٨ الکافی ج: ٣ ص: ٣١٣.
- ٣٩ تحف العقول: ص: ٤٤٣.
- ٤٠ الکافی ج: ٢ ص: ٥٦٩.
- ٤١ تفسیر نور، ج ١، ص: ٢٠.
- ٤٢ تفسیر الامام/٢٥.
- ٤٣ بقره: ٢٦١
- ٤٤ مسالک الأفهام إلى آیات الأحكام، ج ١، ص: ٢١٤
- ٤٥ کافی: ٣/٣١٣.
- ٤٦ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ١٥، ص: ١٠٧
- ٤٧ الدعوات: ص: ٥٢.
- ٤٨ الکافی ج: ٣ ص: ١٦.
- ٤٩ تهذیب الأحکام: ١/٣٥٨.
- ٥٠ المحاسن ج: ١ ص: ٤٠.
- ٥١ اقبال الاعمال: ص: ١١٦.
- ٥٢ تهذیب الأحکام ج: ٣ ص: ٢٦٣.
- ٥٣ تفسیر امام عسکری (علیه السلام) ص: ٢٣.
- ٥٤ جامع الاخبار: ص: ٤٢.
- ٥٥ من لا یحضره الفقیه ج: ٣ ص: ٣٥٦.
- ٥٦ الکافی ج: ٦ ص: ٢٩٢.
- ٥٧ الکافی ج: ٦ ص: ٢٩٣.
- ٥٨ المحاسن: ص ٤٣٤
- ٥٩ الکافی: ٦/٢٩٣
- ٦٠ وسائل الشیعة: ٢٤/٣٤٩
- ٦١ الکافی ج: ٦ ص: ٢٩٣.
- ٦٢ الکافی ج: ٦ ص: ٢٩٤.
- ٦٣ الکافی ج: ٦ ص: ٢٩٥.
- ٦٤ الکافی ج: ٦ ص: ٢٩٥.
- ٦٥ الکافی ج: ٦ ص: ٢٩٦.

- ٦٦ دعائم الاسلام ج: ١ ص: ٣٤٩.
- ٦٧ الكافي ج: ٦ ص: ٥٤٠.
- ٦٨ من لا يحضره الفقيه ج: ٣ ص: ٤٠٤.
- ٦٩ تفسير العياشي ج: ١ ص: ٢١.
- ٧٠ تهذيب الاحكام: ١/٣٥٣.
- ٧١ وسائل الشيعة ج: ١ ص: ٣٠٧.
- ٧٢ وسائل الشيعة ج: ٥ ص: ٣٢٩.
- ٧٣ وسائل الشيعة ج: ٥ ص: ٣٢٩.
- ٧٤ وسائل الشيعة ج: ١١ ص: ٣٩٦.
- ٧٥ مستدرک الوسائل ج: ٨ ص: ٤٣٤ به نقل از كتاب التنزيل و التحريف.
- ٧٦ مستدرک الوسائل ج: ٥ ص: ٣٠٣ به نقل از كتاب جعفریات.
- ٧٧ رسائل الشهيد الثاني، ص: ٧٠٣ - اعانة الطالبين - البكري الدمياطي - ج ١.
- ٧٨ تفسير نور الثقلين: ٥/٣٨٩
- ٧٩ وسائل الشيعة ج: ٦ ص: ٦٠.
- ٨٠ مستدرک الوسائل ج: ٤ ص: ١٦٦ به نقل از كتاب التنزيل و التحريف.
- ٨١ بحار الانوار ج: ٥١ ص: ٢٨. بصائر الدرجات: ص: ٢٥٢.
- ٨٢ نحل / ٣٠.
- ٨٣ بحار الأنوار: ٧٣/٣٥٠.
- ٨٤ الفقيه: ١/٢٩٢
- ٨٥ القصص للجزائري: ص: ٢٨. الراوندي: ص: ٥٢.
- ٨٦ تفسير قمي ج: ٢ ص: ٣٨٥.
- ٨٧ اعلام الدين: ص: ١٤٨.
- ٨٨ الكافي ج: ٢ ص: ٦٧٢.
- ٨٩ الدر المنثور في تفسير المأثور، ج ١، ص: ١٠
- ٩٠ همان
- ٩١ همان
- ٩٢ تفسير القرآن الكريم (الخميني) به نقل از: الجامع لأحكام القرآن ١: ٩٧.
- ٩٣ پرتوی از قرآن، ج ١، ص: ٢٤
- ٩٤ تفسير نمونه، ج ١، ص: ١٣
- ٩٥ بحار جلد ١٦ باب ٥٨ (طبق تفسير البيان جلد ١ صفحه ٤٦١).
- ٩٦ سوره علق آیه ١.
- ٩٧ هود/٤١
- ٩٨ هود/٤٨.
- ٩٩ نحل/٣٠
- ١٠٠ تفسير نور، ج ١، ص: ١٨

- ١٠١ من هدى القرآن، ج ١، ص: ٨٠
- ١٠٢ مواهب الرحمن فى تفسير القرآن، ج ١، ص: ١٩
- ١٠٣ ترجمه الميزان، ج ١، ص: ٢٤
- ١٠٤ تفسير صافى ج ١ ص ٥٢
- ١٠٥ تفسير القرآن الكريم (الخمينى)، ج ١، ص: ٥٤
- ١٠٦ فتح العزيز - عبد الكريم الرافعى - ج ٣ - ص ٣١٥ - ٣٢٠
- ١٠٧ مشرق الشمسين - البهاى العالمى : ٣٩١
- ١٠٨ المدونة الكبرى - الإمام مالك - ج ١ - ص ٦٤
- ١٠٩ الفقه على المذاهب الاربعه، ١/ ٢٥٧.
- ١١٠ تحفة الفقهاء - السمرقندى - ج ١ - ص ١٢٨
- ١١١ تفسير آلوسى، ١/ ٣٩.
- ١١٢ اتقان، ١/ ١٣٦-١٣٥ نوع ٢٢-٢٧.
- ١١٣ مجمع البيان فى تفسير القرآن، ج ١، ص: ٨٩
- ١١٤ علق/ ١
- ١١٥ نمل/ ٣٠
- ١١٦ انعام/ ١٥٣
- ١١٧ أخرج عبد بن حميد و ابن جرير و غيرهما عن الزهرى قال: هى بسم الله الرحمن الرحيم. (روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، ج ١٣، ص: ٢٧٢)
- ١١٨ تهذيب الأحكام ج: ٢ ص: ٢٨٩.
- ١١٩ وسائل الشيعة ج: ٦ ص: ٥٩.
- ١٢٠ الكافى ج: ٣ ص: ٤٨٤.
- ١٢١ الكافى ج: ٣ ص: ٣١٢.
- ١٢٢ تهذيب الأحكام ج: ٢ ص: ٦٩.
- ١٢٣ من لا يحضره الفقيه ج: ١ ص: ٣٠٦.
- ١٢٤ تفسير الامام/ ٢٥.
- ١٢٥ مستدرک الوسائل ج: ٤ ص: ١٦٥.
- ١٢٦ مستدرک الوسائل ج: ٤ ص: ١٦٦.
- ١٢٧ الاتقان، ١/ ١٣٦ نوع ٢٢-٢٧ مستدرک حاكم، ١/ ٥٥١.
- ١٢٨ الاتقان، ١/ ١٣٦ نوع ٢٢-٢٧ سنن البيهقى ٢/ ٤٥.
- ١٢٩ الاتقان، ١/ ١٣٦ نوع ٢٢-٢٧.
- ١٣٠ مستدرک حاكم، ١/ ٢٣٢. فضائل القرآن، ٥٥٠.
- ١٣١ كنز العمال، ٢/ ٣٧٥ و ١٩٠.
- ١٣٢ الفتوحات المكية: ٤/٤٩٥.
- ١٣٣ السنن الكبرى - البيهقى - ج: ٢ ص: ٤٤.
- ١٣٤ تفسير الثعلبى: ١/١٠٣.
- ١٣٥ تفسير الثعلبى: ١/١٠٣.
- ١٣٦ مستدرک حاكم، ١/ ٢٣٢.

- ١٣٧ مستدرک حاکم، ١/ ٢٣٢.
- ١٣٨ سنن بیهقی، ٢/ ٥٠.
- ١٣٩ تفسیر منهج الصادقین فی إلیزام المخالفین، ج ١، ص: ٣٤.
- ١٤٠ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ١، ص: ٧.
- ١٤١ ترمذی ٢/ ٤٤.
- ١٤٢ سنن بیهقی، ٢/ ٤٧-٤٣.
- ١٤٣ تفسیر الثعلبی: ١/ ١٠٣.
- ١٤٤ تفسیر الثعلبی: ١/ ١٠٣.
- ١٤٥ صحیح مسلم، ٢/ ١٢ سنن نسائی ١/ ١٤٣ سنن ابی داود ١/ ١٢٥.
- ١٤٦ سنن بیهقی، ٢/ ٤٩.
- ١٤٧ ترجمه خواجوی، مقدمه، ص: ٥١.
- ١٤٨ همان.
- ١٤٩ تفسیر منهج الصادقین فی إلیزام المخالفین، ج ١، ص: ٣٤.
- ١٥٠ مستدرک الوسائل ج: ٨ ص: ٤٣٢ به نقل از قطب راوندی.
- ١٥١ تفسیر القرآن الکریم (الخمينی)، ج ١، ص: ٣٩ به نقل از: «الوثائق السیاسیة»
- ١٥٢ تهذیب الأحکام ج: ٢ ص: ٦٨.
- ١٥٣ مسند احمد، ٣/ ١٧٧ و ٢٧٣-٢٧٨ صحیح مسلم، ٢/ ١٣ سنن نسائی، ١/ ١٤٤ از عبد الله بن مغفل نیز روایتی شبیه آن نقل گردیده است.
- ١٥٤ بیان درمسائل قرآن، ص: ٥٨٣.
- ١٥٥ مسند احمد، ٤/ ٨٥ و این حدیث را ترمذی نیز با اختلاف مختصر نقل نموده است ٢/ ٤٣.
- ١٥٦ البیان فی تفسیر القرآن، ص: ٤٤٦.
- ١٥٧ صحیح مسلم، ٢/ ٦ سنن ابی داود، ١/ ٣٠ سنن نسائی، ١/ ١٤٤.
- ١٥٨ البیان فی تفسیر القرآن، ص: ٤٤٨.
- ١٥٩ مستدرک حاکم، ١/ ٥٦٥ صحیح ترمذی، ١١/ ٣٠ کنز العمال، ١/ ٥٢٥-٥١٦.
- ١٦٠ تیسیر الوصول، ١/ ١٩٩.
- ١٦١ البیان فی تفسیر القرآن، ص: ٤٤٨.
- ١٦٢ التحریر و التنویر، ج ١، ص: ١٣٧.
- ١٦٣ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ١، ص: ٢٤.
- ١٦٤ التحریر و التنویر، ج ١، ص: ١٣٩.
- ١٦٥ علق/ ١.
- ١٦٦ تفسیر نمونه، ج ١، ص: ١٩.
- ١٦٧ وسائل الشیعة ج: ٦ ص: ٥٨.
- ١٦٨ الکافی ج: ٨ ص: ٥٨.
- ١٦٩ مستدرک الوسائل ج: ٤ ص: ١٨٥.
- ١٧٠ مستدرک الوسائل ج: ٤ ص: ١٨٧ به نقل از تأویل الآیات الباهرة.
- ١٧١ بحار الأنوار ج: ٨٢ ص: ٥١.
- ١٧٢ معجم أحادیث الإمام المهدي (ع) - الشيخ علی الکورانی العاملی - ج ٤ - ص ٢٣٣.

- ۱۷۳ دعائم الاسلام ج: ۱ ص: ۱۶۰.
- ۱۷۴ تهذیب الأحكام ج: ۲ ص: ۲۹۰. مستدرک الوسائل ج: ۴ ص: ۱۶۵ و ۱۸۵
- ۱۷۵ سنن بیهقی، ۲ / ۴۶ مستدرک حاکم، ۱ / ۲۳۳.
- ۱۷۶ مستدرک حاکم، ۱ / ۲۳۴ - ۲۳۳
- ۱۷۷ مستدرک، ۱ / ۲۳۴ - ۲۳۳.
- ۱۷۸ امالی صدوق ص: ۳۲۴.
- ۱۷۹ تفسیر العیاشی: ۱ / ۱۹.
- ۱۸۰ ادامه حدیث در کتاب دعوات ص: ۴۶.
- ۱۸۱ معانی الاخبار ص: ۲۰۰.
- ۱۸۲ امالی طوسی ص: ۴۵۶.
- ۱۸۳ بحار الأنوار ج: ۴۲ ص: ۲۳۶.
- ۱۸۴ مجموعه ورام ج: ۱ ص: ۳۲.
- ۱۸۵ عیون اخبار الرضا ج: ۱ ص: ۳۰۶.
- ۱۸۶ تفسیر القرآن الکریم (الخمينی)، ج ۱، ص: ۴۱
- ۱۸۷ تحریر الوسيله: ۱ / ۱۶۶
- ۱۸۸ هداية العباد - السيد الكلبي گانی - ج: ۱ ص: ۱۵۱
- ۱۸۹ تحریر الوسيله: ۱ / ۱۶۶
- ۱۹۰ تحریر الوسيله: ۱ / ۱۶۸
- ۱۹۱ منهاج الصالحين - السيد السيستاني - ج: ۱ ص: ۲۱۱
- ۱۹۲ تحریر الوسيله: ۱ / ۱۶۵
- ۱۹۳ الغاية القصوى: ۱ / ۳۲۲
- ۱۹۴ توضیح المسائل امام خمینی مسئله ۱۵ و ۸
- ۱۹۵ منهاج الصالحين - السيد السيستاني - ج: ۱ ص: ۴۳
- ۱۹۶ توضیح المسائل امام خمینی: ۴۱
- ۱۹۷ اجوة الاستفتاءات: ۱ / ۴۶
- ۱۹۸ منهاج الصالحين - السيد خویی - ج: ۱ ص: ۱۰۴
- ۱۹۹ تحریر الوسيله: ۲ / ۱۳۶
- ۲۰۰ تحریر الوسيله: ۲ / ۱۳۹
- ۲۰۱ تحریر الوسيله: ۲ / ۱۴۸
- ۲۰۲ تفسیر القرآن الکریم (الخمينی)، ج ۱، ص: ۱۴۳
- ۲۰۳ الخصال ۱ ۲۵۰.
- ۲۰۴ منية المرید: ۳۴۹.
- ۲۰۵ منية المرید: ۳۵۰.
- ۲۰۶ بحار الأنوار ج: ۸۹ ص: ۳۵.
- ۲۰۷ مفاتيح الغيب، ج ۱، ص: ۱۰۳
- ۲۰۸ معانی القرآن، ج ۱، ص: ۲
- ۲۰۹ مفاتيح الغيب، ج ۱، ص: ۱۰۳. به نقل از الخليل از لغت شناسان بزرگ عرب.

- ٢١٠ التبيان في اعراب القرآن: ١١
٢١١ تفسير ابن عربي: ١/٢٨.
٢١٢ التحرير و التنوير، ج ١، ص: ١٤٨ (با توضيح)
٢١٣ اعراب القرآن و بيانه، ج ١، ص: ٨
٢١٤ معاني القرآن، ج ١، ص: ٢
٢١٥ مفاتيح الغيب، ج ١، ص: ١٠٣
٢١٦ الدر المنثور في تفسير المأثور: ١/١٠
٢١٧ الدر المنثور: ١/١٠.
٢١٨ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ٩٢
٢١٩ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ٩٢
٢٢٠ منية المرید: ٣٥٠.
٢٢١ الكافي ج: ٢ ص: ٦٧٢.
٢٢٢ الكشف و البيان عن تفسير القرآن، ج ١، ص: ٩٢.
٢٢٣ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ٢٠٧ به نقل از: التوحيد: ٢/٢٣٥.
٢٢٤ اعراب القرآن و بيانه، ج ١، ص: ١٠
٢٢٥ اعراب القرآن و بيانه، ج ١، ص: ١٠
٢٢٦ مستدرک الوسائل ج: ٤ ص: ١٦٦.
٢٢٧ مستدرک الوسائل ج: ٤ ص: ٤٣٣.
٢٢٨ التبيان في تفسير القرآن، ج ١، ص: ٢٦
٢٢٩ إملاء ما من به الرحمن: ج ١، ص ٤.
٢٣٠ من لا يحضره الفقيه: ١/٣١٥
٢٣١ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ١٠٧
٢٣٢ رسائل الشهيد الثاني، ص: ٧٠٩
٢٣٣ تفسير الصراط المستقيم، ج ٣، ص: ١٨٨
٢٣٤ الميزان في تفسير القرآن، ج ١، ص: ١٧
٢٣٥ الكافي: ٤/١١١
٢٣٦ الكافي ج: ١ ص: ٨٧.
٢٣٧ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ٧٣
٢٣٨ روح المعاني في تفسير القرآن العظيم، ج ١، ص: ٥٥
٢٣٩ مواهب الرحمن في تفسير القرآن، ج ١، ص: ١١
٢٤٠ التحرير و التنوير، ج ١، ص: ١٤٤ به نقل از كشاف.
٢٤١ تفسير شريف لاهيجي، ج ٢، ص: ١٣٣.
٢٤٢ التحرير و التنوير، ج ١، ص: ١٤٧
٢٤٣ تفسير الصراط المستقيم، ج ٣، ص: ١٨٨
٢٤٤ تفسير نور، ج ١، ص: ٢٢
٢٤٥ دعای جوشن كبير بند ٢٠.
٢٤٦ تفسير نمونه، ج ١، ص: ٢٥

- ٢٤٧ ط/٥. ترجمه: رحمن مستولی بر عرش است.
- ٢٤٨ توبة / ١٢٨
- ٢٤٩ أحزاب / ٤٣
- ٢٥٠ الكافي: ٢/٥٥٧
- ٢٥١ الكشف و البيان عن تفسير القرآن، ج ١، ص: ١٠٠
- ٢٥٢ الصحاح: ٥/١٩٢٩
- ٢٥٣ رسائل الشهيد الثاني، ج ٢، ص: ٧٢٠
- ٢٥٤ مواهب الرحمن في تفسير القرآن، ج ١، ص: ١٦
- ٢٥٥ مواهب الرحمن في تفسير القرآن، ج ١، ص: ١٦
- ٢٥٦ محاسن التأويل، ج ١، ص: ٢٢٥
- ٢٥٧ تفسير القرآن الكريم (صدرا)، ج ١، ص: ٦٧
- ٢٥٨ تفسير القرآن الكريم (صدرا)، ج ١، ص: ٦٧
- ٢٥٩ تفسير منهج الصادقين في إلتزام المخالفين، ج ١، ص: ٢٩
- ٢٦٠ البيان في تفسير القرآن، ص: ٤٤٠
- ٢٦١ تفسير منهج الصادقين في إلتزام المخالفين، ج ١، ص: ٣٠ (با توضيح).
- ٢٦٢ تفسير منهج الصادقين في إلتزام المخالفين، ج ١، ص: ٣٠
- ٢٦٣ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ٢١٢
- ٢٦٤ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ٢١٣
- ٢٦٥ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ٢١٢ (با توضيح).
- ٢٦٦ كشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ١، ص: ٢٨
- ٢٦٧ جواهر التفسير، ص: ٤٧٨
- ٢٦٨ ترجمه الميزان، ج ٨، ص: ٤٥٦
- ٢٦٩ تفسير القرآن الكريم (صدرا)، ج ١، ص: ٣٤
- ٢٧٠ اعلى / ١.
- ٢٧١ الرحمن / ٧٨.
- ٢٧٢ ابن ماجة: باب ما جاء في الدعاء إذا أصبح أو أمسى: ٥ / ٤٦٣.
- ٢٧٣ كشف الأسرار و عدة الأبرار، ج ١، ص: ٢٧
- ٢٧٤ تفسير الصراط المستقيم، ج ٣، ص: ١٨٨
- ٢٧٥ بحار الأنوار: ٢٥/٥
- ٢٧٦ بحار الأنوار: ٨/٣٣٦
- ٢٧٧ بحار الأنوار ج : ٢٤ ص : ٨٣.
- ٢٧٨ تهذيب الأحكام ١٢٤٣.
- ٢٧٩ تفسير أم الكتاب، ص: ١٣٩
- ٢٨٠ بشارة المصطفى: ٢٣٠
- ٢٨١ الأمالى للصدوق: ٥٢٥
- ٢٨٢ بحار الأنوار: ٧/٢٢٧
- ٢٨٣ بحار الأنوار: ٢٥/٢٢
- ٢٨٤ تفسير القمى ٢٨ ١

- ٢٨٥ الكافي ١١٤١
٢٨٦ التوحيد ٢٢٢
٢٨٧ مرآة العقول: ٢/٣٧
٢٨٨ كشف الاسرار و عدة الابرار: ج ١ ص ٢٦
٢٨٩ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ٩٣
٢٩٠ إعراب القرآن و بيانه، ج ١، ص: ٩
٢٩١ آلاء الرحمن في تفسير القرآن، ج ١، ص: ٥١
٢٩٢ ترجمه الميزان، ج ١، ص: ٢٥
٢٩٣ سوره يونس آيه ٣٨
٢٩٤ سوره هود آيه ١٣
٢٩٥ توبه آيه ٨٦
٢٩٦ سوره نور آيه ١
٢٩٧ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ٩٨
٢٩٨ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ٩٨
٢٩٩ تفسير منهج الصادقين في إلزام المخالفين، ج ١، ص: ٢٦
٣٠٠ تفسير الصراط المستقيم، ج ٣، ص: ١١٤
٣٠١ عيون اخبار الرضا: ١/٢٦
٣٠٢ رسائل الشهيد الثاني، ص: ٧٠٥
٣٠٣ تفسير نمونه، ج ١، ص: ١٥
٣٠٤ أطيب البيان في تفسير القرآن، ج ١، ص: ٩٣
٣٠٥ البيان في تفسير القرآن، ص: ٤٣٣
٣٠٦ تفسير الامام: ٢١
٣٠٧ إرشاد الأذهان إلى تفسير القرآن، ص: ٥
٣٠٨ عيون أخبار الرضا: ١ ٢٦٠
٣٠٩ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ٩٦
٣١٠ عيون أخبار الرضا: ١ ٢٦٠
٣١١ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ٩٨
٣١٢ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ٩٥
٣١٣ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ١٠٠
٣١٤ تفسير منهج الصادقين في إلزام المخالفين، ج ١، ص: ٢٦
٣١٥ تفسير منهج الصادقين في إلزام المخالفين، ج ١، ص: ٢٦
٣١٦ مشرق الشمسين - البهائي العاملي - ص ٣٩٣
٣١٧ رسائل الشهيد الثاني، ص: ٧٠٥
٣١٨ خزانه العرب - البغدادي - ٧/١٤٣ به نقل از ابن هشام در المغنى.
٣١٩ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ٩٦
٣٢٠ روح المعاني في تفسير القرآن العظيم، ج ١، ص: ٥٠
٣٢١ تفسير القرآن الكريم (الخميني)، ج ١، ص: ٩٧

- ٣٢٢ الفتوحات المکیة ج ١ ص ٨٣ مع تفاوت یسیر.
 ٣٢٣ جواهر التفسیر، ص: ٣٣٩
 ٣٢٤ اعراف/١٧٢
 ٣٢٥ جواهر التفسیر، ص: ٣٤٢
 ٣٢٦ فتح/١٠
 ٣٢٧ بحار الأنوار: ٢١/٣١٠
 ٣٢٨ تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ١، ص: ٢٩
 ٣٢٩ مفاتیح الغیب، ج ١، ص: ١٠٤
 ٣٣٠ منیة المرید ١٢٣
 ٣٣١ الکافی ١٢٢٢
 ٣٣٢ التحریر و التنویر، ج ١، ص: ١٤٥
 ٣٣٣ الأنبياء/١٠٧
 ٣٣٤ توبة/١٢٨
 ٣٣٥ الأنوار: ٥.
 ٣٣٦ قلم/٤
 ٣٣٧ تفسیر الصراط المستقیم، ج ٥، ص: ٦٢
 ٣٣٨ جواهر التفسیر، ص: ٣٤٠ به نقل از تفسیر کبیر.
 ٣٣٩ جواهر التفسیر، ص: ٣٤٣
 ٣٤٠ تفسیر القرآن الکریم (الخمینی)، ج ١، ص: ١٧٣
 ٣٤١ مشارق الأنوار: ص ٢١ و ٣٨.
 ٣٤٢ تفسیر الصراط المستقیم، ج ٣، ص: ١١٦
 ٣٤٣ مشارق الأنوار: ص ٢١ و ٣٨.
 ٣٤٤ مشارق الأنوار: ص ٣٨.
 ٣٤٥ مشارق الأنوار: ص ٣٨.
 ٣٤٦ عوالی اللئالی: ج ٤/١٠٢، ح ١٥٠. المناقب لابن شهر آشوب: ج ٢/٤٣.
 ٣٤٧ فی شرح توحید الصدوق للقاضی سعید القمی ص ٣٢ ما فی معناه بتفاوت یسیر.
 ٣٤٨ المجلی لابن أبی جمهور الاحسائی: ص ٤٠٩
 ٣٤٩ مشارق الأنوار: ص ١٦٠-١٧٢،
 ٣٥٠ مشارق الانوار: ص ٢١ و ٣٨.
 ٣٥١ فتوحات مکیه: ١/١٠٢
 ٣٥٢ روضة المتقین: ج ٢/٣١٣،
 ٣٥٣ بحار الانوار: ٥٤/٥٤
 ٣٥٤ التوحید ٤٣٥
 ٣٥٥ الکافی ١/١١٠
 ٣٥٦ نهج البلاغة ٤٨
 ٣٥٧ بحار الانوار: ٢٩/٥١٢
 ٣٥٨ الکافی ١/٩٢

- ٣٥٩ شرح مسألة العلم لنصير الدين الطوسي: مسألة ١٥/، ص ٤٣، و جامع الأسرار للسيد حيدر الآملی:
ص ١٤٢، نقلا عنه، و القيسات للمحقق الدامادك ص ٣٤٣ نقلا عن الطوسي أيضا
- ٣٦٠ مشارق الأنوار: ص ٣٨.
- ٣٦١ علل الشرائع ١ ٩٨
- ٣٦٢ تفسير المحيط الأعظم و البحر الخضم، ج ٢، ص: ١٦٠ به نقل از «جامع الأسرار» ص ٢٨.
- ٣٦٣ الاحتجاج: ٢/٤٠٠
- ٣٦٤ بحار الأنوار: ٤٠/١٦٥
- ٣٦٥ مستدرک سفينة البحار - الشيخ على النمازی الشاهرودى - ج ٣ - ص ١٣٣
- ٣٦٦ تفسير القرآن الكريم (الخمینی)، ج ١، ص: ١٧٧.
- ٣٦٧ جواهر التفسير، ص: ٣٤١
- ٣٦٨ الأسرار الفاطمية - الشيخ محمد فاضل المسعودی - ص ٢٣٥ - ٢٣٦
- ٣٦٩ تفسير القرآن الكريم (الخمینی)، ج ١، ص: ٧٠.
- ٣٧٠ عيون اخبار الرضا: ١/٢٦
- ٣٧١ تفسير القرآن الكريم (الخمینی)، ج ١، ص: ٧١
- ٣٧٢ التبيان في اعراب القرآن: ١١
- ٣٧٣ التحقيق في كلمات القرآن الكريم، ج ٥، ص: ٢١٩
- ٣٧٤ تفسير نمونه، ج ١، ص: ٢٠
- ٣٧٥ تفسير نمونه، ج ١، ص: ١٥
- ٣٧٦ بقره/٢٢٦
- ٣٧٧ بقره/٢٢٧
- ٣٧٨ حجرات/١٨
- ٣٧٩ زاریات/٥٨
- ٣٨٠ حشر/٢٤
- ٣٨١ حشر/٢٣.
- ٣٨٢ أطيب البيان في تفسير القرآن، ج ١، ص: ٩٤
- ٣٨٣ اسرى/١١٠
- ٣٨٤ أطيب البيان في تفسير القرآن، ج ٧، ص: ٣٥٧
- ٣٨٥ تفسير الصراط المستقیم، ج ٣، ص: ١٩٩
- ٣٨٦ التفسير الحديث، ج ١، ص: ٢٩٤
- ٣٨٧ الأنعام: ٣.
- ٣٨٨ تفسير القرآن الكريم (الخمینی)، ج ١، ص: ١٢٠
- ٣٨٩ التوحيد: ٨٩
- ٣٩٠ التوحيد: ٩٢
- ٣٩١ التوحيد: ٩٢
- ٣٩٢ الكافي: ١/١١٤
- ٣٩٣ مهج الدعوات: ١٥٢
- ٣٩٤ بحار الأنوار: ٣/٣٠٥
- ٣٩٥ التوحيد: ٤٥٥
- ٣٩٦ الكافي: ١/٩٢
- ٣٩٧ تفسير القرآن الكريم (الخمینی)، ج ١، ص: ٧٧
- ٣٩٨ مواهب الرحمن في تفسير القرآن، ج ١، ص: ١٢

- ٣٩٩ بحار الأنوار: ٧٨/٢٠٢
 ٤٠٠ بیان المعانی، ج ١، ص: ١١٦
 ٤٠١ جواهر التفسیر، ص: ٣٥٨
 ٤٠٢ تفسیر القرآن الکریم (الخمينی)، ج ١، ص: ٩٠
 ٤٠٣ تفسیر القرآن الکریم (الخمينی)، ج ١، ص: ٩٠
 ٤٠٤ حقایق التفسیر، ص: ٢١
 ٤٠٥ رسائل الشهيد الثاني، ج ٢، ص: ٧٢٠
 ٤٠٦ قاموس قرآن، ج ٣، ص: ٧٣
 ٤٠٧ التحرير و التنوير، ج ١، ص: ١٦٦
 ٤٠٨ حقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج ٤، ص: ٩٣
 ٤٠٩ المقام الأسنی: ٢٩.
 ٤١٠ التوحيد: ٢٣٠.
 ٤١١ وسائل الشيعة ج : ٢١ ص : ٣٩٩
 ٤١٢ تفسیر صفی، ص: ٩
 ٤١٣ ترجمه المیزان، ج ٨، ص: ٤٦٣
 ٤١٤ ترجمه المیزان، ج ٨، ص: ٤٦٣
 ٤١٥ کافی ج ١ ص ١١٢ ح ١
 ٤١٦ بصائر الدرجات ص ٢٠٨ ح ١، باب ١٣، جزء ٤.
 ٤١٧ بصائر الدرجات ص ٢٠٨ ح ٣، باب ١٣، جزء ٤.
 ٤١٨ ترجمه المیزان، ج ١٥، ص: ٥١٧
 ٤١٩ تفسیر کشف، ج ٣، ص ٣٦٧
 ٤٢٠ همان
 ٤٢١ همان
 ٤٢٢ همان
 ٤٢٣ منهج الصادقين، ج ٧، ص ٣٥.
 ٤٢٤ همان
 ٤٢٥ تفسیر نمونه، ج ٧، ص: ٣٠
 ٤٢٦ مهج الدعوات/ ٣١٦
 ٤٢٧ مصباح کفعمی ٣٠٦
 ٤٢٨ بحار الأنوار ٢٢٣ ٩٠
 ٤٢٩ آل عمران/ ٢٦
 ٤٣٠ تفسیر جوامع الجامع، ج ٣، ص: ١٩٠
 ٤٣١ کشکول شیخ بهائی ص ١٢٥
 ٤٣٢ حجة التفاسیر و بلاغ الإکسیر، جداول مقدمه، ص: ٢٥١ و جلد دوم ص: ٢٧٦ و تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ٣، ص: ٣٣٦
 ٤٣٣ الرحمن/ ٤
 ٤٣٤ تفسیر جوامع الجامع، ج ٤، ص: ٢١٧.
 ٤٣٥ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ٣، ص: ٦٧٧
 ٤٣٦ الکافی ج : ١ ص : ٢٣٠
 ٤٣٧ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ٣، ص: ٦٧٧
 ٤٣٨ اعراف/ ١٦٥
 ٤٣٩ البرهان: ٢/٦١٦

- ۴۴۰ صفحه ۷۹ کتاب گنجینه‌ای از تلمود
۴۴۱ ترجمه بیان السعادة، ج ۳، ص: ۴۶
۴۴۲ تفسیر اثنا عشری، ج ۱، ص: ۱۲۱
۴۴۳ تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۱، ص: ۳۲
۴۴۴ تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۱، ص: ۳۳
۴۴۵ تفسیر منهج الصادقین فی إلزام المخالفین، ج ۱، ص: ۳۳
۴۴۶ تفسیر امام عسکری (علیه السلام) ص: ۲۳.
۴۴۷ تفسیر اثنا عشری، ج ۱۴، ص: ۱۳۱ به نقل از: منهج الصادقین، (ج سوم اسلامیه)، ج ۱۰ ص ۲۰۰ تا ۲۰۲.